تحولات سیاسی در ایالات متحد امریکا

یان داربی‌شِر

ترجمهٔ رحیم قاسمیان

جامعه و سیاست

تحولات سیاسی در ایالات متحد امریکا

بسم الله الرحمن الرحیم

اندیشه‌ها و مناسبات و شرایط و نهادهای سیاسی، و نیز دگرگونی و تکامل آنها، بر جوامع انسانی تأثیر دارد. مجموعهٔ «جامعه و سیاست» می‌کوشد تا دانش‌پژوهان را از این جهات با امور سیاسی گذشته و حال جهان آشنا سازد. آنچه در این مجموعه نشر می‌یابد، گزیده‌ای است از آثاری که در زمینهٔ دانش سیاسی، آگاهیهای دقیق و تازه به‌دست می‌دهد. تنها معیار در انتخاب کتابها، ارزش و فایدهٔ علمی و اطلاعاتی نوشته‌هاست و نه یگانگی دید نویسندگان آنها.



یان داربی‌شر

تحولات سیاسی در ایالات متحد امریکا

ترجمهٔ رحیم قاسمیان



تهران ۱۳۶۹

This is a Persian translation of
Politics in the United States
Written by Jan Derbyshire
Published by Chambers, London, 1987

Tehran 1990



سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
(شرکت سهامی)

نام کتاب: تحولات سیاسی در ایالات متحد امریکا
نویسنده: یان داربی‌شر
مترجم : رحیم قاسمیان
ویراستار: هرمز همایون‌پور ـ ناصر موفقیان
چاپ اول: ۱۳۶۹
تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه
حروفچینی و چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانه ۱۷ شهریور)

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان افریقا، چهارراه شهید حقانی (جهان کودک)، کد پستی ۱۵۱۸۷؛ تلفن: ۷۰ـ۶۸۴۵۶۵
فروشگاه شماره ۲: خیابان انقلاب، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران

ایــن ترجمه تقدیـم میشود بــه اولین
آموزگارم، برادرم جعفر قاسمیان

توضیح ناشر

در جهـان امروز، اهمیت اندیشه‌های انسانها و رویدادهای سیاسی برکسی پوشیده نیست. یك رویداد، بسا که برسرنوشت بسیاری از ملتها تأثیر بگذارد، و یك اندیشه نیـز بسا که سرنوشت ملتهـا را تغییر دهد. به‌همین اعتبار، به‌خیر و صلاح ملتهاست که به کم و کیف اندیشه‌ها و رویدادهای جهانی آشنا شوند، و از این آشنایی در طراحی برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و بین‌المللی خویش بهره گیرند.

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، در راستای هدفهای فرهنگی و اجتماعی خود، انتشار «مجموعهٔ جامعه و سیاست» را آغاز کرده است، بدین امید که این گام کوچك در افزایش اطلاعات سیاسی و اجتماعی خوانندگان علاقه‌مند مفید فایده قرار گیرد. نیازی به‌توضیح نیست که هدف از این مجموعه، چون هر کار علمی و فرهنگی مشابه دیگر، صرفاً معرفی پدیده‌ها و عقاید و برداشتهای دست‌اندرکاران و صاحبنظران است، و داعیه‌ای بر درستی نظریات مطرح شده نداریم. می‌خواهیم با طرح عقاید مختلف‌ومعرفی‌دیدگاههای گوناگون، ابزاری مناسب برای بالندگی سطح آگاهی و اندیشه و داوری سنجیده دراختیار علاقه‌مندان قرار دهیم. از همین‌رو، از تمام صاحبنظران دعـوت به همکاری می‌کنیم و تقاضایمان این است که تألیفات و ترجمه‌های خود را که دربارهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی جهان باشد برای نشر در این مجموعه در اختیار ما بگذارند. معیار ما در انتخاب کتابها، ارزش و

فایدهٔ علمی و اطلاعاتی نوشته‌هاست و نه‌یگانگی دید نویسندگان آنها.

در اینجا، بخصوص در ارتباط با کتاب حاضر، تاکید دوباره بر نکته‌ای را مناسب می‌داند. تلاش ما بر این است که نظامهای سیاسی ـ اجتماعی کشورها و آخرین تحولات آنها را معرفی کنیم، و استقبال شدید خوانندگان نشان می‌دهد که از لحاظ تشخیص نیاز و تقاضا به راه خطا نرفته‌ایم. در این مسیر، تا جای ممکن، به‌انتشار مناسبترین کتابهایی اقدام می‌کنیم که در دسترس ما قرار گیرند و به نسبت جامع و بیطرفانه و حاوی آخرین اطلاعات و آمار باشند. با این‌حال، چون در تألیف این کتابها معمولا قلم در دست «دوست» است، چه بسا در آنها آگاهانه از تشریح برخی جنبه‌ها چشمپوشی شود (مثلا درکتاب حاضر، از ستم امریکای جهانخوار بر جهان سوم و نفوذ قاطع سرمایه‌داری سودجو بر سیاستگزاری آن دولت سخنی به‌میان نیامده است). ما شرط امانت را در ترجمه رعایت می‌کنیم و اطمینان داریم که اصحاب نظر خود آگاهانه نکات مستور در بین سطرها را درمی‌یابند.

در تدوین برنامه و انتشار «مجموعهٔ جامعه و سیاست» از کمکها و رایزنیهای بسیاری از استادان و صاحبنظران گرامی ـ بخصوص جنابان دکتر امیرحسین جهانبگلو، دکتر محمد فرد سعیدی ـ دکتر ایرج علی‌آبادی، و دکتر ناصر موفقیان ـ بهره‌مند بوده‌ایم که در اینجا از همهٔ آنها و نیز از آقای دکتر همایون‌پور که دبیری مجموعه را برعهده گرفته‌اند، و همچنین از کلیه مؤلفان و مترجمان و ویراستاران و عزیزان بخشهای فرهنگی و تولید سازمان، که در به‌ثمر رساندن این برنامه نهایت همکاری را مبذول می‌دارند، صمیمانه تشکر می‌کنیم؛ و من‌الله التوفیق و علیه‌التکلان.

فهرست مطالب

پیشگفتار

در ژانویهٔ سال ۱۹۷۷ جیمی کارتر، جنوبی بی‌نام و نشان، به کاخ سفید راه یافت و وعده داد که درپی رسوایی سالهای واترگیت، عصر تازه‌ای را از حقیقت‌گویی و صداقت به ارمغان خواهد آورد. چهارسال بعد، او خود با فضاحت بسیار و بعد از اینکه در اعمال نفوذ برکنگره واماند و نتوانست از دست دانشجویان ایرانی که سفارتخانه امریکا را در تهران به اشغال خود درآورده بودند رهایی یابد، مجبور شد کاخ سفید را ترک گوید. جانشین او، رونالد ریگان، ستارهٔ سابق سینما با شصت و نـــه سال سن، به‌دنبال خیزش مـــوج تازهٔ میهن‌پـــرستی و محافظه‌کاری در سطح کشور به ریاست جمهوری رسید. او قول داد قدرت امریکا را بدان بازگرداند و اصلاحات اقتصادی و اجتماعـــی ریشه‌داری را به‌مورد اجرا بگذارد. ظرف دو سال اول ریاست‌جمهوری ریگان، رکود اقتصادی عظیمی دامنگیر کشور شد و «جنگ‌سرد»جدیدی دیگربار برروابط شرق وغرب سایه افکند. اما اقتصاد امریکا بسرعت رو به بهبود نهاد و پرزیدنت ریگان، پس‌از تحکیم قدرت‌نظامی کشور، با اکثریت چشمگیری برای دومین‌بار به‌مقام ریاست‌جمهوری امریکا برگزیده شد.

این کتاب برآن است تا فضای متغیر سیاسی امریکا را در عصر ریاست‌جمهوری کارتر و ریگان و نیز برنامه‌های سیاسی متفاوت آنها را مورد بررسی قرار دهد. علاوه برآن قصد براین است که مسائلی

چون احیای قدرت کنگره و رشد فردگرایی سیاسی، عملکرد هیئت دولت، مبارزه برای کسب رهبری ملی، رواج دوبارهٔ روحیهٔ جمهوریخواهانه و محافظه‌کارانه، سرشت متغیر دیوان عالی کشور، رشد سیاستهای قومی و نژادی، نفوذ روبه‌کاهش اتحادیه‌های کارگری، و الزامات رشد در «کمربند آفتابی» غرب وجنوب این‌کشور مورد بحث قرارگیرد و نیز ارزیابیهایی از دگرگونی سیاست خارجی امریکا و موفقیت «ضد انقلاب ریگان» عرضه شود. به‌علاوه، تحلیلی نیز از «رسوایی ایران‌ـکنتراگیت» سالهای ۱۹۸۶ـ۱۹۸۷ در این کتاب به‌نظر خوانندگان خواهد رسید.

بخش اول

نظام سیاسی امریکا

شکل ۱ ایالات امریکا



نژاد، منطقه، و مذهب ـ امور سیاسی مبتنی بر تنوع و گستردگی فضا

در تکوین سیاست امریکا سه عامل نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کرده‌اند که عبارتند از: جغرافیای کشور؛ تنوع نژادی و مذهبی و منطقه‌ای؛ و سابقهٔ فرهنگی و تاریخی تشکیل این کشور و رشد اولیهٔ آن.

امریکای امروز شامل پنجاه ایالت است با مساحتی بالغ بر ۹ میلیون کیلومتر مربع، یعنی منطقه‌ای به‌وسعت بیش از پنج برابر مجموع مساحتهای دوازده کشور عضو «جامعهٔ اروپا». جمعیت امریکا به‌نسبت مساحت آن زیاد نیست. طبق سرشماری سال ۱۹۸۵ جمعیت این کشور بالغ بر ۲۳۸ میلیون نفر بوده است، حال آنکه جمعیت همان دوازده کشور عضو جامعهٔ اروپا از ۳۱۹ میلیون نفر نیز تجاوز می کند. اما جمعیت امریکا آمیزهٔ غریبی است از گروههای نژادی، قومی، و مذهبی مختلف. ریشهٔ قومی حدود ۳۰ درصد از مردم امریکا انگلیسی و ایرلندی، ۸ درصد آلمانی، ۵ درصد ایتالیایی، ۳ درصد اسکاندیناویایی، و در همین حدود لهستانی است؛ ۲۳ درصد مردم کاتولیک، ۱۱ درصد باپتیست، ۶ درصد متودیست و ۲ درصد یهودیند؛ ۱۲ درصد مردم سیاهپوست، ۷ درصد اسپانیایی‌زبان، و ۲ درصد آسیاییند. به‌این ترتیب، امریکا قبل از هر چیز سرزمین مهاجران است و مرکز ثقل و مرزهای این مرکز ثقل دائماً تغییر می‌کند. مردم ایالات متحد امریکا ملتی را تشکیل می‌دهند که با شکافها و بریدگیهای عمودی منطقه‌ای، نژادی، و مذهبی به چند پاره تقسیم شده است.

اما ضمناً سرزمین سکناگزیدنهای نهایی، و نه مهاجرتهای عبوری، هم هست. این کشور، سوای ایالتهای جنوبی سیاهپوست‌نشین آن، برای مهاجران، «دنیای تازه»ای بوده و بسیاری از آنان به‌خاطر فشارهای مذهبی یا سیاسی موجود در کشورهای خود ــ یا بویژه در سالهای اخیر، به‌خاطر بهبود بخشیدن به‌وضعیت‌اقتصادی خویش ــ به‌سوی آن جذب شده‌اند. این مهاجران با خود روحیهٔ اتکای به‌نفس، استقلال، و جاه‌طلبی را برای امریکا به‌ارمغان آوردند، روحیه‌ای که به‌ویژگی مهم فرهنگ این کشور بدل شده است. کوششهای آگاهانه‌ای برای تزریق این ارزشها و تکوین احساس وحدت‌ملی ازطریق‌نظام آموزشی صورت گرفته است.

تکامل سیاسی امریکا بازتاب تأثیر متقابل عوامل تاریخی، جغرافیایی، و اجتماعی است. قانون اساسی امریکا، که بلافاصله پس از نتیجهٔ موفقیت‌آمیز جنگ استقلال (۱۷۷۶ــ۱۷۸۳)، در کنوانسیون فیلادلفیا (۱۷۸۷)، مدون شد، عمیقاً بر تجربهٔ مهاجران و نهادهای سیاسی اروپای آن زمان تکیه دارد و در عین حال می‌کوشد تا برخی جنبه‌های ضد دموکراتیک آنها را حذف کند. قانون اساسی امریکا، آگاهانه به‌صورتی پدید آمد و به‌ثبت رسید که آزادی فردی را تضمین کند، قدرت ایالتهای مختلف تشکیل دهندهٔ کشور را مصون بدارد، و مانع از تمرکز قدرت در هر مرکزی شود. این کار به‌مدد نوعی نظام «نظارت و توازن»[1] و از طریق رعایت اصل تفکیک قوه‌های قضائیه، مقننه، و مجریه، و نیز تعیین دقیق صلاحیتهای قانونی و تفکیک قوای سه‌گانه از یکدیگر صورت می‌پذیرد.

ریاست جمهوری درصدر نظام حکومتی امریکا رئیس جمهوری جا دارد که هر چهار سال یک‌بار با رأی تمام ملت برگزیده می‌شود و فقط می‌تواند دو دوره به‌این مقام دست یابد. برای این انتخاب به هر ایالتی معادل مجموع نمایندگان و سناتورهایش در کنگره رأی تخصیص داده‌اند و آن را «هیئت انتخاباتی»[2] می‌نامند. در سطح هر ایالت،

---

1) Checks and balances 2) Electoral College

آرا بر مبنای اکثریت ساده شمارش می‌شود و نامزدی که در سطح کل کشور اکثریت مطلق آرای این هیئتهای انتخاباتی را به‌دست آورد، به ریاست جمهوری می‌رسد.

رئیس‌جمهوری، بعد از انتخاب، به‌عنوان رئیس قوه مجریه، فرمانده کل قوای مسلح، و رئیس دستگاه اداری کشور مسئولیت انجام مذاکره در امور خارجی را نیز به‌عهده می‌گیرد و به صورت پیشنهاد دهندهٔ اصلی قوانین به قوه مقننه درمی‌آید. او فقط از طریق اعلام جرم[3] از جانب کنگره قابل تغییر است. رئیس جمهوری را در امر حکومت گروهی از وزیران یاری می‌دهند، که انتخابی نیستند و از سوی رئیس‌جمهوری منصوب می‌شوند و کاملا وابسته به او عمل می کنند. این کابینه شامل کارشناساتی از دانشگاهها، کهنه‌کاران عرصهٔ تجارت، نمایندگانی از گروههای قومی و نژادی و منطقه‌ای، و صاحبان منافع اجتماعی‌ـاقتصادی است. راهنماییهای بیشتری هم از سوی گروههای حمایت کنندهٔ دیگر چون شورای امنیت ملی[4]، شورای داخلی[5]، دفتر مدیریت و بودجه[6] شورای مشاوران اقتصادی[7]، و ستاد کاخ سفید (که قدرت آن به‌نحو روزافزونی افزایش می‌یابد و شامل گروهی از مشاوران شخصی و دستیاران مخصوص رفع گرفتاریهای مختلف است) ارائه می‌شود. (برای آشنایی با گسترهٔ کنونی این ماشین اجرایی نگاه کنید به پیوست هـ). گرچه در قرن اخیر قدرت ریاست جمهوری همزمان با رشد قدرت مداخله و تمرکز حکومت رو به افزایش نهاده است، قانون اساسی امریکا، از طریق تفکیک قوای سه‌گانه، ریاست جمهوری را مکلف کرده است تا برای برنامه‌های خود نیازمند رأی موافق کنگره باشد. از این نظر رئیس جمهوری امریکا در موقعیتی ضعیفتر ازمثلانخست‌وزیر انگلستان‌قرار دارد، که درمجلس‌قانونگذاری صاحب اکثریت است و برآن‌حکم می‌راند.

کنگره بازوی قانونگذار حکومت است و از دو مجلس قدرتمند

3) Impeachment 4) National Security Council (NSC)
5) Domestic Council
6) Office of Mangement and Budget (OMB)
7) Council of Economic Advisors (CEA)

تشکیل می‌شود: سنا، که مجلس دوم یا مجلس عالی است و از ۱۰۰ سناتور تشکیل می‌شود، هر ایالت صرف‌نظر از وسعت و جمعیت خود دارای دو سناتور است. یك سوم اعضای سنا هر دو سال یکبار برگزیده می‌شوند و دورهٔ سناتوری آنها شش‌سال است. مجلس نمایندگان، همان مجلس عوام است با ۴۳۵ عضو که هر دو سال یکبار از حوزه‌هایی که از نظر تعداد جمعیت تقریباً با هم برابرند و محل اقامت نمایندگان محسوب می‌شوند، انتخاب می‌گردند. کنترل سنا بیشتر در دست نمایندگان سنت‌گرا و ایالتهای کشاورزی کم‌جمعیت است، حال آنکه نظرگاههای اعضای مجلس نمایندگان معمولا متوجه برآوردن اهداف و آرزوهای حوزه‌های انتخابی ایشان است. در نتیجه، دیدگاههای کنگره و رئیس‌جمهوری که با آرای تمام مردم برگزیده می‌شوند، بسیار متفاوت است.

اما کنگره، علی‌رغم این وضعیت سیاسی، نفوذ چشمگیری بر نظام حکومتی امریکا اعمال می‌کند و به سبب استقلال از کنترل مستقیم دستگاه اجرایی با دیگر نظامهای قانونگذاری اروپا متفاوت است. کنگره تنها قدرت قانونگذاری است و افسار حکومت را به دست دارد. در نتیجه، ریاست جمهوری برای تصویب برنامه‌های حکومتی و کسب بودجه برای آنها به‌همکاری با کنگره و کسب حمایت آن نیازمند است. رهبران کنگره حق تقدم قانونهایی را که باید به تصویب برسند، تعیین می‌کنند و اعضای آن قادرند اصلاحیه‌هایی به‌آن بیفزایند و ماهیت قانونی را که قرار است به تصویب برسد، تغییر دهند. تمام مواد هر قانون توسط گروهی از کارشناسان خبره و قدرتمند عضو «کمیته‌های دائمی» مورد بررسی دقیق قرار می‌گیرند، این کمیته‌ها که می‌توانند از همکاری کارشناسان دیگر نیز سود جویند، شامل گروهی از اعضای هر دو حزبند که کاملا هماهنگ با یکدیگر عمل می‌کنند و از حمایت تمام قدرت حزب در هر مجلس بهره‌مندند. در رأس این کمیته‌ها اعضای سابقه‌دارتر حزب حاکم حضور دارند (برای اطلاع از ترکیب فعلی این کمیته‌ها، نك: جدولهای ۵ و۶ در بخش پیوستها، و برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ نحوهٔ عملکرد نظام کمیته‌های کنگره، نك: پیوست ج). برای تصویب هر قانون رأی

موافق هر دو مجلس لازم است، البته تصویب «کمیته‌های مشورتی ویژه» متشکل از اعضای ارشد هر یك از دو مجلس، در مواردی که اتفاق آرا وجود ندارد، نیز لازم می‌افتد. سنا بعضی اختیارات دیگر نیز دارد ــ هم برای انتصاب افراد در پستهای کلیدی به‌تصویب سنا نیاز هست، و هم برای اجرای پیمانهای خارجی، که در این مورد اخیر کسب رأی موافق دو سوم سناتورها ضرورت می‌یابد. در نتیجه، کمیتهٔ روابط خارجی سنا هیئتی بسیار با نفوذ به‌شمار می‌آید. اقلیتی از سناتورهای ناراضی می‌توانند به‌قصد کارشکنی در امر تصویب لوایح قانونی آنقدر مباحثات را طولانی کنند تا رهبری مجلس نهایتاً مجبور شود در صورت عدم موفقیت در دستیابی به ۶۰ درصد آرای موافق برای کفایت مذاکرات، از تصویب آن لایحه صرف‌نظر کند.

اما قدرت کنگره اساساً فردگرایانه و معمولا بازدارنده است. تنها ریاست جمهوری می‌تواند رهبری منسجم ملی را برای حل مشکلات جاری فراهم آورد ــ بیکاری در دهٔ ۱۹۳۰، تشنجهای نژادی و شهری در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و بحران انرژی در دهٔ ۱۹۷۰ از آن جمله‌اند. رئیس‌جمهوری هر ساله رئوس سیاستهای خود را در پیام سال نو به‌مردم اعلام می‌دارد؛ معیارهایی را که باید در نظر گرفته شوند «توصیه» می‌کند؛ و سپس می‌کوشد تا حمایت اعضای کنگره را برای تصویب و به‌اجرا درآوردن برنامه‌های خود به‌دست آورد. اما این کار همیشه آسان به‌انجام نمی‌رسد. دسته‌بندیهای فـردی، حـزبـی، عقیدتی، و همچنین ائتلافهایی در جهت رد طرحهای بحث‌انگیز رئیس جمهوری تشکیل می‌شود. در نتیجه، ریاست جمهوری در نبردی دائمی برای چانه زدن با کنگره به‌سر می‌برد. او می‌تواند به بعضی اعضای کنگره توضیحات قانع کننده‌ای ارائه کند (شخصاً یا از طریق مقامات محلی)؛ یا ممکن است از افکار عمومی بخواهد تا از پایین به‌نمایندگان خود فشار آورند؛ یا تهدید کند از حق وتو خود استفاده خواهد کرد؛ این وتو فقط با اکثریت دوسوم نمایندگان هر دو مجلس از اعتبار ساقط می‌شود. این نظام «نظارت و توازن» و چنین وابستگی متقابلی، کنگره و ریاست جمهوری را ناگزیر کرده است تا با هم کار کنند، و یك رشته بده و بستانهای دوجانبه به هر دو طرف امکان می‌دهد که

برخی از طرحهای مورد علاقهٔ خود را به تصویب برسانند. میزان موفقیت هر رئیس‌جمهوری و کابینهٔ او تا حد زیادی بسته به آن است که تا چه حد بتوانند با این نظام پیچیده و بخش‌بندی شدهٔ کنگره کنار بیایند.

دیوان‌عالی در رأس سومین شاخهٔ نظام سیاسی امریکا، یعنی قوه قضائیه، قرار دارد. دیوان عالی علاوه بر نقش حیاتی داوری، وظیفهٔ تفسیر و نگهبانی قانون اساسی کشور را نیز برعهده دارد ـ ضمناً این نهاد مراقبت می‌کند تا توازن صحیحی میان حکومت فدرال و ایالتها و نیز بین کنگره و ریاست‌جمهوری برقرار باشد و آزادیهای فردی (آزادی بیان، مطبوعات، گردهماییهای مسالمت‌آمیز، اعتقادات مذهبی، حق حمل سلاح، و حق برخورداری از دادرسی) که در «منشور حقوق»[8] تصریح شده است رعایت شود. دیوان عالی متشکل از نه قاضی است که به انتخاب رئیس‌جمهوری و تصویب کنگره منصوب می‌شوند، آنان بعد از انتصاب فقط از طریق اعلام جرم قابل برکنار شدن هستند. دیوان عالی در تفسیر بعضی موارد مبهم قانون اساسی امریکا نقش اساسی و ظریفی ایفا کرده است و نیز در تطبیق دادن قانون اساسی قرن هجدهم با نیازهای اواخر قرن بیستم عملکرد مؤثری داشته است. دیوان عالی مجموعه‌ای از هزاران تفسیر قانونی فراهم آورده است که رویه قضائی و دستمایهٔ تصمیم‌گیریهای آتی به شمار می‌روند.

نحوهٔ انتصاب قضات دیوان عالی نشانگر آن است که نگرشهای سیاسی این نهاد بکندی تغییر می‌پذیرد. این امر می‌تواند برای رئیس جمهوری که مسئول اداره مملکت است، مشکلات زیادی پدید آورد. در اوایل دهۀ ۱۹۳۰، دیوان عالی که تحت نفوذ محافظه‌کاران قرار داشت، با بسیاری از تدابیر ابتکاری پرزیدنت روزولت در چارچوب «برنامهٔ جدید»[9] او مخالفت کرد و موجبات توقف آنها را فراهم آورد. بعدها، طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، دیوان عالی با حمایت یك اکثریت

---

8) Bill of Rights 9) New Deal

لیبرال به‌رهبری قاضی ارل‌وارن[10]، رئیس دیوان عالی کشور (۱۹۵۳ـ ۱۹۶۹)، گامهای بزرگی به‌نفع اصلاح حقوق فردی برداشت. اما اعضای لیبرال هیئت بتدریج یا بازنشسته شدند، یا با قضات منتخب جمهوریخواهانی چون نیکسون، فورد، و ریگان جایگزین گشتند (نك: جدول پ‌ـ۵ در بخش پیوستها). این امر سبب شد تا دیوان عالی در دورهٔ ریاست (۱۹۶۹ـ۱۹۸۶) قاضی وارن‌برگر، و جانشین وی ویلیام رنکویست (۱۹۸۶ـ   ) روز به‌روز به نهادی محافظه‌کارتر بدل گردد. چنین تغییراتی حاکی از آن است که رئیس‌جمهوری می‌تواند با حمایت سنایی که پشتیبان او باشد، توازن عقاید در دیوان عالی را به‌نفع خود تغییر دهد، هرچند که این روند بکندی پیش برود و اطمینان زیادی هم به آن نباشد. به‌هرحال همواره تمایل در این جهت بوده است که رؤسای جمهوری با ترکیبی از قضات متمایل به آرای رئیس‌جمهوری قبلی در دیوان عالی کار کنند.

به‌این ترتیب مشاهده می‌شود که با انواع کنترلها و توازنهای ارادی و اتفاقی که در نظام سیاسی امریکا پیش‌بینی شده است، سدهای بزرگی بر سر راه کنترل کاملا متمرکز یا اجرای برنامه‌های عمدهٔ اصلاحی پدید می‌آید که تنها بعد از حصول اجماع کامل برای انجام آن تغییرات در داخل مملکت، این سدها فرو می‌ریزند. وقتی رئیس جمهوری می‌کوشد تا طرحها و لایحه‌های تازه‌ای را به مورد اجرا بگذارد، باید بداند که ممکن است با مخالفت شدید کنگره و گروههای منافع ویژه روبه‌رو شود. هنگامی که او به عنوان رئیس قوهٔ مجریه دست به‌عمل می‌زند، می‌تواند تفسیرها و اولویتهای خود را در مورد عملکرد سازمانها و بوروکراسی تحت اختیار خود اعمال کند، اما ممکن است خود را با یك حکم دیوان عالی یا دخالت کمیسیونهای نظارت نیمه‌مستقل روبه‌رو ببیند. این امر قدرت مجاب کردن و مهارت در بده و بستان را در ردیف اول اهمیت قرار می‌دهد و کار را برای اجرای طرحهای اصلاح‌گرایانهٔ بنیادین مشکل می‌کند. باید اذعان کرد که در مورد اصلاحات مربوط به قانون اساسی، موانع موجود بسیار

10) Earl Warren   11) William Rehnguist

عظیمترند. در مرحلهٔ اول به‌آرای مثبت دوسوم اعضای هر دو مجلس کنگره نیاز است و در مرحلهٔ بعد باید رأی مثبت سه‌چهارم مجالس قانونگذاری پنجاه ایالت کشور حاصل گردد. تنها مخالفت ۱۳ ایالت ــیا در نهایت فقط ۴ درصد کل جمعیت کشورــ کافی است تا چنین طرحی به‌تصویب نرسد. از همین جاست که درمی‌یابیم چرا از سال ۱۷۸۹ که قانون اساسی به مورد اجرا درآمده است، تاکنون فقط ۲۶ اصلاحیه (نك: پیوست و) به‌تصویب رسیده و تنها ۱۱ مورد آن مربوط به قرن حاضر بوده است.۱۲

آخرین محدودیت در زمینهٔ کنترل متمرکز و قدرتمند امور کشوری در نظام حکومتی امریکا از خود ساختار سازمانی آن یعنی نظام فدرال ناشی می‌شود. بعد از جنگ استقلال، قانون اساسی به تصویب سیزده ایالت موجود رسید و حداقل قدرت لازم برای امور دفاعی و سیاست خارجی را در برابر هر مهاجم خارجی تأمین کرد. به این ترتیب، از عدم تمرکز مطلق اجتناب ورزیدند و به واشینگتن امکان‌دادند تا هماهنگی‌لازم برای‌حفظ منافع «درون‌ایالتی» را عهده‌دار گردد. در غالب موارد دیگر، ایالتها خودمختاری خود را حفظ کردند و نسخهٔ بدلهای خود را از روی الگوی نظام حکومتی فدرال با فرمانداران، مجالس قانونگذاری جداگانه (نك: جدول الف‌ـ۲ در بخش پیوستها)، دیوان عالی، و قانون اساسی ایالتی ترتیب دادند. حکومت مرکزی طی سالهای بعد بتدریج حیطهٔ نفوذ خود را به مناطقی‌گسترش داد که تحت نظارت ایالات مختلف باقی مانده بود؛ با اینهمه، ایالات مختلف امریکا، در مقایسه با ایالات و استانهای کشورهای غرب اروپا، هنوز از قدرت و نفوذ غیر متعارفی بهره‌مندند. در سال ۱۹۸۰ کل هزینهٔ ایالات و حکومتهای محلی فعال آنها به حدود ۸۵ درصد کل هزینه‌های دولت فدرال رسید. ایالات مختلف بخش عمده‌ای از حقوق مدنی و قضایی خود را تدوین می‌کنند؛ در امور رفاهی، آموزشی، و

---

۱۲) نمونه‌هایی از کوششهای ناموفق در تصویب اصلاحیه‌های مربوط به قانون اساسی عبارتند از: «اصلاحیهٔ برابری حقوق»، مبارزه برای تأمین نمایندگی کامل بخش کولومبیا در کنگره، و «اصلاحیهٔ بودجهٔ متعادل» که حتی از تصویب مجامع قانونگذاری ایالتی هم گذشته بود.

بهداشتی دخالت دارند؛ از اختیارات لازم برای وضع مالیات برخوردارند، و از مالیات بر املاك و فروش، و گاه درآمدهای محلی، منابع مالی هنگفتی ترتیب می‌دهند. اما عملیات حکومتهای ایالتی و محلی محدود به‌ضوابطی است که توسط قوانین و خط‌مشی‌های تصریح شده در قانون اساسی، و همچنین به‌وسیلهٔ سازمانهای اداری فدرال تعیین می‌گردد و در ضمن ۲۰ درصد درآمدشان باید با تصویب حکومت فدرال مصرف شود. این امر حکومت مرکزی و ایالتها را وادار می‌کند تا با یکدیگر همکاری کنند و در مواردی که منافع ملی و ایالتی باهم برخورد دارند، به مصالحه و سازشهایی برسند.

نهادهای وحدتبخش و جداساز ـ حزبها و گروههای فشار

ساختار خاص قانون اساسی امریکا سبب شده است تا عدم تمرکزی در تصمیم‌گیری پدید آید و موانع بزرگی بر سر راه انجام تغییرات‌بنیادی و مداخلهٔ حکومت قرار گیرد. چنین نظامی در کشورهای دیگر می توانست اثری معکوس و خنثی‌کننده بر اقتصاد و روابط اجتماعی به‌جای گذارد. اما این نظام در امریکا، که از نظر فیزیکی همچنان رشد می‌یابد و اقتصاد متکی به‌بازار آزاد آن سیری صعودی می‌پیماید، به‌نحو مؤثری بازتابندهٔ آرزوهای ملتی با تنوع شدید جغرافیایی و قومی و نژادی است. به این ترتیب هرگز نیازی به ایجاد یك رشته سازمانهای حمایتگر برای هماهنگ کردن آرمانهای متفاوت ایالتهای مختلف و گروههای اجتماعی در انتخابات دوره‌ای کنگره و ریاست جمهوری حس نشده است. دو حزب قدرتمند جمهوریخواه و دمکرات تحت تأثیر نظام انتخاباتی خاص این کشور پا به‌عرصهٔ وجود نهاده‌اند و نمایندهٔ نیروهای مؤثر و وحدتبخش در حیات سیاسی امریکا هستند.

این حزبهای سیاسی ائتلافهای بزرگ «فراگیرعامی» هستند که اساساً با حزبهای بسیار منظم و معمولا منطبق با نیازهای طبقاتی فعال در اروپای غربی متفاوتند. تردیدی نیست که اختلافهای ایدئولوژیکی میان دموکراتها و جمهوریخواهان وجود دارد، اما این اختلافها در مقایسه با تفاوتهای موجود میان حزبهای اروپائی جزئی است. دو حزب امریکا به‌هیچ‌وجه یکپارچه نیستند، در دل هر حزب

جناحها و شاخه‌هایی وجود دارد که دیدگاه آنها گاه با آرای اکثریت در حزب رقیب مشابه است. در امریکا عوامل تاریخی، اجتماعی، و منطقه‌ای به‌اندازهٔ ایدئولوژی در وحدت احزاب مؤثرند.

دموکراتها حزب دموکرات در ایالات‌همپیمان جنوب‌امریکا ریشه دارد که در کار کشت مزارع پنبه بودند و در جنگ داخلی امریکا طی سالهای ۱۸۶۱ـ۱۸۶۵، از ایالتهای شهرـصنعتی سواحل شمال شرقی شکست خوردند. در جنوب، برده‌داری جای خود را به کشت سهمبندی شده داد، اما نوعی جامعهٔ مزرعه‌سالار محافظه‌کار به‌سلطهٔ خود ادامه داد و این گروه کوششهای سرسختانه‌ای برای دور نگاه داشتن جمعیت عظیم سیاهپوست این ایالات از مشارکت در امور سیاسی به‌عمل آورد. ایالتهای جنوبی دژ مستحکمی برای حزب دموکرات شد، اما سناتورها و نمایندگانی محافظه‌کار و غیر لیبرال برگزید. در ایالات ساحلی شمال شرقی عمده‌ترین تغییرات اقتصادی و اجتماعی بین سالهای ۱۸۶۵ و ۱۹۲۰ حاصل شد و این امر به مدد ورود قریب به سی میلیون مهاجر به کشور، همزمان با رشد شتاب‌آلود صنعت و شهرنشینی به‌وقوع پیوست. حزب دموکرات این گروههای تازه‌وارد متشکل از ایرلندیها، لهستانیها، ایتالیاییها، کاتولیکها، و یهودیان را به خود جلب کرد، و به این ترتیب موفق شد پایگاه قدرتمندتازه‌ای در شمال برقرار کند. این امر با انتخاب پرزیدنت فرانکلین د. روزولت در سالهای «رکود بزرگ» دههٔ ۱۹۳۰ تقویت شد. در این دوران، حزب دموکرات با پیش راندن‌طرح‌اصلاحی ومداخله‌گرایانهٔ خود، به‌نام «برنامهٔ جدید»، به‌ترمیم اقتصاد کشور وتخفیف‌مصائب‌و درماندگیهای گروههای از هستی ساقط شده و کم‌درآمد پرداخت. اجرای این برنامه چنان حمایت گسترده و متنوعی برای حزب به‌ارمغان آورد که‌دموکراتها به‌حزب سیاسی برتر در کنگره مبدل شدند، و در طول سی و شش سال (۱۹۳۳ـ۱۹۶۸) ۲۸ سال مقام ریاست‌جمهوری امریکا را به خود اختصاص دادند (نك: جدول ۱)، در این دوره لیبرالیسم بر تفکر سیاسی امریکا تسلط یافت و دموکراتها به‌عنوان «سیاستمداران

دستگاه»[۱۳] به چنان مهارت و خبرگی دست یافتند که توانستند ائتلافهای بزرگی میان گروههای کارگری و قومی و نژادی پدید آورند، و رهبران اتحادیه‌های کارگری را ترغیب کنند تا به نفع آنها رأی دهند. آنان نیز متقابلا توصیه‌ها و کمکهای ذیقیمتی در مورد امور رفاهی، استخدام، و قراردادها عرضه کردند.[۱۴] دموکراتها حزب طرفدار کارگران و حامی نقش گسترده‌تری برای حکومت فدرال شناخته شدند.

حزب دموکرات هرگز واحدی همگن و یکپارچه نبوده است. همواره اختلاف‌نظرهای عمده‌براساس مسائل منطقه‌ای و ایدئولوژیکی در آن به‌چشم می‌خورد. اساسیترین آنها مابین محافظه‌کاران جنوب و لیبرالهای شمال شرقی بروز کرده است. شکاف بین این جناحها در دهۀ ۱۹۶۰ که دموکراتهای شمالی رهبری حکومت فدرال را به‌دست داشتند و برای انجام اصلاحاتی در مورد حقوق فردی فشار می‌آوردند، چشمگیرتر شد. آنها خواهان عدم جدایی سیاهان از سفیدپوستان و اعطای فرصتهای برابر و حق رأی به سیاهپوستان بودند. این امر در طول دورۀ ریاست جمهوری کندی و جانسن مایۀ اختلاف شدیدی میان دموکراتهای شمالی و «دموکراتهای سنتی» واپس‌گرا و نژادپرست ایالات جنوب شد. سفیدپوستان ایالات جنوب از حمایت نامزدهای حزب دموکرات دست کشیدند و بسیاری از اعضای حزب در کنگره، در مورد مسائل اجتماعی علیه رئیس‌جمهوری رأی دادند. این امر سبب شد تا شاخۀ جنوبی حزب دموکرات، «جناح کنگره»، و شاخۀ شمالی آن، «جناح ریاست‌جمهوری» نام بگیرد. در سالهای آخر دهۀ ۱۹۶۰، همزمان با سرخوردگی فزایندۀ لیبرالهای شمالی از مداخلۀ نظامی امریکا در ویتنام، اختلاف جناحهای مختلف حزب دموکرات چنان شدت گرفت که اتفاق آرا در مورد سیاست خارجی نیز از هم

---

13) Machine Politicians

۱۴) لیبرالیسم امریکایی با لیبرالیسم سنتی اروپایی، که سابقۀ آن به قرن نوزدهم می‌رسد و بر فردگرایی و آزادی تأکید دارد، متفاوت است. لیبرالیسم امریکایی به‌عدالت اجتماعی و حقوق اقلیتها نظر دارد و طرفدار آن است که دولت برای رفع مشکلات اجتماعی دست به‌مداخله بزند.

باشید. در نتیجه، کوششی در جهت دموکراتیك کردن ساختار سازمانی حزب و گسترش پایگاه مردمی آن لازم شناخته شد.

امروزه حزب دموکرات از حداقل پنج جناح عمده تشکیل می‌شود و این سوای گروههای کوچکی است که هنگام بروز مسائل مختلف سر برمی‌آورند. و در «مجمع‌دموکراتیك محافظه‌کار»[15] ته‌ماندهٔ‌بسیار کمرنگی از روحیهٔ محافظه‌کاری جنوبی به‌چشم می‌آید، این مجمع از ۱۴ سناتور و ۴۰ تا ۵۰ نمایندهٔ مجلس تشکیل می‌شود. اتحادی از لیبرالهای شمالی، که در مورد مسائل دفاعی میانه‌رو هستند و در مسائل اقتصادی و اجتماعی از برنامه‌های مداخله‌گرایانه به‌سبك «برنامهٔ جدید» حمایت می‌کنند، در جناح «امریکاییهای حامی اقدام دموکراتیك»[16] گرد آمده‌اند و هنوز کنترل حزب را در دست دارند. متحد نزدیك این جناح، لیبرالهای رادیکال ایالتهای کشاورزی‌ـ صنعتی غرب میانه‌اند که وارثان سنت مردمی پیشرفت‌گرایی و سکونت در دشتهای سرسبز به‌حساب می‌آیند و در حزب «دمکراتیك دهقان ـ کارگر»[17] مینه‌سوتا گردآمده‌اند. یك جناح‌کوچکتر، اما پرخاشگرتر، «دموکراتهای دفاعی»[18] پیروترومن هستند، که گرچه در مسائل اقتصادی و اجتماعی چهرهٔ لیبرال به‌خود می‌گیرند، اما در اصل طرفدار یك سیاست خارجی قدرتمند و ضدکمونیستند ــ این جناح در سالهای اخیر سناتور پتریك موینیان[19] از نیویورك و هنری جکسن[20] فقید از واشینگتن را نیز در گروه خود داشته‌اند. آخرین جناح بارز درحول و حوش مشی اصلی، اما به‌دور از کنگره، مشی لیبرالی در پیش‌گرفته و تحت رهبری جسی‌جکسن[21]، چهرهٔ فعال سیاهپوست، می‌کوشد تا ائتلاف تازه‌ای از بعضی اقلیتها ــ شامل سیاهان، اسپانیایی زبانها، طرفداران حقوق زن (فمینیستها)، دانشجویان، هواداران صلح، و لیبرالهای ساکن حومهٔ شهرها ــ تشکیل دهد.

---

15) Conservative Democratic Forum (CDF)
16) Americans for Democratic Action (ADA)
17) Democratic - Farmer - Labor (DFL)
18) Detense Democrats 19) Patrick Moynihan
20) Henry Jackson 21) Jesse Jackson

جمهوریخواهان این حزب در اصل حزب ایالات صنعتی و ثروتمند شمال و پیروز در جنگ داخلی بود. آنان پشتیبانی مناطق روستایی و شهرهای کوچك غرب میانه که شامل نخستین جوامع پروتستان آن منطقه می‌شد، و نیز حمایت ایالات سرحدی کرانهٔ اقیانوس آرام را کسب کردند و در مجموع حزب ائتلافی قدرتمندی بنا نهادند که تا دهۀ ۱۹۳۰ حزب برتر کشور به‌شمار می‌رفت (نك: جدول ۱). «انقلاب روزولت» سبب شد تا این حزب طی دو دههٔ ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در سراسر کشور در اقلیت قرار بگیرد، اما تحت رهبری آیزنهاور این حزب اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را پذیرفت و موفق شد برای دو دورهٔ متوالی پست ریاست جمهوری‌را به‌خود اختصاص دهد. ولی در این حزب نیز، همچون حزب دموکرات، جناحهای متنوعی حضور دارند که ظرف دو دهۀ گذشته به‌درجات مختلف برتری یافته‌اند.

عمده‌ترین شکاف دراین حزب، شکافی است که بین جوامع شهرنشین پیشرفته، تحصیلکرده، ثروتمند، و صنعتی ساکن ایالتهای شمالشرقی و شهرهای درحال‌گسترش مناطق‌درونی‌وکرانه‌ای اقیانوس آرام– یا به‌اصطلاح جمهوریخواهان «وال‌استریت»[22]– از یك سو، و جوامع روستایی ساکن شهرهای کوچك غرب میانه و ایالات مرکزی –یا به‌اصطلاح محافظه‌کاران «مین استریت»[23] وجود دارد. تجسم عینی «جمهوریخواهان وال‌استریتی» دوایت آیزنهاور و نلسن راکفلر فقیدند، که اساساً میانه‌رو و طرفدار جلب رضایت همگان بودند. این جناح با اجرای برنامه‌های رفاهی موافقت می‌کرد، در مسائل اجتماعی اهل تساهل و در سیاست خارجی انترناسیونالیست بود، و در داخل کشور هم سیاست اقتصادی کینز[24] مآبانه و احتیاط‌آمیزی به‌مورد اجرا می‌گذاشت. آنان موفق شدند در مبارزات انتخاباتی بین سالهای ۱۹۴۰ و ۱۹۵۶ افرادی از جناح خود را به‌عنوان نامزدهای ریاست جمهوری معرفی کنند و در نتیجه، می‌توان آنها را «جناح ریاست جمهوری» حزب خواند. جمهوریخواهان «مین‌استریت» در فلسفهٔ خود

---

22) Wall Street 23) Main Street
24) John Maynard Keynes

بسیار سنتی‌تر بوده‌اند. آنان اعتقاد خود را به باورهای مبتنی برعدم مداخله دولت در فعالیتهای بخش خصوصی حفظ کرده‌اند و برای دولت فقط نقش کوچکی در مسائل اقتصادی قائلند؛ در راه و رسم اجتماعی خود به‌خانواده و شعایر پروتستانی اهمیت فراوان می‌نهند؛ و در سیاست خارجی طرفدار سیاستی شدیداً ضد کمونیستیند. بری گولدواتر نمایندهٔ بارز این جناح است که در انتخابات سال ۱۹۶۴ با برنامه‌ای افراطی نامزد پست ریاست‌جمهوری بود، و علی‌رغم فعالیت شدید انتخاباتی، در کسب این مقام ناموفق ماند. با این حال، جمهوریخواهان «میناستریت» در اثر تجدید حیات اقتصاد پولی و بروز شکاف سیاسی در میان سفیدپوستهای جنوب، طی دههٔ ۱۹۷۰ به پیشرفتهایی نایل آمدند که ثمرات خود را در سال ۱۹۸۰ با انتخاب رونالد ریگان به عنوان رئیس‌جمهوری به‌بار آورد و آن را به «جناح ریاست جمهوری» جدید مبدل ساخت. حزب‌جمهوریخواه به‌مدد تغییرات اقتصادی و اجتماعی ــ از جمله رشد حومه‌های شهری و قشر کارمندان، افزایش امکانات مادی، و تحرك عمودی جوامع قدیمی ایرلندی و ایتالیایی ــ توانست موقعیت خود را به‌عنوان یك حزب کارآمد ملی تثبیت کند و به این ترتیب با خط‌مشی محافظه‌کارانه، خود را به یك ایدئولوژی جدید و قدرتمند بدل گرداند. این حزب توانسته است از پنج دوره ریاست جمهوری در فاصلهٔ سالهای ۱۹۶۹ــ۱۹۸۸، در چهار دورهٔ آن مقام ریاست جمهوری را به خود اختصاص دهد.

از این نمای اجمالی، تکوین احزاب دموکرات و جمهوریخواه بروشنی آشکار می‌گردد که هر یك از آنها توانسته است حمایت بعضی از گروههای منطقه‌ای، قومی و نژادی و طبقاتی را جلب کند. مطالعات گسترده و نتایج انتخابات نشان داده است که دموکراتها معمولا بخش عمدهٔ آرای کم‌درآمدها، سیاهپوستان، کاتولیکها، اسپانیایی‌ــ زبانها، یهودیان، کارگران فاقد اتحادیه‌های ثابت، اهالی جنوب، و ساکنان شهرهای بزرگ را از آن خود می‌کنند و متقابلا جمهوریخواهان از حمایت ثروتمندان، پروتستانهای ساکن روستاها و شهرهای کوچك، و اهالی غرب‌میانه و کرانهٔ اقیانوس آرام برخوردارند. چنین ناحیه‌ــ بندیهایی حاکی از آن است که هر حزب تقریباً نیمی از کشور را تحت

تسلط خود دارد ــ که البته جناحهای رقیب داخل حزب را هم باید به‌حساب آورد. هر حزب ایالتی یك حزب منفرد خاص خود است و غیر ممکن است که دستگاه مرکزی حزب بتواند آن را کنترل کند چون این حزب ایالتی علایق خاصی نسبت به مسائل منطقه‌ای دارد که تمام انتخابات محلی در اطراف آنها دور می‌زند. اینها احزاب واقعی امریکا هستند. رهبران حزبی، بی‌آنکه به‌کسب موفقیتی نایل آیند، می‌کوشند تا در مجلس نمایندگان و سنا وحدت نظر خود را حفظ کنند و از سوی دیگر «کمیته‌های ملی حزب» هم هست که با ترکیبی از نمایندگان پیشنهادی از سوی احزاب ایالتی فعالیت می‌کنند. اما این نهاد اخیر، و رئیس آن، در هر چهار سال فقط دو بار جداً فعال می‌شود و آن هم در حالی است که حزب ابتدا با قواعد و برنامه‌های انتخاباتی آن موافقت می‌کند، و سپس از نامزد منتخب برای ریاست‌جمهوری حمایت به‌عمل می‌آورد. به‌این ترتیب، در غیاب نوعی ساختار یا ایدئولوژی کارآمد و وحدتبخش در سطح ملی، جای تعجب نیست که پیش‌بینی دقیق میزان حمایت مردم از هر حزب در سطح کل کشور ممکن نباشد، در حالی که همین امر در سطح ایالتی‌کم و بیش‌امکانپذیر به‌نظر می‌رسد. مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، باز و رقابت در آنها شدید است و نوسانهای زیادی در آرای گروههایی که در ماشین عظیم حزبی جای خاصی برای آنها در نظر گرفته نشده دیده می‌شود.

حمایت گروههای منطقه‌ای و ناحیه‌ای از هر حزب سبب شده است تا این حزبها تحت تأثیر فشارها و منافع متفاوت و گاه متضاد قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که هر دو حزب بزرگ سیاسی امریکا فاقد ایدئولوژی دقیقاً تعریف شده‌اند و بیشتر به ائتلافهایی «فراگیر» شباهت دارند. این شیوهٔ برخورد کلیساوار با مسائل سیاسی، از طریق روشهای انتخاب نامزدها برای کنگره و ریاست‌جمهوری، که انتخابات مقدماتی نامیده می‌شود، نهادی شده است. این روش امکان می‌دهد تا هر عضو از هیئت انتخاباتی که خواهان حمایت از حزب در انتخابات آتی باشد، رأی خود را برای انتخاب نمایندگان اعزامی به کنوانسیون ملی حزب به صندوق بریزد و این کنوانسیون است که

نامزد اصلی حزب را برای انتخابات ریاست‌جمهوری برمی‌گزینند. شرکت کنندگان در انتخابات مقدماتی الزاماً نباید اعضای رسمی حزب باشند و گاه در موارد خاصی ـ در «انتخابات مقدماتی باز» ـ حتی ممکن است علناً ابراز دارند که در انتخابات بعدی به نفع آن حزب رأی نخواهند داد. این نظام انتخابات مقدماتی از خلال «نهضت مردمی»[25] پا گرفت و هدف آن شکستن انحصار کامل زعمای محلی احزاب بودکه در اواخر قرن نوزدهم از طریق کنترل مجامع انتخاباتی بسته و تحت نفوذ خاندانهای قدرتمند (اولیگارشی) بر انتخاب نمایندگان تسلط مطلق داشتند. از دهۀ ۱۹۷۰ به‌بعد، انتخابات مقدماتی اهمیت روز افزونی یافت که این خود ثمرۀ اصلاحاتی بود که دموکراتهای اصیل به‌عمل آوردند. اینان که بشدت از انتخاب هیوبرت هامفری به‌عنوان نامزد حزب در انتخابات سال ۱۹۶۸ ناراضی بودند، اعتقاد داشتند که انتخاب او کار درستی نبوده است چون وی در میان رده‌های پایین حزبی از محبوبیتی برخوردار نیست.[26] گسترش نظام انتخابات مقدماتی سبب شده است تا نتیجۀ انتخابات غیرقابل پیش‌بینی‌تر شود، سازمان های حزبی غیرمتمرکزتر گردد، و دورۀ مبارزات انتخاباتی طولانیتر شود. اما این نظام متقابلا به احزاب امکان داده است تا نیازها و انتظارات تمام مناطق را مد نظر آورند و در «ایالاتی که تحت سلطۀ تنها یك حزب قرار دارند» نبرد انتخاباتی حساسی در بگیرد و در جریان آن دیدگاههای تمام جناحهای درون‌حزبی مطرح شود.

ضعف سازمانهای حزبی در سطح کل کشور و دیدگاههای متفاوت اعضای آنها، که ناشی از تفاوتهای عمیق جغرافیایی است نشان از آن دارد که، براساس معیارهای اروپایی، انضباط حزبی در داخل کنگره بشدت ضعیف است. ائتلافهای میان‌ـحزبی در مورد

---

25) Populist Movemeut

۲۶) تعداد انتخابات مقدماتی حزب دموکرات از ۱۷ انتخاب در سال ۱۹۶۸ به ۲۳ انتخاب در سال ۱۹۷۲، ۲۹ انتخاب در سال ۱۹۷۶ و ۳۵ انتخاب در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت و سپس به ۲۶ انتخاب در سال ۱۹۸۴ افت کرد. جمهوری‌ـخواهان هم همین مسیر مردمی‌تر کردن را تعقیب کردند، تعداد انتخابات مقدماتی این حزب از ۱۶ انتخاب در سال ۱۹۷۶ به ۳۴ انتخاب در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت و سپس به ۳۱ انتخاب در سال ۱۹۸۴ نزول کرد.

مسائل ویژه بندرت دست می‌دهد، و اختلاف بین لیبرالها و محافظه کاران در هر حزب، گاه عمیقتر از اختلاف بین دو حزب جلوه‌گر می شود. این وضع با فقدان یك رهبری آشکار در جناح مخالف، در نظام حکومتی امریکا تشدید می‌گردد. در نتیجه قریب نیمی از آرایی که در کنگره اخذ می‌شود دوحزبی است، یعنی آرایی که اکثریت هر دو حزب در مورد مسئله‌ای می‌دهند (نك: جدول ۲). این فقدان وحدت حزبی از مشکلات ریاست‌جمهوری کاسته است. رؤسای جمهوری نمی‌توانند روی حمایت کامل هم‌حزبیهای خود تکیه کنند و همواره باید در فکر آن باشند که برای تصویب سیاستهای اصلی خود، ائتلافهای متغیری فراهم آورند.

ماهیت غیر یکپارچهٔ جامعهٔ امریکا و نظام سیاسی و حزبی آن موجب شده است تا فرصتی برای فعالیتهای انواع گروههای فشار و گروههای منافع ویژه پدید آید که از آن میان می‌توان به گروههای فشار در مسائل نفتی، کشاورزی، بهداشتی، قومی و نژادی اشاره کرد. این گروههای متعدد و وسیع در تأثیرگذاری بر روند پیشبرد اهداف سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کنند. این گروهها قادرند نیازهای خود را مطرح سازند و در برابر تصمیماتی که علیه منافع آنهاست بایستند و حتی می‌توانند در بسیاری از مراحل و سطوح فرایند سیاسی ــ از قبیل سطوح ایالتی، مبارزات انتخاباتی مقدماتی، کمیته‌های کنگره، اعمال فشار به‌ریاست‌جمهوری، تبلیغات و نفوذ در افکار عمومی، و طرح دعوا در دادگاهها ــ دست‌به‌اقدام بزنند. گروههای فشار سیاسی همواره می‌توانند در داخل نظام ناهمگن حزبهای سیاسی، برای خود متحدانی علاقه‌مند به آن مسائل بیابند، که همین امر عامل محدود کننده‌ای در افزایش تعداد حزبهای رقیب بوده است. درچنین شرایطی، سیاست در امریکا از بسیاری لحاظ به‌نوعی بازی چندجانبهٔ بده و بستان شباهت دارد و همواره کوشش برآن بوده تا توازنی میان خواستهای گروههای مختلف پدید آید. این حرفه‌ای است که افراد با تجربه و ماهر و دست‌اندرکار امور قضایی در کنگره و در دولت با آن سر و کار دارند. از این لحاظ، سیاست امریکا و نظام حزبی آن اساساً با الگوی منظم و مبتنی بر اهداف ایدئولوژیکی حزبهای

اروپایی تفاوت می‌یابد.

طی سالهای اخیر، اختلاف نظر و تفرقهٔ سیاسی افزایش یافته، اما تفرقهٔ اجتماعی از دو طریق عمده کاهش یافته است: یکی گسترش شبکه‌های تلویزیونی به عنوان یك رسانهٔ همگانی ملی و دیگری کاهش اختلاف درآمدها بین ایالات شمالی و جنوبی. امروزه مفسران سیاسی همواره دربارهٔ زوال قدرت احزاب و رشد فردگرایی در امریکا صحبت می‌کنند. البته این بدان معنی نیست که خود احزاب هم از میان رفته‌اند اما انسجام عمومی تا حدودی تضعیف شده (در حال حاضر یك‌سوم از رأی دهندگان خود را مستقل می‌دانند)، کنترلی که مدیران سطح بالای حزب اعمال می‌کردند از میان رفته است، و اطلاق جمهوریخواه یا دموکرات به‌افراد، دیگر تعریف واضحی از باورها یا انگیزه‌های نمایندگان کنگره در دادن رأی به‌حساب نمی‌آید. نامزدهای انتخاباتی عملا به‌طور انفرادی وارد میدان می‌شوند و تنها برای حفظ ظاهر از برچسب حزب و بقایای دستگاه حزبی استفاده می‌کنند. یك علت مهم این روند «اتمی شدن»، عامل اجتماعی بوده است ـ زوال‌معیارهای وفاداری سنتی ـ مذهبی و قومی و نژادی‌که‌نتیجهٔ‌تحرك اجتماعی و مکانی مداوم جامعهٔ امریکاست. فعالیت‌مؤسسات رفاهی جدید که نقش «واسطه‌گرانه»ی سنتی احزاب را غصب کرده‌اند نیز تأثیر بسزایی در این امر دارد. عامل بعدی، انقلاب تلویزیون است که به نامزدها امکان می‌دهد تا مستقیماً با رأی‌دهندگان خود در تماس باشند.

اولین رقابتی که تحت تأثیر چنین‌تغییراتی قرار گرفت، انتخابات ریاست جمهوری بود که همزمان با گسترش ناگزیر انتخابات مقدماتی، مستقیماً در معرض مشاهدهٔ عموم افراد علاقه‌مند قرار گرفت. این «انقلاب فردگرایانه» اخیراً بر رقابتهای مرتبط با کسب کرسیهای کنگره و انتخابات فرمانداری ایالتها نیز اثر چشمگیری برجا نهاده است، و بویژه بعد از تصویب قانون هزینه‌های مبارزات انتخاباتی در سال ۱۹۷۴، شدت بیشتری یافته است. این قانون هزینه‌های انتخاباتی مبارزات نامزدهای ریاست جمهوری را مشخص کرد و به این ترتیب منابع مالی تازه‌ای را برای مبارزات در سطوح پایین‌تر آزاد ساخت.

در نتیجه، هزینهٔ انتخابات کنگره، طی دههٔ گذشته، به‌نحو غیرقابل باوری افزایش یافت و از ۷۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ به ۱۹۸ میلیون دلار در سال ۱۹۷۸، ۳۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۲، ۳۷۵ میلیون دلار در سال ۱۹۸۴، و احتمالا ۴۵۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۶ بالا رفت. مبارزات نیز به‌نحو روزافزونی پیچیده‌تر شده است و اینک مشاوران امور کامپیوتری و رسانه‌های همگانی به ستادهای انتخاباتی نامزدها راه یافته‌اند.

این تغییرات کمك کرده است تا قدرت بتدریج از رهبران حزب به شخص نمایندگان کنگره انتقال یابد. اما از سوی دیگر، نیاز به بودجه‌های گزاف برای شرکت در مبارزات انتخاباتی ــ در حال حاضر به‌طور متوسط ۳ میلیون دلار برای مبارزات انتخاباتی سنا و ۰/۵ میلیون دلار برای مبارزات انتخاباتی مجلس نمایندگان صرف می‌شود ــ قدرت گروههای منافع ویژه و بویژه گروههایی را که فقط به‌یك امر خاص علاقه‌مندند بشدت افزایش داده است. این نهادها از طریق «کمیته‌های اقدام سیاسی»[۲۷] کمکهای مالی خود را واریز مـی‌کنند. تعداد این کمیته‌ها از ۶۰۸ در سال ۱۹۷۴ به حـدود ۴۰۰۰ در سال ۱۹۸۶ افزایش یافت و امـروزه ۲۵ درصد کـل هـزینه مبارزات انتخاباتی را می‌پردازند (۶۸ درصد این هزینه را افراد و فقط ۷ درصد آن را احزاب می‌پردازند)[۲۸] این کمیته‌ها درمبارزات‌غیرمستقیم برای شکل دادن به افکار عمومی حتی مبالغ بیشتری می‌پردازند و بدین ترتیب، نقش تعیین کننده‌ای در تغییر توازن به‌نفع خود در مبارزات انتخاباتی ایفا می‌کنند. کنار زدن نماینده‌ای که یك‌بار برای کنگره انتخاب شده بسیار مشکل است ــ آمار نمایندگانی که دوباره برای مجلس نمایندگان برگزیده می‌شوند ۹۰ درصد و برای سنا ۷۰ درصد است ــ و او به آسانی می‌تواند حمایت مالی این کمیته‌ها و گروههای

---

27) Political Action Committees (PAcs)

۲۸) «کمیته‌های اقدام سیاسی» ۳۳ درصد اعتبارات هزینه شده برای انتخابات مجلس نمایندگان و ۲۰ درصد مخارج مبارزات انتخاباتی سنا را تأمین می‌کنند. ۳۵ درصد هزینه‌های حزب دموکرات و ۵ درصد هزینه‌های حزب جمهوریخواه را نیز آنها می‌پردازند.

منافع ویژه را به خود جلب کند. اما از سوی دیگر، وی چاره‌ای ندارد جز اینکه خط مشی گروههای ذینفع را بپذیرد و به‌این ترتیب، دیگر یك نمایندهٔ مستقل و کاملا آزاد نخواهد بود. با وجود این، گرچه سیاست در امریکا به‌صورت نوعی حرفهٔ پیچیده و اغلب بدبینانه درآمده است، ایدئولوژی هم در آن نقشی دارد و مرکز کاملا غایب نیست. این امر که بوضوح از ورای تغییرات سیاسی دههٔ گذشته مشهود است، در بخش بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بخش دوم

تحولات سیاسی: ۱۹۷۶ -۱۹۸۷

از «مرزهای نو» در دهۀ ۱۹۶۰ تا واقعگرایی جمهوریخواهانه در دهۀ ۱۹۷۰

خط مشی سیاسی امریکا در دهۀ ۱۹۶۰ تحت تأثیر دموکراتها و فلسفۀ لیبرالیسم قرار داشت. جان ف. کندی (۱۹۱۷ـ۱۹۶۳)، علی‌رغم رخدادهای نامطلوب انتخاباتی ضد کاتولیکی در چند ایالت، در نوامبر ۱۹۶۰ با اختلاف کمی بر ریچارد نیکسون رقیب جمهوریخواه خود پیروز شد و بعد از ورود به کاخ سفید در ژانویه ۱۹۶۱ اعلام کرد که مصمم است «مرزهای نو» را بگشاید و آثار دورۀ ریاست جمهوری آیزنهاور را با اصلاحات اجتماعی و مدنی عمیقی برطرف سازد. این خط‌مشی با روح زمانه سازگار بود ــزمانه‌ای که از امیدهای بزرگ، تحولات تکنولوژیکی، وفور نعمت، و نیروی جوانی سرشار می‌نمود. اما کندی در نوامبر سال ۱۹۶۳ کشته شد و آنقدر زنده نماند تا شاهد به‌ثمر رسیدن اصلاحاتی باشد که بدانها امید بسته بود. این امر به جانشین او لیندون‌ب.جانسن اهل تکزاس (۱۹۰۸ـ۱۹۷۳) محول شد. جانسن، عمیقاً تحت تأثیر سیاستهای مالی به‌سبك «برنامۀ جدید» فرانکلین د. روزولت قرارداشت. او برنامه‌های «جامعۀ بزرگ» این دهه را مطرح کرد که شامل نوآوریهایی می‌شد مانند قانون فرصت اقتصادی، قانون حقوق مدنی سال ۱۹۶۴، قوانین مراقبتهای بهداشتی و حق رای ۱۹۶۵، و قوانین تأمین مسکن و تحصیلات عالی و فرصتهای برابر. این تمهیدات نقش حکومت مرکزی را در امور اقتصادی و اجتماعی گسترش داد و پایه‌های یك دولت رفاهی را تثبیت کرد.

جانسن که سابقاً رهبر اکثریت سنا بود، مهارت خود را در به‌دست گرفتن کنترل کنگره نیز به اثبات رساند و به‌عنوان یك رئیس‌جمهوری قوی و موفق توانست خط‌مشی سیاسی خود را به‌کرسی بنشاند. او از حمایت کنگره‌ای که اکثریت آن را دموکراتها در دست داشتندوهمچنین یك دیوان عالی فعال بهره‌مند بود.

ماجراجویی نابجای امـریکا در ویتنام، در نهـایت بـه سقوط لیندون‌جانسن و دموکراتهایی که شکاف میان آنها افتاده بود منجر شد و نامزد این حزب، هیوبرت هامفـری (۱۹۱۱ـ۱۹۷۸)، مبـارزات انتخاباتی سال ۱۹۶۴ را با اختلاف کمی به‌ریچاردنیکسون، که وعده داده بود تا سریعاً به‌مداخلهٔ نظامی امریکا در ویتنام پایان دهد، باخت. پیروزی نیکسون آغازگر عصر حیات دوبارهٔ روحیهٔ جمهوریخواهی و محافظه‌کاری بود، چنانکه بلافاصله پس از انتخاب او کوششهایـی برای متوقف کردن رشد دولت رفاهی، غیر متمرکز کردن حـکومت، و لیبرال مآب کردن بیش از حد امور اجتماعی به‌عمل آمد. این حیات دوباره را تغییرات اجتماعی آن دوره و جابه‌جایی اعضای دیوان عالی هم تقویت می‌کرد. از همین رو حزب جمهوریخواه در انتخابات کنگره و فرمانداریها طی سالهای ۱۹۶۶ـ۱۹۷۲ به‌دستاوردهای چشمگیری رسید و در سال ۱۹۶۹ در انتخابات فرمانداریها اکثریت را از آن خود کرد. نتیجه آن شد که در نوامبر ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون‌که هنوز درگیر جنگ ویتنام بود، بر رقیب انتخاباتی خود از جناح چپ حزب‌دمکرات، یعنی جورج مك‌گاورن (۱۹۲۲ـ   )، پیروز شد و برای بار دوم به کاخ سفید رفت.

ریچارد نیکسون سیاستمداری با هوش، بسیارجاه‌طلب، ومتخصص در مسائل سیاسی بود. او به‌سال ۱۹۱۳ در کالیفرنیا و از خانواده‌ای در طبقهٔ متوسط و کویکرز متولد شد. اجداد او ایرلندی بودند و در شهر یورالیندا به‌کشاورزی اشتغال داشتند. نیکسون تا آخر عمردوران ریاست جمهوری خود هیچگاه به‌نهادهای لیبرالی شرق امریکا اعتماد نکرد و هرگز موفقیت‌اجتماعی خود را از یاد نبرد. او به‌عنوان‌حقوقدان و وکیل دعاوی، عملکرد بسیار درخشانی داشت، در سال ۱۹۴۶ بـه مجلس نمایندگان راه یافت و در دادگاه هیس (۱۹۴۸) به چهره‌ای

ملی مبدل گشت. در سال ۱۹۵۰ به‌سنا راه یافت و سپس هشت سال تمام به‌عنوان معاون فعال و پرکار آیزنهاور به‌کار پرداخت. نیکسون در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۰ و در انتخابات ۱۹۶۲ برای فرمانداری کالیفرنیا طعم شکست را چشید، اما دوباره خود را باز یافت. او به‌اتفاق خانواده خود به نیویورک رفت و تیمی ازمشاوران قدرتمند و مسلط بر بازاریابی تشکیل داد تا در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۶۸ تصویر خوبی از او در افکار عمومی ایجاد کنند.

موفقیت سیاسی نیکسون مدیون توانایی او در رابطه‌ای است که میان دو جناح «مین‌استریت» و «وال‌استریت» حزب جمهوریخواه ایجاد کرد. او در مسائل داخلی نیز روش محافظه‌کارانه‌ای در پیش گرفت. با برنامه‌های «جامعهٔ بزرگ» جانسن و رفاه‌طلبی او مخالفت کرد و توجه خود را به نوعی حکومت غیر متمرکز معطوف داشت، اما ضمناً با هر کوششی برای چرخش سریع و صریح زمان به‌عقب مخالفت‌ورزید و از قبول سیاستهایی که احساسات نژادپرستانه را برمی‌انگیخت نیز خودداری کرد. او در زمینهٔ اقتصاد، از سیاست بازار آزاد و رقابت در داد و ستد حمایت می‌کرد، اما در مواقع لزوم مداخله‌های موقت و کنترل دولت را نیز لازم می‌شمرد. نیکسون در مسائل خارجی مشی ضد کمونیستی نیرومند اما سازنده‌ای در پیش گرفت و معتقد بود که باید از موضع قدرت با شوروی‌ها مذاکره کرد. نیکسون در دوران ریاست جمهوری خود از وجود کابینه‌ای قدرتمند و تیم خبره‌ای از مشاوران بهره‌مند بود که چهره‌هایی چون بیل راجرز (وزیر امور خارجه)، مل‌لرد[1] (دفاع)، جان کانلی[2] (خزانه‌داری)، وهنری‌کیسینجر (مشاور امنیت ملی)[3] را دربر می‌گرفت. اما او خیلی زود در تصویب برنامه‌های داخلی خود با مخالفت کنگره، که دارای اکثریت‌دموکرات بود، مواجه شد و روز به‌روز منزوی‌تر و تنهاتر گشت و خود را با دستیاران کالیفرنیایی و دلسوزش ــ هـ. ر. هالدمن[4]، جان ارلیچمن[5]، و

---

1) Mel Laird 2) John Connally
3) National Security Adviser (NSA)
4) H. R. Haldeman 5) John Ehrlichman

چاك کولسون۶ـ سرگرم کرد و بیشتر به‌مسائل خارج ازکشور پرداخت. او در دوره دوم ریاست جمهوری خود فکر اجرای‌رشته‌ای از برنامه‌های بلند پروازانه را در سر می‌پروراند تا بتواند به اصلاحات اساسی اجرایی دست بزند، به‌سلطهٔ دموکراتها بر کنگره و قدرت بوروکراسی و رسانه‌های همگانی پایان دهد و حزب جمهوریخواه را به عنوان حزب اکثریت تثبیت کند. اما تمام این آرزوها با بحران واترگیت در فاصله سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۷۴ نقش برآب شد.

مداخلهٔ مستقیم پرزیدنت نیکسون در رسوایی نفوذ به‌دفاتر مرکزی حزب دموکرات، در واشینگتن در ژوئن ۱۹۷۲ هنوز مورد تردید است. اما چنین اقدامی نشانهٔ هراس و سردر گمی روز افزون دولت نیکسون طی سالهای آغازین دههٔ ۱۹۷۰ است ـ دورانی که فعالیتهای گروههای هوادار عدم مداخله امریکا در جنگ ویتنام به اوج خود رسیده بود و افکار عمومی هم از آنهاحمایت می‌کرد. نیکسون که در صدد بود تا در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۷۲ بر کل ماجرا سرپوش بگذارد، ناگهان در یك رشته اقدامات احتیاطی برای پوشاندن ماجرا و پرداخت حق‌السکوت درگیر شد و به اف‌بی‌آی۷ فشار آورد تا نوارهای اصلی مذاکرات مهم را از میان ببرد. این رخدادها به‌شهرت مشکوك نیکسون، به‌خاطر یك رسوایی مالی در سال ۱۹۵۲، اضافه شد و موقعیت او را با توجه به‌چهرهٔ نه‌چندان محبوبش در میان ارباب جراید به‌خطر انداخت. تا آوریل ۱۹۷۳ نزدیکترین مشاورانش یعنی هالدمن و ارلیچمن مجبور به‌کناره‌گیری شدند، وگرچه خود او به‌سبب تعویق استیضاح کنگره، شانزده ماه دیگر در کاخ سفید دوام آورد، بالاخره به‌عنوان اولین رئیس جمهوری امریکا که از پست خود استعفا می‌دهد، در تاریخ هشتم ماه اوت سال ۱۹۷۴ از مقام خود کناره گرفت.

«رسوایی واترگیت» در پی خروج مفتضحانهٔ امریکا از ویتنام، در یك دوران کسادی اقتصادی همه‌گیر، ضربهٔ سختی به غرور ملی و اعتبار ریاست جمهوری‌واردآورد. درسالهای پس از آن‌چند «واترگیت» کوچکتر و رشوه‌خواریهای گوناگون نیز به‌وسیلهٔ روزنامه‌نگاران پر

---

6) Chuck Colson

7) federal Bureau of Investigation (FBI)

شور افشا شد. این عوامل موجب گشت تا در فاصله سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۵ عدم اعتماد عمومی نسبت به سیاستمداران، که با توجه به‌وجود نظام «نظارت و توازن» در قانون اساسی امریکا سابقه‌ای طولانی‌داشت، به‌میزان زیادی افزایش یابد. این با چرالدفورد، جانشین نیکسون، بود که اعتماد افکار عمومی را دوباره جلب کند و به‌قول خـود «یك دورهٔ التیام» را از سر بگذراند.

جرالد فورد غیر محتمل‌ترین رئیس‌جمهوری جدید بود و اگـر مسئله واترگیت پیش نمی‌آمد، هرگز نمی‌توانست به‌این مقام دست یابد. اما سابقهٔ او چندان تفاوتی با سابقهٔ نیکسون نداشت. فورد که فقط شش ماه از نیکسون جوانتر بود، همانند او دریك خانوادهٔ متعصب مذهبی طبقه متوسط متمایل به‌پایین متولد شده بود، خانواده‌ای که در دهۀ ۱۹۲۰ با وضع اقتصادی نابسامانی روبه‌رو بود. جرالدفورد در شهر اوهاما از ایالت نبراسکا درغرب میانه،متولد شد و در سال ۱۹۱۵ به‌همراه خانوادهٔ خود به‌شهر گرند رپیدز در میشیگان مهاجرت کرد. او از دانشگاه ییل فارغ‌التحصیل شد و پیش از آنکه به‌سال ۱۹۴۸ وارد مجلس نمایندگان بشود، به‌عنوان وکیل دعاوی اسم و رسمی به‌هم زد. فورد هم به‌معیارها و باورهای سیاسی نیکسون علاقه‌مند بود. دو وجه بارز این باورها را محافظه‌کاری اقتصادی در داخل و پایان دادن به انزواجویی در سطح جهانی تشکیل می‌داد. اما او در مورد مسائل اجتماعی و نژادی میانه‌روی بی‌پروایی پیشه کرده بود و از این‌لحاظ، بیشتر به‌خط‌مشی نهادهای شرقی حزب جمهوریخواه نزدیکـی نشان می‌داد.

جرالد فورد مدارج ترقی را تا رهبری اقلیت جمهوریخواه در کنگره امریکا به‌سال ۱۹۶۵ بتدریج و با ثبات قدم طی کرد. اما او فاقد برندگی ذهنی یا بیرحمی سیاسی مورد نیاز برای رسیدن به‌مقامات خیلی بالا بود. او تصمیم داشت به خاطر وضع نابسامان سـلامتی همسرش، در سال ۱۹۷۷ از سیاست کناره‌گیری کند، امـا اسپیرو اگنیو۸ معاون ریاست جمهوری، به‌دلیل اتهاماتی که به خاطر فساد

---

8) Spiro Agnew

دستگاه اداری حکومت برسر زبانها بود، مجبور به‌استعفا شد. در پی این امر نیکسون به معاونی ملایم‌طبع، وفادار، و غیر جاه‌طلب نیازمند بود که بتواند خیلی زود رأی مثبت کنگره را به‌دست بیاورد. فورد ثابت کرد که از هر نظر مناسب است و کنگره نیز در دسامبر ۱۹۷۳ به‌نفع او رأی داد. هشت ماه بعد مردی که بزرگترین آرزویش رسیدن به‌مقام ریاست مجلس نمایندگان بود، به‌ریاست جمهوری امریکا رسید.

پرزیدنت فورد بلافاصله پس از کسب مقام ریاست جمهوری مصمم شد تا تصور مردم را از ریاست جمهوری دگرگون کند؛ امور تحت کنترل خود را به‌روشی صادقانه و آشکار به‌پیش ببرد؛ و نفوذ مشاوران و نزدیکان خود را به‌حداقل برساند. او به فوریت همهٔ‌اعضای کابینهٔ نیکسون را تغییر داد و جریان امور را در ستاد کاخ سفید به حالت عادی در آورد، عدهٔ کارکنان این ستاد از ۲۵۰ نفر در سال ۱۹۶۹ به ۵۴۰ نفر در سال ۱۹۷۴ افزایش یافته بود. از سوی دیگر فورد که بیش از ۲۵ سال در مجلس نمایندگان خدمت‌کرده و از دیدگاه کنگره به‌مسائل ریاست جمهوری نگریسته بود، تصمیم داشت پیوندهای نزدیکتری میان کنگره و کاخ‌سفید به وجود آورد و برای کابینه نقش مهمتری قائل شود. شعار او در هنگام تصدی مقام ریاست جمهوری چنین بود: «ارتباط، توافق، سازش، و همکاری».

کابینهٔ قوی فورد میراثی بود از کابینهٔ سابق نیکسون به‌اضافهٔ چهره‌های تازه‌ای که خود او برگزیده بود. اعضای جدید کابینه عبارت بودند از : هنری‌کیسینجر (وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی)، جیمز شلزینگر[9] (وزیر دفاع)، بیل سایمون[10] (وزیر خزانه‌داری)، و نلسن راکفلر شصت و شش ساله، جمهوریخواه لیبرال نیویورکی (۱۹۰۸ـ۱۹۷۹) در مقام معاون ریاست جمهوری. فورد از وزیران کابینهٔ خود خواست تا امور جاری خود را خویشتن به‌دست بگیرند و برای خود در کنگره و میان ارباب جراید و رادیو و تلویزیون‌حامیانی بیابند و به‌رئیس جمهوری فرصت دهند تا در امور جاری مملکتی به بحث و تفکر بنشیند و به‌حل مسائل جاری مملکت بپردازد. اما این

---

9) James Schlesinger 10) Bill Simon

سیاست آن‌چنان هم به‌مورد اجرا در نیامد. رئیس‌جمهوری جدید بتدریج به‌ارزش یك رئیس ستاد فعال و پرکار، همراه با کارکنانی زیرك در کاخ سفید پی برد و دریافت که این عوامل چقدر برای برقراری تماسهای حیاتی، لازم و ضرورویند. او نیز کم‌کم تیم مشاوران وفادار خود را تشکیل داد (که تحت‌سرپرستی دان‌رامزفلد[11] و ریچارد چینی[12] به‌عنوان رئیس ستاد کاخ‌سفید اداره می‌شد)، و سپس یك‌کابینهٔ‌خصوصی غیر رسمی و حلال مشکلات به‌وجود آورد که شامل چهره‌هایی چون مل‌لئرد، بیل‌اسکرانتن[13]، برایس‌هارلو[14]، بیل‌وایت[15] و دیوید پکارد[16] بود. با اینهمه، دولت فورد با دولت زمان نیکسون که در آن همهٔ امور به طور پنهانی حل و فصل می‌شد، تفاوت زیادی داشت. اما این حال و هوا با خط‌مشی کنگره‌ای که تصمیم داشت بعد از رخداد جنجالی واترگیت اقتدار ریاست جمهوری تازه را مهار کند، چندان همسو نبود.

«کنگرهٔ جدید» و پرزیدنت فورد

در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ کنگره تحت فشارهای اصلاح‌طلبان از داخل و دگرگونیهای اجتماعی از خارج، تغییر ماهیت داد. «کنگرهٔ قدیمی» دههٔ ۱۹۵۰ کنگره‌ای سالمند سالار و محافظه‌کار بود که تحت سلطهٔ گروهی از دموکراتهای جنوبی (۱۰۰ تن در مجلس نمایندگان و ۲۲ تن در سنا) قرار داشت. این عده که به «دموکراتهای دیکسی»[17] شهره بودند و اطمینان داشتند که تاآخر عمر و به مدد «قانون ارشدیت» کرسیهای خود را حفظ خواهند کرد (از جمله ریاست کمیته‌های تدارکات و تخصیص اعتبارات کنگره را)، بیش از ۵۰ درصدکرسیهای کمیته‌ها را در اشغال داشتند و بیشترین مقامات رهبری نیز در دست این عده متمرکز بود که از میان آنها چهره‌هایی چون سام ریبرن[18] (رئیس مجلس نمایندگان)، و لیندون جانسن (رهبر اکثریت سنا)ظهور

11) Don Rumsfeld 12) Richard Cheney
13) Bill Scranton 14) Bryce Harlow
15) Bill Whyte 16) David Packard
17) Dixie Democrats 18) Sam Rayburn

کرد (نك: جدول ب-۴ در بخش پیوستها). اما سلطهٔ این عده در دههٔ ۱۹۶۰ از دست رفت. نخست به‌سبب آنکه توسعهٔ اقتصادی و اجرای قانون حق رأی به‌کنترل تك‌حزبی در ایالات جنوب خاتمه داد و درصد تغییر نمایندگان را بالا برد و در ثانی بدان علت که دموکراتهای لیبرال جوان که با مداخله امریکا در ویتنام مخالف بودند و بانیکسون هم به دلیل توقیف بودجه‌ای که کنگره برای امور رفاهی اختصاص‌داده بود مخالفت می‌ورزیدند، در پی اصلاح و دموکراتیك‌کردن کنگره و بازیابی برخی اختیارات برآمدندکه طی دهه‌های اخیر به‌ریاست‌جمهوری باخته بودند.

تغییرات اصلاح‌طلبانه در سطح کنگره ابتدا با تصویب «قانون تجدید سازمان قوهٔ قانونگذاری» در سال ۱۹۷۰ آغاز شد و با تصویب «لایحهٔ اختیارات جنگی» در سال ۱۹۷۳ (لایحه‌ای که طبق آن اعزام نیروها از سوی ریاست جمهوری به‌ماورای بحار محدود می‌شد)، و نیز قانون نظارت کنگره بر بودجه و ضبط آن، در سال ۱۹۷۴ ادامه‌یافت. قانون اخیر به توانایی رئیس جمهوری در ضبط بودجه‌ای که برای انجام امری اختصاص یافته، و کنگره نیز آن را مورد تصویب قرار داده، پایان داد و در پی آن یك اداره بودجه و دو کمیته بودجه برای این منظور در کنگره تشکیل شد. آهنگ اصلاحات شتاب گرفت و با انتخابات نوامبر سال ۱۹۷۴ که به «انتخابات بعد از واترگیت» مشهور شده بود ادامه یافت. اصلاحات بعدی سبب شد که جمهوریخواهان، بسیاری از کرسیهای ایالات شمالی و شهرهای حاشیه‌ای را از دست بدهند و راه برای ورود گروهی از جوانان به‌کنگره هموار شود. ۷۵ نماینده جوان عضو حزب دموکرات که برای اولین‌بار در کنگره حضور می‌یافتند جلسات نمایندگان حزب در مجلس نمایندگان را از رونق انداختند و تغییرات اساسی گسترده‌ای را پایه‌گذاشتند که به‌اهمیت ارشدیت در انتخاب مدیران کمیته‌ها پایان می‌داد و نفوذ اعضای‌مجلس نمایندگان را فزونتر می‌ساخت. این تغییرات به‌عزل رئیسان سه‌کمیته مهم که هر سه جنوبی بودند انجامید، این کمیته‌ها عبارت بودند از: بانکداری، کشاورزی، و خدمات ارتش. دیگر رئیسان کمیته‌ها که در مقام خود ابقا شدند، موقعیت خود را بسیار متزلزل یافتند و قدرت در

کنگره به‌دست رئیسان کمیته‌های فرعی افتاد که تعداد آنها زیاد بود.
اما چنین تغییراتی نتوانست کنگره را به‌یك واحد منسجم و مرکز
اخذ تصمیمات اساسی مبدل کند. در عوض، موجب شد که تصمیمات
کنگره بیش از پیش پیش‌بینی ناپذیر گردد و فردگرایی در آن نضج
بگیرد، چون اینك هریك از اعضا در پی‌رفع نیازهای‌خود بود. از سوی
دیگر، این امر در روابط کنگره با ریاست جمهوری نیز مشهود شد،
زیرا کنگره می‌خواست مانع ابتکارات و اقدامات ریاست جمهوری‌گردد
و متقابلا طرحهای پر هزینهٔ اجتماعی خود را به‌مورد اجرا در آورد.

به‌این ترتیب پرزیدنت فورد مجبور بود دائماً با کنگره‌ای‌که‌تحت
تسلط دموکراتها بود مبارزه کند و بکوشد تا جـریان امور را در
مسیری که خود انتخاب کرده بود بیندازد. اما او در اغلب مواردناکام
می‌ماند و این ناکامی بویژه در سیاست خارجی چشمگیر می‌نمود. کنگره
مخارج نظامـی و هر درگیری بالقوهٔ دیگر در جنوب شرقی آسیا و
آنگولا را برخلاف میل شدید فورد وکیسینجر، به‌دقت تحت‌کنترل داشت
(برای اطلاع از میزان موفقیت فورد در کنگره نك: جدول بـ۷ در
بخش پیوستها). پرزیدنت فورد در مسائل داخلی هم مجبور می‌شد به
دفعات از حق وتو خود استفاده کند تا بتواند از ولخرجیهای کنگره
جلوگیری کند ــ او تصمیمات کنگره را ۳۵ بار وتو علنی و ۱۱ بار
وتو تأخیری کرد، اما هشت‌بار هم با آرای اکثریت عظیم نمایندگان
کنگره روبه‌رو شد و ناکام ماند.[۱۹] تصمیم ریاست جمهوری مبنی بر
عفو بدون قید و شرط ریچارد نیکسون در سپتامبر ۱۹۷۴ نیز در
بهبود روابط او با کنگره مؤثر نیفتاد. در نتیجه، در پایان دورهٔریاست
جمهوری خود، این طرفدار سابق یك کنگرهٔ قدرتمند، دیدگاهی تازه
و دلگداز اختیار کرده بود.

دورهٔ ریاست جمهوری فورد برای افکار عمومی و جریان سیاسی
امریکا، دوره‌ای آکنده از سردرگمی و نومیدی بود. ضمناً دوره‌ای بود
که در آن کسادی اقتصادی چشمگیری خودنمایی می‌کرد. گرچه ازسال

---

۱۹) پرزیدنت جانسن ۷ بار وتو تأخیری و ۶ بار وتو علنی کرد (که هیچ‌کدام
هم مردود نشد)، پرزیدنت نیکسون ۱۶ بار وتو تأخیری و ۲۴ بار وتو علنی کرد
(که ۵ بار آن مردود شد). (نك: جدول بـ۸ در بخش پیوستها)

۱۹۷۵ اقتصاد کشور بتدریج رو به بهبود نهاد، اما میزان محبوبیت فورد در سال ۱۹۷۶ از مرز ۳۹ درصد هم تجاوز نکرد. فورد که رئیس جمهوری منتخب مردم نبود و همواره این داغ را با خود داشت، گرچه بسیار خوش‌نیت و متین می‌نمود، اما آن جذابیت و بینش لازم برای مقام ریاست جمهوری را دارا نبود.

مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۶

پرزیدنت فورد مبارزات انتخاباتی خود را برای کسب مجدد مقام ریاست جمهوری، براساس یك برنامهٔ متمرکز محافظه‌کارانه با شعار کسب محبوبیت، عدم مداخله در تنظیم قیمتها، و عدم تمرکز در امور اجرایی در ماه نوامبر سال ۱۹۷۶ آغاز کرد. اما او پشتیبانی صریح و سریع حزب خود را در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری به‌دست نیاورد و حتی مجبور شد به مبارزه‌ای طولانی و پر هزینه در برابر ستارهٔ سابق سینما و فرماندار کالیفرنیا، رونالد ریگان که محبوب جناح راست حزب بود گردن نهد.

فورد در مبارزه برای انتخاب مجدد با مشکلات ویژه‌ای روبه‌رو شد. او فاقد تجربه و شم یك رئیس جمهوری منتخب بود؛ ناچار بود بسرعت یك تیم انتخاباتی تشکیل دهد؛ و در عین حال با رقیبی قدرتمند مقابله کند. ریگان شصت و پنجساله، سخنران قابلی بود، او می‌توانست نطقهای ساده و مستقیمی ایراد کند که به‌دل جناح مردمی «میناستریت» حزب بنشیند. او روی کاهش شدید مالیاتها و سیاست اقتصادی بازار آزاد همراه با خط‌مشی ضد کمونیستی شدید در سیاست خارجی تبلیغ می‌کرد و موفق شد خود را شخصی خارج از گود[۲۰] [زد و بندهای سیاسی] بنمایاند که قصد دارد با نخبگان فاسد صحنهٔ سیاست پیکار کند. این تبلیغات روحیهٔ ضد واشینگتنی مردم را به‌خود جلب کرد.

مبارزه ریگان برای احراز مقام نامزدی از سوی حزب بسیار دامنه‌دار بود و بیش از شش ماه به‌طول کشید. او به‌طور غیرمنتظره‌ای در ده انتخابات مقدماتی (عمدتاً در جنوب، غرب میانه، و غرب

---

20) Outsider

کشور) در برابر رئیس جمهوری وقت به‌پیروزی دست یافت، اما نهایتاً در کنوانسیون حزب که روز ۱۹ اوت در کانزاس تشکیل شد، با نتیجهٔ ۱۱۸۷ در برابر ۱۰۷۰ رأی شکست خورد. خط‌مشی سیاسی پیشنهادی ریگان، از نظر جامعهٔ امریکای سال ۱۹۷۶ بسیار پرمخاطره به‌نظر می‌رسید. اما مبارزهٔ مصممانهٔ او برای احراز نامزدی از دو لحاظ مهم بود: اول اینکه سبب شد تا فورد موضع دست راستی‌تری اختیار کند ـ نتیجهٔ امر این بود که فورد سناتور رابرت‌دال[21] (۱۹۲۳ ـ) از کانزاس را به‌عنوان معاون خود، به‌جای نلسن راکفلر، معرفی کرد ـ و دوم اینکه امکان انتخاب مجدد فورد را به مخاطره انداخت. در اوت سال ۱۹۷۶ جرالدفورد از نظرمیزان‌محبوبیت بیست امتیاز از رقیب دموکرات خود جیمی‌کارتر، که در ژوئن همان سال به‌پیروزی قاطعی در کنوانسیون دموکراتها دست یافت، عقب بود.

مبارزات انتخاباتی برای گزینش نامزد ریاست جمهوری در حزب دموکرات در مراحل اول بسیار باز بود. سیزده رقیب انتخاباتی دراین مبارزه شرکت داشتند و به‌نظر می‌رسید که مبارزهٔ آنها به بن‌بست منتهی خواهد شد و سرانجام یك‌چهرهٔ ارشد غیر مشهور مانند هیوبرت هامفری یا جورج‌مك‌گاورن خیلی بی‌سر و صدا ظهور خواهد کرد و یك بار دیگر مقام نامزدی حزب را از آن خود می‌کند. اما در ماه مارس ۱۹۷۶ این تعداد به پنج نفر کاهش یافت: سناتورجکسن «ترشروی»[22] از واشینگتن، جورج والاس فرماندار آلاباما سناتور فرانك چرچ از آیداهو، موریس یودال[23] عضو کنگره از اریزونا، و جیمی کارتر فرماندار سابق ایالت جورجیا. جیمی‌کارتر پیشاپیش این جمع قرار داشت و در ایالات جنوب و غرب میانه از محبوبیت زیادی برخوردار بود. جری براون فرماندار کالیفرنیا، خیلی دیر، در ماه مه ۱۹۷۶، به‌صحنهٔ رقابت وارد شد و نشان داد که درایالات غربی و شمالشرقی آرای زیادی را به‌خود اختصاص خواهد داد، اما کوششهای او دیر هنگام بود. جیمی‌کارتر در ژوئن ۱۹۷۶ با فاصله زیادی مقام اول را همچنان در اختیار داشت و چهره‌های بانفوذی چون جورج والاس،

---

21) Robert Dole 22) «Scoop» Jackson 23) Morris Udall

جکسن «ترشروی»، و ریچارد دیلی[24] (شهردار شیکاگو) با فاصله زیاد او را تعقیب می‌کردند. ظرف‌چند روز چرچ، یودال، و براون ازمبارزه دست کشیدند و اعلام کردند که از نامزدی کارتر حمایت خواهند کرد. متعاقب آن کارتر پیروزمندانه وارد نیویورك شد تا در کنوانسیون حزب دموکرات که در روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه برقرار بود، در رأس یك حزب متحد و پرشور قرار گیرد.

جیمی کارتر، برای دستگاه حزب دموکرات که طی ماه مارس ۱۹۷۶ کوشش کرده بود تا جنبشی درونی علیه کارتر به‌راه بیندازد، نوعی فاتح پیش‌بینی نشده بود. کارتر از نظر افکار عمومی چهره‌ای چنان گمنام بود که لقب «جیمی‌چی؟» گرفت و این خود به بهترین‌وجهی نشانهٔ روحیهٔ حاکم بر طرز تفکر مردم امریکا در سال ۱۹۷۶ است. کارتر به‌سال ۱۹۲۴ در شهر کوچك پلینز ایالت جورجیا متولد شد، پدر او صاحب یك مزرعه با دام زمینی بود. او در دانشکده آناپولیس ایالت مریلند مدرك مهندسی گرفت و یازده سال تمام در نیروی‌دریایی خدمت کرد، سپس به‌زادگاه خود بازگشت تا ادارهٔ مزرعهٔ پدرمرحومش را به‌دست بگیرد. اوخود را با کارهای‌انجمن‌خانه ومدرسه،مزرعه‌داری، و کمیته‌های خیریه سرگرم می‌کرد و یکشنبه‌ها درکلیسای باپتیست‌پلینز حاضر می‌شد و به‌وعظ و خطابه می‌پرداخت. درسال ۱۹۶۲درانتخاباتی که رقیبش به تقلب در شمارش آرا محکوم گشت، به‌عنوان سناتور ایالت برگزیده شد. کارتر درسال ۱۹۷۰ و بعد یك‌بار ناکامی به مدد تیمی از کارشناسان‌زبده و وفادار که در کسب آرای‌مردم مهارت‌بسیار داشتند به‌سمت فرمانداری جورجیا دست یافت.

کارتر از تابستان ۱۹۷۲ دست به‌کوشش زد تا مهارت و دانش خود را بهبود بخشد، و از همان روزها خود را بـرای شرکت در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آماده می‌کرد. او در انتخابات‌سال ۱۹۷۴ به‌عنوان دبیرکل‌کمیته مبارزات‌انتخاباتی‌حزب دموکرات‌برگزیده شد و توانست با آن دسته از مهره‌های حزب که در ایالات مختلف‌صاحب مقاماتی نه‌چندان بالا هستند ارتباط برقرار کند و به‌محض آنکه دورهٔ

---

24) Richard Daley

فرمانداری او به‌سر آمد، کوششهای خود را صرف مبارزات انتخاباتی خویش کرد و در گردهمایی اعضای حزب برای برگزیدن نامزدهای انتخابی که در ژانویه ۱۹۷۶ در ایالت آیووا به‌پا شده و نوعی مبارزۀ انتخاباتی نمونه برای رقبای آتی به‌حساب می‌آمد، ناگهان تمام حسابهای از پیش تعیین شده را به‌هم ریخت و نام خود را مطرح کرد. کارتر سبك و سیاق سیاسی و فلسفه‌ای را در پیش گرفته بود که برای تماس مستقیم با مردم اولویت قائل بود، او علاقۀ عمیقی به‌مسائل مستمندان و کم درآمدها نشان می‌داد و بیعلاقگی مفرط خود را از گروههای فشار و تجار ثروتمند و صاحبان تراستهای بزرگ علناً ابراز می کرد. کارتر که عمیقاً مذهبی بود و به‌قول خودش یك هوادار «احیای مسیحیت»[25] محسوب می‌شد، به‌سیاست از دیدگاه مسائل اخلاقی می نگریست. او نمایندۀ نسل تازه‌ای از رهبران ایالات جنوب بود که به مشارکت جوامع سیاه‌پوست و بازگرداندن «جنوب تازه» به‌عرصه سیاست علاقه‌مندی فراوانی نشان می‌داد.

شیوۀ مبارزاتی جیمی‌کارتر درسال ۱۹۷۶ شباهت بسیار به شیوۀ رونالد ریگان داشت. کارتر نیز خود را شخصی «خارج از گود»، برخاسته از قلب مذهبی و روستایی کشور، و مبرا از فساد دامنگیر شهرهای شمال شرقی و حقوقدانان‌ـسیاستمداران کارکشته اما حسابگر آنها معرفی می‌کرد. او به‌فعالان حزبی که فراتر از رأس‌هرم حزب فعالیت می‌کردند، متوسل شد و توانست در مبارزات انتخاباتی مقدماتی که اهمیت فراوانی یافته بود، به‌یك پیروزی بارز زودهنگام دست بیابد و یك کاروان انتخاباتی توقف‌ناپذیر به‌راه بیندازد.[26] او برخلاف ریگان، در مسائل خارجی یك خط مشی صلحدوستانه درپیش گرفت و در مسائل داخلی نیز طرفدار بازسازی شدید اقتصادی‌نبود. کارتر برخلاف جرالدفورد قول‌دادکه نوآوری، خوش‌بینی، وآینده‌نگری

---

25) «born again»

۲۶) در سال ۱۹۷۶ موفقیت در انتخابات مقدماتی شرط اساسی احراز مقام نامزدی بود، ۷۸ درصد نمایندگان حزب دموکرات در کنوانسیون این حزب (مقایسه کنید با ۴۱ درصد در سال ۱۹۶۸) و ۶۹ درصد نمایندگان حزب جمهوریخواه هم به‌این طریق برگزیده می‌شدند.

با خود به‌ارمغان آورد. از نظر او امریکا به‌خاطر مسائلی چون مداخله در جنگ ویتنام و واترگیت تحقیر شده بود، اما می‌شد این چهره را از نظر اقتصادی، سیاسی، و اخلاقی بازسازی کرد. او وعده می‌داد که جرگهٔ حاکم برکشور و مستقر در واشینگتن را درهم بشکند؛ دولت را باز کند؛ نسل جدیدی از سیاستمداران جوانتر و امین‌تر و مطمئن‌تر وارد کاخ‌سفید کند؛ امکان مشارکت بیشتری برای مردم فراهم آورد؛ و روح تازه‌ای آمیخته به‌اخلاقیات و عدالت و وجدان در نهادهای تصمیم‌گیرندهٔ مسائل داخلی و خارجی بدمد. او معتقد بود که با در پیش گرفتن چنین اصولی، امریکا خواهد توانست به‌عنوان الگویی برای جهانیان مطرح شود و احساس غرور و اقتدار خود را دوباره به‌دست آورد و پیشاپیش بقیهٔ جهان حرکت کند. دموکراتهای ایالات شمالی نسبت به این فلسفه بدبین بودند و از محافظه‌کاری احتمالی این «جنوبی تازه وارد» بیم داشتند. اما این نگرانیها به‌دو دلیل کاهش یافت. اول آنکه کارتر طی سخنرانی پذیرش نامزدی حزب که روز چهاردهم ژوئیه در نیویورك ایراد کرد، از نیاز کشور به‌یك نظام بهداشت همگانی،کاهش بودجهٔدفاعی، اتخاذ خط‌مشی‌کمك به‌مستمندان، و تشویق استخدام سخن گفت؛ و دوم آنکه والتر ماندیل[27] (سناتور مینه‌سوتا)، لیبرالی سرسخت را که واجد تجارب گرانقدری درواشینگتن بود، به‌عنوان معاون خود معرفی کرد.

انرژی کارتر، جوانی بارز او ـ شرکت همسر جذابش روزالین و دختر نوجوانش ایمی در مبارزات انتخاباتی ـ اعتماد به‌نفس، وحدت نظر و بینش، برایش اقبال عمومی به‌همراه آورد. در عوض، رئیس جمهوری وقت به‌طرزی ملال‌انگیز، فاقد برنامه‌ای ابتکاری و نامطمئن، در برابر افکار عمومی ظاهر شد، به‌نحوی که مقام ریاست جمهوری می‌رفت تا در دست وی به‌یك مقام درجه دوم بدل گردد. فاصلهٔ بین دو رقیب اصلی، در مبارزه‌ای تنگاتنگ، پیوسته کمتر می شد تا عملا به‌چهار مناظرهٔ تلویزیونی محدود گشت که در سطح‌امریکا پخش می‌شد. در روز انتخابات که دوم نوامبر ۱۹۷۶ بود و فقط

27) Walter Mondale

۵۴/۴ درصد کسانی که واجد شرایط رأی دادن بودند به‌پای صندوقها رفتند، کارتر به‌یك پیروزی نه‌چندان درخشان، اما نسبتاً راحت، دست یافت. او جناحهای جنوبی و شمالی حزب را به‌هم نزدیك کرد و در تمام ایالاتی که زمانی به ائتلافیهٔ ایالات امریکا شهره بودند، جز ایالت ویرجینیا، به‌پیروزی رسید و حتی آرای ایالات صنعتی و پر جمعیت در شمال کشور را هم از آن خود کرد[۲۸] (نك: شکل ۲). کارتر رویهمرفته ۵۰/۴ درصد آرا را به‌دست آورد و توانست ۵۶ رأی در میان هیئت انتخاباتی را به‌دست آورد و به‌این ترتیب به‌حداکثر آرا دست بیابد. جرالدفورد ۴۸/۳ درصد آرا را به‌دست آورد و به‌صورت اولین رئیس‌جمهوری درآمد که طی چهل سال گذشته برای دومین‌بار پی در پی به‌این مقام دست نیافته بود. با اینهمه، او در۲۷ ایالت به پیروزی رسید و در مرکز و غرب کشور شکست نداشت. در انتخابات کنگره که پس از انتخابات ریاست جمهوری برگذار شد، دموکراتها در مجلس نمایندگان و سنا دوبرابر جمهوریخواهان رأی آوردند و در هر دو مجلس صاحب اکثریت تردیدناپذیری شدند (نك: جدول بـ ۳ در بخش پیوستها).

دولت کارتر: ۱۹۷۷ـ۱۹۸۰

جیمی‌کارتر در ژانویه ۱۹۷۷ سوار بر موجی از خوش‌بینی، با این امید واردکاخ‌سفیدشدکه‌چهره‌ای‌جدید با استنباط باز ومردم‌گرایانه‌ای از حکومت، شاید بتواند عزت نفس امریکاییها را بعد از رخدادهای خردکنندهٔ ۱۹۷۲ـ۱۹۷۴ به‌آنها باز گرداند. او چهار سال بعد زخم خورده و از نفس افتاده، مجبور شد بعد از تحمل نبردهایی بی‌پایان در داخل کشور و سرگشتگیهای سیاسی بزرگ در خـارج، شکست خفت‌بار در برابر یك ستارهٔ سابق سینما را بپذیرد و صحنهٔ کاخ‌سفید را ترك گوید. کارتر از بخت بد در دوره‌ای به‌ریاست جمهوری رسید

---

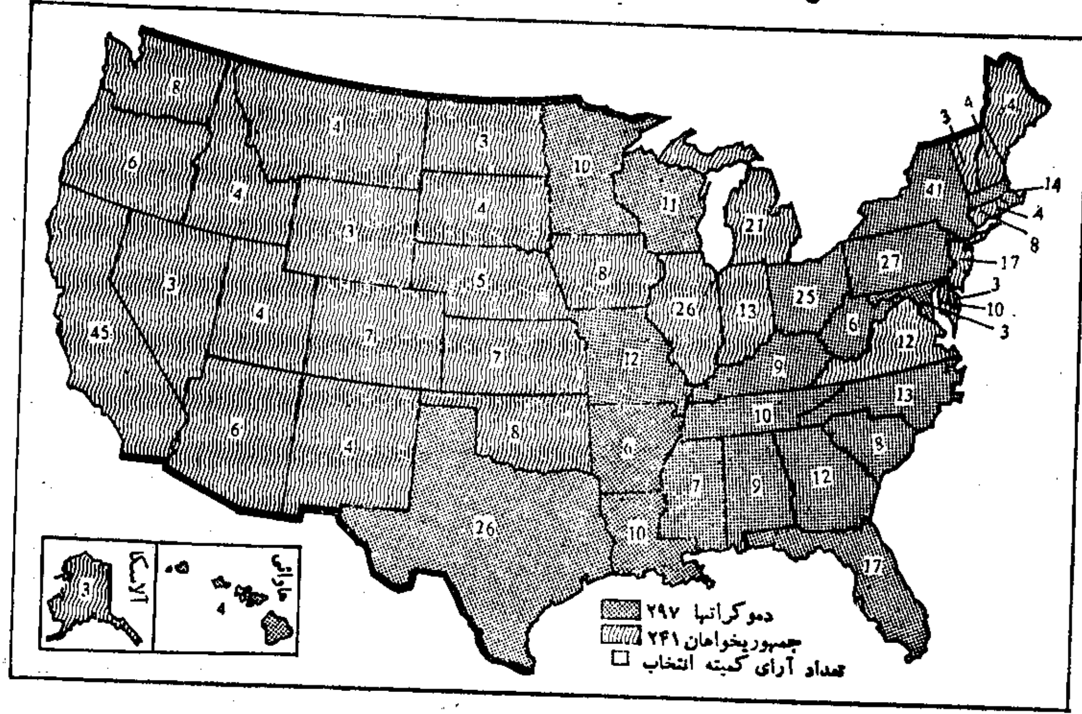
۲۸) کارتر در ایالات جنوبی موفق شد ائتلافی میان هواداران سیاهپوست و سرخپوست خود نیز برقرار کند، او تقریباً آرای تمام سیاهان و نیمی از سفید‌ـ پوستها را به‌خود اختصاص داد.

که از نظر اقتصادی دوره انتقالی و رکود به‌حساب می‌آمد، نقش جهانی امریکا مورد بازبینی مجدد قرار داشت؛ و عصر احیای قدرت کنگره و رسانه‌ها به‌شمار می‌رفت. در نتیجه او نیز در مشکلاتی که رئیس جمهوری پیشین را احاطه و سرنگون کرده بودند شریك شد و علی‌رغم محبوبیت مردمی خویش نتوانست براین مشکلات فایق آید و در عمل به‌رهبری فاقد اعتماد به‌نفس و توخالی مبدل گشت.

اما در ژانویهٔ ۱۹۷۷ اوضاع به‌گونهٔ دیگری بود. کارتر دوران ریاست جمهوری خود را با ابراز اشتیاق به‌استقرار شیوهٔ مردمی‌تر جدیدی در حکومت آغاز کرد. اولین نمونهٔ این شیوهٔ جدید آن بود که کارتر و خانوادهٔ وی تصمیم گرفتند در مراسم رژه بیستم ژانویه به مناسبت اولین روز ریاست جمهوری کارتر، یك کیلومتر و نیم فاصلهٔ خیابان پنسیلوانیا تا کاخ سفید را به‌جای استفاده از اتومبیلهای تشریفاتی، پیاده طی کنند. سپس او دستوراتی صادر کرد که به‌موجب آنها بسیاری از مراسم و جشنهای زاید و مجلل که دستگاه ریاست جمهوری را احاطه کرده بود حذف شود. در عوض، وی شیوهٔ حکومتی صرفه‌جویانه‌تر، غیر تشریفاتی، و بازتر در پیش گرفت. از کارمندان کاخ‌سفید خواسته شد تا به‌جای استفاده از اتومبیلهای مجلل، با اتومبیلهای شخصی به‌سر کار بیایند؛ دمای اتاقهای کاخ سفید در حدود دمای مناسب و توصیه شده برای ذخیرهٔ انرژی تثبیت شد؛ تعداد مصاحبه‌های مطبوعاتی افزایش یافت؛ و رئیس‌جمهوری به‌جای پوشیدن کت و شلوار رسمی، با شلوار و بلوز معمولی بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر گشت.

پرزیدنت کارتر هم مانند جرالدفورد در پی آن بود تا به‌حکومت خود شکلی کارآمد و ریشه‌دار در افکار عمومی بدهدوپیوندهای نزدیکی با کنگره برقرار سازد. رئیس‌جمهوری جدید که فاقد تجربهٔ حکومتی در سطح فدرال بود، در انتخاب کابینهٔ خویش با مشکلات‌بسیاری‌روبه‌رو شد و چاره‌ای جز آن ندید که پیش از گفت‌وگوی شخصی با نامزدهای عضویت در کابینه در دسامبر ۱۹۷۶، عمیقاً بر توصیه‌های کمیته ملی حزب دموکرات و شخص والتر ماندیل تکیه کند. ترکیب نهایی هیئت دولت او آمیزهٔ غیر متعارفی از دانشگاهیان، حقوقدانان، تجار، و

شکل ۲ـ نقشهٔ امریکا براساس انتخابات ریاست جمهوری



(منبع: مجله «اکونومیست» اول نوامبر ۱۹۸۵ صفحهٔ ۲۲)

نمایندگان گروههای قومی و نژادی و مذهبی متفاوت بود. و طبعاً چهره‌های قدرتمند جنوبی را هم دربر می‌گرفت.

جیمی‌کارتر از حمایت تیمی از مشاوران شخصی وفادار و قابل اعتماد برخوردار بود، این تیم از زمان‌فرمانداریش با او همکاری داشت و در تمام دوران مبارزات انتخاباتی وی را همراهی می‌کرد. در رأس این مشاوران همیلتن جوردن ۳۲ ساله قرار داشت که در سال ۱۹۷۰ به‌عنوان مدیر مبارزات انتخاباتی کارتر فعالیت می‌کرد و در سالهای ۱۹۷۵ـ۱۹۷۶ معاون فرماندار ایالت جورجیا بود. او در فاصلهٔ سالهای ۱۹۷۶تا۱۹۸۰ به‌عنوان رئیس وهماهنگ‌کنندهٔفعالیتهای کاخ سفید برگزیده شد. پس از او جودی‌پاول[29] قرار داشت‌که‌سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید یا به‌عبارت دیگر «صدای کارتر» بود. او فعالیت سیاسی خود را در زمانی که‌دانشجو بود، با رانندگی‌برای تیم‌انتخاباتی کارتر در مبارزات ۱۹۶۹ـ۱۹۷۰ فرمانداری جورجیا آغاز کرد. برت‌لنس[30]، بانکداری از شهر کلمون که سابقاً در فرمانداری جورجیا مقام سرپرست بخش حمل و نقل را به‌عهده داشت و در امور مالی به کارتر کمك می‌کرد، سومین عضو تیمی بودکه‌بعدها به «مافیای‌جورجیا» شهره شد. او سپس به‌مقام سرپرستی دفتر مدیریت و بودجه رسید. چند جورجیایی دیگر از جمله استیوارت ایزنشتات[31]، جك‌واتسن[32]، فرانك‌مور[33]، چارلز کربو[34]، جرالد رافشون[35]، و چند تن از اعضای خانواده کارتر هم در امر مشاوره و تصمیم‌گیری با او همراهی می کردند.

تیم ریاست جمهوری جدید، علی‌رغم اینهمه مشاور، فاقدتجربهٔ مستقیم در ادارهٔ امور کاخ سفید بود. آنان به‌عنوان اشخاص «خارج از گود» دست به‌مبارزات انتخاباتی زدند و همین امر در تمام چهار سال دورهٔ ریاست جمهوری کارتر به‌صورت مسئله باقی ماند. پرزیدنت کارتر با دو مسئله حاد روبه‌رو بود: اول کنترل ماشین اجرایی و کابینهٔ بزرگی که غالب اعضای آن برای شخص ریاست جمهوری هم

---

29) Jody Powell 30) Bert Lance
31) Stuart Eigenstat 32) Jack Watson 33) Frank Moore
34) Charles Kirbo 35) Gerald Rafshoon

ناشناخته بودند، و دوم همکاری با کنگره.

کارترو کابینه‌اش پرزیدنت کارتـر در ابتدای روی کارآمدن خود در پی آن بود تا کابینهٔ قدرتمندی بسازد و سر رشتهٔ حکومت را به‌دست آن بسپارد. او مصمم بود مسئولیت هر وزارتخانه را برعهدهٔ وزیر مربوطه بگذارد و خود عقب‌بنشیند و خط‌مشیها را هماهنگ‌کند و مشاورانش نیز کمکهای اداری لازم را در اختیار او قرار دهند. اما وقتی تیم کارتر با واقعیتهای حکومت در امریکا آشنا شد، مشخص گردید که چنین طرحی کارآیی لازم را ندارد. فشار کار هر وزارتخانه از یك سو و فشارهایی که از بوروکراسی داخلی، گروههای فشار، و نمایندگان کنگره از خارج برآن اعمال می‌شود، آنچنان است کـه وزیران پس از مدت کوتاهی خود را غرق در مسائل می‌بینند و قادر نیستند به‌نحو مفیدی در بحث و مناظره‌های لازم برای تکـوین خط مشیهای ریاست جمهوری حضور فعال داشته باشند و در میان مسائل مشترك بین وزارتخانه‌ها غرق می‌شوند. با توجه به‌چنین مسائلی‌بود که رئیس‌جمهوریها نیاز به‌پیشبرد کار از طریق گروههای کوچکتر متخصص‌در امور جاری وزارتخانه‌ها را حس می‌کردند، خط‌مشی را در ستاد کاخ سفید معین می‌داشتند و از طریق دستیاران وفادار خود به نحو روزافزونی در امور وزارتخانه‌ها دخالت می‌کردند. به این‌ترتیب، کابینه‌های امریکا برای پیشبرد امور فقط به‌یك مـرکـز به‌عنوان وزارتخانه تکیه ندارند و معمولا در ابتدا یك «کابینهٔ بزرگ» معرفی می‌شود ولی نهایتاً با تشکیل تیمهای‌تخصصی‌مورد نظر شامل‌کارشناسان خبره کار راه می‌افتد، ومیزان‌نفوذ مشاوران ودستیاران رئیس‌جمهوری در کاخ سفید با افزایش مدت حضور آن رئیس جمهوری در کاخ‌سفید، سیر صعودی طی می‌کند.

کابینهٔ کارتر هم از چنین سیر تحولی ایمن نماند. کل کابینه در اولین سال فعالیت خود ۳۶ نشست همگانی داشت و در سال دوم ۲۳ نشست، در سالهای سوم و چهارم به‌ترتیب فقط ۹و۶ نشست دیگر برپا شد. در عوض تیمهای کوچکی شامل چهـره‌هایی چـون ونس، برژینسکی، براون، ترنر، شولتز، بلومنتال، شلزینگر، اشتراوس،

ولنس دائماً با کارتر تشکیل جلسه می‌دادند و در مورد مسائل جهانی و اوضاع اقتصادی به‌بحث می‌پرداختند، و والتر ماندیل معاون ریاست جمهوری نیز، به‌طرز بیسابقه‌ای، نقش بسیار فعالی در امور داخلی و خارجی ایفا می‌کرد. کارتر و دستیاران جورجیایی او نیز بتدریج در مسائل مربوط به‌وزارتخانه‌ها بیشتر دخالت می‌کردند، که این امر بیشتر به‌خاطر نارضایتی آنها از عملکرد بعضی سرپرستان‌وزارتخانه‌ها بود. برای مثال آنها از عملکرد جوزف کالیفانو[36] لیبرال دروزارتخانهٔ «بهداشت، آموزش، و رفاه» ناراضی بودند و او را وفادار به‌کارتر نمی‌یافتند و گفته می‌شد که کالیفانو با برخی اهداف سیاسی کارتر مخالفت می‌ورزد، همین‌امر در مورد مایکل‌بلومنتال[37] وزیرخزانه‌داری هم تکرار شد و مشاوران کارتر او را در زمینهٔ برقراری ارتباط با کنگره ضعیف یافتند. از سوی دیگر خود کارتر مایل بود خط‌مشی هر وزارتخانه‌ای را شخصاً تعیین کند و زمام آن را به‌دست داشته‌باشد. سابقهٔ این امر به‌دوران فرمانداری او در ایالت جورجیا مربوط می شد. او در آن سالها قول داده بود که اگر به فرمانداری برگزیده شود، تمام نامه‌ها و اسناد را قبل از امضا کردن بخواند؛ حتی در یك‌دورهٔ تندخوانی شرکت کرد و ادعا می‌شد که سالانه بیش از هزاران نامه و سند را می‌خواند.

به‌این ترتیب، قدرت بیش از پیش به‌دست رئیس جمهوری و «مافیای جورجیا»ی او افتاد. اما این مشاوران وفادار، بسیار جوان و بی‌تجربه بودند. آنها شاید در امر مبارزات انتخاباتی و کسب محبوبیت زبدگی خاصی داشتند، اما از عهدهٔ حکومت کردن و اداره مملکت برنمی‌آمدند. پر تجربه‌ترین و آگاهترین عضو تیم مشاورهٔ جورجیایی کارتر در امور مختلف برت‌لنس بود که در رأس دفتر مدیریت و بودجه قرار داشت و از او انتظار می‌رفت تا بودجهٔ کشور را تنظیم کند و برنامه‌های رئیس‌جمهوری را برای سازماندهی مجدد امور اجرایی پیش‌بینی نماید. متأسفانه پای‌لنس هم به‌ماجرای‌واترگیت کشیده شد و مطبوعات که هنوز این مسئله را تعقیب می‌کردند، نام

---

36) Joseph Califano 37) Michael Blumenthal

او را نیز به‌میان آوردند و به‌این ترتیب لنس قربانی این ماجرا و معیارهای اخلاقی مهمی شدکه کارتر پیش ازکسب مقام‌ریاست‌جمهوری برای تمامی اطرافیان خود در نظر گرفته بود. لنس از سهامی که در بانك جورجیا داشت صرف نظر کرد، اما وقتی روزنامه‌نگاران و چند کمیتهٔ سنا از نزدیك اقدامات او را مورد بررسی قرار دادند، یك علامت سؤال بزرگ در برابر صحت و سقم معاملات تجاری و بانکی او ظاهر شد. بررسیهای بعدی نشان داد که لنس خطایی نکرده است، اما چون توجه افکار عمومی در سال ۱۹۷۷ به‌عملکردهای او جلب شده بود، همین امر، دولت کارتر را گیج و فلج کرد. به‌این ترتیب رئیس جمهوری مجبور شد که در روز ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۷۷ با استعفای برت لنس موافقت کند، کارتر به‌جای او جیمز مك‌اینتایر را که سابقاً مدیر امور بودجه در ایالت جورجیا بود، به‌این مقام منصوب کرد. خروج لنس ضربه بزرگی به‌دولت نوپای کارتر وارد آورد و این‌دولت را از خدمات یکی از چهره‌های اصلی و یکی از ماهرترین افرادی که می‌توانست بین دولت و کنگره ارتباط خوبی برقرار سازد محروم‌کرد.

کارتر و کنگره استعفای لنس سبب شد تا همیلتن جوردن، رئیس ستاد کاخ سفید، قدرت بیشتری به‌دست آورد، اما جوردن آن اعتبار و احترامی را که لنس از آن بهره‌مند بود، نداشت. در نتیجه، با ایجاد رابطه با کنگره بر دوش فرانك‌مور، متخصص‌حرفه‌ای مدیریت از ایالت جورجیا، قرار گرفت. اما این کار خطیری بود، بویژه آنکه، هم کنگره در پی احیای قدرت از دست رفتهٔ خویش بود و هم روند فردگرایی در فاصله سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۷۶ رو به اوج بود.

کارل البرت رئیس مجلس نمایندگان، در دسامبر ۱۹۷۶استعفا داد و دو تن از رئیسان با نفوذ کمیته‌ها که هر دو اهل جنوب بودند ـ ویلبر میلز[38] (رئیس کمیتهٔ تخصیص اعتبار)، و وین هیز[39] رئیس کمیتهٔ مقررات به‌خاطر رسواییهای ناشی از روابط نامشروع مجبور به کناره‌گیری شدند. در سال ۱۹۷۸ نیز دو رئیس دیگر کمیته و باز هر

---

38) Wilbur Mills 39) Wayne Hays

دو اهـل جنوب ـ جـورج‌مان[۴۰] (تخصیص بـودجه) و اولین‌تیگ[۴۱] (علوم)ـ خود را بازنشسته کردند.[۴۲] در سنا، هـم رهبر اکثریت، مایك منسفیلد[۴۳] (مونتانا)، و همرهبر اقلیت، هیواسکات(پنسیلوانیا)، در نوامبر ۱۹۷۶ بازنشسته شدند و مرگ‌هیوبرت هامفری(مینه‌سوتا)، جیمز الن (آلاباما)، و جان مکلان[۴۴] (آرکانساس) و کناره‌گیری جیمز ایستلند[۴۵] (میسی‌سیپی ـ رئیس‌کمیتهٔ امور قضایی) وجان‌اسپارکمن[۴۶] (آلاباما ـ رئیس کمیتهٔ روابط خارجی) در نوامبر ۱۹۷۸ سبب شد تا پیوندهای سنتی تضعیف گردد، و حس اعتماد به‌نفس تازه‌ای بر کنگره حاکم شود. عامل بدشانسی و مرگ طبیعی در تغییر این افراد سخت مؤثر افتاد، اما بعد از حال و هوای واترگیتی حاکم بر هیئتهای انتخاباتی، درصد تغییر نمایندگان هم افزایش موقتی یافت. برای مثال در کنگرهٔ نودوششم امریکا (۱۹۷۹ـ۱۹۸۰)، ۲۰ سناتور و ۷۷ نمایندهٔ مجلس برای اولین‌بار پا به‌کنگره نهادند و ۳۰ سناتور دیگر دومین دور نمایندگی خود را آغاز کـردند. میانگین سنی نمایندگان کنگره در حال کاهش بود و رئیس جدید مجلس نمایندگان، تیپ او، نیل[۴۷] (ماساچوست)، و رهبر اکثریت سنا، رابرت برد[۴۸] (ویرجینیای غربی) مجبور بودند برای کنترل اعضای بی‌تجربهٔ هر دو مجلس، که برای گروههای فشار خارج از کنگره طعمه‌های مناسبی به‌شمار می آمدند، بیش از پیش بکوشند.

چشم‌انداز کسب حمایت قاطع و دائمی از کنگره، به‌خاطر فلسفه و باورها و برنامه‌های پرزیدنت کارتر که خود را نسبت به‌برچسبهای سیاسی بی‌اعتنا نشان می‌داد، زائل شد.

کارتر در امور اقتصادی محافظه‌کار و در امور اجتماعی لیبرال

---

40) George Mahon 41) Olin Teague

۴۲) در سال ۱۹۷۷ فقط ۲۲ درصد رئیسان کمیته‌های دائمی مجلس نمایندگان و ۴۰ درصد رئیسان کمیته‌های دائمی سنا از جناح دموکراتهای جنوبی بودند، در سال ۱۹۷۹ این نسبت به ۲۳ و ۲۷ درصد رسید و لیبرالهای شمالی همچون ادوارد کندی و فرانك‌چرچ کمیته‌های امور قضایی و روابط خارجی سنا را به کنترل خود درآوردند.

43) Mike Mansfield 44) John Mc Clellan
45) James Eastland 46) John Sparkman
47) Tip O Neal 48) Rabert Byrd

بود. او با اسراف دموکراتهای شمالی مخالفت ورزید و در عوض کوشید تا کسر بودجه را کاهش دهد و آن را تا سال ۱۹۸۱ بکلی حذف کند. کارتر به‌عنوان یك مسیحی مؤمن و معتقد مصمم بود تا وضع نابسامان مستمندان را بهبود بخشد، و سطح بیکاری را کاهش دهد. در نتیجه، آماده بود تا برخی گشادبازیهای مالی کینزمآبانه را تحمل کند. پس برآن بود تا ابتدا از طریق حذف ولخرجیها، افزایش کارآیی دستگاههای دولتی، و تخصیص بودجه به مبرمترین موارد، درآمدهایی برای برنامه‌های اجتماعی خود فراهم کند. بنابراین، طرحی فراهم آورد تا نهادهای اجرایی حکومتی را دوباره سازماندهی کند و روال کار را به‌جریان مورد نظر خود بیندازد (به‌عبارت دیگر می خواست الگویی[۴۹] را که در ایالت جورجیا جا انداخته بود، در سطح مملکت تثبیت کند)، و نظام مالیات بر درآمد و امور رفاهی را به‌نفع گروههای کم‌درآمدتر تنظیم نماید. از سوی دیگر، کارتر این آرزوی مردمی را در سر می‌پروراند که دست انحصارگران در امور تجاری را کوتاه کند و به‌مسائل تجاری سروسامانی بدهد، و در مقابل صاحبان قدرتهای بی‌حد و حصر ایستادگی کند. دیگر هدف بزرگ کارتر این بود که از طریق یك برنامهٔ جامع ملی با مسئله انرژی برخورد کند و صرفه‌جویی فزونتر و استفاده عادلانه‌تر در مصرف مواد نفتی را مطرح سازد. او در مسائل خارجی نیز (نك: بخش ۴) به‌خط‌مشی جدیدی برپایهٔ علاقه‌مندی به اجرای عدالت، رعایت اصول اخلاقی و حقوق انسانی، تکیه می‌کرد.

برنامهٔ سیاسی دولت کارتر فاقد انسجام بود و در نتیجه، دخالت و خشم محافظه‌کاران و لیبرالهای حاضر در کنگره را برانگیخت. این بدان معنی بود که رئیس جمهوری نمی‌تواند روی یك حمایت محکم و استوار حساب‌کند و چاره‌ای ندارد جز آنکه در پی کسب ائتلافهای متفاوتی در مسائل خاص باشد و از مردم حمایت بخواهد. اماپرزیدنت

---

۴۹) کارتر در ایالت جورجیا همزمان با افزایش برنامه‌های رفاهی از ۳۰۰ سازمان اجرایی وابسته به فرمانداری ۲۷۸ سازمان را تعطیل کرد و ابتکار «بودجه‌بندی از صفر» را مطرح ساخت، و بخشهای مختلف اجرایی را واداشت تا سال به سال برنامهٔ توجیهی ارائه کنند و مطابق آن بودجه بخواهند.

کارتر بارها در کسب این حمایت ناکام ماند و در عوض، با ائتلافهای متفاوتی مواجه شد که برای سد کردن یا تغییر بنیادی برنامه‌های او پایه‌ریزی شده بود.

اقدامات و ابتکارات سیاسی ۱۹۷۷ـ۱۹۸۰

عملکرد ریاست جمهوری در اولین دورهٔ قانونگذاری، که دورهٔ همکاری مشترك یا «ماه عسل» نام دارد، بسیار ناامیدکننده بود و کابینهٔ کارتر هرگز به‌طور کامل از این عملکرد ضعیف خلاصی نیافت. خود کارتر بعدها تشخیص داد که اقدامات مغشوش متعددی را مطرح کرده بود که بسیاری از آنها بحث‌انگیز بودند. از سوی دیگر او راه را بر دیدگاههایی که می‌توانستند حلال خیلی از مشکلات باشد و نظرهای متضاد را همگون کنند مسدود کرد ـ برای مثال، «لایحهٔ امور عمومی» را که شامل ۳۳ طرح جدید آبرسانی بود، و به‌وسیلهٔ برخی از نمایندگان ایالتهای غربی‌کشور در کنگره مطرح‌می‌شده بود، وتو کرد. طولی نکشید که این نحوهٔ عملکرد دشمنانی در کنگره برای او تراشید، و اگر چه برنامهٔ بودجهٔ ضد تورمی کاهش دهندهٔ مالیاتها در سال ۱۹۷۷ به‌تصویب رسید، اما وقتی اصلاحات دولت در زمینه مالیات، بهداشت، و رفاه به‌کنگره ارائه شد، نمایندگان مخالفتهای شدیدی با طرحهای دولت به‌عمل آوردند. این مخالفتها در تمام دوره ریاست جمهوری کارتر ادامه داشت، از یك سو محافظه‌کاران و گروههای منافع ویژه (از جمله گروههای نمایندگان حافظ منافع بیمارستانها و شرکتهای بیمه) با هم متحد شدند و هزینه‌های گزاف اجرای‌برنامه‌های کارتر را مطرح کردند، و از سوی دیگر لیبرالهای سنتی شمالی این انتقاد را بر دولت وارد می‌آوردند که این طرحهای اصلاحی فراگیر نیست و به حوزه‌های خاصی محدود می‌شود. برنامهٔ جدید کارتر در مورد انرژی که ستون اصلی برنامه‌های وی بود، کارزاری شد نفس‌گیر برای‌دولت، ومسائل ومشکلات کارتر را در مواجهه باکنگره‌ای غیر یکپارچه درفاصلهٔ سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰ به‌بالاترین حد خود رساند.

لایحهٔ انرژی بدون تردید لایحهٔ انرژی که با قید فوریت به‌کنگره

تسلیم شد، برای غلبه بر وابستگی روزافزون ایالات متحده به واردات نفت از خارج ضروری بود، چون بعد از رشد سرسام‌آور بهای نفت در سال ۱۹۷۳ مشکلات بزرگی در موازنه پرداختها پدید آمده بود. هستهٔ اصلی مسئله حول نظام قیمت‌گذاری موجود می‌چرخید که برای نفت داخلی امریکا قیمت پایینی معین می‌کرد، و در نتیجه، به‌مصرف سهل‌انگارانه دامن می‌زد و کشف منابع جدید نفت و گاز را تشویق نمی‌کرد. کارشناسان امور نفتی همرأی بودند که این کنترلها باید حذف شود و قیمت نفت و گاز امریکا نیز به‌طور شناور به‌حد قیمتهای بازار جهانی برسد؛ ولی تا آن زمان هیچیك از رئیس‌جمهوریها عزم و ارادهٔ خود را برای ساکت کردن گروههای ذینفع ــ مصرف‌کننده و تولیدکنندهــ به‌نمایش نگذاشته بود.

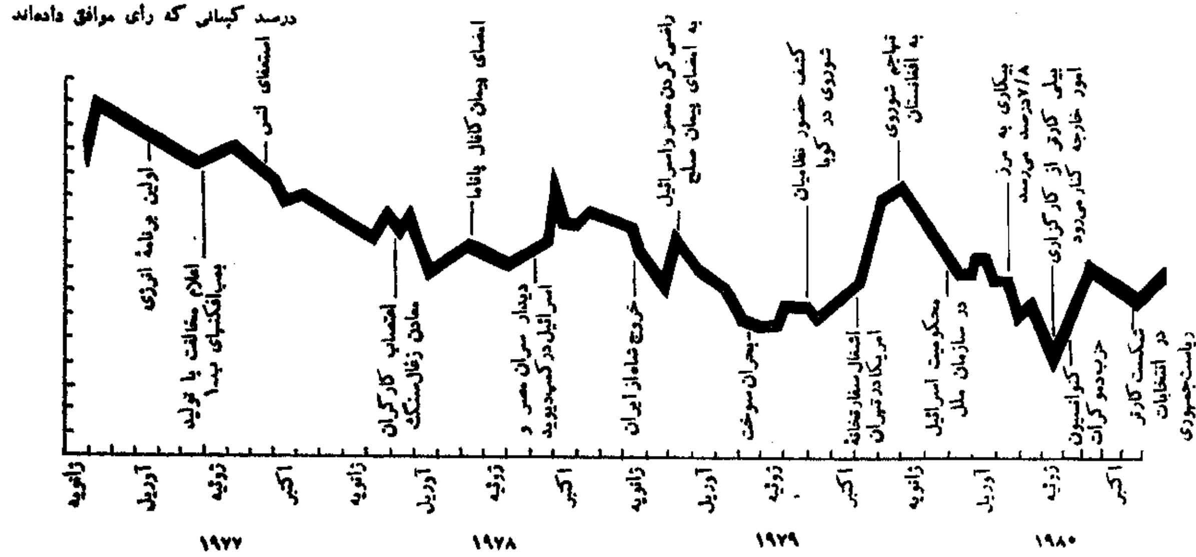
اما در مورد پرزیدنت کارتر وضع فرق داشت. به‌مسئلهٔ انرژی اولویت ویژه داده شد و بتدریج چارچوبی برای اجرای یك سیاست ملی تعیین گردید. رئیس جمهوری جدید طی نطقی در ۱۸ آوریل ۱۹۷۷ خطاب به‌مردم اعلام کرد که کاهش مصرف انرژی، بجز حفظ صلح، «بزرگترین وظیفه‌ای است که امریکا در طول حیات ما با آن مواجه است»، و اگر بسرعت به این وظیفه نپردازد، بتدریج از پا در خواهد آمد. این وظیفه، «همان اعتبار اخلاقی» تکلیف شرکت در جنگ را دارد. وزارتخانهٔ انرژی جدیدی متشکل از بیست سازمان دولتی فعال بسرعت پایه‌گذاری شد و دکتر جیمز شلزینگر در رأس آن قرار گرفت. سپس در روز بیستم همان ماه، یعنی سه روز بعد از نطق کارتر، برنامهٔ انرژی انتشار یافت. طبق این برنامه قرار بودکه تا سال ۱۹۸۵، هم میزان واردات و هم میزان افزایش نیاز کشور به نفت به‌نصف حد سال ۱۹۷۷ برسد. برای این کار باید بهای مصرف انرژی به‌نحوی که هم عادلانه باشد و هم مانع فروپاشی اقتصادی شود بالا رود و از سوی دیگر روی صرفه‌جویی در مصرف انرژی تبلیغ گردد. قرار شد اتومبیلهای پر مصرف جریمه شوند؛ مالیات خانه‌هایی که از سیستمهای عایق‌بندی حرارتی استفاده می‌کنند و کارخانه‌هایی که دوباره به‌مصرف زغال‌سنگ‌رومی‌آورندکاهش یابد؛ درآمدهای‌حاصل از قیمتهای گرانتر انرژی به‌شکل تخفیفهای مالیاتی به‌خود مردم باز

گردانده شوند؛ و قیمتها در سطح کشور متعادل گردد.

اما این برنامه، عظیم و پیچیده بود و با منافع گروههای‌بسیاری متضاد از کار درمی‌آمد. بسرعت شکاف عمیقی از یك سو میان‌ایالتهای غنی از انرژی جنوب و غرب کشور و ایالتهای شمالی فقیر در منابع انرژی، و از سوی دیگر میان‌تولیدکنندگان نفت وگاز و مصرف‌کنندگان آنها پدید آمد. برنامهٔ انرژی پرزیدنت کارتر بیش از همه در مجلس نمایندگان با استقبال روبه‌رو شد، که مسئله را در یك کمیتهٔ جامع مورد بررسی قرار داد و به‌نفع مصرف‌کنندگان موضع گرفت. اما این طرح در سنا مخالفان زیادی داشت، سنا بررسی طرح را به‌پنج کمیته واگذار کرد و در این کمیته‌های پنجگانه سناتورهای ایالات جنوبی از بازگشت مجدد مالیاتهای افزایش یافته به‌صندوق شرکتهای نفت و گازی و نه جیب مردم، حمایت کردند. در نتیجه، گروههای حافظ منافع صنایع نفت و گاز تمام تلاش خود را روی سنا متمرکز ساختند.

لایحهٔ انرژی کارتر در اثر ماهها بحث و بررسی معطل ماند و بتدریج تك‌تك مواد اصلی آن از سوی کمیتهٔ امور مالی سنا، به‌رهبری راسل لانگ از لویزیانا، کنار گذاشته شد. این امر، دولت کارتر را وادار ساخت تا طرح دست و پا شکستهٔ خود را پس بگیرد و در سال ۱۹۷۸ دومین یورش خود را به‌مسئله انرژی آغازکند درطی این مبارزهٔ دوم، رئیس‌جمهوری بارها بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر شد و از لایحهٔ خود حمایت کرد. او توانست مهارتهای فزونتری برای نفوذ بر گروههای فشار در کنگره کسب کند و هزاران حامی برنامه را وادار سازد تا کنگره را زیر فشار بگیرند. اما متقابلا با مخالفت شدید گروههای ذینفع مواجه شد و طی بررسیهای خود به این نتیجه رسید که نمی‌تواند در مورد برنامه‌ای که بحران آن هنوز گریبان مردم را نگرفته است، روی حمایت وسیع افکار عمومی حساب کند. اینهمه پایداری او نتیجه داد و کنگره در اکتبر ۱۹۷۸، که با مسئله‌انتخابات میاندوره‌ای نیز مواجه بود، بالاخره لایحهٔ انرژی را به‌تصویب رساند. البته دو مادهٔ اصلی لایحه از آن حذف شد که مالیات بر نفت وبنزین را دربر می‌گرفت. اما به‌هرحال این تصویب پیامدهای تازه‌ای به‌بار آورد: اول آنکه انگیزه‌هایی مادی برای تشویق کاهش مصرف مواد

شکل ۳ میزان محبوبیت کارتر در افکار عمومی براساس آمار مؤسسهٔ گالوپ ۱۹۷۷-۱۹۸۰ +



+منبع: 'President Carter: 1980' (Congressional Quarterly Inc 1981) p 3

سوختی در جاده‌ها و خانه‌ها و نیز تشویق صنایع به‌مصرف نکردن نفت وضع کرد. دوم، مقرراتی برای از میان بردن تدریجی قیمت‌گذاری مواد نفتی به‌مرحلهٔ اجرا گذاشت. این لایحه نخستین گام مهم در مبارزه برای معکوس کردن روند صعودی مصرف انرژی در امریکا و آشنا کردن مردم با ارزش صرفه‌جویی محسوب می‌شود.

این دستاورد جزئی، هم از لحاظ زمانی و هم از لحاظ حمایت افکار عمومی، برای کارتر به‌قیمت گزافی تمام شد، چنانکه مبارزه‌های دولت او با کنگره و اقدامات متقابل کنگره طی سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ از ابهتی که او در سال ۱۹۷۶ نزد افکار عمومی داشت بشدت کاست. رئیس‌جمهوری همچون مردی تصویر شد که قادر به‌کنترل کابینهٔ خویش و کنگره نیست و از روشهای او در اداره کردن امور اقتصادی ومسائل خارجی چنین برمی‌آید که آمادگی آن را دارد تا در مواقعی که تحت فشار قرار می‌گیرد، از خط‌مشی خود دست بکشد و به‌لاك خود بخزد. در آخر ژوئن سال ۱۹۷۸ محبوبیت کارتر به‌نحـو چشمگیری کاهش یافته بود و فقط ۳۸ درصد اشخاص شرکت کننده در این آمارگیری از او حمایت به‌عمل آوردند (نك: شکل ۳). تنها پرزیدنت ترومن در فاصله سالهای ۱۹۴۶ــ۱۹۴۷ با یك چنین کاهش محبوبیتی در نزد افکار عمومی مواجه شده بود. ناظران مطلع، برای مثال جیمز رستن[50] از روزنامهٔ «نیویورك‌تایمز»، در تفسیرهای خود به فقدان جهتگیری مشخص و کیفیات قاطع رهبری در نزد کارتر اشاره کردند و رستن خاطر نشان ساخت که «مهمترین ضعف او این نیست که به‌حرف کسی گوش نمی‌کند، بلکه این است که به‌حرف همه‌گوش می‌دهد و نمی‌تواند شخصاً تصمیم بگیرد ــ یا گاهی زیادی تصمیم می‌گیرد».

بسیاری جیمی‌کارتر را رئیس جمهوری تکدوره‌ای می‌دانستند، و معتقد بودند که اگر او اساساً عوض شود خود را در انتخابات بعدی به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری معرفی کند، مشکل خواهد توانست بر رقیب خود پیروز گردد. همین امر قدرت بالقوهٔ برخورد با کنگره و کسب نفوذ بر آن را تضعیف کرد. با اینهمه در پائیز ۱۹۷۸ دو رخداد

50) James Reston

مهم در سطح جهانی محبوبیت کارتر را به‌نحو چشمگیری افزایش‌داد:
یکی چارچوب صلحی بود که میان مصر و اسرائیل در کمپ‌دیویدحاصل
شد، و دیگری موافقتنامه‌ای بود که برای برقراری روابط سیاسی با
چین به‌تصویب رسید (نك: بخش ۴). چنین چرخشی به‌سوی مسائل
خارجی نتیجهٔ مستقیم آن بود که رئیس جمهوری می‌دید سیاستهای
داخلی او به‌جایی نمی‌رسد و تنها ثمرهٔ آن ایجاد شکاف و تفرقه در
صف حزب دموکرات است. حزب دموکرات در انتخابات کنگره و
فرمانداریها که در ۱۹۷۸ انجام شد بازندهٔاصلی بود، آنها سه کرسی
سنا، شانزده کرسی مجلس نمایندگان، و شش مقام فرمانداری (عمدتاً
در غرب میانه و جنوب غربی) را از دست دادند (نك:جدول ۷).چرخش
محسوسی به‌سوی محافظه‌کاری در روحیهٔ نمایندگان جدید دیده می‌شد
و این چرخش حتی در افکار عمومی هم مشهود بود. آن دسته از
نهادهای دست راستی که فقط یك هدف را دنبال می‌کردند، برای مثال
جنبش «طرفدار حیات» (ضد سقط‌جنینی)، قوتی بیش از پیش یافتند.
بعد از نظرخواهی عمومی ماه ژوئن که در آن مردم به‌کاهش ۵۷ درصد
مالیات املاك رأی دادند، نوعی شورش مالیاتی طبقهٔ متوسط از
کالیفرنیا روبه‌گسترش نهاد. چنین دگرگونیهایی حاکی از آن بود
که جیمی‌کارتر بسادگی نمی‌تواند برای مخارج گزاف خود، در اجرای
برنامه‌های بهداشتی و رفاهی و همچنین برای ابتکار خود در زمینهٔ
کاهش‌تسلیحات درقالب‌برنامه‌های سالت‌ـ۲ روی‌حمایت‌کنگره‌حساب‌کند.

پرزیدنت کارتر که به جلب افکار عمومی گرایش داشت و ذاتاً
هم به سفت کردن کمربندها معتقد بود، خود را با این دگرگونیهای
اجتماعی و اقتصادی تطبیق داد و در پائیز ۱۹۷۸ و بهار ۱۹۷۹
برنامهٔ محافظه‌کارانه‌ای برای اقدامات مالی با شعار «شالودهٔ جدید»
به‌کنگره تقدیم داشت. این برنامه‌ها عبارت بودند از: کاهش برنامه‌های
رفاهی در سطح مملکتی و به‌تعویق انداختن برخی از آنها؛ افزایش
هزینه‌های دفاعی؛ صرفه‌جویی داوطلبانه و؛ به‌اجرا درآوردن برنامه
های الفردکان[51] ـ اقتصاددان صاحب نام دانشگاه کورنل امریکا که

---

51) Alfred Kahn

موفق شده بود به‌صنایع هواپیمایی تجاری امریکا رونقی دوباره ببخشد. در ضمن وی به‌عنوان مشاور ویژه در امور تورم نیز منصوب گشت. اما بدشانسی دولت کارتر این بود که در سال ۱۹۷۹ شاخصهای اقتصادی بیش از پیش بدتر می‌شد، چون در آستانهٔ وقوع انقلاب ایران قیمت نفت بشدت بالا رفت. تورم در امریکا به ۱۳ درصدرسید که بالاترین حد آن به‌حساب می‌آمد و دولت کارتر باکابوس نوپای‌تورم زیاده از حد همراه با کاهش شدید رشد تولیدات صنعتی روبه‌رو شد. لازم بود تا اقدامات ابتکاری جدیدتر و بنیادیتری مطرح شود ــ لایحهٔ حذف کمك هزینه‌های بیمارستانی، متممی برای «بیمهٔ دستمزد پایه» و طرحی برای سهمیه‌بندی بنزین ــ اما این برنامه‌ها نیز به‌سبب فعالیت گروههای ذینفع در کنگره معطل ماند. درنتیجه، اوضاع اقتصادی روبه وخامت‌نهاد. کمبود بنزین ادامه یافت و وقتی رئیس‌جمهوری در ژوئیه ۱۹۷۹ از اجلاس سران کشورهای بزرگ غرب در توکیو به‌امریکا بازگشت، با بحرانی فراگیر از نظر اعتماد عمومی روبه‌رو شد.

پاسخ پرزیدنت کارتر به‌این بحران، لغو برنامهٔ زمانبندی شدهٔ صرفه‌جویی انرژی در سطح مملکتی و بازگشت قهرآلود به‌اقامتگاه تابستانی خود در کمپ‌دیوید بود. او در اقامتگاه خود دیدارهایی با گروههای کوچکی شامل بیش از ۱۳۰ مشاور ــ فرمانداران ایالات مختلف، نمایندگان کنگره، تجار، رهبران اتحادیه‌های کارگری، مقامات مذهبی و فعالان حزبی ــ به‌عمل آورد تا موقعیت، عملکرد، خط‌مشی، و مقبولیت عام دولت خود را مورد ارزیابی مجدد قرار دهد. او در حالی که روی تشکچه‌ای روی زمین می‌نشست، سیلابی از انتقادها و نصایح متضاد را دریافت می‌داشت، غالب کسانی که به دیدار او می‌آمدند خواهان ترمیم کابینه و تعیین نیروی انسانی حرفه‌ای‌تر و پخته‌تری در ستاد کاخ‌سفید بودند. در پایان این «کنفرانس»، کارتر پیش از ورود به‌کاخ‌سفید برای احیای مجدد و تصفیهٔ آن، چند دیدار غیر منتظره نیز با چند تن از ساکنان حومه شهرهای پیتسبرگ و مارتینزبرگ انجام داد تا به‌قول خود، نظرچند امریکایی «طبقه متوسط» را هم بشنود.

کارتر روز ۱۵ ژوئیه، طی یك سخنرانی پرشورگزارشی از این

مذاکرات ارائه داد و مشخصاً به‌بحران در اعتماد عمومی مردم انگشت گذاشت. او بار دیگر براین اعتقاد پافشاری کرد که هم دولت و هم مردم توان بالقوهٔ آن را دارند تا بر مشکلات روزافزونی که‌گریبانگیر کشور شده است، غلبه کنند. او برنامهٔ جدیدی در شش ماده برای حل مشکل انرژی ارائه کرد. این یکی از بهترین سخنرانیهای کارتر بود و بیش از یکصد میلیون بیننده داشت که رکوردی به‌حساب می‌آمد، اما اثر آن به‌سبب ترمیم سردستی کابینه بیش از دو روز نپائید. پرزیدنت کارتر به‌جای آنکه پنج وزیری را که بالاخره هم از کابینه کنار گذاشته شدند، تعویض کند، بدان امید که نشان دهد درصدد است تا تغییراتی اساسی در خط‌مشی خود پدید آورد، از تمام اعضای کابینهٔ خود خواست تا استعفا بدهند. پنج نفری که در بالا به‌آنها اشاره شد عبارت بودند از: کالیفانو، شلزینگر، بلومنتال، بل و ادامز. این امر پیش از اعلام کامل جزئیات این مانور، موجب ایجاد سردرگمی و عدم اعتماد بیشتر شد و در نتیجه، سرعت حرکت برنامهٔ جدید انرژی را کاهش داد.[۵۲]

پرزیدنت کارتر مایل بود «کنفرانس» کمپ‌دیوید و ترمیم کابینه از سوی او به‌عنوان نشانهٔ تغییر خط‌مشی، در یك سال ونیم باقیمانده از عمر ریاست جمهوریش، تلقی شود. او به‌عنوان بخشی از این استراتژی، خون تازهٔ شرقی به‌تیم مشاوران و دستیارانش تزریق کرد و چهره‌هایی چون هدلی دانووان[۵۳] (سردبیر سابق مجلهٔ «تایم») و آلونزومك‌دانلد[۵۴] را نیز به‌جمع یاران خود دعوت کرد و سپس مك

---

۵۲) اعضای جدید کابینه عبارت بودند از: و. میلر (رئیس سابق بانك مرکزی امریکا «Federal Reserve») ـ خزانه‌داری؛ خانم پ. هریس «بهداشت، آموزش، و رفاه»؛ س. و. دانکان (مدیر سابق کوکاکولا) ـ انرژی؛ م. لاندریو (شهردار سابق نیواورلئان) ـ مسکن و توسعهٔ شهری؛ ب. سیولتی (معاون دادستان کل وقت) ـ دادستان کل؛ ن. گولدشمیت (شهردار پورتلند) ـ حمل و نقل کمی بعد اندرو یانگ، سفیر سیاهپوست امریکا در سازمان ملل، به‌دنبال افشای ملاقات خصوصیش با چند تن از سران «ساف» استعفا داد و معاون سیاهپوست وی د.مك‌هنری به‌جای او برگزیده شد. آخرین ترمیم کابینه در نوامبر و دسامبر ۱۹۷۹ انجام گرفت و طی آن شرلی مافستدلر به‌عنوان وزیر وزارتخانهٔ جدید آموزش، و پ. کلوتزنیك به‌عنوان وزیر بازرگانی برگزیده شدند.

53) Hedley Donovan 54) Alongo Mc Donald

دانلد را به عنوان رئیس دفتر خودبرگزید. اما این‌اقدامات از بسیاری لحاظ یاد کارتری را در ذهنها زنده می‌کرد که هنوز به مقام‌ریاست جمهوری نرسیده بود و خود را «خارج از گود» می‌خواند و در مبارزات انتخاباتی سالهای ۱۹۷۵ـ۱۹۷۶ گوی سبقت را از تمام رقیبان خود می‌ربود. او قدمی به‌پس گذاشته بود. او پیش از آنکه کنگره واعضای دولت خود را به دلیل کندی کار و مدیریت نادرست سرزنش کند و خواهان بازسازی اخلاقی در سطح جامعه شود، با نمایندگان افکار عمومی مشورت می‌کرد. اما تأثیر این اقدامات نیز کوتاه مدت بود. در زمینهٔ اصلاحات مورد نظر برای مسئله انرژی پیشرفتهای چشمگیری به‌دست آمد، شرکتهای نفتی‌بالاخره مجبور شدند تا درماه مارس ۱۹۸۰ کنترل مرحله‌بندی شده قیمت نفت و بهرهٔ مالیاتی حاصل از آن را بپذیرند. اما این دستاورد نیز تحت‌الشعاع کسادی مفرط اقتصاد کشور قرار گرفت. در ماه مه ۱۹۸۰ بیکاری به ۷/۸ درصد رسید و تورم نیز از مرز ۱۳ درصد گذشت. در همین زمان دو ضربهٔ بزرگ نیز به امریکا وارد آمد: یکی گروگان گرفته شدن امریکاییها در تهران و دیگری تهاجم شوروی به افغانستان که به‌ترتیب در نوامبر و دسامبر سال ۱۹۷۹ رخ دادند. سیاستهای مالی آکنده از صرفه‌جویی کارتر که بعد از سال ۱۹۷۸ به‌مورد اجرا گذاشته شده بود، عامل وخامت اوضاع اقتصادی امریکا شناخته شد و از هر سو مورد انتقاد قرار گرفت. از سوی دیگر، سیاست خارجی اهمال کار وی نیز عامل اصلی تشویق ماجراجویی روسها و ایرانیان قلمداد گشت. به‌این ترتیب، گرچه بحرانهای تهران و کابل موجی از حمایت‌گسترده برای‌ریاست جمهوری به‌ارمغان آورد، اما عدم توانایی دولت در حل این بحرانها موقعیت آن را نزد افکار عمومی به‌مخاطرهٔ جدی انداخت. این امر تأثیر مخرب خود را در انتخابات سال آینده نشان داد.

مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۰

در مبارزات انتخاباتی، همیشه رئیس جمهوری مستقر از شانس فزونتری برای انتخاب مجدد بهره‌مند است. او می‌تواند از وزن و

اعتبار قدرتی که در دست دارد سود بجوید و به‌ایالاتی که برسر دو راهی انتخاب مانده‌اند وعده‌های دلگرم‌کننده بدهد. در چنین شرایطی مبارزهٔ درون حزبی با رئیس جمهوری وقت معمولا کوتاه و مختصر است، در عوض مبارزه برای انتخاب نامزد حزب مخالف شدت وحرارت خاصی دارد. اما در آخرین سالهای دههٔ ۱۹۷۰ مسئله به‌این سادگیها نبود. پرزیدنت کارتر درسال ۱۹۸۰ همانندهمتای قبلی خود،پرزیدنت فورد در سال ۱۹۷۶، با رقابتی سرسختانه و ایدئولوژیکی از جانب هستهٔ با اهمیتی در داخل حزب خود مواجه بود. اما در عوض رقیب او، رونالدریگان جمهوریخواه باید چند رقیب نه‌چندان صاحب نفوذ را از میدان خارج می‌کرد. وی با این مسئله بزرگ روبه‌رو بود که بعد از سال ۱۹۳۲ اولین نامزدی بود که می‌خواست رئیس‌جمهوری مستقر را خلع کند. سه عامل مهم به‌مدد ریگان آمد: فقدان یکپارچگی درمیان جناحهای حزب دموکرات؛ احیای روحیهٔ محافظه‌کاری در جامعه؛ و نزول غیر منتظرهٔ اعتبار کارتر در «سال تهران».

فقدان یکپارچگی در حزب دمکرات موفقیت جیمی‌کارتر درسال ۱۹۷۶ برای نهادی چون حزب دموکرات یك ضربهٔ تکان دهنده بود. چرخش به‌راست دولت کارتر بعد از سال ۱۹۷۸ نشان داد که‌نگرانیهای سرکردگان حزب از لیبرالیسم او بیهوده نبوده است. دولت‌کارتر به‌جای مبارزه برای اجرای برنامه‌های رفاهی و درون شهری حق تقدم را به مبارزه با تورم داده بود. این امر در وهلهٔ اول به مخالفت دموکراتهای شمال شرقی در کنگره و سپس به‌کوشش برای مطرح ساختن یك نامزد لیبرال دیگر به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری منتهی شد. در این میان رهبران اتحادیه‌های کارگری، طرفداران حقوق زن، و سیاهان نیز با دموکراتهای شمال شرقی همراهی کردند ـسابقهٔ بروز نشانه‌های اولیهٔ چنین عدم علاقه‌ای به‌کنوانسیون ملی میاندوره‌ای حزب می رسد که در دسامبر ۱۹۷۸ در شهر ممفیس برگذار شد و کار به‌آنجا رسید که در تابستان سال ۱۹۷۹ مبارزهٔ شدیدی با شعار «از شر کارتر خلاص شویم» از درون حزب آغاز شد. چهرهٔ محبوب این جناح لیبرال فعال کسی نبود جز ادوارد کندی، سناتورماساچوست، که‌وارث خاندان

محبوب، اما بدفرجام، کندی محسوب می‌شد. در سالهای ۱۹۷۸و۱۹۷۹ نتایج آماری که مؤسسات معتبر در مورد علاقهٔ مردم به کندی و کارتر کسب می‌کردند، حاکی از آن بود که کندی با فاصلهٔ قابل توجهی از کارتر محبوبتر است، همین امر موجب می‌شد تا گروههای متمایل به چپ حزب دموکرات فعالانه بکوشند تا جامهٔ نامزدی را برتن کندی کنند. دو گروه «اتحاد پیشرو» (که در فوریهٔ ۱۹۷۹ توسط داگلاس فریزر رهبر «اتحادیهٔ کارگران صنایع اتومبیل‌سازی»[۵۵] امریکا تشکیل شد)، و «جنبش حمایت از کندی»، که ریچارد نولن[۵۶] از مینه‌سوتا در ژوئن ۱۹۷۹ آن را برپا کرد، گروههای فعالی بودند که برای نامزدی کندی سخت می‌کوشیدند و تا اکتبر ۱۹۷۹ در ۲۵ ایالت به‌فعالیتهای شدیدی پرداختند. ادوارد کندی هم در داخل کنگره به‌برنامه‌های مالی محافظه‌کارانهٔ دولت کارتر حمله کرد؛ عدم کنترل قیمتهای نفت را مورد انتقاد قرار داد؛ و متقابلا از نظام مراقبتهای بهداشتی جامع در سطح مملکت دفاع کرد. به‌این ترتیب او خود را به‌عنوان نگهبان‌سنت لیبرالی حزب معرفی نمود، و این در حالی بود که هنوز موافقت خود را برای شرکت در مبارزات خاص انتخاب نامزد حزب اعلام نکرده بود.

ادوارد کندی به‌مکتب کهن حقوقدانان ـ سیاستمداران شهرنشین ساکن شمال شرقی امریکا تعلق داشت. او که به‌سال ۱۹۳۲ در بستن متولد شده بود، چهارمین فرزند پسر یك خانوادهٔ کاتولیك ایرلندی ـ امریکایی ثروتمند بود. کندی در دانشگاه هاروارد تحصیل کـرد و بلافاصله در کوتاهترین زمان ممکن، یعنی در سال ۱۹۶۲، به‌سنا راه یافت و به‌این ترتیب کرسی ایالت ماساچوست را که بعد از مرگ جان‌کندی خالی مانده بود، اشغال کرد. او فاقد ذکاوت روشنفکرانه و مهارت سخنوری دوبرادر بزرگتر خود بود[۵۷]، اما بعد از ترورجانگداز آن دو در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۸ متوجه شد که اقبال عمومی به‌وی رو آورده است. ادوارد کندی با کمك تیم مشاوران و دستیاران ماهر و با

---

55) United Autoworkers Union (UAW) 56) Richard Nolan

۵۷) سومین برادر بزرگ، به‌نام جوزف پتریك کندی، به‌سال ۱۹۶۴ در یك سانحه هوایی کشته شده بود.

هوش در امور سیاسی، خود را به‌عنوان قابلترین و پرکارترین‌سناتور معرفی کرد و نشان داد که گرچه خود میلیونر است، اما به مسائل و مشکلات مستمندان و طبقات کم‌درآمد جامعه، توجه خاصی دارد. او در میان گروههای سنتی حزب دموکرات طرفداران زیادی یافت ــ گروه هایی چون کارگران عضو اتحادیه‌ها، کشاورزان کم‌درآمد، سیاهان، یهودیان (که طرفدار دیدگاههای موافق با اسرائیل او بودند) و، اسپانیایی زبانها از آن جمله به‌حساب می‌آمدند. جوامع کاتولیك ایرلندی ــ امریکایی هم حمایت خود را از کندی ابراز می‌داشتند. اما باید گفت که در ایالات جنوب و غرب و در جامعهٔ پروتستان ساکن شهرهای کوچك، جان کندی به‌مراتب محبوبیتی بیش از ادوارد داشت.

غالب طیف راست سیاستمداران امریکا، ادوارد کندی را دموکرات لیبرالی می‌دانستند که دارای برنامه‌های پرخرج به‌سبك دهۀ ۱۹۶۰ است و از همین رو می‌تواند برای اقتصاد و سیاست امریکا خطرساز باشد. اما گرچه این امر حقیقت دارد که او نسبت به استقرار یك نظام کارآمد بهداشت همگانی متعهد ماند و با حملاتی که به اعتبارات مربوط به امور رفاهی و شهری می‌شد مخالفت کرد، درسال ۱۹۸۰ تغییر موضعی اساسی داد تا بتواند به‌بهترین وجهی دربرابر اوضاع متغیر دهۀ سلطۀ اوپك موضعگیری کند ــ او حتی از برخی برنامه‌های اساسی دولت کارتر، برای مثال بازسازی سیستم حمل و نقل و اصلاح مالیاتها، حمایت کرد و به‌کنترل دستمزدها و قیمتها نیز رأی مثبت داد. گرچه اختلاف بین کندی و کارتر شدید بود، اما کندی در کنگره نودوششم در ۸۴ درصد از آرای علنی از کارترحمایت کرد، این رقمی است که فقط سه سناتور دیگر از آن پیشی گرفتند. همزمان با اوجگیری مبارزات انتخاباتی حزب دموکرات و «شناور شدن» آرا، کندی نیز سیاستهای میانه‌روانه‌تری در امور اقتصادی اتخاذ کرد.

کندی از امتیازات فراوانی برای کسب کسوت نامزدی حزب دموکرات در مبارزه برای ورود به‌کاخ سفید بهره‌مند بود، از جمله جادوی نام خانوادگی در عصر «تأثیر رسانه‌ها در امور سیاسی»؛ حمایت قوی حزب و جناحهای مختلف آن؛ پشتوانهٔ مالی بسیار چشمگیر؛

و نیاز عمومی به‌رهبری قدرتمند با یك برنامهٔ سیاسی منسجم که بتواند دورهٔ سیاستهای تردیدآمیز و دائماً متغیر کارتر را به‌فراموشی بسپارد. اما کندی هم در دو زمینه آسیب‌پذیر می‌نمود: از یك‌سو میانه روی در سیاست خارجی و لیبرالیسم رفاه‌طلبانه در امور داخلی، که گرچه به‌مذاق دموکراتهای لیبرال خوش می‌آمد، اما با روح ستیزه‌جویی در عرصهٔ خارجی و محافظه‌کاری در عــرصهٔ داخلی که در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰ روحیهٔ مسلط برجامعهٔ امریکا بود، جور در نمی‌آمد. از سوی دیگر یك رشته رسواییها و حوادث فاجعه مانند در زندگی خصوصیش، هاله‌ای از تردید در مورد پذیرش او به عنوان شخص اول مملکت و تواناییش برای تحمل فشارهایی ایجاد کرد که از همین زوایا بر او وارد می‌آمد. سابقهٔ این قضایا به‌دوران تحصیل کندی در دانشگاه هاروارد باز می‌گشت، در آنجا او را به‌خاطر تقلب در امتحان زبان اسپانیایی از آن درس محروم کردند و تا سال ۱۹۷۹ با ماجرای دائم الخمر بودن همسرش، بیوفایی خــود او در روابط زناشویی، و ازدواج مجدد پیش از صدور حکم طلاق، ادامه می‌یافت. اما آنچه همچون شمشیر داموکلس بر فراز زندگی سیاسی کندی‌آویزان بود و در انتخابات سال ۱۹۸۰ می‌توانست دوباره برای او خطرساز باشد، ماجرایی بود که در یك شب ژوئیهٔ سال ۱۹۶۹ رخ داد و او نتوانست توضیح قانع‌کننده‌ای در مورد تصادف اتومبیل منجر به فوت منشی خود، مری جو کاپچنی[۵۸]، ارائه کند.

دومین رقیب کارتر در درون حزب، که رقیب کم‌خطرتری برای او به‌حساب می‌آمد، جری‌براون فرماندار پرکار و جــذاب کالیفرنیا بود که در اواخر سال ۱۹۷۶ نیز جیمی‌کارتر را سخت به‌زحمت‌انداخت و در هر مبارزه انتخاباتی که شرکت کرد، به پیروزی دست یافت. اما در سال ۱۹۸۰ ستارهٔ اقبال سیاسی‌جری براون،این بوداپرست سرشناس و پیرو آیین ذن، رو به‌زوال بود. براون در اولین دورهٔ فرمانداریش، خود را مدافع سرسخت برنامه‌های بنیادین اجتمــاعی و حفظ محیط زیست معرفی کرد، و بعد از انتخاب مجدد به‌این سمت در نــوامبر

58) Mary Jo Kopechne

۱۹۷۸ با چرخشی غیر منتظره و فرصت‌طلبانه به راست، حامیان قدیمی خود را تنها گذاشت و برای مثال، از اصلاحیهٔ بودجهٔ متعادل حکومتی طرفداری قاطعی به‌عمل آورد. براون صاحب امکانات مالی بسیاری بود و از ژانویه ۱۹۸۰ گردهمایی اعضای حزب برای انتخاب نامزدها در آیووا مبارزهٔ انتخاباتی خود را آغاز کرد. اما او فاقد حمایت اتحادیه‌های کارگری یا یك پایگاه‌مشخص درشمال‌شرقی یا جنوب بود و تردیدی وجود نداشت که با شکست روبه‌رو خواهد شد.۵۹

با شروع مبارزات انتخاباتی برای کسب نامزدی حزب در نوامبر ۱۹۷۹ ادوارد کندی به‌عنوان محبوبترین چهره خودنمایی می‌کرد. تیم انتخاباتی او، به‌رهبری استیون اسمیت، شوهرخواهرش، قوی و پر تجربه بود و او توانست ظرف مدت کوتاهی حمایت هشت تن‌از رهبران اتحادیه‌های کارگری، از جمله اتحادیهٔ تکنیسین‌ها و کارگران کارخانه های الکتریکی و همچنین حمایت جینی‌برن، شهردار کاتولیك شیکاگو را کسب کند. جیمی کارتر هم توانست با دادن وعده و وعیدهایی به بسیاری از سران حزب و رهبران اتحادیه‌های کارگری، حمایت آنها را به‌دست آورد و از همین رو موفق شد در ایالات جنوبی از رقیب خود پیش بیفتد. اما بحران گروگانگیری در تهران و تهاجم شوروی به‌افغانستان عمیقاً بر پیچیدگی مبارزات انتخاباتی حزب دموکرات اثر نهاد و با روحیهٔ تلافی جویانه‌ای که بر جامعهٔ امریکا مستولی کرد، حمایت مردمی را، هرچند به‌طور موقت، برای رئیس جمهوری درگیر این دلمشغولیها به‌ارمغان آورد و همین امر بر تمام امیدهای نامزدی کندی خط بطلان کشید.

پرزیدنت کارتر در مبارزات انتخاباتی مقدماتی به‌پیروزی‌قاطعی رسید و در برابر ۳۰ درصد آرای ادوارد کندی، ۶۰ درصد آرا را به خود اختصاص داد. کندی در ماه آوریل با پیروزی در چهار ایالت صنعتی شمال تا حدودی شکستهای اولیه را جبران کرد، اما در نهایت در پی یازده پیروزی متوالی جیمی‌کارتر که در ماه مه به‌دست آمد، تمام امیدهای خود را از دست داد. کارتر که موقعیت خود را در خطر

---

۵۹) براون چون نتوانست در آوریل ۱۹۸۰ بیش از ۱۰ درصد آرای حزب را به‌دست آورد، خود را از مبارزات انتخاباتی کنار کشید.

می‌دید، در این ماه کاخ سفید را ترك گفت و شخصاً زمام مبارزات انتخاباتی را در دست گرفت. اما کندی گرچه هیچ امیدی برای پیروزی نداشت، سرسختانه از ترك صحنهٔ مبارزه اجتناب می‌کرد. او از هشت مبارزهٔ انتخاباتی باقیمانده، در روز ۳ ژوئن، در پنج مبارزه پیروز شد (از جمله در کالیفرنیا و نیوجرزی) و به‌این امید که وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی کشور، یا هرگونه عقب‌نشینی سیاسی در امور خارجی، نمایندگان کنوانسیون حزب در نیویورك را که قرار بود در ماه اوت سال بعد برگزار شود به سوی او متمایل کند، تصمیم گرفت تا مبارزهٔ نهایی را به‌آن کنوانسیون بکشاند. در اتخاذ این استراتژی گروهی از دموکراتهای صاحب‌نفوذ از جمله هیوکری[۶۰] (فرماندار نیویورك) و پتریك‌موینیان (سناتور نیویورك) که پرزیدنت کارتر را «غیر قابل انتخاب» ارزیابی می‌کردند، درپی یك«کنوانسیون‌باز» بودند و حتی آمادگی آن را داشتند که در نهایت روی والتر ماندیل، معاون کارتر، به‌عنوان نامزد حزب سازش کنند. دست آخر کارتر در این کنوانسیون اکثریت آرا را به‌دست آورد؛ اما پیکار پایان‌ناپذیر کندی بر جناحبندی درون حزب دامن زد و امید دموکراتها را برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۸۰ بیش از پیش تضعیف کرد[۶۱] و این در حالی بود که حزب جمهوریخواه، یکپارچه از نامزد برگزیده خود، رونالد ریگان، حمایت می‌کرد.

بیداری جمهوریخواهان روحیهٔ محافظه‌کاری وجمهوریخواهی‌که تحت تأثیر واترگیت قرار گرفته بود، از سال ۱۹۷۷ دوباره روبه‌رشد نهاد. این بیداری دوباره انگیزه‌های خود را از تحرکات اقتصادی، اجتماعی، و فلسفی در سطح کشور کسب می‌کرد.

افزایش هزینهٔ سرانهٔ زندگی و حرکت مردم به‌سوی شهرهای کوچك که در دههٔ ۱۹۷۰ رخ داد، موجب شد تا نقشهٔ سیاسی امریکا

---

60) Hugh Carey

۶۱) پرزیدنت کارتر در مجموع در ۲۳ انتخابات مقدماتی برنده شد. او بیش از ۵۰ درصد آرای حزب و ۶۰ درصد آرای نمایندگان حزب دموکرات در کنوانسیون این حزب را به‌دست آورد.

دگرگون شود و تغییراتی در دیدگاههای مردم پدید آید. این‌دگرگونیها باعث افزایش تعداد کرسیهای حزب‌جمهوریخواه شد و به‌تسلط انحصاری حزب‌دموکرات در ایالات جنوبی لطمه‌زد (نك: بخش۳). جمهوریخواهان ضمناً در تغییر دیدگاههای مردم نقش تعیین کننده داشتند، زیرا دیدگاه گروه عظیمی از رأی‌دهندگان با برنامه‌های رفاهی «جامعه بزرگ» که در دهۀ ۱۹۶۰ مطرح شده بود، همسان می‌نمود و این عده اصلا حاضر نبودند هیچ‌گونه افزایشی در هزینه‌های زندگی را تحمل کنند. شورش مالیات دهندگان کالیفرنیا در ژوئن ۱۹۷۸، تصمیم ۴۱ ایالت دیگر در ارائۀ انتقادهای تند ازبرنامه‌های‌مالیاتی در۱۹۷۹، و نیز رشد روزافزون «جنبش بودجۀ متعادل» تماماً نشانه‌های بارز این دگرگونی در دیدگاههای مردم بود.[62] چنین تغییری با احیای اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، توانست حمایت‌گروهی از روشنفکران‌اقتصاددان از جمله میلتن فریدمن، استاد دانشگاه شیکاگو، و برخی گروههای تحقیقاتی و مشاوره‌ای دست‌راستی، و پرشورتر از همه «مؤسسۀ کارفرمایی امریکایی»[63] و «بنیاد مهراشها»[64] را (که به‌سال ۱۹۷۳ توسط پل‌وی‌ریچ[65] بنیاد نهاده شده بود) به‌دست آورد. در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ عباراتی چون خویشتنداری مالی، سازماندهی مجدد، و عدم تمرکز، دردسرآفرین به‌حساب می‌آمدند.

این فلسفۀ ریاضت‌طلبانه و کم و بیش مازوخیستی، با حال و هوای در حال دگرگونی اواخر دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰ که سالهای تردید، کسادی اقتصادی، و موقعیت متزلزل خارجی ناشی از سرشکستگی در ویتنام بود، کاملا جور درمی‌آمد. درنتیجه، علاقۀمردم به فرقه‌های مذهبی بنیادگرا ـ از جمله باپتیستهای جنوب، مورمونها، و آدونتیستهای روز هفتم ـ و واعظان رادیویی و تلویزیونی که پیامهای

---

۶۲) «جنبش بودجۀ متعادل» که ابتکار مالیات دهندگان در سطح کشور بود، در نظر داشت تا با کسب حمایت دوسوم آرای قوه مقننه، تشکیل یك کنوانسیون ویژه در مورد قانون اساسی را به‌تصویب برساند و در پی آن اصلاحیۀ جدید بیست و هفتم را به‌قانون اساسی بیفزاید، در این اصلاحیه از دولت خواسته می‌شد تا بودجه را در سراسر مملکت متعادل کند.

63) American Enterprise Institute

64) Meritage Foundation 65) Paul Weyrich

ساده‌ای برای تعالی و رهایی داشتند و مبشر فلسفه‌ای محافظه‌کارانه و مبتنی بر کف‌نفس و تقوا و میهن‌دوستی بودند افزایش یافت. این بنیادگرایان «هوادار احیای مسیحیت» در سال ۱۹۸۰ چیزی در حدود یک‌سوم کلیساروندگان امریکا، یعنی جمعاً حدود ۹۰ میلیون نفر را تشکیل می‌دادند و غالباً ساکن ایالات روبه‌رشد جنوب و غرب کشور بودند. کشیش جری‌فالول[66] از ویرجینیا، با خوشباوری تمام هواداران خود را جماعت «اخلاق اکثریت» خواند و یک رشته مبارزات اساسی را با حمایت مالی پیروان خود برضد سقوط جنین، اصلاحیهٔ برابری حقوق، و هرزه نگاری آغاز کرد. در این مبارزه گروههای فشار محافظه‌کار مردمی، از جمله «کمیتهٔ ملی اقدام سیاسی محافظه‌کار»[67] به‌رهبری تری‌دولن[68]، «گروه ۵۰۰/۰۰۰ نفرهٔ محافظه‌کاران»[69] به رهبری هاوارد فیلیپس[70]، «سازمان ارتباط مستقیم»[71] به‌رهبری ریچارد ویگوئری[72]، و چند سازمان دیگر که مجموعاً «راست جدید» خوانده می‌شدند، از جری‌فالول حمایت کردند.

عامل سومی که این ائتلاف محافظه‌کارانهٔ میان‌طبقاتی را به‌هم نزدیکتر می‌کرد، احیای روحیهٔ ملی‌گرایی در امریکا، به‌عنوان واکنشی نسبت به‌رخدادهای افغانستان و ایران و پنج سال نفوذ خزندهٔ کمونیسم بود. این‌گونه احساسات محافظه‌کارانه به‌اکثر محافل سرایت کرد. این محافل معتقد بودند که دوران تحمل و مدارا به سر رسیده و امریکا باید عزم جزم کند، و با تجدید تسلیحات خود بکوشند تا از پیشروی شوروی جلوگیری کند و در صورت امکان مسیر جریان را به نفع خود تغییر دهد.

حال‌وهوای نوامبرسال ۱۹۷۶، نامزد حزب‌دموکرات به‌پیروزی‌خود در انتخابات ریاست جمهوری اطمینان داشت. در سال ۱۹۸۰ وضع برعکس شده بود و پیروزی در کسب مقام نامزدی حزب جمهوریخواه اهمیت فوق‌العاده زیادی داشت. در نتیجه، جای تعجب نیست که چرا

---

66) Jerry Falwell
67) National Conservative Political Action Committee (Nicpac)
68) Terry Dolan
69) 500,000-strong Conservative Caucus
70) Howard Phillips
71) Direct Mail Organisation
72) Richard Viguerie

یازده نامزد در آغاز مبارزات انتخاباتی پا به عرصه رقابت نهادند. اما فقط سه تن، جورج‌بوش، رونالدریگان، و جان اندرسن تا به آخر دوام آوردند.۷۳

رونالدریگان که در انتخابات درون‌حزبی سال ۱۹۷۶ بااختلاف کمی از جرالدفورد عقب مانده بود، در حالی مبارزات انتخاباتی را شروع کرد که گرچه با ۶۹ سال سن کمی سالخورده می‌نمود، اما با فاصلهٔ بسیاری از رقبای خود پیش بود. از سوی دیگر، جورج‌بوش نیز خیلی زود دست به عمل زد و در گردهمایی اعضای حزب برای انتخاب نامزدها که در ژانویه ۱۹۸۰ در ایالت آیووا برگزار شد، به پیروزی غیرمنتظره‌ای رسید. بوش ۵۵ ساله در یك خانوادهٔ مرفه اهل کونکتیکت متولد شده بود، و از جمهوریخواهان «وال‌استریتی» به‌شمار می‌رفت. پدر او یك سناتور لیبرال بود و خود او با دختر یکی از ناشران سرشناس نیویورك وصلت کرده بود. بوش در سال ۱۹۴۸ به تکزاس مهاجرت کرد و با کوشش بسیار، یك مؤسسهٔ کوچك حفر چاه را به یك شرکت چند میلیونی مبدل ساخت. او در دههٔ ۱۹۶۰ از بری‌گولدواتر، نظریه‌پرداز سرشناس دست‌راستی حمایت جانانه‌ای به عمل آورد. بوش در سالهای بعد از نظر سیاسی میانه‌روتر شد و بعد از حضور در کنگره طی سالهای ۱۹۶۷ـ۱۹۷۰ به سمتهای برجسته‌ای در دستگاه حکومتی نیکسون و فورد دست یافت. او سفیر امریکا در سازمان ملل (۱۹۷۱ـ۱۹۷۲)، دبیرکل حزب جمهوریخواه (۱۹۷۳ـ۱۹۷۴)، فرستادهٔ ویژه به چین (۱۹۷۴ـ۱۹۷۵)، و رئیس سیا (۱۹۷۶ـ۱۹۷۷) بود، تجربهٔ سیاسی عمیق بوش او را به نامزد قابل قبول هر دو جناح حزب بدل کرد و به او امکان داد تا ارتباطهای گسترده و قدرتمندی با سران حزب برقرار سازد. برنامه‌های انتخاباتی او به‌نحو ماهرانه‌ای تنظیم شده بود (جیمز بیکر، مدیر مبارزات انتخاباتی فورد، مدیریت برنامه‌های انتخاباتی بوش را به عهده

---

۷۳) انتظار می‌رفت که جان کانلی، محافظه‌کار قدرتمند تکزاسی، و سناتور هاواردبیکر، رهبر میانه‌روی ۵۳ ساله اقلیت سنا، در انتخابات مقدماتی رقیبان سرسختی باشند، اما آنها در ماه مارس ۱۹۸۰ و بعد از قدرت‌نمایی مختصری، صحنه را ترك گفتند.

داشت) و از نظر مالی هم هیچ کم و کسری به‌چشم نمی‌آمد. اما این پیروزی ابتدایی با شکست بزرگی در سرآغاز مبارزات انتخاباتی نیوهمپشر دنبال شد. بوش علی‌رغم یك سال تبلیغات شدید در این انتخابات، فقط ۲۳ درصد آرا را کسب کرد و با فاصلهٔ بسیار بعد از رونالدریگان مقام دوم را احراز نمود. بوش در ایالتهای لیبرال شمال و ایالات صنعتی پیروزیهای خیره کننده‌ای کسب کرد و رکوردها را درهم شکست، اما در کسب محبوبیت در ایالات جنوبی و غربی کشور ناکام ماند. او فاقد آن شخصیت و جذابیت لازم در عصری بود که رسانه‌های همگانی خط‌مشی سیاسی را می‌ساختند، و پیامهای سیاسی او مبهم و دو پهلو بود.

اما رونالدریگان، مبارز شکست خوردهٔ سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۶، بالاخره در سال ۱۹۸۰ با سهولتی غیر قابل باور، کسوت نامزدی حزب جمهوریخواه را از آن خود کرد. آخرین رقیب او هم در اواخر ماه مه از صحنه رقابت کنار کشید و ریگان یکتنه و پیروزمند به‌کنوانسیون ملی حزب که در ماه ژوئیه در دیترویت برپا شده بود، گام نهاد. او همان کسی بود که یك سال پیش از آن همه می‌پنداشتند اگر حزب او را به نامزدی برگزینند، حکم باخت خود را امضا کرده است. گروه کثیری دیدگاه سیاسی ریگان را دست راستی و موقعیت اجتماعی او را بیش از حد جنوبی و غربی می‌دانستند و از همین رو او را برای رقابت در سطح ریاست جمهوری مناسب نمی‌دیدند. در نتیجه کارتر و یارانش با شادمانی به‌انتخاب ریگان نگاه می‌کردند و انتظار داشتند شکست سختی همچون شکست گولدواتر در برابر جانسن بر او وارد آورند. در خود حزب جمهوریخواه هم بسیاری از «وال استریتی»ها از انتخاب ریگان ناراضی بودند. در تمام طول مدت مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰ کوششهایی مکرر، اما ناکام، برای مطرح کردن دوباره نام جرالدفورد، رئیس جمهوری پیشین، به‌عنوان جانشینی پسندیده‌تر صورت گرفت، این کوششها آنچنان فراگیر بود که جان‌اندرسن ترغیب شد تا به عنوان نامزد مستقل در مبارزات نهایی شرکت جوید.

سابقهٔ رونالدریگان کمی غیر متداول می‌نمود، اما اساساً با سابقهٔ سه رئیس‌جمهوری پیشین تفاوت چندانی نداشت. ریگان در فوریهٔ

۱۹۱۱ در شهر کوچك تامپیکو در ایالت ایلینوی، واقع در غرب میانهٔ امریکا متولد شد. والدین او ایرلندی‌الاصل بودند، پدر او بازاریابی بود که در سال ۱۹۲۰ در سهام فروشگاهی شریك شد، اما «رکود بزرگ» او را هم ورشکست کرد. رونالدریگان در رشتهٔ اقتصاد درس خواند، اما به بازیگری در سینما رو آورد. او در سال ۱۹۳۷ با کمپانی فیلمسازی برادران وارنر قراردادی بست و به هالیوود نقل مکان کرد، اما مدتها پیش از آن گزارشگر ورزشی رادیویی در آیووا بود. خانوادهٔ او در این سالها طرفدار سرسخت «برنامهٔ جدید» دموکراتها و روش حکومتی ف.د. روزولت بودند. ریگان بعد از دستیابی به‌مقام سرپرستی اتحادیهٔ بازیگران سینما در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۲ به‌مسائل سیاسی علاقه‌مند شد. او در آغاز لیبرالی میانه‌رو بود و با کوششهای کمیتهٔ مکارتی برای طرد هنرمندان متهم به طرفداری از کمونیسم مخالف بود. اما در دههٔ ۱۹۵۰ دیدگاه سیاسی او به راست متمایل شد و از افراط‌کاریهای بوروکراتیك «برنامهٔ جدید» انتقاد کرد. ازدواج (دوم) او با نانسی‌دیویس بازیگر صاحب نفوذ ـ هوادار سرسخت پرسبیتریان محافظه‌کار ـ در سال ۱۹۵۲ نیز به تغییر دیدگاه سیاسی او دامن زد.

چهرهٔ جدید محافظه‌کار ریگان، در اواخر دههٔ ۱۹۵۰، به‌دنبال یك رشته اقدامات تبلیغاتی او برای شرکت جنرال‌الکتریك، به‌نحو روزافزونی مطرح شد. ریگان در سال ۱۹۶۲ به حزب جمهوریخواه پیوست و در سال ۱۹۶۴ طی یك برنامهٔ پرشور تلویزیونی از بری گولدواتر حمایت کرد. ریگان همواره از ارزشهای اجتماعی محافظه کارانه حمایت کرده و به دیدگاهی که امریکا را مهد سرمایه‌گذاری آزاد و «سرزمین فرصتها» می‌داند، و میهن‌پرستی به‌سبك جان‌وین را ارجمند می‌شمارد، اعتقاد عمیق داشته است. او در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ کشور را در معرض خطر بازسازیهای متوالی، رفاه‌طلبی و کمونیسم خزنده می‌دید. برخی از دوستان او که بازرگانان خود ساخته‌ای بودند و در رأس آنها چهره‌هایی چون هولمز تاتل[74]، دلال اتومبیل، و هنری

---

74) Holmes Tuttle

سالواتوری[۷۵]، تأمین‌کنندهٔ مواد نفتی، قرار داشتند، باوقوف کامل بر قدرت ریگان در ایجاد ارتباط، او را تشویق کردند تا خود را برای احراز مقام فرمانداری کالیفرنیا نامزد کند و او در میان حیرت صاحبنظران توانست در سال ۱۹۶۶ بر پت‌براون (پدر جری‌براون)، نامزد حزب دموکرات، پیروز شود. ریگان مدت هشت سال فرماندار پرجمعیت‌ترین و وسیعترین ایالت امریکا بود، و همین سکوی پرش او در مبارزه برای کسب مقام ریاست جمهوری در سالهای ۱۹۶۸، ۱۹۷۶، و ۱۹۸۰ شد.

نطقهای پرشور در مورد سرمایه‌گذاری آزاد، حکومت جمع و جور، و سیاست ضد شوروی، ریگان را به چهرهٔ محبوب جناح «مین استریت» بدل ساخت. او سخنران بسیار قابلی بود و می‌توانست جدیترین و پیچیده‌ترین مسائل سیاسی را به زبانی ساده و قابل فهم با مردم در میان نهد و نگرانیهای عمومی را که هرگز بیان نشده بود، به‌زبان آورد. او به مدد تجربه‌ای که از کار در شرکت جنرال الکتریك کسب کرده بود، با نطقهای پرشور خود احساسات مردم را برمی‌انگیخت و در عین حال با متانت و آرامش در برنامه‌های تلویزیونی ظاهر می‌شد و با استفاده از طنز و شوخ‌طبعی، میدان را از چنگك حریف خارج می‌کرد. ریگان در دههٔ ۱۹۷۰ با بعضی خواستها و نیاز های جماعت «اخلاق اکثریت» و بنیادگرایان همراهی کرد و همین امر سبب شد تا به‌عنوان یك چهرهٔ دست‌راستی واقعی اشتهاری به‌هم بزند. اما سابقهٔ او در مقام فرماندار کالیفرنیا بیشتر چهرهٔ یك سیاستمدار مصلحت‌اندیش (پراگماتیست) و میانه‌رو را به او می‌داد، تا یك دست راستی واقعی را که خود تبلیغ می‌کرد. در دوران فرمانداری او مخارج و مالیاتهای ایالت به‌جای آنکه کاهش یابد، روبه افزایش نهاد و هم او بود که لایحهٔ لیبرالی مجاز بودن سقط‌جنینی در کالیفرنیا را مطرح کرد. با اینهمه علی‌رغم چنین رویه‌های متفاوتی برنامه‌ای که ریگان به‌عنوان نامزد حزب در سال ۱۹۸۰ ارائه کرد، همچنان دست راستی افراطی بود. از جمله می‌توان به مواردی چون کاهش مالیاتها

---

75) Henry Salvatori

به‌حداکثر میزان ممکن؛ مهار هزینه‌های عمومی؛ عدم تمرکز بسیاری از اقداماتی که در سابق توسط دولت به‌اجرا درمی‌آورد و هزینه‌های آن تأمین می‌شود؛ حل مشکلات و مسائل مربوط به کارخانه‌های صنعتی، محیط زیست و جامعه؛ و در نهایت بازسازی نظامی در مقیاس گسترده اشاره کرد.

ریگان که به ریشه‌های به جا مانده از مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۷۶ خود تکیه داشت، پس از جلب حمایت مجدد ایالتهای منطقه «کمربند آفتابی»، به‌آسانی توانست نامزدی حزب جمهوریخواه را به دست آورد. در عین حال آنچه به موقعیت ریگان در سال ۱۹۸۰ استواری بیشتری بخشید، حمایت ایالتهای شمالی و کارگران بود که به طور سنتی با جمهوریخواهان مخالف بودند. بخشی از این حمایت از سوی گروههای میان ـ طبقاتی جدیدی ارائه می‌شد که درپی حمایت ریگان از برنامه های جماعت «اخلاق اکثریت» و بنیادگرایان، جذب حزب جمهوریخواه شده بودند. بقیه رأی دهندگان نیز مجذوب پیام ریگان دایر برضرورت احیای اقتصادی از طریق بازگشت به‌اصول آزادی بازار و نیزمواضع محکم و وطن‌دوستانهٔ او در سیاست خارجی شده بودند.

شرایط روز در سال ۱۹۸۰ به نحو غیرمتعارفی با نامزدی ریگان جور می‌آمد. چهار سال پیش از آن، مردم امریکا که از تجربهٔ ویتنام به‌عذاب آمده بودند، در عرصهٔ جهانی نقش کوچکتری برای امریکا می‌خواستند و از خط‌مشی محافظه‌کارانهٔ کینزمآبانه در اقتصاد که به خاتمهٔ دورهٔ کسادی اقتصادی ۱۹۷۳ـ۱۹۷۵ انجامید، جانبداری مـی کردند. اما در سال ۱۹۸۰ با کسادی عظیمی که مملکت را مورد تهدید قرار می‌داد، و تحقیری که در عرصهٔ جهانی گریبانگیر امریکا شده بود، افکار عمومی در پی رنسانسی در زمینهٔ توان اقتصادی و نظامی کشور بود. پرزیدنت کارتر کوشید تا خود را با این موج جدید افکار عمومی هماهنگ کند و از همین رو خواهان بازسازی تسلیحاتی امریکا به قویترین حد آن شد. از سوی دیگر، او یك استراتژی جدید اقتصادی بر مبنای الگوی ژاپن و آلمان را در سر داشت که خواهان همکاری و رابطهٔ متقابل سه‌جانبه میان دولت، کارفرما، و کارگر بود و سرمایه گذاری دولتی را درصنایع قابل‌رشد که درآینده می‌شد روی‌آنها حساب

کرد، مد نظر داشت.[۷۶] اما کارتر در مجموع حامل پیام نومیدکنندهٔ «محدودیتها» و کاهش توقعات بود و در کارنامهٔ او به عنوان رئیس جمهوری نیز چهارسال رهبری ضعیف توأم با تردید دیده می‌شد. رونالد ریگان، برعکس نمایشگر دنیای امیدبخش ومبتنی بر این اعتقاد بود که امریکا می‌تواند عظمت ازدست رفتهٔ خود را باز یابد و اقتصاد آزاد می‌تواند شغلها و فرصتهای جدیدی را خلق کند. او نوعی رهبری صریح، قاطعانه، و شکوهمند را پیشنهاد می‌کرد.

ریگان در حالی مبارزهٔ نهایی برای انتخابات ریاست جمهوری در ماه اوت را آغاز کرد که نسبت به جیمی کارتر ۲۵ امتیاز پیش بود. اما تیم مشاوران و دستیاران کارتر که ویژگیهای رقیب را دست کم گرفته بودند، انتظار داشتند که با جلب توجه افکار عمومی به‌خط مشی افراطی او، بویژه در مسائل بین‌المللی، این فاصله را کم کنند. اما نابسامانی بیشتر در عرصهٔ اقتصادی، که ریگان با شعار «امروز وضع شما بهتر است یا در سال ۱۹۷۶؟» از آن بهره گرفت؛ شکست در برنامهٔ آزادسازی گروگانهای امریکایی در ایران، و افشای ماجرای بیلی‌کارتر، برادر جیمی، در جریانی که به «رسوایی لیبی»[۷۷] مشهور شد، عواملی بود که کارتر را به موضع ضعف کشاند. رونالدریگان از سوی تیم یکپارچهٔ جمهوریخواهی حمایت می‌شد که زیر رهبری بیل‌براك[۷۸]، رئیس حزب، قرار داشت و توانسته بود سازمانهای پایه‌ای و مردمی حزب را بهبود بخشد. از سوی دیگر، کمیته‌های پولدار و دست راستی اقدام سیاسی و نیز واحد حزبی آگاه و باصلاحیتی که تحت ریاست ریچارد ویرتلین[۷۹]، مورمون معتقد و کارشناس کامپیوتر،

---

۷۶) برنامه‌ای که حزب دموکرات در کنوانسیون ملی خود ارائه کرد، یك رشته طرحهای حجیم ۱۲ میلیارد دلاری ضد رکود و شغل‌آفرین را برای باز- سازی خطوط آهن و خانه‌سازی در بر می‌گرفت که توسط جناح هوادار کندی حزب تهیه شده بود. اما پرزیدنت کارتر چندان‌با این روش‌برخورد سنت‌گرایانه موافق نبود و اعلام کرد که اگر بار دیگر به‌ریاست جمهوری برگزیده شود، دیدگاههای خود را در مورد نحوهٔ اجرای این برنامه اعلام خواهد کرد.

۷۷) این رسوایی به‌درگیری برادر جنجالی پرزیدنت کارتر ـ بیلی‌کارتر (۱۹۳۷) ـ [۱۹۸۸] ـ مربوط می‌شد که متهم بود به‌نفع دولت لیبی اعمال نفوذ کرده و ۲۲۰/۰۰۰ دلار «وام» از طرابلس دریافت کرده است.

78) Bill Brock 79) Richard Wirthlin

و استیوارت اسپنسر[۸۰]، حلال مشکلات انتخاباتی، ایجاد شده بود، از او حمایت می‌کردند. پرزیدنت کارتر هم به حمایت سرکردگان ایالتی حزب دموکرات و رهبران اتحادیه‌های کارگری پشتگرم بود، اما این حمایتها گاه از او دریغ داشته می‌شد، نفوذ این گروهها با تجزیهٔ دستگاه سنتی سیاسی و کاهش سطح حضور فعال کارگران در اتحادیه های کارگری، روبه زوال[۸۱] می‌رفت.

حضور آرام، متین، و مسلط رونالدریگان در مناظرهٔ تلویزیونی ۲۸ اکتبر با جیمی‌کارتر، به بسیاری از نگرانیهای ذهنی در اذهان رأی‌دهندگان مردد پایان داد و روز ۴ نوامبر او به‌پیروزی پرآب و تابی بر کارتر نایل آمد و توانست در برابر ۴۱ درصد آرای رئیس جمهوری مستقر، ۵۱ درصد آرا را به‌خود اختصاص‌دهد (نك: جدول۸). ریگان مجموعاً در ۴۴ ایالت به پیروزی رسید، برخی از آنها ایالاتی در جنوب و شمال شرقی بودند که پایگاه مستحکم دموکراتها به حساب می‌آمدند (نك: شکل ۴). شکست کارتر از این رو وخیمتر جلوه می‌کرد که جان‌اندرسن، نامزد میانه‌رو نمایندگان جمهوریخواه از ایلینوی، به‌عنوان نامزد مستقل توانست ۷ درصد کل آرای مردم را به خود اختصاص دهد. این آرا را دموکراتهای سابق (عمدتاً یهودیان) به او دادند. آرایی که او به‌دست آورد، توازن آرا در ۱۴ ایالت را برهم زد و در مجموع بر ۱۵۸ رأی هیئت انتخاباتی اثر گذاشت، که از جمله شامل ایالتهای شمالی و شرقی نیویورك (با ۴۱ رأی) و ماساچوست (با ۱۴ رأی) بود. اما علت اصلی شکست کارتر این بود که او از عهدهٔ حفظ ائتلاف سنتی در حزب دموکرات بر نیامد. سیاهان اتحاد خود را با حزب حفظ کردند، اما بسیاری از کشاورزان خرده‌پا، کارگران، امریکاییهای ایرلندی‌تبار و یهودیان ساکن غرب میانه، شمال شرقی، و جنوب به اردوگاه ریگان پیوستند مقایسه کنید (جدولهای ۴ و ۹ را با یکدیگر، نیز نك: جدول ۱۴). دموکراتهای

80) Stuart Spencer

۸۱) مرگ دیلی، شهردار شیکاگو، در دسامبر ۱۹۷۶ و هیوبرت هامفری (رهبر حزب «دموکراتیك ـ دهقان ـ کارگر» مینه‌سوتا) در ژانویه ۱۹۷۸، و بازنشستگی بسیاری از رهبران جنوبی حزب، نشانگر پایان عصر تسلط دموکراتها بر برخی از ایالاتی بود که طبق سنت از آنها جانبداری می‌کردند.

سنتی کمتر به‌پای صندوقها رفتند و در نتیجه، درصد کسانی که در پای صندوقها حضور یافتند، افت فاحشی کـرد و بـه ۵۲/۶ درصد رسید.[۸۲] اگر نتایج مبارزات مقدماتی دموکراتها را ملاك قرار دهیم، باید گفت که اگر ادوارد کندی درمبارزهٔ نهایی شرکت‌می‌کرد، احتمالا می‌توانست با بهره‌گیری از آرای لیبرالهای سنتی، بسیاری از آرای ایالتهای شمالی و شرقی را از آن خود کند و فاصلهٔ خود را با ریگان کاهش دهد. اما باید اذعان کرد که پیروزی ریگان به‌احتمال قریب به یقین غیرقابل اجتناب می‌بود.

حزب جمهوریخواه در انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۰ هم به موفقیتهای بزرگی رسید و توانست چهـار فرمانداری (آرکانساس، میسوری، راکوتای شمالی و واشینگتن)، ۳۳ کرسی در مجلس‌نمایندگان و ۱۲ کرسی در سنا به‌چنگ‌آورد (نك: جدول۱۰). به این ترتیب آنان برای اولین بار بعد از سال ۱۹۵۴ در سنا اکثریت را به‌دست گرفتند. جالب اینجاست که تقریباً نیمی از کرسیهای تازه جمهوریخواهان در سنا، همان کرسیهایی بود که دموکراتها در انتخابات سال ۱۹۷۴، بعد از رسوایی واترگیت از آن خود کرده بودند و این امر خود به بهترین نحوی نشانهٔ چرخش به‌سمت حزب جمهوریخواه است. باوجود این آنچه شاخص بارز انتخابات کنگره و فرمانداریها در این‌سال است، عدم انتخاب تنی چند از سیاستمداران کهنه‌کار لیبرال، ازجمله سناتورهای مجربی چون جورج مك‌گاورن (داکوتای جنوبی)، فرانك‌چرچ (آیداهو ـ رئیس سابق کمیتهٔ روابط خارجی)، برچ‌بای[۸۳] (ایندیانا)، و جان‌کالور[۸۴] (آیووا) و برخی اعضای قـدیمی مجلس نمایندگان برای مثال جان‌بریدمس[۸۵] (ایندیانا، رهبر سابـق اکثریت در مجلس نمایندگان) و ال‌اولمن[۸۶] (اورگون، رئیس سابق کمیتهٔ تخصیص اعتبار) بود که با مساعی «کمیتهٔ ملی اقدام سیاسی محافظه‌

---

۸۲) یهودیان از بعضی سیاستهای کارتر مبنی بر هواداری از اعراب ناراضی بودند؛ کارگران جذب تصویر مردانهٔ «میناستریتی» ریگان و وعده‌های بهبود اقتصادی شدند.

83) Birch Bayh 84) John Culver

85) John Brademas 86) Al Ullman

کار» از انتخاب آنها جلوگیری به‌عمل آمد. جمهوریخواهان نتایج انتخابات سال ۱۹۸۰ را یك پیروزی بزرگ سیاسی نامیدند و آن را با انتخابات سال ۱۹۳۲ مقایسه کردند که طی آن ائتلاف میان‌طبقاتی محافظه‌کاران بر ائتلاف قدیمی «برنامهٔ جدید ــ جامعهٔ بزرگ» دموکراتها پیروز شد و اکثریت سیاسی جدیدی متکی به یك ایدئولوژی منسجم بنیاد نهاده شد.۸۷ اما گرچه روحیهٔ مردم چرخشی چشمگیر به‌سوی محافظه‌کاری اقتصادی و جامعه‌ای بازتر نشان می‌داد، این تغییر با رویدادهای ایران و افغانستان و روگردانی مردم از دولت کارتر قویاً تشدید می‌شد.

دولت کارتر: یك بررسی اجمالی

جیمی کارتر اولین نفر از سیاستمداران «خارج از گود»ی بود که به مدتی طولانی، شب و روز فشار سخت گردهمایی اعضای حزب برای انتخاب نامزدها و مبارزات مقدماتی را تحمل کرد و توانست با بهره گیری کامل از امکانات تلویزیون، گوی سبقت را از تمام واشینگتن‌نشینهای درون حزب که طبق سنت نامزدی را به دست می‌آوردند، برباید. او بیش از آنکه در ادارهٔ امور اجرایی مهارت داشته باشد، در مبارزه و جلب توجه گروههای مختلف رأی‌دهندگان بالقوه مهارت داشت. این نقطهٔ ضعف در طی چهار سال حضور او در کاخ سفید عیان شد. پرزیدنت کارتر در جلب اهرمهای درست یا یافتن متحدان کافی برای به دست گرفتن زمام کنگره ناکام ماند و به علاوه نتوانست از طریق تماس شخصی با افکار عمومی، فشار لازم را از بیرون به کنگره وارد آورد. از نظر آماری و روی کاغذ «نرخ موفقیت کنگره‌ای» پرزیدنت کارتر (تعداد دفعاتی که کنگره از مواضع کارتر حمایت کرد)، قابل احترام است و به حد ۷۶/۴ درصد می‌رسد که نسبت به آرای پرزیدنت فورد و نیکسون، به ترتیب ۵۷/۷ و ۶۷ درصد، چربشی آشکار نشان می‌دهد (نك: جدول ب‌ـ۷ در بخش پیوستها). اما

۸۷) جمهوریخواهان در انتخابات سال ۱۹۸۰ و در سطح ایالات صاحب ۲۰۰ کرسی قانونگذاری شدند. این رقم در انتخابات سال ۱۹۷۸ به ۳۰۰ کرسی رسیده بود.

چنین نحوهٔ نگرشی درست نیست، زیرا بر برخی از شکستهای او در بخشهای حساس برنامه‌ها و کوتاه آمدنهای بعدیش سرپوش می‌گذارد. برترین دستاورد کارتر در زمینهٔ مسائل اجتماعی، حقوق فردی، و محیط زیست بود، او در این موارد از حمایت کنگره برای انجام یك رشته اقدامات اصلاحی لیبرالی و تغییرات اساسی در سطح مدیران بهره‌مند شد.[۸۸] اما بسیاری از برنامه‌هـای اساسی او، بـرای مثال اصلاحات در زمینهٔ برنامه‌های رفاهی و بهداشتی، با شکست کـامل روبه‌رو گردید.

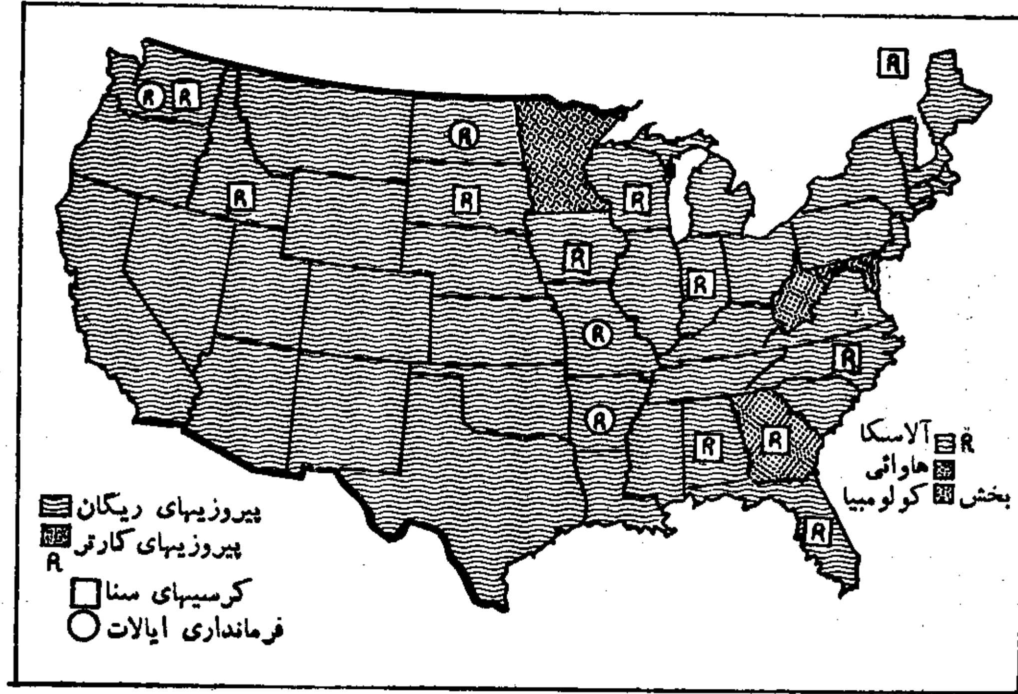
از علتهای اساسی کارنامهٔ ناموفق ریاست جمهوری کارتر، باید به‌عدم توانایی او در اتخاذ یك مسیر ایدئولوژیکی مشخص و نیز به «لیبرالیسم اخلاقی» او که برای رئیس جمهوری دشمنان زیادی در مواضع‌مختلف تراشید، اشاره‌کرد. ضمناً سرسختی و خود را محق‌دانستن و نیز بستن راه‌سازش‌ومصالحه‌درامرقانونگذاری و درنظرنگرفتن‌اهمیت برقراری‌مناسبات‌شخصی در ارتباط باکنگره هم درعدم موفقیت اونقش مهمی داشت. اما باید به این نکته توجه شود که کارتر در دوران سختی به‌ریاست جمهوری امریکا رسید، دورانی که افکار عمومی و اوضـاع اقتصادی بشدت متزلزل بود و نوعی روحیهٔ عدم اعتماد در همهٔ مردم وجود داشت. کارتر کوشید تا با تکیه بر نیاز به یك «واقع‌گرایی جدید» مبتنی بر صرفه‌جویی و رشد کارآیی، مردم را ترغیب کند تا با این مشکلات اقتصادی مواجه شوند. لایحه‌های انرژی در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۰ گامهایی اساسی در این جهت به‌حساب می‌آمد و کاملا مشهود بود که برنامه‌های دقیق اجرایی و اصلاحات رفاهی دولت با نیت خیر طراحی شده‌اند.[۸۹] بنابراین، باید اذعان کرد که ریاست

---

۸۸) این اقدامات شامل لایحهٔ محدود کردن اراضی دولتی در مناطقی از جمله آلاسکای غنی از نفت و اعمال محدودیتهای شدید بر امنیت صنعتی؛ تمدید آخرین مهلت به‌تصویب رساندن «اصلاحیه برابری حقوق» تا سال ۱۹۸۱ و معرفی تعداد غیرمنتظرهٔ ۴۰ زن، ۳۸ سیاهپوست و ۱۶ اسپانیایی زبان در میان ۲۶۲ رئیس دادگاههای تجدیدنظر و دادگاههای ایالتی امریکا بود.

۸۹) دولت کارتر در انجام یك‌رشته سازماندهیهای مجدد نیز که بعدها در دولت ریگان به‌ثمر رسید موفق بود، از جمله در کاهش محدودیتها و افزایش رقابت در صنایع هواپیماسازی، خط‌آهن، و کامیون‌سازی.

شکل ۴ نقشهٔ امریکا در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ +



+(منبع: مجله «اکونومیست» ۸ نوامبر ۱۹۸۰ صفحهٔ ۲۲)

جمهوری کارتر با صداقت و احساس‌مسئولیت‌همراه بود. درهمین‌حال، پیام او دایر بر کاهش توقعات و انتظارات، در انتخابات ۱۹۸۰ برای مردم جاذبه نداشت. مردم امریکا، در عوض، خواهان احیای پویایی ملی تحت رهبری کهنسالترین فردی بودند که دراین‌انتخابات به‌ریاست جمهوری برگزیدند.

ریگان در رأس قدرت: اولین دورهٔ ریاست جمهوری ۱۹۸۱ـ۱۹۸۴

تیم ریگان و شیوهٔ مدیریت او

گرچه رونالدریگان را مشعلدار خط مشی «مین استریتی» و «راست جدید» می‌دانستند، در ژانویهٔ ۱۹۸۱ هنوز روشن نبود که آیا او عصر تازه‌ای از اصلاحات ریشه‌ای پایه‌ریزی خواهد کرد، یا بیشتر اهل حرف است تا عمل. کارنامهٔ او در مقام فرماندار کالیفرنیا و اشتیاق او، طی مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۰، برای حرکت به‌سمت میانه‌روی و طرح مسئلهٔ نیاز صنایع از رمق افتادهٔ اتومبیل‌سازی و فولادسازی، به‌منظور جلب حمایت مالی و گمرکی دولتی از آنها، برخی از همراهان رادیکال او را آزرده‌خاطر ساخت. در نتیجه همگان با علاقه‌مندی فراتر از حد معمولی، منتظر بودند تا با ترکیب اولین کابینهٔ رونالدریگان آشنا شوند.

رونالدریگان در تمام دوران حیات سیاسی خود استعداد خاصی در گردهم آوردن تیمهای غیر متعارفی از مشاوران اجرایی ماهر و با تجربه نشان داده بود، او کار بررسی جزئیات سیاستهای مختلف و امکان بهره‌برداری از هر کدام از آنها را بدیشان می‌سپرد و دست آخر تصمیم نهایی را شخصاً اتخاذ می‌کرد. اولین تیم حمیتی و مشورتی ریگان «حامیان میلیونر» مستقر در کالیفرنیا بودند که چهره‌هایی چون هنری سالواتوری (۷۹ ساله)، تئودور کامینگز[۹۰] (۷۲ ساله)، جاستین دارت[۹۱] (۷۳ ساله)، ارل یورگنسن[۹۲] (۸۲ ساله)، هولمز تاتل (۷۵ ساله)، جک‌راتر[۹۳] (۶۲ ساله) و ویلیام اسمیت (۶۲ ساله) در آن

---

90) Theodore Cummings 91) Justin Dart
92) Earle Jorgensen 93) Jack Wrather

عضویت داشتند و در اواسط دهۀ ۱۹۶۰ بر فعالیتهای سیاسی او نظارت می‌کردند. آنان در کالیفرنیا به‌ریگان کمك کردند تا کابینۀ خود را برگزیند و از خدمات گروهی از سرمایه‌گذاران موفق و هوشمند نیز بهره‌مند شود. ریگان برای این عده به‌خاطر پسزمینۀ خانوادگی خود و نیز به‌خاطر بیمیلی و نفرت ذاتیش از بوروکراسی، احترام خاصی قائل بود. ریگان تیم متفاوت دیگری هم از تعیین‌کنندگان خط مشی سیاسی برای مبارزات انتخاباتی ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ پایه‌ریزی کرد و در آن کارشناسان انتخاباتی خبره‌ای چون کلیفتن‌وایت[94] (مدیر برنامه‌های انتخاباتی گولدواتر در سال ۱۹۶۴) و بیل‌تیمونز[95] را نیز به عضویت درآورد. بعد از پیروزی در کسب نامزدی حزب در ۱۹۸۰ و انتخاب جورج‌بوش به‌عنوان معاون ریاست‌جمهوری، گروه تازه‌ای از مشاوران درون‌ـحزبی به‌او پیوستند و دست رئیس‌جمهوری در انتخاب کابینه بسیار بازتر شد و او در نوامبر ۱۹۸۰ در اقامتگاه خود واقع در سانتاباربارا کار مشورت برای انتخاب کابینه را آغاز کرد.

ریگان برآن بود تا در انتخاب کابینه و تیم مشاوران ویژۀخویش، از خطاهایی که رؤسای جمهوری پیشین مرتکب شده بودند دوری گزینند. او مصمم بود دور و بر خود را با عده‌ای از مشاوران جوان و بی‌تجربه که در فرمانداری کالیفرنیا به او کمك می‌کردند، پر نکند و ضمناً از انتخاب وزیرانی با عقاید و آرای بسیار متفاوت از هم برای احراز مقام در کابینه اجتناب ورزد تا ناهماهنگی آنها باعث‌بروز موانع در اجرای برنامه‌ها نباشد. ریگان در عوض در پی تیمی از دستیاران مجرب و کارآزموده و گروهی از وزیران بود که با خط مشی سیاسی او موافق باشند. او نقش گسترده‌ای برای معاون خویش و یك «کابینۀ داخلی» معتمد مرکب از شش یا هفت وزیر و مشاور قائل بود و انتظار داشت که آنان از دور در مورد مسائل سیاسی به او نظر مشورتی بدهند و به‌جای آنکه از نزدیك در امور اجرایی دخالت کنند، دورادور مسائل را تحت کنترل داشته باشند. علاوه بر آن

---

94) Clifton White 95) Bill Timmons

ریگان مصمم بود که اقتدار چشمگیری به وزیران بدهد. او می‌خواست خود عقب بنشیند و درست مثل یك رئیس هیئت‌مدیره، به‌خط مشی‌های پیشنهادی ــ که به صورت شفاهی در قالب گزارشهای فشردهٔ چهاربندی ارائه می‌شدــ گوش فرا دهد و آنهایی را که مورد تأئید اوست دنبال کند. این شیوه‌ای بود که ریگان با موفقیت در ادارهٔ امور ایالت کالیفرنیا به‌کار بست و کاملا با علاقهٔ وافر جیمی‌کارتر به جزئیات تفاوت می‌کرد. در واقع سبك کار ریگان به‌شیوهٔ روایت آیزنهاور شباهت داشت و مناسب کسی بود که برای گوش فرا دادن آمادگی زیادی داشت ــ به‌هر حال او سالها به امر و نهی کارگردانهای هالیوود گوش فرا داده بودــ و نسبت به آرای دیگران گوش شنوایی داشت، اما خود متفکری خلاق شمرده می‌شد. این امر به رئیس جمهوری فرصت می‌داد تا ذهن خود را باز بگذارد؛ همواره سرحال و سالم باشد؛ و روزی فقط هشت ساعت کار کند؛ از سوی دیگر به او امکان می‌داد تا دربارهٔ برنامه‌های آتی خود به تفکر بپردازد و خط مشی‌های خود را منظم سازد.

تیمی که ریگان برای انجام این وظیفه برگزید، بسیار قوی بود (نك: جدول ۱۱) و برخی از دوستان، بازرگانان، نمایندگان حزب جمهوریخواه و استادان مؤسسهٔ هوور (مؤسسهٔ انستیتوی مورد علاقهٔ ریگان در دانشگاه استنفرد کالیفرنیا) و دانشگاه جورج‌تاون (واشینگتن) را شامل می‌شد. اما کابینهٔ او سفیدپوست، مردانه، تحت نفوذ پروتستانها، و در مجموع، راست ــ میانه بود. چهره‌های اصلی که «کابینهٔ داخلی» را تشکیل می‌دادند عبارت بودند از: الکساندرهیگ و کاسپار واینبرگر[۹۶]، وزیران امور خارجه و دفاع (نك: بخش ۴)، و دانلدریگن[۹۷]، وزیر خزانه‌داری ــ سوداگری محافظه‌کار از وال‌استریت که مریل‌لینچ را تبدیل به بزرگترین شرکت پس‌انداز تضمینی[۹۸] در سطح کشور کرده بود. در خط ارتباطی بین این عده و ریاست جمهوری، افرادی چون اد میز[۹۹]، هماهنگ کنندهٔ امور هیئت دولت و ریچاردالن، دیوید استاکمن، و مارتین‌اندرسن قرار

96) Caspar Weinberger 97) Donald Regan
98) Security Firm 99) Ed Meese

داشتند که مشاوران امور سیاست خارجی، اقتصاد، و داخلی بودند. استاکمن که دو دوره نماینده میشیگان در کنگره بود، به عنوان یك چهرهٔ جوان و خوشفکر در عرصهٔ اقتصادی ظاهرشد. اد میز با تجربه‌تر که پیشتر به عنوان رئیس دفتر ریگان در کالیفرنیا کار می‌کرد، لیاقت خود را به عنوان رابطی کارآمد و با نفوذ نشان داد. همزمان با انتخاب بقیهٔ اعضای کابینه و شکل‌گیری بیشتر هیئت دولت، این هسته نفوذ و تسلط خود را بیشتر نشان می‌داد و اد میز، مایکل‌دیور[۱۰۰] (مشاور قدیمی ریگان در کالیفرنیا و خبره در روابط عمومی) و جیمز بیکر به‌عنوان مثلثی قدرتمند و با نفوذ ظهور کردند. این گروه از «مافیای جورجیا»ی کارتر بسیار واقع‌بین‌تر و مجرب‌تر از کار درآمدند و نتیجه‌اش در رابطهٔ ریگان و کنگره نیز دیده می‌شد.

ریگان و کنگره

رونالدریگان گرچه فاقد تجربهٔ مستقیم حضور در واشینگتن بود، اما دورهٔ ریاست‌جمهوری خود را با آمادگی بهتری نسبت به کارتر آغاز کرد. کارتر در مقام فرماندار جورجیا، فقط با یك نظام قانونگذار پاره‌وقت، آن هم تحت تسلط نمایندگانی از حزب دموکرات، کار کرده بود. برعکس، رونالدریگان فرماندار کالیفرنیا بود، ایالتی که هر دو حزب رقابت سختی در آن داشتند و یك هیئت قانونگذار تحت سلطهٔ دموکراتها مترصد فرصت بود تا فرماندار جدید را از اریکهٔ قدرت به‌زیر بکشد. ارزش این تجربه هنگامی نمایانتر می‌شود که بدانیم ریگان بعد از وودرو ویلسن[۱۰۱] در ۱۹۱۸ تنها رئیس جمهوری بود که با «کنگره‌ای جناحبندی شده»[۱۰۲] مواجه می‌شد.

دو سال اول فرمانداری ریگان در کالیفرنیا، فاجعه‌آمیز بود. او به‌جای کوشش در جهت سازش و همکاری با قوهٔ مقننــه، بنــای برخورد متکبرانه و رفتاری خصمانه با آن نهاد. اما بتدریج آموخت که

---

100) Michael Deaver 101) Woodrow Wilson

۱۰۲) پرزیدنت هربرت هوور (جمهوریخواه) نیز به‌مدت کوتاهی با یك چنین «کنگرهٔ جناحبندی شده»ای مواجه بود، آن هم زمانی که مرگ چند نمایندهٔ جمهوریخواه، حزب او را از اکثریت انداخت.

باید با باب مورتی[۱۰۳]، رئیس مجلس ایالتی، مصالحه‌هایی انجام دهد. او مهارتهای خود را در جلب افکار عمومی به‌کار گرفت و در مسائلی که برای او مهم بود، با پیامهای تلویزیونی مردم را ترغیب می‌کرد تا به مقامات قوهٔ مقننه فشار آورند. پرزیدنت ریگان بعد از قبول مسئولیت ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۱ نیز همین تاکتیك دوگانهٔ مشورت در اتاقهای دربسته و جلب حمایت عمومی را در پیش گرفت. علاوه بر آن او از خطاهای دولت کارتر درسها گرفته بود. ریگان سبك امور اجرایی ریاست جمهوری را تغییر داد، از نمایندگان کنگره دعوت کرد تا در مذاکرات کاخ سفید شرکت کنند و در مسائل اصلی و مهم به‌دنبال متحدان قدرتمندی گشت و در این راه از مساعدتهای مکس فریدرزدورف[۱۰۴] و چند تن از دوستان خود در کنگره ازجمله سناتور پام‌لاکسالت[۱۰۵] از نوادا (مدیر مبارزات انتخاباتی ریگان در سالهای ۱۹۷۶، ۱۹۸۰ و بعد ۱۹۸۴) و جك‌کمپ[۱۰۶]، نمایندهٔ مجلس از نیویورك، بهره‌مند شد.

از سوی دیگر متانت و محافظه‌کاری کنگرهٔ نود و هفتم (۱۹۸۱ـ ۱۹۸۲) نیز به‌نفع ریگان بود. سنا اینك به‌رهبری‌هاواردبیکر (ازتنسی) دوست وفادار و صمیمی ریگان، تحت کنترل جمهوریخواهان بود و بعد از شکست بسیاری از لیبرالهای سرسخت در نوامبر ۱۹۸۰، حال و هوای عمومی آن تغییرات بارزی را نشان می‌داد. این امر، با اشغال برخی از کرسیهای مهمترین کمیته‌ها از سوی جمهوریخواهان دست راستی بیشتر خودنمایی می‌کرد. کمیتهٔ امور قضایی (استروم ترموند[۱۰۷]، کارولینای‌جنوبی)؛ بودجه(پیت‌دومنیچی[۱۰۸]، نیومکزیکو)؛ کشاورزی (جسی‌هلمز[۱۰۹]، کارولینای شمالی) و اطلاعات (بری گولدواتر، اریزونا) از آن جمله بودند. اما مجلس نمایندگان، گر چه بسیار محتاطتر و میانه‌روتر شده بود، در کنترل دموکراتها باقی ماند. جمهوریخواهان بخش عظیمی از کرسیهای کمیته‌های فرعی را اشغال کردند و توازن قدرت نیز توسط ۴۷ نمایندهٔ محافظه‌کار دموکرات از

---

103) Bod Moretti 104) Max Friedersdorf
105) Paul Laxalt 106) Jack Kemp 107) Strom Thurmond
108) Pete Domenici 109) Jesse Helms

ایالتهای جنوبی حفظ می‌شد که به «خوش‌نشین»[110] معروف بودند و در گذشته در مسائل اقتصادی و اجتماعی معمولا موافق جمهوریخواهان رأی می‌دادند. این گروه، با توجه دقیق به هدفهای طرحهای مورد علاقهٔ ریگان در زمینهٔ اقدامات عمومی و صنعت نفت، از ۱۹۸۱ دوباره به‌نفع جمهوریخواهان رأی دادند. این امرامکانی فراهم آورد تا «ائتلافیه‌ای محافظه‌کارانه» پدید آید و تیم ریگان، هر چند به‌طور موقت، کنترل هر دو مجلس را به‌دست بگیرد و موفق شود برخی برنامه‌های اصلاحی بحث‌انگیز خود را از تصویب کنگره بگذراند.

اصلاحات ریگان ـ دستاوردهای سیاسی ۱۹۸۱ـ۱۹۸۴

پرزیدنت ریگان در بدو ورود به‌کاخ سفید در ژانویهٔ سال ۱۹۸۱ یك جلد کتاب ۳۰۰۰ صفحه‌ای تحت عنوان «مأموریت برای رهبری» از سوی بنیاد میراثها دریافت کرد که حاوی ۱۲۷۰ پیشنهاد و توصیه برای انجام کارهای مختلف بود و در واقع عصارهٔ خرد محافظه‌کاران بنیادگرای معاصر به‌حساب می‌آمد. دیگر گروههای «راست جدید» نیز خواهان عکس‌العمل و توجه فوری نسبت به مسائل اجتماعی می‌بودند. اما پرزیدنت ریگان که از جاه‌طلبی بیش از حد دولت کارتر در سال ۱۹۷۷ درسهای زیادی گرفته بود، عاقلانه برآن شد تا انبوهی از لایحه‌های مختلف به نخستین اجلاس کنگره پیشنهاد نکند. در عوض، مجموعه‌ای از اولویتها و، در رأس آنها، برنامه‌ای برای اصلاح و بازسازی اقتصادی همراه با یك استراتژی حساب شده برای کار با کنگره تنظیم کرد و عرضه داشت. این شیوهٔ برخورد سنجیده، مبتنی بر مصلحت‌اندیشی و پیشرفت گام به گام، این خطر را در بر داشت که برخی از حامیان رادیکالتر رئیس‌جمهوری را از او دور کند. در نتیجه، یك رشته اقدامات نمادگرایانه، از جمله لغو فوری کنترل قیمت نفت و گاز (که قرار بود آخر اکتبر انجام شود)، ممنوعیت استخدام دولتی، و دعوت از رهبران هوادار ممنوعیت سقط جنین در کاخ سفید برای انجام مذاکره، به عمل آمد تا اعتقاد و وفاداری این حامیان

110) «Boll Weevil»

ریاست جمهوری خدشه‌دار نشود.

رونالدریگان در مراحل مختلف مبارزات انتخاباتی خود، همواره بر نیاز به بازسازی سریع اقتصاد کشور بر محور ایجاد انگیزه‌های تشویقی و لغو مداخله‌های دولتی در امور اقتصادی انگشت گذاشته بود. او با این شعار به‌کاخ‌سفید آمد که ظرف سه سال مالیاتها را تا حد ۳۰ درصد کاهش دهد (طرح کمپ‌ـ‌رات)؛ از هزینه‌های دولتی بکاهد (به‌جز هزینه‌های دفاعی)؛ دخالتهای دولت را در کار بخش خصوصی تقلیل دهد؛ و مهمتر از همه تا سال ۱۹۸۵ نرخ تورم را پایین آورد و بودجهٔ کشور را متعادل سازد. این استراتژی ظاهراً متناقض بود و مسلماً به شکست می‌انجامید. اما ریگان اعتقاد راسخ داشت که این خط مشی «عرضهٔ امکانات» تأثیری پوینده برجا خواهد گذاشت و انگیزه‌های اقتصادی مهمی به‌بار خواهد آورد و درآمدهای مالیاتی گزافی برای دولت کسب می‌کند. ریگان در فوریه ۱۹۸۱ برنامهٔ خود را مطرح کرد و متعاقب آن برای به‌تصویب رساندنش دست به فعالیت زد. او در یك نشست مشترك سنا و مجلس نمایندگان گفت که دولت او در نظر دارد حدود ۵۰ میلیارد دلار در بودجهٔ ۱۹۸۱ـ۱۹۸۲ صرفه جویی کند و آن را برای موازنهٔ ۵۰ میلیارد دلاری کاهش مالیاتهامورد استفاده قرار دهد. این کار کسر بودجه‌ای معادل ۴۵ میلیارد دلار برجا می‌گذاشت. او گفت که این کاهش مخارج دولتی، بر هزینه‌های‌اساسی برنامه‌های رفاهی به‌سبك «برنامه جدید» دولت، که نیاز مبرم به‌آنها اصلا محل تردید نیست (از جمله بهداشت، تأمین مسکن‌برای سالمندان، و کمکهای مالی به بیکاران و از جنگ برگشته‌ها) اثر نخواهد کرد و صرفاً بر برنامه‌های جدید، و نه چندان محبوب و مقبول عام، به سبك «جامعهٔ بزرگ» اثر می‌نهد که شامل کمك هزینه‌ها (وامهای دانشجویی، وامهای کشاورزی، کمکهای قانونی، و کمکهای دولت به کشورهای دیگر) است و مسلماً (از طریق چاپ کوپن غذا و پرداخت هزینه‌های بهداشتی و کمکهای مالی به خانواده‌های دارای فرزندان تحت تکفل) به‌نفع مستمندان از کار درخواهد آمد.

حذف هزینه‌های مورد نظر این خطر را داشت که در همان حالی که بودجه به آهستگی مراحل تصویب را در کمیته‌ها می‌گذراند، درمیان

نمایندگان کنگره و گروههای ذینفع دشمن‌تراشی کند. با اینهمه، دولت ریگان با تبحر تمام موفق شد مسئله بودجه و کاهش هزینه را به‌صورت یك لایحهٔ کلی مطرح کند و دربارهٔ آن نظر بخواهد. در داخل کنگره نیز، رئیس‌جمهوری با میانه‌روی در برخی مسائل دیگر آتش خشم مخالفان خود را فرو نشاند (از جمله طرح لغو فوری اداره‌های مرکزی آموزش و انرژی را بایگانی کرد و مهلت بـازپرداخت وام اعتباری به کارخانهٔ در حال ورشکستگی گرایسلر را تمدید نمود). درون کنگره نیز او با ادامهٔ الگویی که در فرمانداری کالیفرنیا داشت، توانست هواداران زیادی برای طرحهای ابتکاری خود دست و پا کند. ریگان در ضمن مبارزهٔ گسترده‌ای در رسانه‌ها به راه انداخت و دائماً بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر شد و مسائل و مشکلات خود را با مردم در میان گذاشت. او در جلب قلوب مردم موفق بود و ضمناً شور و شوق عمومی حاصل از بازگشت گروگانهای تهران در بیستم ژانویه و به سلامت جستن او از سوءقصد در ۳۰ مارس نیز به یاریش آمد، هرچند گلوله‌ای که به ریهٔ او اصابت کرد، وی را به زیر چاقوی جراحان فرستاد. پزشکان موفق شدند گلوله را خارج کنند و ریگان را از خطر مرگ برهانند. در اواسط ماه مه، کنگره بخش اعظم برنامهٔ بودجهٔ دولت ریگان را (با کاهشی معادل ۳۶ میلیارد دلار) پذیرفت، و دو ماه بعد نیز طرح کاهش مالیاتها به‌میزان ۲۵ درصد را قبول کرد.

در سال ۱۹۸۱، تسلط پرزیدنت ریگان بر کنگره به شکلی غیر عادی آشکار بود. درصد آرای موافق به‌طرحها و برنامه‌هایی که او به کنگره عرضه می‌کرد به مرز ۸۲ درصد رسید و دموکراتهای «خوش نشین» هم کمکهای حساسی به او کردند. او موفق شد بخش اعظم‌آنچه را بعدها به «انقلاب ریگان» مشهور شد به تصویب کنگره برساند، که شامل بالاترین درصد کاهش مالیات و بودجه در تاریخ امریکا (به‌قیمت از دست رفتن ۳۰۰/۰۰۰ شغل دولتی) و بزرگترین برنامهٔ تسلیحاتی در عصر صلح بود. در عین حال، او در خارج از کنگره نیز به وزیران کشور، انرژی، تجارت، و حمل و نقل توصیه کرد تا برنامه‌های باز سازی را جلو بیندازند و در اعمال کنترلهای موجود چندان سختگیر نباشند. روزنامهٔ «نیویورك‌تایمز»، چنین تحلیل می‌کرد که با بررسی

اجمالی رویدادهای چند ماه اخیر درمی‌یابیم که اصلاحات اقتصادی رئیس‌جمهوری بزرگترین انتقال را در موازنهٔ بخشهای دولتی و خصوصی اقتصاد امریکا، بعد از «برنامهٔ جدید» روزولت به مورد اجرا در آورده است.

گرچه برنامهٔ «انقلاب ریگان» در دست اجرا بود، اما این برنامه نتوانست انقلاب اقتصادی سریعی ایجاد کند و متقابلا بعد از چهار برابر شدن قیمت نفت از سوی اوپك، اقتصاد کشور به کسادترین وضعیت خود در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم رسید. در دسامبر ۱۹۸۲ بیکاری بسرعت تا ۱۰/۸ درصد افزایش یافت و این در حالی بود که اقتصاد امریکا عمیقاً در دست بازسازی بود، در نتیجه، سیاست مالی و مالیاتی ریگان در اثر کاهش شدید منابع مالیاتی و رشد نیاز های رفاهی چنان ضربه‌ای خورد که از مسیر اصلی و اولیهٔ خود به دور افتاد. رئیس‌جمهوری در ژانویهٔ سال ۱۹۸۱ رشدی سالانه معادل ۴ درصد و افزایش بودجه تا حد حذف کسری بودجه را در برنامه‌های خود داشت، اما در عوض، تولید بخش صنعتی در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ به ترتیب ۲ و ۹/۵ درصد کاهش یافت و کسر بودجه نیز در این سالها به‌ترتیب به ۹۸/۵ و ۱۱۰ میلیارد دلار رسید و به رکورد تازه‌ای دست‌یافت. در عین‌حال بانك مرکزی امریکا، تحت رهبری پال والکر[111] (که از سوی کارتر منصوب شده بود) کنترل کاملی برچاپ اسکناس اعمال کرد و نرخ بهره را بالا برد و به این ترتیب، سرمایه‌گذاری در بخش صنایع را از رونق انداخت.

کابینهٔ ریگان در مواجهه با مشکلات روزافزون اقتصادی دچار تشتت آرا شد و در داخل کنگره نیز رئیس‌جمهوری برای تصویب کاهش بیشتر هزینه‌ها در پائیز ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ به‌ناچار در مبارزه‌ای طولانی و شدید درگیر گشت. این کاهشهای متوالی بر برنامه‌های رفاهی اثر عمیقی برجا گذاشت و دموکراتهای لیبرال و جمهوریخواهان «وال‌استریتی» ایالات شمالی را خشمگین کرد، این عده کسانی بودند که گوشهٔ چشمی به‌انتخابات آینده داشتند و مترصد بودند تا جلو

---

111) Paul Volcker

رشد سریع هزینه‌های دفاعی را بگیرند و مالیاتهای جدیدی وضع کنند که کسری زیاد بودجه جبران شود. در خارج از کنگره نیز اوضاع اجتماعی دگرگون شده بود و محافل طرفدار کارگران و اقلیتها و سیاستهای رفاهی صدای اعتراض خود را بلند کرده بودند. دو مثال بارز این تغییر اوضاع اجتماعی، یکی «راهپیمایی به‌سوی واشینگتن» در اعتراض به سیاستهای اقتصادی ریگان بود که در سپتامبر ۱۹۸۱ و باشرکت ۲۵۰/۰۰۰ نفر به‌انجام رسید و دیگری گسترش جنبش «توقف تولید تسلیحات هسته‌ای» در ۱۹۸۲[۱۱۲]. در سطح دولت هم فشار ریگان برای تصویب رساندن لایحهٔ کاهش مالیات با مخالفت روزافزون افرادی مواجه شد که رفته رفته از انحطاط وضع و حال خدمات عمومی نگران می‌شدند.

پرزیدنت ریگان، که سیاستمداری طرفدار «مجاب‌کردن» بود، نسبت به سیاست اقتصاد «مبتنی بر عرضه»[۱۱۳] پایبند باقی ماند، اما کنگرهٔ سال ۱۹۸۲ دیگر آنقدرها مایل نبود که در برابر او تسلیم بلاشرط باشد. از جمله کنگره، وتو ریگان در مورد لایحهٔ تخصیص بودجه‌های کمکی را با اکثریت قاطع آرا مردود اعلام کرد، برنامهٔ تکمیلی او در مورد بودجهٔ متعادل را نپذیرفت و ریاست‌جمهوری را وادار کرد تا کمی از بودجهٔ دفاعی بکاهد و چند مورد مالیاتهای غیرمستقیم وضع کند. دورهٔ ماه عسل دولت ریگان به‌سر آمد و کاملا آشکار بود که او در آینده باید برای کسب آرای موافق اکثریت کنگره، جهت اجرای برنامه‌های داخلی، دست به‌مبارزه‌ای سخت بزند. دومین مانع چشمگیر در برابر «اصلاحات ریگان» را فرمانداران ایالات ایجاد کردند، که برنامهٔ جاه‌طلبانهٔ «فدرالیسم نوین» او را که برپایهٔ عدم تمرکز عمیق استوار بود و در ژانویهٔ ۱۹۸۲ ارائه گردید، مردود

---

۱۱۲) جنبش «توقف تولید تسلیحات هسته‌ای» در بین تندروان طبقهٔ متوسط در نیوانگلند پا گرفت و حمایتهای گسترده‌ای در کالیفرنیا و نیویورك کسب کرد (در تظاهرات ژوئن ۱۹۸۲ سنترال پارك نیویورك، حدود ۸۰۰/۰۰۰ نفر شرکت داشتند). این جنبش در جریان انتخابات نوامبر ۱۹۸۲ به اوج خود رسید و در رفراندومی که در میان ۳۰٪ از کل رأی دهندگان امریکایی به‌عمل آمد، نسبت طرفداران جنبش دو بر یك بود.

113) Supply Side

شمردند. طی این برنامهٔ اصلاحی قرار بود کارها به‌نحوهٔ بسیار ساده‌تر به انجام برسد ـ آن هم از طریق ارجاع چهل برنامهٔ دولتی، از جمله طرح ارائه کمك مالی به خانواده‌های دارای فرزندان تحت تکفل و طرح انتشار کوپن غذا برای مستمندان، به ایالات و فرمانداریها و در عین حال تفویض مسئولیت تام در مورد اجرای برنامهٔ کمکهای بهداشتی به‌سازمانهای اجرایی ایالات ـ مشروط برآنکه بخش فزونتری از مسئولیت انجام امور رفاهی نیز به‌گردن ایالات و سازمان های محلی بیفتد.

اما دولت ریگان علی‌رغم مخالفتهای شدیدی که در داخل و خارج کنگره نسبت به آن ابراز می‌شد، هنوز می‌توانست با موفقیت تمام صرفه‌جوییهای چشمگیری در هزینه‌های دولتی به‌مورد اجرا درآورد و در عین حال از مخارج دفاعی کشور نیز کم نکند. دولت در نحوهٔ برخورد خود با اصلاحات اجتماعی (ممنوعیت سقط جنین، قطع کمکهای جنبی به مدارس، و اجرای مراسم نیایش در مدارس) بسیار محتاط بود و به‌فقدان چشمگیر حمایت مردمی از این تغییرات بحث انگیز آشنایی داشت. همین امر موجب افزایش اعتراض گروههای «راست جدید» نسبت به سیاستهای او می‌شد. در نتیجه، این جناح کارنامهٔ ریاست‌جمهوری را در سطحی بسیار پایین مورد ارزیابی قرار داد. اما آرای رأی‌دهندگان امریکایی در انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۲ دوپهلوتر بود (نك: جدول ۱۲). آنان در ایالتهای صنعتی مواجه با کسادی غرب میانه، و ایالات جنوبی کشور از حزب جمهوریخواه رو برگرداندند. این امر بویژه در انتخابات فرمانداریها خودنمایی کرد و دموکراتها موفق شدند فرمانداری هفت ایالت را به‌دست آورند. در انتخابات کنگره، جمهوریخواهان موفق شدند اکثریت خود را در سنا حفظ کنند (البته فقط برای ۱۲ کرسی رأی‌گیری می‌شد)، اما در مجلس نمایندگان ۲۶ کرسی خود را از دست دادند، که غالب آنها به محافظه‌کاران لیبرالی تعلق داشت که برای اولین بار، با انتخابات نوامبر ۱۹۸۰، به کنگره پا نهاده بودند. البته نباید این نتیجه را، رأی قاطعی علیه رئیس‌جمهوری همچنان محبوب به‌حساب آورد، ولی به هرحال باید آن را به‌عنوان نشانهٔ بارزی از

مخالفت فزاینده با افراط‌کاریهای گروههای «راست جدید» ارزیابی کرد[۱۱۴]. این نتیجه، زنگ خطری برای پرزیدنت ریگان بود. علاوه برآن، انتخابات سال ۱۹۸۲ بر اکثریت ضعیف مجلس نمایندگان در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ که محصول ائتلاف «میناستریتیها و خوش‌نشینها»ی محلفظه‌کار بود، نقطهٔ پایان نهاد؛ چون به‌هر حال با این اکثریت ضعیف روز به‌روز از امکان موفقیت دولت ریگان درپیشبرد طرحهای کاهش هزینه‌های رفاهی و نیز امکان تصویب برنامه‌های اصلاحی ریشه‌ای در زمینهٔ مسائل اجتماعی کاسته می‌شد.

این تغییر توازن نیروها در کنگره، طی سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۴ کاملا عیان شد. تیپ او، نیل، رئیس ایرلندی ـ امریکایی و ۷۰ سالهٔ مجلس نمایندگان و از هواداران «برنامهٔ جدید» در کنگره نود و هفتم که کنترل هم حزبیهای خود را در این دوره مشکل می‌دید، تقریباً ساکت بود. اما او از زمستان سال ۱۹۸۲ دوباره تلاش خود را از سر گرفت و با تکیه بر اکثریت قابل اعتماد مجلس نمایندگان، به‌عنوان رهبر گروه مخالف، در برابر بیعدالتیهای ناشی از سیاست اقتصادی‌ریگان قد علم کرد. او، نیل به مدد مساعدتهای رهبران کمیته‌های تحت نفوذ خود، فشارهای زیادی را برای کاهش هزینه‌های دفاعی کشور وارد آورد و از سوی دیگر مصرانه خواهان ارائهٔ برنامه‌های سرمایه‌گذاری دولتی در جهت ایجاد اشتغال و اصلاح برنامه‌های مالیاتی برای کمك به گروههای کم درآمد شد، اما پرزیدنت ریگان که هرگز چنین برنامه‌هایی را نمی‌پذیرفت، چاره‌ای نمی‌دید جز اینکه هرچه بیشتر از حق وتو خود استفاده کند. در چنین شرایطی رابطهٔ میان پرزیدنت ریگان و کنگره به‌وخامت‌می‌گرایید. رئیس‌جمهوری درمجلس نمایندگان و در مورد مسائل اجتماعی، اصلاح قانون مهاجرت، و کوشش برای ارائهٔ وتوهای متوالی، با شکستهای پی در پی مواجه شد و در سنا نیز جمهوریخواهان لیبرال ایالات شمالی چندان تمایلی نداشتند که در

---

۱۱۴) برای مثال در کارولینای شمالی و ویرجینیای غربی، نامزدهای گروههای «راست جدید» شکست سختی خوردند، اما در بعضی مناطق دیگر لیبرالهایی که مورد نظر «کمیتهٔ ملی اقدام سیاسی محافظه‌کار» بودند، از خطر عدم انتخاب مجدد جستند.

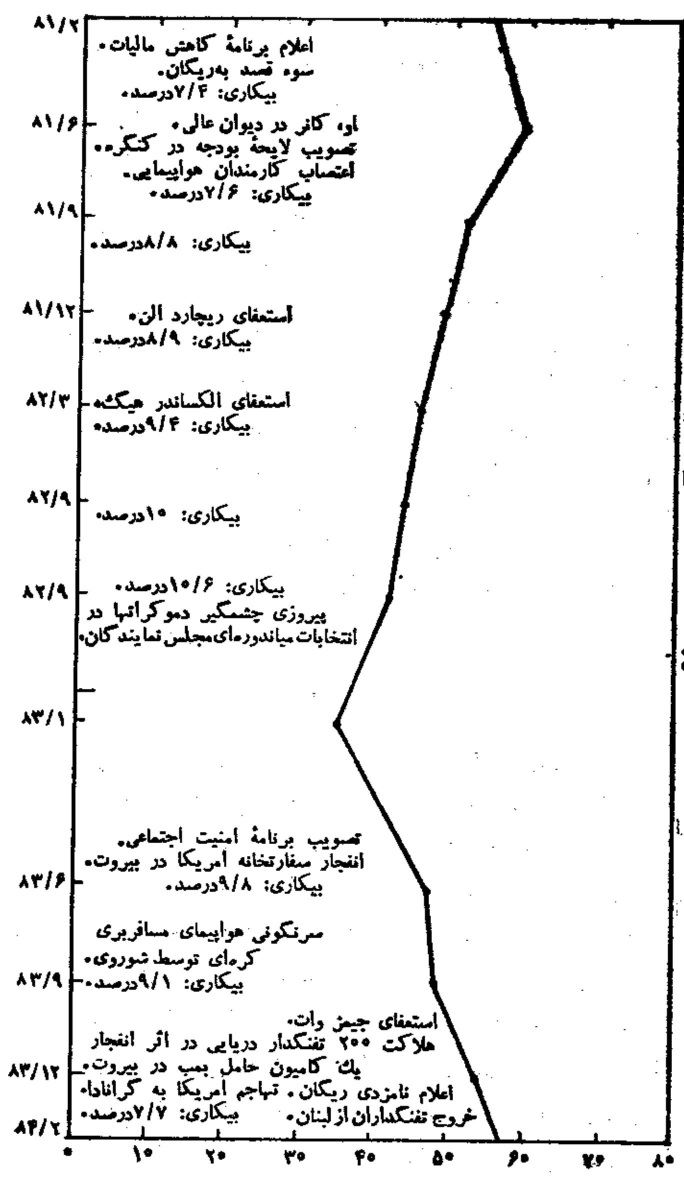
خط کابینهٔ ریگان حرکت کنند؛ در نتیجه، هم در سنا و هم در مجلس نمایندگان مذاکرات بودجه، بی‌آنکه نتیجهٔ مطلوبی برای رئیس جمهوری به‌بار آورد، همچنان ادامه داشت.

ایجاد چنین موانعی توسط کنگره، از یك سو موفقیت رئیس جمهوری را در یك دورهٔ رکود اقتصادی ممتد وخیمتر کرد (نك: شکل ۵) و از سوی دیگر، افکار عمومی را به‌سیاستهای او در امریکای‌مرکزی و لبنان متوجه ساخت. اما از بهار ۱۹۸۳ اقتصاد امریکا با تکان شدیدی به سوی رونق حرکت کرد و اعتمادهای از دست رفته بار دیگر حاصل آمد. درآمد ناخالص ملی واقعی در سال ۱۹۸۳ معادل ۳/۳ درصد و در نیمهٔ اول سال ۱۹۸۴ معادل ۸ درصد افزایش یافت، و بیکاری به حد ۷/۵ درصد نزول کرد، در عین حال تورم نیز به سطح ۴ درصد رسید. این چشمگیرترین رونق اقتصادی بعد از دههٔ ۱۹۵۰ بود. سه عامل عمده در این رونق اقتصادی مؤثر بودند: کاهش فشار بانك مرکزی امریکا بر نظام پولی از ژوئیهٔ ۱۹۸۲؛ رشد ناخواستهٔ کسری بودجه (که به حد ۱۹۵ میلیارد دلار یا ۶ درصد درآمد ناخالص ملی در ۱۹۸۳ رسید)[۱۱۵]؛ فشاری بود که بر برنامه‌های دفاعی کشور وارد می‌آمد. اما این رونق سطحی و ظاهری نبود. در اثر کاهش تردیدآمیز مالیاتها و استراتژی خاص دولت ریگان در امر افزایش عرضه و کاهش مخارج غیرضروری و ضایعات، بخش خصوصی رونق چشمگیری یافت.

قوت این رونق اقتصادی چنان بود که فشار طاقت‌فرسایی را از روی دوش دولت برداشت و ریگان موفق شد کسری بودجه را کاهش دهد و با متانت بیشتری با شکستهایی که در کنگره نصیبش می‌شد، روبه‌رو گردد. از سوی دیگر در پائیز ۱۹۸۳ دو رویداد خارجی به موقعیت دولت ریگان کمك کرد: یکی سرنگون شدن یك هواپیمای مسافربری سرگردان کره جنوبی توسط ارتش شوروی در ماه سپتامبر و دیگری ساقط کردن رژیم جدید مارکسیستی گرانادا در امریکای مرکزی در ماه اکتبر. به‌نظر می‌رسید که رویداد اول می‌تواند مؤید

---

۱۱۵) این امر، نتیجهٔ موافقت ریاست‌جمهوری با افزایش مالیاتها و پذیرش کاهش بیشتری در هزینه‌های دولت از سوی کنگره بود.



شکل ۵ میزان محبوبیت ریگان در نزد افکار عمومی بر اساس آمار مؤسسهٔ گالوپ ۱۹۸۱-۱۹۸۴*

* منبع: انتخابات ۱۹۸۴ امریکا - (ویراستار)
ا. رانی، ۱۹۸۵، ص ۱۲.

تفسیرهای دولت ریگان از انگیزه‌ها و امیال دولت شوروی بـاشد. دومین رویداد نیز براعتقاد امریکا نسبت به تواناییهای خود در ایفای نقشی مؤثر و با نفوذ در صحنهٔ جهانی صحه گذاشت و پیش درآمد موجی از میهن‌پرستی پر جار و جنجال شد که در سال ۱۹۸۴ در تمام جامعهٔ امریکا به چشم می‌خورد.

در نتیجه در نوامبر سال ۱۹۸۳ که پرزیدنت ریگان خود را برای انتخابات آتی آماده می‌کرد، رویدادهای داخلی و خارجی حاکی از موقعیت مستحکم او بود. گرچه کسری بودجه همچنان زیاد و آزار دهنده می‌نمود، اما اقتصاد کشور رو به رونق داشت. امریکا در عرصهٔ سیاست خارجی نیز بار دیگر موقعیت خود را به عنوان یك قدرت جهانی تثبیت کرد. رئیس جمهوری نیز از محبوبیت عظیمی برخوردار بود و می‌توانست هم برشکستهای خود در برابر کنگره و هم برافتضاحات پی در پی درون هیئت دولت سرپوش بگذارد. او موفق شد تصویر قدرتمندی از خویش بسازد و شخصیتی یگانه و مافوق سیاستهای جاری از خود ارائه دهد و در عین حال امریکا را با یك برنامهٔ اصلاحی اساسی به‌پیش ببرد.

دستاوردهای ریگان در اولین دورهٔ ریاست جمهوری

نخستین هدف دولت ریگان در اولین دورهٔ ریاست جمهوری، الزاماً بر بازسازی اقتصاد کشور و تجدید حیات روحیهٔ سرمایه‌گذاری پویا و خطرپذیر استوار بود. دو سال اول فعالیت دولت ریگان، سالهای ناکامی بود چون کسادی چشمگیری که گریبانگیر مردم امریکا شده بود بر نگرانیهای مالی و اجتماعی مردم می‌افزود و این امر در تمام نقاط کشور صدق می‌کرد. اما سیاست جدید اقتصاد مبتنی بر عرضهٔ دولت، به مدد تصادف و طراحی دقیق، در پایان، رونق اقتصادی امید‌بخش و عاری از تورمی به ارمغان آورد. از سوی دیگر، این نتایج دیدگاههای مردم را نسبت به دولت تغییر داد و دولت را از زیر فشار خارج کرد. طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ کاهش عظیمی در برنامه‌های اجتماعی و حمایت مالی دولت از ایالتهای کشور پدیدار گشت، برخی

طرحها به طور کلی بایگانی شد و بقیه نیز متوقف ماندند[۱۱۶] و حجم درآمدهای مالیاتی دولت تا سطح ۸/۵ درصد تنزل کرد. علاوه بر آن بسیاری از برنامه‌های بهداشتی، محیط زیستی، و ایمنی «جامعهٔ بزرگ» نیز در عصر جدید حمایت شدید از فعالیت بخش خصوصی به‌دست فراموشی سپرده شد.

اینها دستاوردهای چشمگیر گروههای «راست جدید» محافظه‌کار به‌شمار می‌رفت. در عرصهٔ اصلاحات اجتماعی پیشرفتهای خاصی رخ نداد. در این زمینه، دولت ریگان مجبور بود به یك شیوهٔ برخورد گام به‌گام توسل جوید و ابتدا چشم‌انداز دستگاه اداری، خدمات شهری، و امور قضایی را تغییر دهد.

دولت‌کارتر به «اقدامات مثبت»[۱۱۷] (تبعیض مثبت) و «منشاء اثر شدن قوه قضائیه» برای تأمین منافع گروههای اقلیت اعتقاد راسخ داشت و این امر در سیاستهایی که در پیش می‌گرفت نیز مشهود بود.[۱۱۸] اما برعکس، دولت ریگان سیاست فوق را سیاست تبعیض معکوس علیه سفیدپوستها ارزیابی می‌کرد و مخالف برقراری معیار هایی برای ترغیب و تشویق یك همسانی جعلی (برای مثال جنبش هوادار اصلاحیهٔ برابری حقوق) بود. ریگان در عوض به فضایل اتکای به‌نفس و ابتکار شخصی، و حقوق فردی و نه جمعی، اعتقاد داشت. او افراد همرأیی را برای مدیریت کمیسیونهای حقوقی فدرال تعیین کرد و کوشید تا نهادهای مستقل ناراضی، برای مثال کمیسیون حقوق فردی را بیش از پیش تحت نظارت خویش درآورد. در نتیجه، دولت ریگان بتدریج موفق شد از طریق دستگاههای اداری، حال و هوای اجتماعی را در مسیر خواستهای گروههای «راست جدید» بیندازد، برای مثال دولت از طریق دادگستری تشکیل مدارس مختص سفید

---

۱۱۶) در مجموع تعداد برنامه‌های مشترك ایالات ـ دولت مرکزی، طی فاصله سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ از ۳۶۱ برنامهٔ مشترك به ۲۵۹ برنامه تنزل کرد.

117) «abbirmative action»

۱۱۸) در دوران ریاست‌جمهوری کارتر ۱۲ درصد پستهای بالای اداری در اختیار سیاهان، ۱۲/۱ درصد در اختیار زنان، و ۴/۱ درصد در اختیار اسپانیایی‌ـ زبانها بود. در دوران ریاست‌جمهوری ریگان، سیاهان فقط ۴/۱ درصد پستهای بالای اداری را در اختیار داشتند، زنان ۸ درصد، و اسپانیایی‌زبانها ۳/۸ درصد از صد پست بالای دولت ریگان، ۲۸ مقام صرفاً در اختیار میلیونرها بود.

پوستها را مورد حمایت قرار داد و در عین حال، حمایت از برنامهٔ «اقدامات مثبت» و سقط جنین را نیز همزمان با کاهش هزینه‌های مالی دولت محدودتر کرد.

احکام صادره از سوی قاضی برگر، رئیس دیوان عالی کشور، که بسیار محتاط بود نیز این چرخش را تشویق می‌کرد. دیوان عالی بر تصمیم سال ۱۹۷۳ خود در مورد تصمیم دادگاه «رو/وید»[۱۱۹] پا برجا ماند و طی سه ماه اول حاملگی، سقط جنین را همچنان مجاز شمرد و از «اقدامات مثبت» در مورد سهمیه‌های اشتغال نژادی، که در دادگاههای بیک[۱۲۰] (ژوئیه ۱۹۷۸) و وبر (ژوئیه ۱۹۷۹) پیش آمده بود نیز جانبداری می‌کرد. اما بسیاری از آرای بعدی دیوان‌عالی محافظه‌کارانه بودند. از جمله باید به‌افزایش موارد منجر به حکم اعدام و رأی جنجال‌برانگیز در مورد قضیهٔ چادها[۱۲۱] در ژوئن ۱۹۸۳ اشاره کرد که طی آن استفادهٔ کنگره از وتو قانونی مغایر بااصول قانون اساسی شناخته شد.[۱۲۲] ویلیام فرنچ‌اسمیت، دادستان کل، با حمایت استروم ترموند و جسی‌هلمز، سناتورهای جمهوریخواه وابسته به گروههای «راست جدید»، کوشید تا از طریق مشروعیت بخشیدن به‌ممنوعیت دادگاههای فدرال از دخالت در مسائل حقوقی ایالات، نوعی «محدودیت قضایی» را به تصویب برساند، اما این طرح در کنگره به‌تصویب نرسید. ولی رئیس‌جمهوری موفق شد در ژوئیه ۱۹۷۸ از طریق جانشین‌کردن ساندرادی او، کانر[۱۲۳] حامی «حقوق

---

119) Roe V Wade 120) Bakke 121) Chadha

۱۲۲) «وتو قانونی» که برای اولین بار در سال ۱۹۳۳ مطرح‌شد شیوهٔ بی‌دردسری بود که کنگره به‌مدد آن حق بررسی، و در مواقع لزوم، رد تصمیمات غیر قابل قبول کمیسیونها و سازمانهای اجرایی فدرال را برای خود محفوظ می‌داشت. این وتو به‌صورت قانونی در ۱۹۶ ماده درآمده بود و مواردی چون مقررات مهاجرت (پروندهٔ چادها)، تجارت، انرژی، و حتی سیاست خارجی (قانون اختیارات جنگی) را در بر می‌گرفت. منسوخ کردن این قانون در کوتاه‌مدت به‌معنای قدرت عمل بیشتر برای سازمانهای اجرایی بود و در درازمدت نیز کنگره را وادار می‌ساخت تا نسبت به چارچوب اساسنامه‌های خود دقیقتر و سختگیرتر باشد.

123) Sandra Day O Connor

ایالات» از اریزونا، به‌جای قاضی پاتر استیوارت[۱۲۴] که به‌سن بازنشستگی رسیده بود، دیوان عالی را به موضع دست راستی‌تری بکشاند. این حرکتهای نهادی به‌سوی محافظه‌کاری در تمام سطوح بازتاب می‌یافت، تا جایی که گروههای فشار «راست جدید» در مورد مسائل خاص، تحت رهبری فیلیس شلافلی[۱۲۵] و «گروه عقابان»[۱۲۶] او موفق شد در ژوئیهٔ ۱۹۸۲ اصلاحیهٔ برابری حقوق را به‌دست فراموشی بسپارد و ۴۰ ایالت را وادارد تا بار دیگر مجازات اعدام را برقرار سازند و ضمناً از ارائهٔ کمکهای مالی دولتی به برنامهٔ سقط جنین ممانعت کنند.

اما در عین حالی که دولت ریگان دگرگونی چشمگیری را در موازنهٔ اقتصادی و هدایت مسائل اجتماعی شاهد بود، همهٔ گروهها از این تغییرات، بویژه در زمینهٔ کاهش مالیات و بودجه، راضی نبودند، چون اعتقاد داشتند که این سیاستها بیشتر به‌نفع پولدارهاست و جیب بقیهٔ مردم را خالی می‌کند و بسیاری را ناگزیر خواهد کرد با شکم خالی سر کنند و این روند بویژه بر سیاهان شهرنشین مستمندی که درآمد بسیار ناچیزی دارند فشار وارد خواهد آورد. آمارهای رسمی نشان می‌داد که طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ تعداد امریکاییهایی که زیر سطح استاندارد فقر زندگی می‌کنند به میزان یك‌پنجم افزایش یافته و به ۳۵ میلیون نفر رسیده است (یعنی حدود ۱۵ درصد جمعیت کل کشور). این رقم علی‌رغم دو دهه برنامه‌های اصلاح زندگی مستمندان چشمگیر می‌نمود و عمدتاً ناشی از رشد سطح بیکاری، همراه با کاهش برنامه‌های ارائهٔ کمکهای مالی به خانواده‌های دارای فرزندان

---

۱۲۴) از نه عضو دیوان عالی کشور در سال ۱۹۸۴، ویلیام برنان (۷۸ ساله، منتصب آیزنهاور) و ترگود مارشال (۷۶ ساله، سیاهپوست و منتصب جانسن) بازماندگان سالمند «دادگاه وارن» بودند و با هری‌بلاکمن (۷۵ ساله، منتصب نیکسون) جناح لیبرال دیوان عالی را تشکیل می‌دادند؛ جان پال استیونز (۶۴ ساله، منتصب فورد)، لوئیس‌پاول (۷۶ ساله، منتصب نیکسون)، و بایرن‌وایت (۶۷ ساله، منتصب کندی) میانه‌رو بودند، و ویلیام رنکویست (۶۰ ساله) و وارن برگر (۷۷ ساله) که هر دو از سوی نیکسون منتصب شده بودند به‌همراه ساندرا دی او،کانر (۵۴ ساله) جناح محافظه‌کار دیوان‌عالی کشور را تشکیل می‌دادند.

125) Phyllis Schlafly 126) Eagle Forum

تحت تکفل و توزیع کوپن غذا در سطح ایالت بود که موجب افزایش دامنهٔ فقر می‌شد. طی این سالها صفهای طولانی در برابر نهادهایی که غذای مجانی می‌دادند تا پنج برابر افزایش یافت و شهرهای چادری حاشیه‌ای کم‌کم سر برآورد و فضا را به سالهای «رکود بزرگ» دهۀ ۱۹۳۰ شبیه کرد. گروههای دیگری هم با خط‌مشی جدید دولت در مورد برنامه‌های اجتماعی، بازسازی، و دفاعی مخالفت می‌ورزیدند، زنان با دیدگاه دولت در مورد سقط جنین، دستمزد یکسان و اصلاحیهٔ برابری حقوق مخالف بودند؛ گروههای قومی و نژادی با خط مشی دولت در مردود شمردن «تبعیض مثبت»؛ طرفداران حفاظت از محیط زیست با تشویق دولت برای مصرف دوبارهٔ زغال‌سنگ در ایالتهای غربی و استخراج نفت در فلات قاره و خشکی؛ و گروههای هوادار صلح با برنامه‌های تسلیحاتی دولت سر جنگ داشتند. این ناسازگاریها انگیزه‌ای شد برای رشد جنبشهای رادیکال صلح‌طلب، هوادار حفاظت از محیط زیست، طرفدار حقوق زن، اقلیتهای نژادی، و مبارزات روزافزون آنها برای مقابله با درج فزایندهٔ روحیهٔ محافظه‌کاری در سطح کشور.[۱۲۷] به علت حمایت از این گروهها بود که به‌نظر می رسید شماری از اعضای حزب دموکرات درصدد ایجاد ائتلافیه جدید و نیرومندی علیه ریگان هستند.

انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۸۴

مبارزهٔ دموکراتها

نتیجهٔ شکست فاحش حزب دموکرات درمبارزهٔ انتخاباتی ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۸۰، پیدایش یك اکثریت جدید جمهوریخواه در کشور بود. اما گرچه حزب جمهوریخواه از اواسط دهۀ ۱۹۷۰ رشد چشمگیری را نشان می‌داد، نتایج آمارگیریها از افکار عمومی و انتخابات در سطح ایالتها و شهرها حاکی از آن بود که هنوز دموکراتها، با اختلاف

---

۱۲۷) طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ تعداد اعضای «سازمان ملی زنان»، «مجمع ملی برای بهبود وضع زندگی رنگین‌پوستان» و «اقدام برای حفاظت از محیط زیست» به‌نحو چشمگیری افزایش یافت.

زیادی، حزب برتر امریکا به‌شمار می‌آیند.[۱۲۸] این برتری در انتخابات نوامبر ۱۹۸۲ نیز به اثبات رسید، انتخاباتی که در پی آن شهرداران وابسته به‌حزب دموکرات، در بیش از دوسوم شهرهای امریکا به‌پیروزی رسیدند، ضمناً نمایندگان این حزب در ۳۴ ایالت فرمانداری می کردند و بر کرسیهای بیش از ۳۴ ایالت در کنگره تکیه زده بودند. اما مهمترین مسئلهٔ حزب دموکرات، انتخابات ریاست جمهوری بود. در این عرصه بود که دموکراتها ضعف نشان می‌دادند و نمی‌توانستند بین جناحهای شمالی و جنوبی خود پیوند محکمی برقرار سازند، لیندون جانسن و جیمی‌کارتر، جنوبیهای لیبرال، در سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۷۶ این پیوند را برقرار کردند، اما در سالهای ۱۹۶۸، ۱۹۷۲ و ۱۹۸۰ جنوبیها به‌سمت جمهوریخواهان محافظه‌کار متمایل شدند. در خود کنگره نیز اقدامات شورشگرانهٔ «خوش‌نشینها»ی جنوب در دورهٔ ریاست‌جمهوری کارتر، و بویژه ریگان، بیش از پیش بر اقتداررهبری حزب صدمه‌وارد آورد.

این جناحبندیها در سال ۱۹۸۴ نیز مایهٔ دردسر دموکراتها شد. اما طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ حزب دست به‌یك رشته اصلاحات لازم سازمانی زد تا بتواند برنامهٔ جذابتر و منسجمتری ارائه کند.

سازماندهی مجدد حزب دموکرات حزب جمهوریخواه در دههٔ ۱۹۷۰ طرح یك بازسازی اساسی را پیاده کرد. حزب دموکرات، از این نظر از رقیب عقب مانده بود. جمهوریخواهان که همواره مورد حمایت بازرگانان بودند، در استفادهٔ حداکثر از سیستمهای پیچیدهٔ کامپیوتری در جهت جلب کمکهای مالی هواداران پیش افتادند. این حزب در این زمینه چنان گوی سبقت را از رقیب ربود که در سال ۱۹۸۲ شش برابر ثروتمندتر از حزب دموکرات بود و می‌توانست پولهای گزافی در مبارزات انتخاباتی کنگره و فرمانداریها خرج کند. متقابلا دموکراتها هم تحت رهبری چارلزمنات[۱۲۹]، بازرگان اهل کالیفرنیا، بالاخره از خواب غفلت بیدار شدند و نیاز اساسی برای

---

۱۲۸) در مارس ۱۹۸۲ حدود ۵۲ درصد مردم خود را دموکرات و ۳۶ درصد ایشان خود را جمهوریخواه می‌دانستند.

129) Charles Manatt

سازماندهی مجدد و بازسازی ساختار جلب آرا در جهت تطابق با نیازهای جدید و پرهزینهٔ استفادهٔ سیاسی از رسانه‌های همگانی‌امروزی را اعلام داشتند و بعد از سال ۱۹۸۱ شبکه‌های ارتباط مستقیم و کمیته‌های اقدام سیاسی حزب دموکرات را بنا نهادند و نیز یک گروه «مغز متفکر» جدید (به نام «مرکز سیاستگذاریهای دموکراتیک») و همچنین آموزشگاهی برای تعلیم نامزدهای انتخاباتی پایه‌گذاری کردند.[۱۳۰]

دومین تغییر در حزب دموکرات حول قوانین انتخاباتی داخلیشان دور می‌زد. دهۀ ۱۹۷۰ شاهد نوعی دموکراسی بیشتر در روند انتخابات بود، انتخابات مقدماتی بیشتر شد و در کنوانسیون ملی حزب، تعداد نمایندگان به‌نسبت اقلیتهای قومی و جنسی تغییرات اساسی کرد. اما بعد از تجربهٔ ریاست جمهوری کارتر و مبارزهٔ طولانی کارتر-کندی که به‌ضرر حزب تمام شد، این احساس به‌وجود آمد که دامنهٔ اصلاحات حزب بیش از حد لازم گسترش یافته است. حزب دموکرات در سال ۱۹۸۴ رقیب قدرتمندی در چشم‌انداز خود داشت که هیچ خطری از سوی هم حزبیهایش او را تهدید نمی‌کرد و مبارزهٔ سخت و بی‌امانی هم در داخل خود حزب در جریان بود. در نتیجه کمیتهٔ ملی حزب دموکرات در مارس ۱۹۸۲ تصمیم گرفت که انتخابات سال ۱۹۸۴ را به‌طور «فشرده»تری به‌انجام برساند؛ طبق تصمیم این کمیته، تعداد انتخابات مقدماتی در حد ۲۶ انتخابات محدود می‌شد و تعداد جلسات اعضای حزب برای انتخاب نامزدها، به ۳۱ می‌رسید. در برخی ایالات انتخاب نماینده از روش اکثریت نسبی به‌روش اکثریت مطلق تغییر می‌یافت و تعداد نمایندگان رسمی و انتخاب نشدهٔ حاضر در کنوانسیون نهایی به ۱۴ درصد افزایش پیدا می‌کرد.[۱۳۱] انتظار

---

۱۳۰) نمونه کمیته‌های اقدام سیاسی دموکراتها برای رقابت با جمهوریخواهان قدرتمند گروههای «راست جدید» عبارت بودند از «اقدام مستقل» به رهبری موریس یودال و «انجمن آزادیهای فردی» به‌رهبری جورج مک‌گاورن.

۱۳۱) این اصلاحات عمدتاً برمبنای پیشنهادهای یک کمیسیون ویژهٔ حزب دموکرات، به‌رهبری جیمزهانت (فرماندار کارولینای شمالی) در ژوئیه ۱۹۸۱، به‌انجام می‌رسید و به این معنی بود که حدود نیمی از نمایندگان حاضر در کنوانسیون حزب باید ظرف پنج هفته، در فاصلهٔ شروع اجلاس آیووا در ۲۷

←

می‌رفت که این دگرگونیها، احتمالا تا ماه مارس، در انتخابات سال ۱۹۸۴ به‌نتیجهٔ چشمگیری منتهی شود و امیدهای یک نامزد «داخل گود»[۱۳۲] را افزایش دهد. علاوه بر آن امید می‌رفت که این اصلاحات، از طریق مجاز شمردن شرکت ۶۰ درصد نمایندگان دو مجلس کنگره از حزب دموکرات و چند صد مقام عالیرتبهٔ حزبی و صاحبان مشاغل دولتی در سطح ایالات (علاوه بر فرمانداران و شهرداران) در کنوانسیون ملی، به‌عنوان نمایندگان دارای حق رأی، در نهایت رابطهٔ نزدیکتری میان نمایندگان کنگره و مقامات، و نامزد حزب برقرار سازد و همین امر در صورت احراز پست ریاست جمهوری توسط او، در دوران تصدی مقام به‌نفع وی تمام شود.

جناحبندیهای درون حزبی اما سران حزب دموکرات، گرچه در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ خود را عمیقاً در اجرای دگرگونیها و تنظیم دقیق سیاستهای حزبی درگیر کرده بودند، هنوز با اختلاف عقیده‌های عمیقی مواجه بودند. سوای «خوش‌نشینها» و «دموکراتهای دفاعی» که از بسیاری برنامه‌های دولت جدید محافظه‌کار حمایت به‌عمل می آوردند، لیبرالهای گروه «امریکاییهای حامی اقدام دموکراتیک» شمال‌ـشرقی و برخی از دموکراتهای غرب میانه عمیقاً با «اصلاحات ریگان» مخالف بودند. از این نظر گروههای رادیکال و گروههای منافع ویژه، که در بالا به آنها اشاره شد و از همه مهمتر «فدراسیون کارگران امریکا» (کارگران همپیمان امریکا و کنگرهٔ سازمانهای صنعتی)[۱۳۳] که اتحادیهٔ کارگری قدرتمندی بود نیز از دموکراتها پشتیبانی می‌کرد. این نهاد تحت رهبری لین‌کرکلند، رهبر جدید خود، رسم مدارا با سیاستهای جمهوریخواهان در دوران

فوریه تا ۳۱ مارس ۱۹۸۴، برگزیده شده و فقط ۶۲ درصد باقیمانده براساس نظام انتخابات مقدماتی تعیین شوند، این رقم در سال ۱۹۸۰ معادل ۷۲ درصد بود.

132) «insider»

133) American Federation of Labout - Congress of Lndustrial Organization (AFL-CIO)

ریاست جمهوری ریگان را کنار گذاشت و یکپارچه از دموکراتها حمایت کرد و از طریق «کمیتهٔ آموزش سیاسی»[۱۳۴] مبلغی در حدود ۲۰ درصد درآمدهای ملی خود را به حزب واگذاشت و متقابلا سهم بیشتری در کمیتهٔ ملی و کنوانسیون ملی حزب دموکرات به‌دست آورد و در شوراهای تعیین خط مشی حزب نیز صاحب قدرت‌فزونتری شد. جناحهای لیبرال داخل حزب یا متحد با آن هم گرچه با سیاست های ریگان کاملا مخالف بودند، اما در اتخاذ یك سیاست مشترك، بویژه در عرصهٔ مسائل اقتصادی، مشکل داشتند. گروهی رؤیای تشکیل یك اجلاس جدید سه‌جانبه در مورد مسائل اجتماعی را در سر می‌پروراندند، و در پی اجرای یك نسخهٔ جدید مشارکت مالی برای بازسازی به‌شیوهٔ پرزیدنت روزولت بودند و اعتقاد داشتند که با تکیه به‌این برنامه می‌توان سرمایه‌گذاریهای مالی را، هم به‌سمت صنایع پیشرفته و هم‌به‌سوی صنایع سنتی هدایت کرد و گروهی دیگر ترجیح می‌دادند که از یك برنامهٔ سرمایه‌گذاری عمومی میانه‌رو و سنتی که با مالیاتهای فزاینده حمایت مالی شود، جانبداری کنند. در نتیجه به‌خاطر چنین اختلاف عقیده‌های داخلی، برنامهٔ سیاسی حزب همچنان سرهم‌بندی شده و مبهم باقی ماند. این امر، سبب شد که انتخاب یك نامزد قدرتمند برای مبارزه انتخاباتی نوامبر ۱۹۸۴ با مشکل فراوانی روبه‌رو شود و به‌یك وظیفهٔ بحرانی بدل‌گردد.

مبارزه برای کسب نامزدی حزب دموکرات

در اوایل دههٔ ۱۹۸۰ سناتور ادوارد کندی همچنان محبوبترین چهرهٔ حزب دموکرات بود و در کنوانسیون میاندوره‌ای حزب درژوئن ۱۹۸۲ در فیلادلفیا، به‌عنوان نامزد مناسب معرفی شد. در نتیجه، چند ماه بعد، یعنی در دسامبر ۱۹۸۲ با اعلام انصراف خود از شرکت در مبارزات انتخاباتی، تمام سران حزب را شگفت‌زده کرد. ظاهراً تصمیم کندی از اینجا ناشی می‌شد که او می‌خواست حریم خصوصی خانوادگی خود را حفظ کند و تمام حواس خویش را بر فعالیتهایش

---

134) Committee on Political Education (COPE)

در سنا متمرکز سازد. اما احتمالا این امکان را هم در نظر داشت که در مواجهه با یك رئیس جمهوری قدرتمند، شانس موفقیت‌ناچیزی دارد. خروج کندی از عرصهٔ رقابت، میدان را برای والتر ماندیل، معاون کارتر، خالی کرد و او در صدر نامزدهای حزب جای گرفت.

ماندیل پنجاه و شش ساله، از واعظی متودیست و نروژی‌ـ الاصل در شهر کوچك سیلون در مینه‌سوتا متولد شد. این ایالت‌پایگاه رادیکالها در غرب میانه به‌شمار می‌رفت، اما این اواخر به پایگاه «حزب دموکراتیك ـ کشاورز ـ کارگر» نوپا و نه‌چندان قدرتمند بدل شده بود. ماندیل که دوستانش او را «فریتس» خطاب می‌کردند، فردی میانه‌رو و صمیمی بود که باآنچه «سیاستهای نمایشی» می‌نامید، خصومت بسیار داشت. او در عوض به جلسات کمیته‌ها و فعالیتهای سیاسی پشت پرده اعتقاد داشت و به عنوان «سیاستمدار خستگی‌ـ ناپذیر» شهرتی به‌هم زده بود. او روابط خوبی با سران حزب، اتحادیه‌های کارگری، و گروههای فشار داشت و ضمناً استعداد مصالحه و سازش خود را در مسائل مورد علاقهٔ همگان نیز نشان داده بود. ماندیل با جلب حمایت گروههایی که در بالا به‌آنها اشاره شد، ابتدا به دادستانی ایالت (۱۹۶۰ـ۱۹۶۴)، بعد به سناتوری مینه‌سوتا (دوازده سال در فاصله سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۶) و دست‌آخر در سال ۱۹۷۶ به معاونت ریاست جمهوری رسید. تجربهٔ گرانقدر ماندیل در مسائل داخلی و خارجی[۱۳۵] او را به‌نامزد اول‌دموکراتها درسال۱۹۸۴ بدل کرد. امیدهای او با تغییر مشی حزب که در مارس ۱۹۸۲ اعلام شد و نیز با حمایت زودهنگام نهادهای پرنفوذی چون فدراسیون کارگران امریکا، انجمن ملی آموزش[۱۳۶] که اتحادیهٔ آموزگاران کشور است، و سازمان ملی زنان[۱۳۷] از نامزدی او رشد چشمگیری

---

۱۳۵) ماندیل در مقام معاون ریاست‌جمهوری نقش یك دیپلومات سیار را ایفا می‌کرد، او مأموریتهای بسیاری در چین،افریقا، اروپا، خاورمیانه، و جنوب شرقی آسیا انجام داد؛ رابطهٔ حساس دولت با کنگره را برقرار می‌داشت؛ و با حس وظیفه‌شناسی بسیار، و گاه حتی علی‌رغم میل شخصی خود، بر دوستان دموکرات لیبرالش فشار می‌آورد تا با طرح کاهش چشمگیر هزینه‌های دولت موافقت کنند.

136) National Education Association (NEA)

137) National Organization of Women (NOW)

یافت. اما فقدان ویژگی خاص رهبری در نزد ماندیل هنوز او را در برابر رقیبان خود، در این عصر گسترش رسانه‌های همگانی زخم‌پذیر می‌کرد.

هفت نامزد دیگر خود را برای مقابله با او آماده کردند، از این میان دوتن رقبای سرسختی بودند: جسی‌جکسن کشیش سیاهپوست ۴۲ ساله و گری‌هارت سناتور ۴۷ساله.۱۳۸

جسی جکسن سیاهپوستی فعـال و پر تحرك و جنجالی بود که نه تنها می‌خواست نامزدی حزب را به‌دست آورد، بلکه در صدد بود تا آگاهی سیاسی و غرور سیاهان را افزایش دهد و در مراحل بعد بر برنامه‌های سیاسی حزب نیز اثـر بگذارد. جکسن کـه در اکتبر ۱۹۴۳ در گرینویل کارولینای شمالی متولد شده بود، با استفاده از یك بورس تحصیلی ورزشی به دانشگاه ایلینوی رفت و سپس بـه آموزشگاه روحانیون در شیکاگو پیوست. او که ابتدا در کنار مارتین لوترکینگ (۱۹۲۹ـ۱۹۸۶) مبارزه می‌کرد، خود را به عنوان یـك واعظ باپتیست شناساند و با تشکیل سازمان «مـردم متحد بـرای خدمت به انسانیت»۱۳۹ در راه بهبود وضع اقتصادی سیاهان و تأسیس یك دستگاه سیاسی قدرتمند، در مسیر سیاست گام نهاد و موفق شد در آوریل ۱۹۸۳ به شهرداری شیکاگو برسد. جکسن یـك سخنران خستگی‌ناپذیر و منظم بود و در امر مبارزات انتخاباتـی نیز تبحر زیادی از خود نشان داد و توانست آرای موافق بسیاری را به‌سمت خود جلب کند. جکسن در تابستان ۱۹۸۳ یك «جهاد جنوبی»، باهدف کسب رأی از سه میلیون رأی‌دهندهٔ جدید سیاهپوست و جلب توجـه عموم به سوء استفاده‌های مستمر از قوانین انتخاباتی در ایالتهای

---

۱۳۸) دیگر نامزدها دو رادیکال قدیمی سناتور الن کـرانستن (۶۹ سالـه، کالیفرنیا) و جورج مك‌گاورن، نامزد سابق ریاست جمهوری از داکوتای جنوبی؛ دو محافظه‌کار جنوبی سناتور ارنست هالینگز (۶۲ ساله، کارولینای جنوبی) و ریوبین اسکیو (۵۵ ساله، فلوریدا)؛ و یك میانه‌رو سناتورجان گلن (۶۲ ساله، اوهایو) فضانورد سابق بود. جان‌گلن اولین امریکایی که در مدار زمیـن دو روز، در سال ۱۹۸۴ رقیب سرسختی به‌نظر می‌آمد، اما نشان داد که در عرصهٔ مبارزات انتخاباتی خبره نیست و زود از نظرها محو شد، هـزینه‌هـای انتخاباتی او بالغ بر ۳ میلیون دلار بود.

139) People United to Serve Humanity (PUSH)

جنوبی کشور، را آغاز کرد. جلب آرای رأی‌دهندگان بالقوه شعار انتخاباتی او در مبارزات سال ۱۹۸۴ بود. مضمون دیگر شعارهای او این بود که حزب دموکرات باید درهای خود را بگشاید و یك «ائتلافیه هفت‌جوش» جدید شامل گروههای سرکوب شده، تحت تبعیض قرار گرفته و رادیکالهای طبقهٔ متوسط تشکیل دهد. «ائتلافیهٔ هفت‌جوش» او سیاهان، اسپانیایی زبانها، طرفداران حقوق زن، هواداران حفاظت از محیط زیست، مبارزان‌راه صلح وهمجنس‌بازان را دربر می‌گرفت.

جکسن گرچه درمبارزهٔ انتخاباتی محکوم به‌شکست بود، توانست مبارزهٔ انتخاباتی مبهم و از نفس افتادهٔ خود را احیا کند و برنامهٔ رادیکال جدیدی را در معرض قضاوت افکار عمومی امریکا قرار دهد که خواهان بازسازی شهری و اعلام «جنگ با فقر» در کنار یك سیاست خارجی روباز، صلح‌طلب، و «جنوبی‌نگر» بود. اما مبارزهٔ جکسن و جلب حمایت سیاهان و اسپانیایی‌زبانها توسط او، ضربهٔ سختی به امیدهای ماندیل در جهت کسب یك پیروزی زودهنگام وارد آورد. به‌همین علت بود که بسیاری از رهبران سالمندتر و محافظه‌ـ کارتر سیاهان ـ از جمله اندرویانگ (شهردار آتلانتا)، تام بردلی[۱۴۰] (شهردار لوس‌آنجلس)، ویلسن‌گود (شهردار فیلادلفیا) و ماریون‌بری (شهردار واشینگتن)، هیئت اجرایی «مجمع ملی برای بهبود وضع زندگی رنگین‌پوستان»[۱۴۱] و خانوادهٔ با نفوذ مارتین لوترکینگ ـ از جسی‌جکسن حمایت نکردند و والترماندیل را، که لیبرالی معتقد به اصول «برنامهٔ جدید» با یك سابقهٔ روشن و درخشان در امر حقوق فردی بود، به‌عنوان نامزد واقع‌نگری که می‌توانست مسائل موردعلاقهٔ سیاهان را به‌نفع آنان پیش ببرد برگزیدند.

آن کسی که از تفرقه در میان سیاهان بیشترین بهره را برد، گری‌هارت[۱۴۲] بود که به‌عنوان جدیترین و غیر منتظره‌ترین رقیب‌در کسب مقام نامزدی ریاست جمهوری ظاهر شد. هارت متولد ۱۹۳۶ در شهر کوچك اوتاوای کانزاس، در غرب میانهٔ امریکا، بعد ازطی

140) Tom Bradley
141) National Association for the Advancement of Colored People (NAACP)
142) Gary Hart

دورهٔ دبیرستان به نیوانگلند رفت و در دانشگاه ییل علوم مذهبی و حقوق خواند. او در این دانشگاه با سیاستهای حزب دموکرات آشنا شد. هارت در مبارزهٔ انتخاباتی جان‌کندی در سال ۱۹۶۰ به عنوان داوطلب خدمت کرد؛ در ۱۹۶۸ یاور رابرت کندی بود؛ و در مبارزهٔ انتخاباتی ناموفق جورج مك‌گاورن ۱۹۷۰ـ۱۹۷۲، مدیر برنامه‌های انتخاباتی او به‌شمار می‌رفت.۱۴۳ در طـی این سالها، هارت را یك لیبرال رادیکال می‌شناختند، اما او در انتخابات بعد از واترگیت در سال ۱۹۷۴، کرسی یك سناتور محافظه‌کار را در ایالت کولورادو از آن خود کرد و در اواخر دهۀ ۱۹۷۰ به میانه‌روی گرایید. او موقعیت خود را به‌عنوان یك «نولیبرال» به‌سبك جدید علاقـه‌مند بـه حقوق فردی، بهبود وضع زندگی مستمندان، حفاظت ازمحیط زیست، حمایت از کارآیی بیشتر دستگاههای دولتی و تجربه کردن رهیافتهای سیاسی تازه تثبیت کرد. این امر شامل پیشنهاد ایجاد یك‌بانك‌ملی کامپیوتری برای مشاغل، مشارکت کارگران، افزایش سرمایه‌گذاری در صنایع پیشرفته، اجباری‌کردن نظام وظیفه و خدمات عمومی غیر نظامی، و تأکید بر تقویت و نوسازی نیروهای نظامی سنتی بود.

هارت کوشید تا مانند جان‌کندی، این تصویر را از خود ارائه دهد که سخنگوی «نسل جدید» است و رهبری پویاتر و آرمان‌گراتر از والتر ماندیل موقر و سنگین خواهد بود. او که خود را سناتور یك ایالت غربی و نامزد محبوب وقدرتمند جوانان درس‌خواندۀ شهرنشین می‌دانست، بر این باور بود که برای دستیابی به‌آرای حیاتی‌کارمندان و طبقۀ متوسط مرفه ساکن حومه شهرهای بزرگ، بخت بیشتری دارد و همین امر به‌او کمك می‌کند تا نامزد حـزب دموکـرات شود. مشکل اصلی هارت در برابر والترماندیل، کمبود امکانات مالی برای انجام تبلیغات وسیع و پر دامنه بود. اما او این کمبود را با عـدم پذیرش کمکهای مالی از سوی کمیتۀ اقدام سیاسی، به‌خاطـر حفظ اصولی که بدان اعتقاد داشت، جبران کرد. مبارزۀ انتخاباتی هارت

---

۱۴۳) هارت در دهۀ ۱۹۶۰ به‌عنوان دادیار در وزارت دادگستری امریکا کار می‌کرد (۱۹۶۴ـ۱۹۶۷)، سپس به کولورادو کوچید و در سال ۱۹۶۷ یك دفتر حقوقی در آنجا تأسیس کرد.

را گروهی داوطلبان جوان وفادار به‌او، به‌رهبری پتریك‌كدل[۱۴۴] هدایت می‌کردند. کدل یك چهرهٔ متبحر در آمار بود که در تیم‌یاوران مك‌گاورن در ۱۹۷۲ و مبارزات انتخاباتی کارتر در ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ نیز عضویت داشت. او تمام هم و غم خود را روی کسب پیروزیهای زودهنگام در انتخابات مقدماتی متمرکز کرده بود تا بتواند ازثمرات بعدی آن بهره بگیرد. او امید داشت که این پیروزیها هم کمکهای مالی و هم محبوبیت عمومی برای هارت به‌ارمغان بیاورد، به عبارت دیگر کدل از مبارزات انتخاباتی کارتر در سال ۱۹۷۶ الگوبرداری کرده بود.

این خط مشی با یك موفقیت خیره‌کننده در آغاز مواجه شد و حزب دموکرات را شگفت‌زده کرد. گری‌هارت جوان در اولین مبارزهٔ انتخاباتی مقدماتی که در۲۸ فوریه در نیوهمپشر برگذار شد توانست در برابر ۲۸درصدآرای والترماندیل، ۳۷درصدآرا را به‌خوداختصاص دهد. این امر، ناشی از کوششهای پیگیر هارت در دیدارهای شخصی از کارخانه‌ها و حضور در خانه‌ها و کوچه و بازار بود. این ایالت با جمعیت جوان خود که عمدتاً از طبقهٔ متوسط هستند تکنولوژی پیشرفته در صنایع، زمینهٔ مساعدی برای شعارهای «نسل جدید»ی این کولورادویی جوان به‌حساب می‌آمد. هارت به همین پیروزی بسنده نکرد، او در سه گردهمایی اعضای حزب برای انتخاب نامزدها و سپس در «سه‌شنبهٔ فوق‌العاده» ۱۳ مارس از یازده انتخابات‌مقدماتی، در شش مورد پیروز از میدان به درآمد. والترماندیل از این‌شکست شوم در نیوهمپشر ـ از آن رو که تا کنون هیچ نامزدی که در این انتخابات ناکام مانده باشد در مبارزهٔ ریاست جمهوری پیروز نشده است ـ گیج و مات شده بود، ولی توانست در ماه مارس بار دیگر موقعیت خویش را تثبیت کند و خود را برای آنچه بعدها به‌صورت یکی از طولانیترین و حادترین مبارزات برای کسب نامزدی حزب دموکرات درآمد آماده سازد.

طی چند هفته بعد از آن، هارت همچنان روی خط پیروزی گام

---

144) Patrick Coddell

می‌زد و در نیوانگلند و چند ایالت غربی دیگر به پیروزی رسید و این در حالی بود که ماندیل در جنوب و در شمال، که اتحادیه‌های کارگری قدرتمندی داشت، برنده شد. اما ظهور زودهنگام هارت با زیر ذره‌بین بردن فعالیتهای او از سوی رسانه‌های همگانی رنگ باخت. منش[۱۴۵]، زندگی خصوصی، و بی‌تجربگی او زیر سؤال رفت و در عین حال سیاستهایش به‌خاطر ابهام و دوپهلویی موجود در آنها مورد انتقاد قرار گرفت. برعکس، والترماندیل گرچه از اقدامات و طرحهای ابتکاری بی‌بهره بود، عزم راسخ و رقابت بی‌سر و صدای خود را به‌نمایش می‌گذاشت. او بتدریج موقعیت سابق خودرا بازیافت و توانست در پایان دورهٔ مبارزات مقدماتی در اوایل ژوئن، بافاصلهٔ کم، اما آرامش‌بخشی، از بقیهٔ رقیبان پیش بیفتد. او از طریق تماسهای مستمر و به‌کار بردن نفوذ در درون حزب، توانست بخش اعظم آرای ۵۶۸ «نمایندهٔ فوق‌العاده» رسمی حزب را نیز به خود اختصاص دهد و با اطمینان کامل از پیروزی به کنوانسیون حزب دموکرات، که در ماه ژوئیه در سان‌فرانسیسکو برپا می‌شد، گام‌نهد. منات و او‘نیل، رهبران حزب دموکرات، کوشیدند تا هارت را ترغیب کنند که به‌خاطر حفظ انسجام حزب از رقابت دست بردارد. اما هارت پیشنهاد آنان را نپذیرفت و همچنان امیدوار بود که در ثانیه‌های آخر نظر نمایندگان حزب را به‌سود خود تغییر دهد.

اما با اقدام نهایی تیم ماندیل آخرین امیدهای هارت نیز به یأس مبدل شد. ماندیل ابتدا در ۲۵ ژوئن از حمایت کندی بهره‌مند گشت و سپس در ۱۲ ژوئیه اعلام کرد که قصد دارد برای اولین‌بار یك زن را به‌عنوان نامزد احراز مقام معاونت ریاست جمهوری‌حزب دموکرات معرفی کند و او کسی نبود جز جرالدین فرارو[۱۴۶] ۴۸ ساله که سه دوره نمایندهٔ مجلس از نیویورك بود[۱۴۷]، این اقدام خطیر

---

۱۴۵) توجه عموم به دو اقدام مشکوك هارت جلب شد: کوتاه کردن نام خانوادگی هارتیس به هارت به‌سبب جاذبهٔ بیشتر این نام و اعلام سن خود بایك سال کمتر از سن واقعی در ورقهٔ ثبت‌نام.

146) Geraldine Ferraro

۱۴۷) دیگر نامزدهای این مقام، به‌جز هارت که خود را مستثنی کرده بود، ←

شانس موفقیت ماندیل را افزایش داد و حمایت طرفداران حقوق زن، کاتولیکها، و ایتالیایی‌الاصلها را برای او به‌ارمغان آورد. فرارو که دختر یك خانوادهٔ ایتالیایی مهاجر آرام و متین بود، خود را به‌عنوان یك چهرهٔ حرفه‌ای ثروتمند و موفق شناساند.[۱۴۸] ماندیل و یارانش با این اقدام توانستند، در کنوانسیون سان‌فرانسیسکو بـه پیروزی برسند و مقام نامزدی حزب را به‌دست بیاورند. پس از این یـك رشته مصالحه‌های خصوصی بین هارت و جکسن به‌عمل آمد تا امکان حصول وحدت بررسی شود، چون حزب عمیقاً خواهان آن بود که در مبارزات انتخاباتی ۱۹۸۴ بر رونالد ریگان غلبه کند.[۱۴۹]

تام‌بردلی و ویلسن‌گود (هر دو شهردار و سیاهپوست)؛ مارتالین کالینز (فرماندار کنتاکی)، دایان فینستین (شهـردار سان‌فـرانسیسکـو) و هنری سیسـروس (شهردار اسپانیایی زبان سن‌انتونیو) بودند. اما فرارو اولین نامزد زن این مقام نبود پیش از او احزاب کوچك برای مقام معاونت خود زنانی را در نظر گرفته بودند، برای مثال لا دونا هریس، زن سرخپوست از قبیلهٔ کومانچی، در فهرست نامزدهای «حزب شهروند» در سال ۱۹۸۰ جای داشت، حتی در سال ۱۸۷۲ خانم ویکتوریا کلافین وودهال که برای کسب حق رأی برای زنان مبارزه می‌کرد، در رأس «حزب ملی اصلاح‌طلبان بنیادگرا» خود را به‌عنوان نامزد احراز مقام ریاست جمهوری معرفی کرد. در سال ۱۹۸۴ نام دو نامزد زن از دو حزب کم‌طرفدار نیز مطرح شد: سونیاجانسن و گاوریل جونز (نك: جدول ۱۳).

۱۴۸) فرارو از دانشکدهٔ حقوق نیویورك فارغ‌التحصیل شد و طی سالهای ۱۹۶۱_۱۹۷۴ به‌عنوان یك وکیل زبردست اشتهاری به‌هم زد. او در سال ۱۹۷۴ دستیار دادستان ناحیهٔ کوئینز نیویورك شد و طی سالهای ۱۹۷۸_۱۹۸۰ در دیوان عالی کشور کار کرد و در نوامبر ۱۹۸۰ به کنگره راه یافت.

۱۴۹) در پایان مبارزه انتخاباتی برای احراز نامزدی، ماندیل ۳۹ درصد آرای دموکراتها، ۱۲ انتخابات مقدماتی و ۱۳ گردهمایی اعضای حزب برای انتخاب نامزدها را برده بود و از حمایت ۵۵ درصد نمایندگان حاضر در کنوانسیون بهره‌مند بود (یك سوم آنها به‌نوعی با اتحادیه کارگری متحد حزب رابطه داشتند)، جمع مخارج انتخاباتی او به ۱۸ میلیون دلار بالغ می‌شد. هارت با ۳۶ درصد آرا، ۱۲ انتخابات مقدماتی و ۱۳ اجلاس اعضای حزب برای انتخاب نامزدها را برده بود. او ۱۱ میلیون دلار خرج کرد و ۴/۷ میلیون دلار بدهی داشت جکسن ۱۸ درصد آرا را برد (سیاهان جوان کلیسارو، سفیدهای پیشرو، و درصد کمی از اسپانیایی‌زبانها به او رأی دادند). او در دو انتخابات مقدماتی (لویزیانا و بخش کولومبیا) و سه اجلاس اعضای حزب برای انتخابات نامزدها (میسی‌سیپی، کارولینای جنوبی، و ویرجینیا) ولی فقط آرای موافق ۹ درصد نمایندگان کنوانسیون ملی را به‌دست آورد. او ۳ میلیون دلار خرج کرد و فقط ۰/۰۶ میلیون دلار بدهی داشت. جکسن در مبارزات انتخاباتی بسیار بهتر

مبارزهٔ ماندیل ـ ریگان در نوامبر ۱۹۸۴

در حالی که دموکراتها در یك مبارزهٔ طولانی برای گزینش نامزد خویش درهم پیچیده بودند، پرزیدنت ریگان با خیال آسوده به کنوانسیون ملی حزب جمهوریخواه که از ۲۰ تا ۲۳ اوت در دالاس برگزار می‌شد قدم نهاد و بدون هیچ رقیبی، از سوی حزب به‌عنوان نامزد دورهٔ دوم ریاست جمهوری خود معرفی شد و سپس به ایرلند سفر کرد تا شجرهٔ خانوادگیش را بیابد و در مراسم یادبود روز دنکرك[۱۵۰] شرکت‌کند. فقدان رقابت درون حزبی رویدادی غیر متعارف بود، اما نشان از آن داشت که ریگان زمام امور حزب را در دست‌دارد و محبوبیت او رو به‌افزایش است. این امر به‌کمیتهٔ ملی حزب امکان داد تا تمام بودجهٔ انتخاباتی خود را برای کسب پیروزی ریگان متمرکز کند، حال آنکه امکانات مالی دموکراتها بیشتر صرف حذف همدیگر می‌شد.

در آغاز ماه اوت، آمارگیریهای غیر رسمی برتری ریگان به ماندیل را با ۱۰ امتیاز نشان می‌داد. اقتصاد کشور با قدرت تمام رو به‌رشد بود و خروج تفنگداران دریایی امریکا از بیروت در مارس ۱۹۸۴ به‌یکی از انتقادهای دائمی مخالفان سیاست خارجی‌کاخ سفید پایان داد. ضعف اصلی رئیس جمهوری در عدم توجه آشکار او به‌مسئلهٔ مستمندان و سیاهان، اسپانیایی‌زبانها، هواداران حفاظت از محیط زیست، طرفداران حقوق زن، و سیاست خارجی قلدرمنشانهٔ او ریشه داشت. تیم یاوران و مشاوران ریگان در سال ۱۹۸۴ با تشخیص این نقاط ضعف کوشید تا نحوهٔ برخورد دولت را با مسائل اجتماعی و محیط زیست تعدیل کند و رضایت‌خاطر رهبران محلی را جلب نماید. امید نمی‌رفت که ریگان بتواند حمایت جامعهٔ

از دیگر نامزدهای سیاهپوست ظاهر شد، از جمله شرلی‌چیشوم که فقط ۳ درصد آرای نمایندگان کنوانسیون را به خود اختصاص داده بود.

۱۵۰) D-Day ، دنکرك، در سال ۱۹۴۰ (۲۶ مه ـ ۴ ژوئن) صحنهٔ یکی از عملیات دریایی فراموش نشدنی تاریخ شد، ۳۰۰/۰۰۰ سرباز متفقین که در اثر پیشروی آلمانها به سوی بنادر دریای مانش، محصور شده بودند، از دنکرك به انگلستان گریختند.ـم.

سیاهپوست امریکا را، که همیشه با اختلاف فاحشی به‌نفع دموکراتها رأی می‌دادند، به‌دست آورد. اما او به‌کسب آرای اسپانیایی‌زبانها، که از نظر احترام به‌نهاد خانواده و خصومت با کمونیسم که بویژه در مسئلهٔآوارگان کوبایی تشدید شده‌بود با اصول اساسی‌جمهوریخواهان مشترك بودنــد، امید زیــادی داشت؛ اسپانیایــی‌زبانها، به‌علاوه، گرایشی هم به‌حمایت از «ائتلافیه هفت‌جوش» جسی‌جکسن نداشتند. مشاوران ریگان ضمناً امیدوار بودند که بار دیگر حمایت زنان را به دست آورند، هرچند در سال ۱۹۸۰ ریگان با لحن تند و خشن خود و وعدهٔ حمله به برنامه‌های اجتماعی موجب رنجش آنها شد و مخالفت وی با تصویب اصلاحیهٔ برابری حقوق گرچه مثمر واقع نشد، به هر حال مخالفت زنان را با برنامه‌های او به‌ارمغان آورد. تیم مشاوران ریگان با تغییر نحوهٔ برخورد خود با این مسئله، تصمیم داشت ساندرا دی او ' کانر را به‌عنوان اولین قاضی زن به‌دیوان عالی بفرستد و ضمناً در ترمیم میاندوره‌ای کابینه، الیزابت دال (حمل و نقــل) و مارگارت هکلر (بهداشت) را نیز به‌عنوان وزیر معرفی کند و به‌این ترتیب برشهرت مردگرایی رئیس‌جمهوری خط بطلان بکشد و علاقهٔ او را به‌پیشرفت زنان در عرصهٔ سیاست نشان دهد.

تیم ریگان در عــرصهٔ سیاست خارجی علاقه‌ای به سازش نشان نمی‌داد. در عوض موضعگیری قاطع و سرسختانــهٔ رئیس جمهوری جزو فضایل او شمرده می‌شد و روی این واقعیت که در دوران‌ریاست جمهوری او «حتی یك وجب خاك کشوری زیریوغ روسها نرفته است» تبلیغ زیادی می‌کردند. پرزیدنت ریگان در پیام سالانهٔ خود در ژانویه ۱۹۸۴ با غرور تمام اعلام کرد که «امریکا بار دیگرامریکا شده‌است». این پیام موجی از میهن‌پرستی افراطی به‌دنبال آورد که نقطهٔ اوج آن بازیهای المپیك ۱۹۸۴ در لوس‌آنجلس بود. اما به هــرحال رئیس جمهوری این برخورد سرسختانه را از یك‌سو با اعلام «طرح دفــاع استراتژیکی» [جنگ ستارگان][151] در مارس ۱۹۸۳ و از سوی‌دیگر در پی ملاقات با آندری گرومیکو، وزیر امور خــارجه شوروی در

---

151) Strategic Defense Initiative (SDI) - [Stars War].

واشینگتن در سپتامبر ۱۹۸۴، و همچنین با موافقت در از سرگیری مذاکرات شرق و غرب برای کنترل تسلیحات هسته‌ای در ژنو درمارس ۱۹۸۵ ملایمتر کرد.

علی‌رغم رشد افزون محبوبیت پرزیدنت ریگان، دموکراتها امید خود را به‌پیروزی در انتخابات نوامبر ۱۹۸۴ از دست نداده بودند و بویژه امید داشتند که با کسب حمایت پنج گروه حساس کفهٔ ترازو را به‌نفع خود سنگین کنند: ده میلیون جوانی که به سن رأی رسیده بودند؛ لیبرالهایی که در ۱۹۸۰ از جان اندرسن حمایت کردند[۱۵۲]؛ زنان؛ کاتولیکها و اقلیتهای قومی (ایتالیایی، اسکاندیناویایی و آلمانی)؛ و سیاهان که در صورت رأی مساعد آنها توازن آرا بویژه در ایالات حساس جنوب برهم می‌خورد. آنان امیدوار بودند که با تمرکز فشار روی نقاط ضعف عملکردهای دولت ریگان ـ سیاست آن در امریکای مرکزی، رشد شکاف اجتماعی در میان مردم و افزایش چشمگیر کسری بودجه ـ و ارائهٔ یك برنامهٔ دقیق سیاسی جایگزین، که ورق برندهٔ آن قول و قرار جدی ماندیل برای کاهش کسری‌بودجه به‌حد دوسوم تا ۱۹۸۹ و اجرای یك برنامهٔ دقیق افزایش مالیاتها بود، به‌آرای مورد نظر دست بیابند. اما این استراتژی «مسائل و واقع‌گرایی» با افشای یك رسوایی مالی در مورد شوهر میلیونر و دلال جرالدین فرارو، یعنی جان‌زاکارو[۱۵۳] و ترفندهای او برای گریز از پرداخت مالیات نقش بر آب گشت و به این ترتیب کوششهای انتخاباتی دموکراتها به‌باد رفت.

این امر به پرزیدنت ریگان امکان داد تا در مبارزات انتخاباتی با تصویری آکنده از اعتماد به‌نفس، قدرت، موفقیت، و خوشبینی به مقابلهٔ «بدبینی، ترس و محدودیتهای» خاص دولت گذشتهٔ کارتر ـ ماندیل برود. او این دیدگاهها را در یك رشته نطقهای ماهرانهٔ تلویزیونی، که هزینه‌های آن را تیم ریگان و «کمیتهٔ ملی اقدام‌سیاسی

---

۱۵۲) اندرسن که بتازگی یك «حزب وحدت ملی» تأسیس کرده بود، نتوانست حداقل امتیاز لازم برای شرکت در مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۸۴ را کسب کند، در نتیجه عقب نشست. او در مبارزات انتخاباتی سپتامبر ـ نوامبر ۱۹۸۴ از نامزدی ماندیل ـ فرارو حمایت کرد.

153) John Zaccaro

محافظه‌کار» می‌پرداختند، مطرح ساخت و توانست آرای موافق‌بسیاری را به‌خود جلب کند. نتیجه آن شد که در روز رأی‌گیری، ۶ نوامبر ۱۹۸۴، پرزیدنت ریگان با برتری خیره‌کننده‌ای به پیروزی رسید و با کسب ۵۴/۵ میلیون رأی و آرای ۵۲۵ هیئت انتخاباتی در هردو مورد رکوردهای قبلی را درهم بشکنند (نك: جدول ۱۳ و شکل ۶). او در مجموع ۵۸/۸درصد کل آرا را به دست آورد که این، ۲درصد کمتر از درصد آرای نیکسون در ۱۹۷۲، لیندون‌جانسن در ۱۹۶۴ و فرانکلین روزولت در ۱۹۳۶ بود؛ اما یك رشد ۸درصدی را نسبت به آرای خود او در انتخابات ۱۹۸۰ نشان می‌داد. رقیب او والترماندیل، ۴۰/۶درصد آرای مردم را به‌دست آورد که با آرای جیمی‌کارتر در ۱۹۸۰ برابری می‌کرد، اما موفق شد در مینه‌سوتا زادگاهش، و بخش کولومبیا که عمدتاً سیاهپوست‌نشین است، به پیروزی قاطعی برسد.

پیروزی قاطع ریگان در سال ۱۹۸۴ ناشی از نوعی گرایش سیل‌آسای مردم عادی به‌سوی او بود. این پیروزی ماحصل حمایتی بود که از سال ۱۹۸۰ به این‌سو در ایالات جنوب، غرب و غرب میانه از سوی پروتستانهای سفیدپوست طبقات متوسط که از چهار سال سیاست ریگان در امر کاهش مالیاتها بهره‌برده بودند، از او به‌عمل می‌آمد. علاوه برآن رئیس جمهوری از حمایت کارگران و ۳۳درصد آرای اسپانیایی‌زبانها بهره‌مند شد و توانست آرای «موج دوم» مهاجران‌اروپایی (اسکاندیناویاییها، ایرلندیها، لهستانیها، آلمانیها، اسلاوها، یونانیها و ایتالیاییها) را از آن خود کند و با تکیه بر شخصیت، و فلسفهٔ «متحد شویم» خود، بخش اعظمی از آرای جوانان تازه به‌سن رأی رسیده را به‌خود اختصاص دهد (نك: جدول ۱۴). دموکراتها با حمایت بسیار یهودیان (که از سیاست خاورمیانه‌ای ریگان و خط مشی اجتماعی بنیادگرای او آزرده‌خاطر بودند)، سیاهان، و طبقات پایین اجتماع روبه‌رو شدند، اما علی‌رغم‌کوششهای بسیار جرالدین فرارو، آرای زنان و کاتولیکها را به دست نیاوردند. از همه مهمتر اینکه حزب نتوانست آرای طبقهٔ متوسط را، جذب کند؛ فقط آرای ۳۴درصد سفیدپوستها را به‌دست آورد؛ و در ایالات

جنوبی به‌نتایج بسیار بدی رسید.

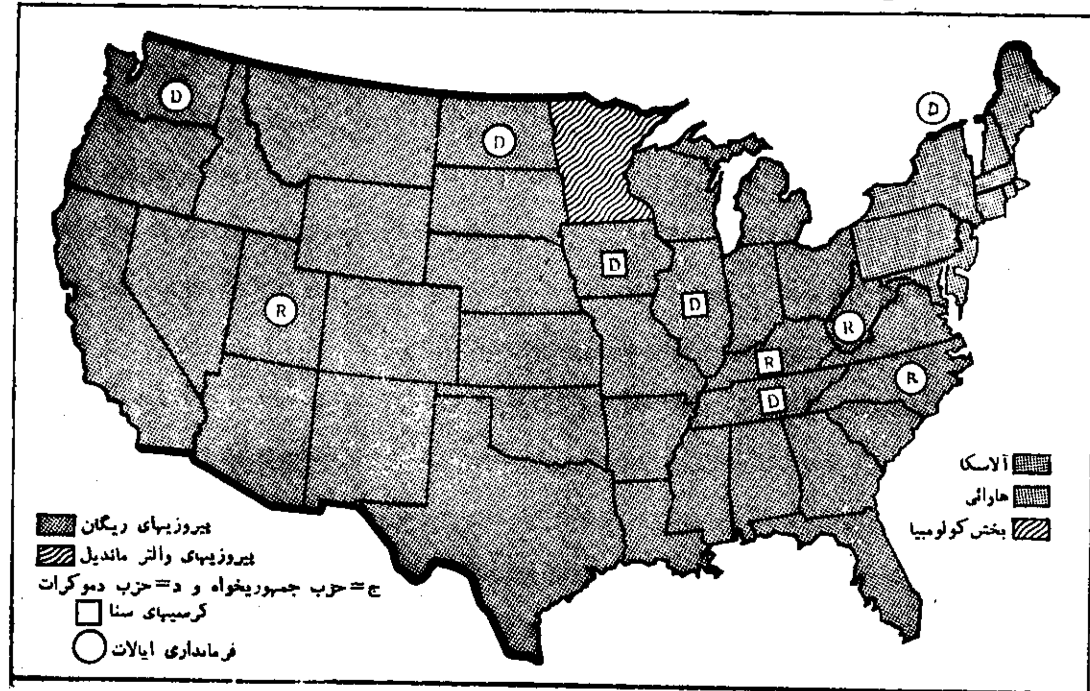
بیعلاقگی سفیدپوستهای ایالات جنوب نسبت به ماندیل، ازهمان آغاز مبارزات مقدماتی آشکار بود. این گروه در نوامبر ۱۹۸۴، هراسان از لیبرالیسم بی‌در و پیکر ماندیل-فرارو و ظهور یك‌معاون ریاست جمهوری کم‌تجربه و برنامه‌های انحرافی جسی‌جکسن، به جانب ریگان گراییدند. ۸۰درصد سفیدپوستان ساکن ایالات جنوبی کشور به‌ریگان رأی دادند، حال آنکه بخش عمدهٔ اقلیت سیاهپوست، قاطعانه از دموکراتها حمایت کردند. در نتیجه، الگوی نتایج آرا که در این ایالت و بعد از جنگ داخلی امریکا همواره یکنواخت مانده بود، به‌نحو چشمگیری دگرگون شد. احتمالا اگر حزب در فهرست نام نامزدهای خود، که در روز انتخابات به هیئتهای انتخاباتی ارائه می‌شود، توازن بهتری ایجاد کرده بود و مثلا یك دموکرات جنوبی، کسی چون سناتور لویدبنتسن[154] از تکزاس یا سناتور دیل‌بامپرز[155] از آرکانساس را به‌عنوان نامزد احراز مقام معاونت ریاست‌جمهوری معرفی می‌کرد، و یا اگر گری‌هارت یا جان‌گلن میانه‌رو را به عنوان نامزد احراز ریاست جمهوری برمی‌گزید، بی‌تردید از این «فشار جنوبی» بر حزب کاسته می‌شد و فاصلهٔ آرای دو نامزد ریاست جمهوری کاهش می‌یافت. ولی گرایش به رأی دادن بر مبنای دیدگاههای نژادپرستانه، زنگ خطر آشکاری بود که برای حزب به صدا درآمد و سرکردگان آن را برای انتخابات دورهٔ بعد به‌اندیشهٔ جدی واداشت.

اما پیروزی قاطع ریگان در نوامبر ۱۹۸۴، در انتخابات کنگره که بلافاصله برگزار گردید، برای حزب جمهوریخواه تکرار نشد. این امر یك‌بار دیگر نشان داد که در انتخابات ریاست جمهوری، آرای مردم بیش از آنکه موافق خط مشی سیاسی حزب جمهوریخواه یا سیاستهای اعلام شدهٔ گروههای «راست جدید» باشد، در واقع به نوعی رأی به‌شخص ریاست جمهوری است و ضمناً به‌بهترین وجهی نشان داد که در انتخابات کنگره، مسائل محلی و چهره‌های خاص از

---

154) Lloyd Beutsen 155) Dale Bampers

شکل ۶ نقشهٔ امریکا در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۴+



+ منبع: «اکونومیست» (۱۵ نوامبر ۱۹۸۴، صفحهٔ ۳۲).

اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.[۱۵۶] از سوی دیگر برخی ازجمهوریخواهان برجسته، از جمله چهره‌هایی چون رابرت میچل (ایلینوی)، رهبر اقلیت مجلس نمایندگان، و ریچارد ویگوئری (ناشر «کانسروتیو- دایجست»)[۱۵۷] علیه رئیس جمهوری، زبان به شکایت گشودند و از او انتقاد کردند که چرا روزهای آخر مبارزات انتخاباتی خود را بیهوده در مینه‌سوتا گذرانده تا بلکه بتواند به پیروزی تاریخی‌قاطعی در هر پنجاه ایالت دست بیابد و به‌کمك نامزدهای حزب در مبارزات مربوط به‌برخی از کرسیهای حاشیه‌ای نیامده بود. جمهوریخواهان در مجلس نمایندگان ۱۴ کرسی به‌دست آوردند، در یك انتخابات فرمانداریها به‌پیروزی رسیدند و ۳۰۵ کرسی قانونگذاری در ایالات را از آن خود کردند، اما در ۳۳ کرسی سنا که به رقابت گذاشته شده بود، و آنها می‌باید از ۱۹ کرسی خود دفاع می‌کردند، فقط در ۲ مورد به‌پیروزی دست یافتند (نك: جدول ۱۵).[۱۵۸] نتایج انتخابات کنگره که طی آن ۹۵درصد نمایندگان مجلس نمایندگان و ۹۰درصد سناتورها دوباره برگزیده شدند، نشان داد که حال و هوای انتخابات ۱۹۸۴ خواهان ادامهٔ خط مشی قبلی است، نه تغییری اساسی. این حال و هوای محافظه‌کاری مثبت و راضی از نتایج خود، عمیقاً با انتخابات سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ که فضای منفی و تغییر شدید خط

---

۱۵۶) دو مورد خاص از رقابتهای محلی برای کسب کرسی سنا، در کارولینای شمالی رخ داد که در آن جمهوریخواه بنیادگرای «راست جدید»، جسی‌هلمز، با اختلاف کمی (۵۲ به ۴۸ درصد) بر رقیب دموکرات خود جیمزهانت، فرماندار سابق همین ایالت، در مبارزه‌ای که بیش از ۲۳ میلیون دلار هزینه داشت و از این نظر یك رکورد تاریخی بود، پیروز شد. در ایلینوی چارلز- پرسی، جمهوریخواه میانه‌رو، با فشار گروههای صهیونیستی و «کمیتهٔ ملی اقدام سیاسی محافظه‌کار» که مدعی بودند او در مقام ریاست کمیتهٔ روابط خارجی سنا از اعراب حمایت کرده است، از کار برکنار شد و به جای او ریچارد لوگار (از ایندیانا) به عنوان رئیس کمیتهٔ روابط خارجی سنا معرفی شد.

157) Conservative Digest

۱۵۸) در انتخابات مجلس نمایندگان جمهوریخواهان ۴۸ درصد از آرا را به دست آوردند. اما به‌دلیل تغییری که اخیراً در نظام توزیع کرسیها از سوی مجالس نمایندگان تحت کنترل دموکراتها داده شده بود، بیش از ۴۱ درصد از کرسیها را به‌دست نیاوردند. در عین حال، از ۲۷ کرسی «آزاد» (یعنی کرسیهایی که نمایندگان شاغل برای به‌دست آوردن آنها مبارزه نمی‌کردند) ۱۷ کرسی (۶۳ درصد) نصیب جمهوریخواهان شد.

مشی ریاست جمهوری بر آن حکمفرما بود تغییر می‌کرد (نك: جدول بـ۹ در بخش پیوستها). این نتایج بدان معنی بود که‌جمهوریخواهان همچنان اکثریت خود را بر سنا حفظ کرده‌اند، اما در مجلس نمایندگان با فاصلهٔ نسبتاً زیادی در اقلیت قرار دارند و نتوانسته‌اند از شکست خود در سال ۱۹۸۲ درسهای لازم را بگیرند. با توجه به ۷۵ کرسی به‌دست آمده توسط دموکراتها در مجلس نمایندگان، چشم‌انداز ایجاد مجدد ائتلاف موفق جمهوریخواهان محافظه‌کار با «خوش‌نشینها»ی دموکرات، مانند سال ۱۹۸۱، بعید می‌نمود.[۱۵۹] این امر، مشکلات جدی خطیری در برابر دولت ریگان برای تصویب برنامه‌هایش طی سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ قرار داد.

دومین دورهٔ ریاست جمهوری ریگان: ۱۹۸۵ـ۱۹۸۹

پرزیدنت ریگان، سومین رئیس جمهوری امریکا بعد از جنگ دوم جهانی بود که برای دومین‌بار متوالی به‌ریاست جمهوری برگزیده می‌شد. در نتیجه بار دیگر بحث و مناظره روی محدودیتهایی که اصلاحیه بیست و دوم قانون اساسی منظور داشته درگرفت و این‌فکر مطرح شد که اگر او نتواند به انتخاب شدن مجدد امیدوار باشد، «پرندهٔ پر و بال شکسته»[۱۶۰] و فاقد قدرتی باقی خواهد ماند که لزوماً اولویتهای دورهٔ ریاست جمهوری خودرا عمدتاً به مسائل خارجی اختصاص خواهد داد.

ریگان و کابینهٔ او اما خود رئیس جمهوری به‌هنگام تعیین کابینهٔ جدیدش برای دورهٔ دوم ریاست جمهوری، تمام این بحث و گفت‌وگوها را به‌هیچ گرفت. او بر آن شد تا هستهٔ کابینهٔ قبلی خود را حفظ کند و فقط در مورد وزارتخانه‌های درجهٔ دوم، ترمیمی صورت دهد و خون تازه‌ای در آنها به‌جریان بیندازد (نك: جدول ۱۶). مهمترین ترمیم کابینه، تغییر ویلیام کلارك (وزیر کشور از

---

۱۵۹) تعداد «خوش‌نشینها»ی دموکرات در انتخابات ۱۹۸۴ بین ۳۰ تا ۳۵ نفر بود که جمهوریخواهان می‌توانستند فقط روی آرای ۲۰ تن از آنان حساب کنند.

160) «lame duck»

اکتبر ۱۹۸۳) بود که به کالیفرنیا باز گشت و جای او را دانلدهادل از اورگون، معاون کلارك و وزیر سابق انرژی اشغال کرد. در دادگستری نیز، ادمیز دوست صمیمی ریگان بعد از تحمل سیزده ماه بررسیهای عمیق کمیتهٔ امور قضایی سنا، بالاخره مورد تأیید قرار گرفت و در فوریهٔ سال ۱۹۸۵ به‌عنوان دادستان کل امریکا منصوب شد. سومین و مهمترین تغییر مربوط بود به انتقال جیمز بیکر، رئیس ستاد ماهر و جاه‌طلب کاخ سفید، به‌وزارت خزانه‌داری برای جانشینی دانلدریگن و انتصاب ریگن به‌عنوان رئیس ستاد کاخ سفید.

این تغییر آخر موجب رضایت خاطر جمهوریخواهان دست راستی شد، چون همیشه نگران نفوذ خاص بیکر میانه‌رو بر ریاست جمهوری بودند.۱۶۱ دانلدریگن یك میلیونر خودساخته از یك خانوادهٔ کارگر ایرلندی‌الاصل بود. او یکی از دوستان نزدیك رئیس‌جمهوری به‌شمار می‌آمد و طی سالهای ۱۹۸۵ــ۱۹۸۶ به‌عنوان یکی از قدرتمندترین چهره‌های کابینه خودنمایی کرد و در واقع نقشی درحد یك نخست‌وزیر غیر رسمی برعهده داشت.۱۶۲ او ستاد کاخ سفید را دوباره سازماندهی کرد و آن را در یك خط همکاری مشترك‌انداخت و هفت شورای موجود بررسی عملکرد کابینه را که عبارت بودند از داد و ستد و بازرگانی؛ امور اقتصادی؛ مواد غذایی و کشاورزی؛ نیروی انسانی؛ حقوق؛ مدیریت و اجرا؛ و منابع طبیعی و محیط زیست به دو شورای خط‌مشی اقتصادی به رهبری جیمز بیکر و

---

۱۶۱) بیکر (متولد ۱۹۳۰) در یك خانوادهٔ متحول تکزاسی متولد شده بود، که مهمترین دفتر وکالت و بانك اصلی هیوستن را کنترل می‌کردند. او بعد از طی یك دوره‌خدمت کوتاه‌مدت در تفنگداران نیروی دریایی، در دانشگاه پرینستن تحصیل کرد و مدتی در یك دفتر حقوقی به‌کارآموزی پرداخت. بیکر که ابتدا دموکرات بود، بعدها به جمهوریخواهان پیوست و در دولت فورد به‌عنوان معاون وزیر بازرگانی کار می‌کرد. او در ۱۹۷۶ و ۱۹۸۰ مدیر برنامه‌های مبارزات انتخاباتی فورد و بوش بود.

۱۶۲) دانلدریگن (متولد ۱۹۲۱، ماساچوست) که پدرش محافظ امنیتی راه‌آهن بود، از این امتیاز بهره می‌برد که جوانترین افسر فعال تفنگداران نیروی دریایی امریکا در جنگ جهانی دوم بود. او همکلاس جان‌کندی بود و در رشتهٔ ادبیات انگلیسی و اقتصاد تحصیل کرد. بعد از جنگ جهانی در سال ۱۹۴۶ در مریل‌لینچ کار گرفت و چنان مهارتی از خود نشان داد که در سال ۱۹۶۸ به ریاست آن رسید.

سیاست داخلی به‌رهبری اد میز تقلیل داد و شوراهای بررسی‌کنندهٔ سیاستهای خارجی را دست نخورده باقی گذاشت. از سوی دیگر، ریگن در ادامهٔ این مشی میانه‌روانه، تماس با ریاست جمهوری را در انحصار خود درآورد و مخالف‌خوانیهای شوراهای مشورتی را قطع کرد. این امر سبب شد تا گروهی از مشاوران با نفوذ طی سال ۱۹۸۵ کنار بکشند، از جمله مایکل‌دیور در ماه مه، دیوید استاکمن در ژوئیه، و مکس‌فریدرزدورف و رابرت مك‌فارلین (مشاور امنیت ملی) در ماه دسامبر استعفا دادند.[۱۶۳] جای آنها را آدمهایی مطیعتر و سر به‌زیر گرفتند. در نتیجه گرچه بیکر و میز نفوذ چشمگیر خود را بر امور داخلی و شولتز و واینبرگر بر امور خارجی حفظ کردند، این ریگن بود که عملا در نیمهٔ اول دورهٔ دوم ریاست جمهوری ریگان تمامی امور کابینه را زیر نظر داشت و به‌عنوان یك شرمن ادامز[۱۶۴] تازه عمل می‌کرد. این امر در ژوئیهٔ ۱۹۸۵ که رئیس‌جمهوری برای انجام عمل جراحی در بیمارستان بستری شد، بیش از پیش عیان گشت. این ریگن بود که بعد از یك دورهٔ کوتاه نه ساعته تصدی جورج‌بوش، در دورهٔ نقاهت رئیس جمهوری مسئولیت تمام کارها را بر عهده گرفت.

ریگان و کنگره پرزیدنت ریگان در دورهٔ اول تصدی مقام ریاست جمهوری توانسته بود برخی از قدرتهایی را که در زمان دولتهای فورد و کارتر به‌کنگره واگذار شده بود بار دیگر باز ستاند.

---

۱۶۳) استاکمن شغل دولتی خود با ۷۵۰۰۰ دلار حقوق سالانه را با شغلی در بانك سرمایه‌گذاری برادران سالومان با حقوق سالی یك‌میلیون دلار عوض کرد و ضمناً قراردادی برای تألیف کتابی تحت عنوان «پیروزی» دربارهٔ «تجربهٔ‌ریگان» منعقد کرد که حاوی خاطرات وی در دفتر مدیریت و بودجه بود. او برای تألیف این کتاب ۲/۴ میلیون دلار پیش‌پرداخت دریافت کرد. دیور در واشینگتن یك مؤسسهٔ موفق تجاری بنا نهاد و از شبکهٔ روابط خود استفاده‌ها کرد. این امر باعث جار و جنجالهای بسیار شد و کنگره را ناگزیر کرد تا در پی طرح «اصول اخلاقی در حکومت» باشد و قوانینی برای آن بیاندیشد.

۱۶۴) سیاستمدار امریکایی که در طول سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸، به‌عنوان دستیار و مشاور آیزنهاور نقش عمده‌ای در ادارهٔ امور اجرایی دولت داشت.ـم.

او از کنترل ماهرانه بر تلویزیون[۱۶۵] و تسلط بر افکار عمومی بهره گرفت تا برنامه‌های سیاسی دشوار و بحث‌انگیزی را به‌تصویب کنگره برساند. در این میان، تفسیری که دیوان عالی کشور از حق وتو رئیس جمهوری کرد نیز دست او را بازتر کرد. اما کنگره همچنان قدرتمند باقی ماند و در مورد برخی برنامه‌های سیاسی رئیس جمهوری دست از مخالفت برنداشت. تغییر افراد و نیز توازن قوای احزاب در کنگره حاکی از آن بود که نود و نهمین کنگره، در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶، سخت و مسئله‌ساز خواهد بود.

در سنا رهبر مسالمتجوی اکثریت، هاواردبیکر، در نوامبر ۱۹۸۴ بازنشسته شد و رابرت دال از کانزاس (رئیس سابق کمیته امور مالی سنا) جای اورا گرفت. دال سیاستمداری جاه‌طلب و محافظه‌کاری میانه‌رو بود که چون قصد داشت در انتخابات دورهٔ بعدی ریاست جمهوری نامزد شود، بر آن بود تا تأثیری سریع و قاطع از خود برجا نهد. اما او در صدر اکثریت شکننده‌ای از جمهوریخواهان قرار داشت و بیست و دو تن از هم‌حزبیهای او می‌باید در نوامبر ۱۹۸۶، برای‌انتخاب مجدد، درمبارزهٔ انتخاباتی سختی درگیرمی‌شدند. غالب این عده افرادی بودند که در انتخابات نوامبر ۱۹۸۰ برای اولین‌بار به‌سنا راه پیدا کرده بودند و بیشترشان کرسیهای ایالات جنوب و غرب میانه را در اختیار داشتند. مسئلهٔ اصلی مورد توجه آنان نرخ بالای بهره و کاهش حمایت مالی دولت از ایالتهای کشاورزی بود. در نتیجه، آنها می‌خواستند خط مشی مستقلی در پیش گیرند و در طول دوسال آینده از دولت فاصله بگیرند. همین‌امر موجب می‌شد تا کنترل سنا کار بسیار مشکلی باشد. در مجلس نمایندگان هم اوضاع از این بهتر نبود. تیپ او نیل رئیس این

---

۱۶۵) پرزیدنت ریگان که «نمایشگر بزرگ» لقب گرفته بود، به‌نحوهٔ پخش تصاویر و مصاحبه‌های خود از تلویزیون توجه عمیقی نشان می‌داد. او برخلاف کارتر و فورد که به «رابطهٔ باز و راحت» اعتقاد داشتند و سالانه به‌طور متوسط در ۱۵ کنفرانس خبری شرکت می‌کردند، در سال در بیش از ۶ کنفرانس خبری حضور نمی‌یافت. در میان رئیس جمهوریهای اخیر امریکا تنها نیکسون بود که با میانگینی ۷ بار در سال با او رقابت می‌کند. به‌علاوه، حضور ریگان دقیقاً صحنه‌پردازی می‌شد تا تصاویر و نماهایی به یاد ماندنی از او به‌دست دهد.

مجلس قرار بود در نوامبر ۱۹۸۶ بازنشست شود، و این امر که نمایندگان دموکرات را در مبارزه برای تعیین جانشینی او درگیر می‌کرد، باعث درهم ریختگی مجلس نمایندگان شده بود.

اقدامات سیاسی ریگان در دورهٔ دوم ریاست جمهوری

در سال ۱۹۸۵ بزرگترین و مهیبترین خطری که دولت جدید را تهدید می‌کرد، کسر بودجه عظیم و روزافزون بود. این کسری در ۱۹۸۴ در پی هجده ماه رونق چشمگیر اقتصادی به میزان ۱۰درصد کاهش یافت و به ۱۷۵ میلیارد دلار رسید، اما با توجه به برابری آن با ۵/۵درصد درآمد ناخالص ملی، هنوز به‌نحوی غیر عادی زیاد بود. این کسری بودجه موجب افزایش نرخ بهره و برابری دلار می‌شد و در نتیجه از حجم واردات می‌کاست. این امر در کوتاه‌مدت به‌نفع مصرف‌کنندهٔ امریکایی تمام می‌شد، اما از پاییز ۱۹۸۴ آهنگ رشد اقتصادی کشور را کند کرد و موجب شد تا روند نزولی کاهش بیکاری کندتر شود.۱۶۶ چاره‌ای جز کاهش کسر بودجه نبود، اما متقابلا با توجه به‌رشد متزلزل اقتصادی، شاخص این کسر بودجه هم رو به‌افزایش نهاد و این خطر را مطرح کرد که در سال ۱۹۸۵ از مرز ۲۱۰ میلیارد دلار بگذرد و در نتیجه یك بار دیگر، بعد از سال ۱۹۱۴، امریکا را به‌یك کشور بدهکار مبدل گرداند.

پرزیدنت ریگان که در طی مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۴ خویش دربارهٔ نحوهٔ برخورد با مسئلهٔ کسری بودجهٔ کشور نظرخاصی ابراز نمی‌کرد، به مجرد بازگشت به‌کاخ‌سفید در ژانویه ۱۹۸۵ یك برنامهٔ دو جانبه مطرح ساخت. او با تقاضای دموکراتها در مورد کاهش هزینه‌های دفاعی، افزایش مالیات، و اجرای طرح حمایت از صنایع داخلی با اخذ عوارض و تفرقه‌های خاص مخالفت کرد و متقابلا بر یك برنامهٔ اقتصادی مبتنی بر افزایش عرضه و در کنار آن کاهش اساسیتر هزینه‌های اجتماعی دولت و اجرای یك برنامهٔ

---

۱۶۶) آهنگ رشد اقتصادی امریکا در فاصلهٔ ژوئیه ۱۹۸۴ و اوت ۱۹۸۵ به میزان ۲ درصد کاهش یافت و کاهش حجم بازرگانی به ۱۴۵ میلیارد دلار رسید که دو برابر همین میزان کاهش حجم بازرگانی در سال ۱۹۸۳ بود.

اصلاحی ریشه‌ای در مورد مالیات اصرار ورزید. دولت ریگان در فوریهٔ ۱۹۸۵ بودجه‌ای را به کنگره عرضه داشت که به‌موجب آن در حدود ۶درصد به‌هزینه‌های دفاعی افزوده می‌شد، حقوق بازنشستگی همتراز افزایش تورم فزونی می‌یافت، ولی در عین حال از طریق حذف برخی برنامه‌های دولت از کسری بودجه تا سال ۱۹۸۸ به‌میزان ۱۴۴ میلیارد دلار (۲/۹درصد درآمد ناخالص ملی) کاسته مـی‌شد. سه‌ماه بعد ریاست جمهوری برنامهٔ جدیدی برای اصلاح نظام مالیاتی کشور ارائه کرد که در آن چهارده ردیف مـالیاتی (بین ۱۱ تا ۵۰ درصد) به سه ردیف مالیاتی (۱۵، ۲۵ و ۳۵درصد) محدود می‌شد. این امر که بسیاری از حیله‌های مرسوم برای فرار از پرداخت‌مالیات را از بین می‌برد، هم به‌نفع سرمایه‌گذاران تمام می‌شد و هم تبعیض موجود را به ضرر پولدارها از میان برمی‌داشت. امید می‌رفت که‌این طرح موجب رشد انگیزه برای سرمایه‌گذاری شود و با افزایش دادن مجموع مالیاتهایی که به دولت پرداخته می‌شد، باری از روی دوش دولت در امر هزینه‌های اداری بردارد. این دو برنـامهٔ اصلاحـی، ریشه‌ای و یادآور برنامه‌های سال ۱۹۸۱ بودند، اما چند ماه بعد با مخالفتهای رنگارنگی در کنگره روبه‌رو شدند.

طرح بودجه‌ای که رئیس جمهوری در فوریهٔ ۱۹۸۵ برای عموم مردم مطرح کرد، از همان آغاز بـا مخالفت روبـه‌رو شد. مجلس نمایندگان بصراحت اعلام داشت از طرحی که در نظر دارد تمـام صرفه‌جوییهای اقتصادی‌را به‌زیان برنامه‌های اجتماعی خاص‌مستمندان به‌انجام برساند پشتیبانی نخواهد کـرد، خاصه آنکه طی چهار سال گذشته نیز نه فقط از تمامی امکانات رفاهی آنها کاسته شده و هیچ برنامه‌ای به‌نفع آنـان به‌مورد اجرا درنیامده است، بلکه دولت هـم حاضر نیست ذره‌ای از بودجهٔ دفاعـی کشور کـم کند. بسیاری از سناتورهای جمهوریخواه میانه‌رو، که خواهان انعطاف بیشتـری در مورد بودجهٔ دفاعی کشور بودند، با آنان همصدا شدند. هردو مجلس در ماههای مارس و آوریل ۱۹۸۵ طرحهایی ارائه دادندکه دربردارندهٔ برنامه‌هایی برای کاهش شدید کسر بودجه بود، اما صرفه‌جویی را در مواردی اعمال می‌کرد که‌دقیقاً خلاف مواردی بودکه رئیس‌جمهوری

به‌آنها نظر داشت.[۱۶۷] برنامه اصلاح مالیاتی با ائتلاف وسیعتری از مخالفان مواجه شد و گروههای فشار بازرگانان و مصرف‌کنندگان، که از حذف امتیازهای زیاد مالیاتی ضرر می‌دیدند، نیز با این‌برنامه مخالفت کردند. رئیس جمهوری کوشید تـا بـا انجـام یك رشته سخنرانیهای عمومی، مردم را به طرفداری از برنامه‌های اصلاحی خویش ترغیب کند. او درماه مه وژوئن ۱۹۸۵ در میامی، اوکلاهوما، پنسیلوانیا، آتلانتا و نیوجرزی به‌سخنرانی پرداخت. امـا انـزوای اجباری او در ماه ژوئیه، به‌خاطر بیماری و استعفای دیوید استاکمن از دفتر مدیریت و بودجه و کناره‌گیری بسیاری از یاوران دولت به خاطر سیاستهای بیمورد و فرساینده دانلد ریگن سبب شده بود تا محبوبیت رئیس جمهوری کاهش یابد و مردم به کارآیی برنامه‌های او چندان اعتماد نداشته باشند. هنگامی که رئیس جمهوری در ماه اوت ۱۹۸۵ مبارزه برای به‌تصویب رساندن طرحهای خود را از سر می‌گرفت، برنامهٔ اصلاحی در کنگره مطرح شده بود.

درمجلس نمایندگان، دن‌راستنکوفسکی[۱۶۸] رئیس کمیتهٔ‌تخصیص اعتبار (از شیکاگو) یك طرح اصلاحی جدید برای مالیات پیشنهاد کرد که با استقبال عظیم دموکراتها روبه‌رو شد. طبق این طرح، کاهش مالیات از سوی دولت در مورد مالیاتهای محلی همچنان حفظ می‌شد ــدر نتیجه ساکنان ایالتهای شمال شرقی که نرخ مالیاتهایشان‌بسیار بالا بود، از این امر بهره می‌بردندــ و سهم مالیاتی بـازرگـانان افزایش می‌یافت. در سنا لایحهٔ گرام‌ــرودمن[۱۶۹] در نهم اکتبر باهدف متعادل کردن بودجه طی مراحل پی‌درپی تا سال ۱۹۹۱ از طریق‌کاهش اجباری هزینه‌ها در مواردی که موافقت داوطلبانه حاصل نباشد، به تصویب رسید. رئیس جمهوری ناگزیر بود تا دسامبر ۱۸۹۵ یکی از لایحه‌های اصلاحی را بپذیرد، چون درغیر این‌صورت باتوجه به اینکه هیچ پیشرفتی در تصویب طرحهای خود او به‌چشم نمی‌آمد، کـاملا

---

۱۶۷) در طرح مجلس نمایندگان، حقوق بازنشستگی همتراز تورم افزایش می‌ـ یافت، اما بودجهٔ دفاعی منجمد می‌شد؛ در طرح سنا حقوقها منجمد می‌ماند اما هزینه‌های دفاعی به‌میزان ۳ درصد افزایش می‌یافت.

168) Don Rostenkowski 169) Gramm-Rudman

دست خالی می‌ماند. در نتیجه رئیس جمهوری بـا اکـراه تمام نظر مساعد خودرا نسبت به لایحهٔ بودجهٔ متعادل که در روز یازدهم‌دسامبر به تصویب کنگره رسید، اعلام داشت و به هم حزبیهای خـود فشار آورد تا به لایحهٔ اصلاح مالیاتی دموکراتها که روز هجدهـم دسامبر در مجلس نمایندگان مطرح می‌شد رأی مثبت بدهند.

در نتیجه، در اواخر سال ۱۹۸۵ رئیس جمهوری در به‌تصویب رساندن طرح بودجه و اصلاح مالیاتی ناکام مـاند، امـا حـداقل توانست کنگره را مجبور کند طرحها و راه‌حلهای خود را مطرح‌سازد. اما این طرحها جنجال‌برانگیز بودند، بویژه مادهٔ قانونی بودجهٔ‌متعادل گرام‌ـرودمن، که در نظر داشت تأثیرهای سیاسی مهمی برجا نهد و حتی قانون اساسی را تحت‌الشعاع قرار دهد. این طرح در صدد بود تا کاهشهای چشمگیری در برنامه‌های غیر معاف (هزینه‌های درمانی معاف بودند، هزینه‌های پزشکی نیمه معاف، ولی هزینه‌های دفاعی غیر معاف بود) در سالهای رونق اقتصادی، یعنی سالهایی که کسر بودجه مسلماً می‌توانست تا حد ۱۰ میلیارد دلار از حـد تعیین شده کاهش یابد، پدید آورد. در نتیجهٔ این امر، کنگره و ریاست جمهوری در تصمیم‌گیری بر سر تخصیص اعتبارات سردرگم می‌شدند و برنامه‌ـ های دفاعی پنتاگون عمیقاً به‌مخاطره می‌افتاد. اما همگان این لایحه‌را همچون هفت تیری می‌دانستند که به شقیقهٔ کنگره و ریاست‌جمهوری نشانه رفته است به‌نحوی که اگر در آیندهٔ نزدیك سازش و مصالحه‌ای میان آنها صورت نگیرد، حتماً هردو آسیب خواهند دید. این واقعیت بهترین نشانهٔ فقدان هماهنگی و همفکری در کنگرهٔ نود و نهم وعدم توانایی نظام سیاسی موجود در به‌دست گرفتن مسئولیت امور بودجهٔ کشور بود.

به‌این ترتیب، طی سال ۱۹۸۵ محبوبیت رئیس جمهوری به‌نحو بیسابقه‌ای زیاد بود ــطبق یك آمار محبوبیت او از حد ۶۵درصد نیز می‌گذشتــ ولی او تسلطی بر سیاستگذاری نداشت. البته وی در چند مورد در عرصهٔ سیاست خارجی حرف خود را به کرسی نشاند، برای مثال موفق شد طرح اعطای کمك مالی به شورشیان کنترا در نیکاراگوئه را در ژوئن ۱۹۸۵ به‌تصویب برساند. اما در مجموع‌میزان

موفقیت او در کنگره از ۷۱/۹درصد در دورهٔ اول ریاست جمهوری به‌زیر ۶۰درصد درسال ۱۹۸۵ رسید که این رقم برابر بود با رقمی که جرالد فورد کسب کرد (نك: جـدول بـ۷ در بخش پیوستها).

پرزیدنت ریگان، بویژه در عرصهٔ مسائل اقتصادی باشکستهای بارزی در برخی مسائل مبرم، از جمله حمایت از صنایع پارچه‌بافی وکاهش متعادل بودجهٔ دولتی روبه‌رو شد. سیاستهای او در مـورد کـاهش مالیات، افزایش هزینه‌های دفاعی و صرفه‌جویی در زمینهٔ خـدمات اجتماعی، دیگر نه مورد قبول واقع مـی‌شد و نه هـوادار پابـرجایی داشت. در عوض، در داخل کنگره نوعی هماهنگی در حال شکل‌گرفتن بود که به‌موجب آن هزینه‌های دفاعی می‌بایست کاهش یابد؛ بودجهٔ خدمات اجتماعی محفوظ بماند؛ مالیاتهای غیر مستقیم بـه‌نـوعی افزایش یابد؛ و با اعمال تعرفه‌های گمرکی خاص، از صنایع داخلی حمایت شود.

این امر در سال ۱۹۸۶ و در برنامهٔ جدید بودجهٔ ریگان برای سال مالی ۱۹۸۷ (از اول اکتبر ۱۹۸۶ تا سی‌ام سپتامبر ۱۹۸۷) به نحو بارزی خودنمایی می‌کرد. این برنامه یك‌بار دیگر خواهان اجتناب از افزایش مالیات، رشد هزینه‌های دفاعی به‌مقدار ۳درصد و در همان حال کاهش کسری بودجه (هماهنگ با برنامهٔ گرام_رودمن) به حـد ۱۴۴ میلیارد دلار از طریق حذف برخی برنـامه‌های اجتماعـی و تحویل برخی دیگر به‌بخش خصوصی بود. اما هردو مجلس کنگره با این طرح مخالفت کردند و متقابلا در ژوئن ۱۹۸۶ برنامهٔ تلفیقی و سازشکارانه‌ای ارائه داشتند که شامل کاهش بودجهٔ دفاعی و حمایت از برنامه‌های اجتماعی می‌شد. دو مجلس با رغبتی غیر متعارف بـا یکدیگر همکاری می‌کردند. این امر تا حدی ناشی از برنامهٔ زمانبندی شدهٔ کاهش بودجهٔگرام_رودمن بود.[۱۷۰] ازسوی دیگر، بحران فزایندهٔ

---

۱۷۰) اما نکات اساسی طرح گرام ـ رودمن در ژوئیه ۱۹۸۶ مورد مخالفت‌دیوان عالی کشور قرار گرفت و این نهاد اعلام داشت که طرح مزبور ناقض اصل تفکیك قوای سه‌گانه است، چون ناظر مالی کل (مقامی که به عنوان رئیس «سازمان حسابرسی فدرال» عمل می‌کند و نهایتاً در برابر کنگره مسئول و تنها از سوی آن قابل تغییر است) اختیاراتی دارد که به او اجازه می‌دهد تا به ←

اقتصاد امریکا که ناشی از کاهش حجم معاملات بازرگانی و سقوط ناگهانی قیمت نفت تا حد نصف در فاصلهٔ ژانویه تا مه ۱۹۸۶بود، آنها را وادار به اقدام مشترك می‌کرد.[۱۷۱] رویداد اخیر شرایط نامساعدی برای ایالتهای غنی از نفت تکزاس، لویزیانا، اوکلاهوما، و آلاسکا به‌ارمغان آورد و در عین حال تولید بسیاری از کارخانه‌های تولیدی را کاهش داد، در نتیجه بار دیگر دستهای نیازمند به سوی دولت دراز شد.

نمایندگان کنگره که شروع انتخابات میاندوره‌ای در نوامبر ۱۹۸۶ را نزدیك می‌دیدند، می‌کوشیدند نشان دهند که امور اقتصادی ارجح است و آنان نیز در این زمینه پیشگامند. در نتیجه، بویژه در مذاکرات مربوط به بودجه، می‌کوشیدند محدودیتهای روزافزونی بر برنامه‌های عظیم و پر خرج دفاعی اعمال کنند.[۱۷۲] از سوی دیگر، کنگره در سال ۱۹۸۶ به موفقیت خیره‌کننده‌ای در تثبیت برنامهٔ

روش مدیران اجرایی هر کاهشی را اعمال کند. در نتیجه کنگره یا باید علیه کاهشهایی که صورت گرفته رأی دهد ـ و به عبارت دیگر، از اختیارات قانونی خود بگذرد ـ یا موقعیت و اختیارات ناظر مالی کل را دگرگون سازد و به او استقلال بدهد.

۱۷۱) کاهش حجم معاملات بازرگانی در اوت ۱۹۸۶ علی‌رغم اقدامات هاوارد بیکر وزیر خزانه‌داری از مرز ۱۶۰ میلیارد دلار گذشت. بیکر، اقداماتی انجام داده بود که ارزش مبادله‌ای دلار در برابر مارك آلمان و ین ژاپن، از فوریهٔ ۱۹۸۵، به‌شکلی هماهنگ در سطح بین‌المللی حدود ۴۰ درصد کاهش یابد، و بالریج وزیر بازرگانی و مکتین‌یوتر، نماینده امریکا در مذاکرات بازرگانی، مواضع سخت‌تری در پیش گیرند.

۱۷۲) طرح قانونی نهایی بودجه که در اکتبر ۱۹۸۶ ارائه شد، در بردارندهٔ کمترین افزایش مخارج دولت طی بیست سال گذشته بود. در این بودجه، هزینهٔ دفاعی کشور ۳۰ میلیارد دلار کمتر از هزینهٔ پیشنهادی دولت (شامل ۳۳ درصد کاهش هزینه‌های «طرح دفاع استراتژیکی» ریگان)، کاهش هزینه‌های بهداشت مستمندان و چند برنامهٔ داخلی دیگر بود و ضمناً تصمیم گرفته شد که طرح کانریل (شبکهٔ خط‌آهن ملی شده) را در ۱۹۸۷ به‌بخش خصوصی واگذارند و در مورد بقیه برنامه‌ها نیز میزان تورم موجود کشور را مد نظر قرار دهند. به مدد چنین تمهیدات و کمك ۱۱ میلیارد دلاری برای جبران برنامهٔ اصلاح نظام مالیاتی، انتظار می‌رفت که کسر بودجهٔ دولت از ۲۲۱ میلیارد دلار در سالا ۱۹۸۶ به ۱۷۰ـ۱۸۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۷ کاهش یابد.

اصلاح مالیاتی دست یافت. کمیته امور مالی سنا به رهبری رابرت پکوود[۱۷۳] (جمهوریخواه، از ایالت اورگون) با برنامه‌ای اصلاحی و ریشه‌ای موافقت کرد که طبق آن از میزان معافیتهای مالی کاسته می‌شد و میزان مالیاتهای فدرال در دو نرخ ۱۵٪ و ۲۷٪ تثبیت‌می‌گردید. این طرح در ماه ژوئن با اختلاف عظیم ۹۷ رأی موافق در برابر ۳ رأی مخالف به تصویب سنا رسید، سپس به‌یك کمیسیون مشترك سناـمجلس نمایندگان به‌رهبری دن‌راستنکوفسکی تسلیم شد و از بطن آن یك لایحهٔ قانونی بیرون کشیدند که در ۲۲ اکتبر به امضای ریگان رسید و صورت قانونی یافت. این قانون بیانگر قاطعترین و مردمیترین اصلاح نظام مالیاتی ظرف چهل سال گذشته بود و به‌ضرر شرکتهای بزرگ و به نفع افراد تمام می‌شد و میلیونها نفر را از زیر چتر مالیاتی خارج می‌کرد و ضربهٔ مهلکی به شبکهٔ زنجیره‌ای در حال رشد واسطه‌های مشاوره‌ای امور مالیاتی وارد می‌آورد.[۱۷۴]

کنگره در هردو مورد کاهش کسر بودجه و اصلاح نظام مالیاتی در طی سال ۱۹۸۶ ابتکار عمل را از دست ریاست جمهوری به‌در آورد، و از سوی دیگر عمدتاً نمایندگان و سناتورهای حزب‌دموکرات در عرضهٔ برنامه‌های جدید نقش ایفا کردند و از جمهوریخواهان پیش افتادند. برای مثال لایحهٔ اصلاح نظام مالیاتی تا حد زیادی توسط ریچارد گپهارت[۱۷۵] از مجلس نمایندگان (دموکراتـمیسوری)

---

173) Robert Packwood

۱۷۴) قانون نهایی در واقع آمیزه‌ای بود از طرح اولیهٔ دولت ریگان، طرح لیبرالی‌تر مجلس نمایندگان و طرح رادیکالی سنا که با شهامت تمامی ضربه‌های گروههای فشار را تحمل کرد و تسلیم نشد. در این طرح دو ردیف مالیاتی گستردهٔ ۱۵ و ۲۸ درصدی پیش‌بینی شد و برای آنها که درآمدهای گزاف داشتند، یك ردیف ۳۳ درصدی تعیین گردید. علاوه برآن، حداکثر میزان مالیات شرکتهای تجاری از ۴۰ درصد به ۳۴ درصد کاهش یافت، ولی امتیازات مالی سرمایه‌گذاری لغو شد و شرایط دشوارتری برای مسئلهٔ کاهش بهای واقعی پول و استهلاك سرمایه مد نظر آمد. رویهمرفته این قانون درآمد دولت از مالیات بردرآمد را به‌طور متوسط تا ۶ درصد کاهش داد، ولی بر خلاف اصلاحات ریگان در سال ۱۹۸۱ به‌نفع مستمندان و ثروتمندان تمام شد و ۶/۵ میلیون نفر مالیات دهندهٔ کم درآمد را به‌طور کلی از پرداخت مالیات معاف نمود.

175) Richard Gephardt

و بیل بردلی از سنا (دموکرات ـ نیوجرزی) تهیه و تنظیم شد ومسلماً اگر رهبران اکثریت دموکرات در مجلس نمایندگان از آن حمایت نمی‌کردند، هرگز به‌تصویب نمی‌رسید. در مورد لایحه‌های دیگر، از جمله لایحه‌هایی در زمینهٔ بازرگانی، محیط زیست، و روابط خارجی نیز نمایندگان دموکرات، بویژه در مجلس نمایندگان، نقش رهبری‌ـ کننده را ایفا می‌کردند. این امر، اعتماد به‌نفس و محبوبیت از کف رفته را به‌آنان باز گرداند و با توجه به‌نزدیکی موعد انتخابات میاندوره‌ای ۱۹۸۶ و انتخابات ریاست جمهوری در ۱۹۸۸ عمیقاً به نفع آنها تمام شد و در داخل حزب نیز تکلیف جناحهای رقیب را روشن کرد. در نتیجه، طی سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ غالب آرایی که در کنگره داده می‌شد، به‌نحو غیر متعارفی حول تصمیمات حزبی از پیش تعیین شده بود و به‌این ترتیب طی سه دههٔ گذشته، کنگرهٔ نود و نهم به بالاترین حد آرای «تك‌حزبی» دست یافت (نك: جدول ۲). در اثر یك چنین وحدت حزبی، میزان موفقیت پرزیدنت ریگان در کنگره به‌کمترین حد خود رسید و در سال ۱۹۸۶ از ۵۶/۵درصد تجاوز نکرد (درمیان رؤسای جمهوری بعد از جنگ دوم جهانی، تنها جرالد فورد در ۱۹۷۶، ریچارد نیکسون در ۱۹۷۳، و دوایت‌آیزنهاور در ۱۹۵۹ به رقمی کمتر از حد ریگان دست یافته بودند. نك جدول ب‌ـ۷ در بخش پیوستها). البته «درصد موفقیت» ریگان در سنا بالا و در حد ۸۱درصد بود، اما درمجلس نمایندگان به‌رکورد تازهٔ ۳۴درصد رسید که حتی از نصف رقم مربوطه در سال ۱۹۸۱ هم کمتر بود.[۱۷۶]

پایان «انقلاب ریگان»؟:
«برنامه‌های اجتماعی» در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶

افت عمیق موج حمایت از ریگان در کنگره طی‌سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶،

---

۱۷۶) در پنج سال اول ریاست جمهوری ریگان، آمار «میزان موفقیت در کنگره» برای او چنین بوده است: در ۱۹۸۱ سنا (س) ـ ۸۸ درصد، مجلس نمایندگان (م) ـ ۷۲ درصد؛ در ۱۹۸۲ س ـ ۸۲ درصد، م ـ ۵۶ درصد؛ در ۱۹۸۳ س ـ ۸۶ درصد، م ـ ۴۸ درصد؛ در ۱۹۸۴ س ـ ۸۶ درصد، م ـ ۵۲ درصد؛ در ۱۹۸۵ س ـ ۷۲ درصد و م ـ ۴۵ درصد.

عدم توانایی او در به‌تصویب رساندن[۱۷۷] بسیاری از برنامه‌های اصلاحی، و شکست و عقب‌نشینی در چند مورد اساسی ـ از جمله اعمال تحریم علیه رژیم افریقای جنوبی (سپتامبر ۱۹۸۵ و اوت ـ سپتامبر ۱۹۸۶، و بعد مردود شمردن وتو او در مورد اخیر توسط کنگره)، حفاظت از محیط زیست و تخصیص بودجه برای برنامه‌های جدید عمومی ـ بسیاری از ناظران را متقاعد کرد که رئیس جمهوری در نیمه راه دومین دورهٔ تصدیش «نیرویی تحلیل‌رفته» است و باید اعلام کرد که عصر اصلاحات رادیکال به‌نقطهٔ پایان خود رسیده است. این نظر گاه بسیاری از حامیان سابق «راست جدید» رئیس‌جمهوری هم بود که از دگرگونیهای محدود حاصل از برنامهٔ «اصلاحات‌ریگان» و مصلحت‌اندیشی ناخواستهٔ پرچمدار آن سر خورده بودند و احساس می‌کردند به آرمانهایشان خیانت شده است. اما چنین تحلیلی از اوضاع غیر عادلانه بود و چندان منطقی نمی‌نمود. این تحلیل، واقعیتهای ناشی از قدرت غیر متمرکز در نظام سیاسی امریکا را مدنظر قرار نمی‌داد، حال آنکه این مسئله، بویژه طی سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶، و با توجه به دو دستگی بارز هردو حزب در کنگره، به‌نحو چشمگیری خودنمایی می‌کرد؛ از سوی دیگر، مسئله عدم‌حمایت آشکار مردم از بسیاری طرحهای سیاسی بحث‌انگیز «راست جدید» رئیس جمهوری هم باید در نظر گرفته می‌شد. اما گرچه توانایی ریگان طی فاصله سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در به‌تصویب رساندن اصلاحات ریشه‌ای شدیداً رو به ضعف نهاد، با اینهمه او توانست چند پیروزی قاطع و اساسی هم در کارنامهٔ خویش ثبت کند و مباحث سیاسی و مسائل اجتماعی روز را در مسیری تازه و محافظه‌کارانه‌تر بیندازد و این نکته در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ انکارناپذیر بود.

در عرصهٔ سیاست خارجی، پرزیدنت ریگان بعد از کسب نظر موافق همگان در مورد خط‌مشی سیاسی خود در دورهٔ اول ریاست

---

۱۷۷) این موارد شامل درخواست مستمر رئیس‌جمهوری از کنگره برای تصویب اصلاحیه‌ای بر قانون اساسی بود، دایر بر ضرورت پیشنهاد بودجهٔ متعادل و دادن حق «وتو» به رئیس‌جمهوری برای آنکه بتواند در موارد لازم به‌مسئولیت خودش از بودجه‌های عملیاتی بکاهد.

جمهوری۱۷۸، موفق شد در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ نیز با دخالتهای شخصی نظر مساعد کنگره را برای افزایش کمکهای پنهانی به شورشیان نیکاراگوئه، افغانستان، و آنگولا جلب کند. در عرصهٔ سیاست داخلی نیز او با موفقیت تمام در برابر فشارهای مخالفان افزایش مالیاتها و طرح تثبیت تعرفه‌های گمرکی در جهت حمایت از صنایع داخلی مقاومت کرد و نتیجه آن شد که در اوت ۱۹۸۶ کنگره نتوانست حداکثر آرا را برای مردود شمردن وتو او در مورد لایحهٔ صنایع نساجی کشور به دست آورد. رئیس جمهوری درعرصهٔ برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی نیز به‌موفقیتهای شایان توجهی دست یافت. چنین تمایلی در جهت انجام کارهای اساسی، و نه تمام برنامه‌های پیشنهادی، طی سالهای ۱۹۸۷ـ۱۹۸۸ رشد و تحرك فزونتری یافت، چون در این سالها هم فشار بسیاری برای کاهش کسری بودجه و کاهش هرچه بیشتر برنامه‌های غیر عمرانی دولت و سپردن بیشتر فعالیتها و سازمانهای تحت کنترل دولت به‌بخش خصوصی، وارد می‌آمد.

آنچه حامیان «راست جدید» را ناامیدتر و ناراضیتر می‌کرد، دستاوردهای محدود ریگان در اجرای اصلاحات مورد نظر در زمینهٔ مسائل بحث‌انگیز اجتماعی طی سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ بود. باانتصاب چهره‌هایی چون اد میز و ویلیام‌بنت، از حامیان «راست جدید» در صدر دستگاههایی چون دادستانی کل و وزارتخانه آموزش، انتظار می‌رفت که در بعضی مسائل اساسی چون کاهش بیکاری، رد طرح سقط جنین، و طرح دوبارهٔ نیازهای مالی مدارس موفقیتهای تازه‌ای کسب شود. در مورد مسئلهٔ اول پیشرفتهایی حاصل آمد، به‌این ترتیب که دستگاه قضایی کشور در اوت ۱۹۸۵ طرحی ریشه‌ای را به مورد

۱۷۸) اما در سال ۱۹۸۶ شواهدی موجود بود حاکی از آنکه حمایت همگانی از سیاست خارجی او در حال فروپاشی است، چون فشار زیادی بررئیس‌جمهوری وارد می‌آمد تا در مذاکرات کاهش تسلیحاتی هسته‌ای با شوروی، راه و رسم سازشکارانه‌ای در پیش بگیرد: مجلس نمایندگان در اوت ۱۹۸۶ از رئیس جمهوری خواست تا اگر شوروی از انجام آزمایشهای هسته‌ای دست بردارد، امریکا نیز انجام این آزمایشها را متوقف کند و رئیس‌جمهوری نیز از تأئید هرگونه هزینه برای تولید سلاحهای استراتژیکی که محدودیتهای سالت ـ۲ را نقض می‌کرد، صرف‌نظر کند.

اجرا نهاد که طبق آن پیمانکاران دولتی موظف شدنـد در استخدام کارگران خود، ملاحظاتی از نظر «اقدامات مثبت» را مد نظر قـرار دهند. اما این طرح در پی مخالفتهای سازمان توسعهٔ مسکن و شهرـ سازی و وزیران حمل و نقل و بهداشت مردود شمرده شد. درعوض، دولت ریگان در به‌تصویب رساندن قانون محافظه‌کارانهٔ جدیدی علیه مواد مخدر (شامل ضرورت انجام آزمایشهای لازم برای تمام‌کارکنان دولت) و مهاجرت غیر مجاز به‌داخل خاك امریکا موفق بود. علاوه بر آن دولت توانست باب بحث و مناظره جدیدی را در مورد هرزه‌نگاری و تولید و چـاپ مطالب مستهجن بگشایـد (در ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ یـك کمیسیون ویژه از سوی اد میز تشکیل شد تا به بررسی این مسئله بپردازد)؛ و در آموزش و پرورش نیز یك نظام بازتر آموزشی را مطرح کند. اما وقتی مباحثی جنجالی چون اجرای مراسم مذهبی در مدارس و اعلام ممنوعیت سقط جنین در کنگره مطرح شد، باز هم بشدت شکست خورد. بنابراین، پرزیدنت ریگان ناچار شد که‌همچون دورهٔ اول ریاست جمهوریش، برنامه‌های اجتماعی خود را از راههای غیرمستقیم به‌مرحلهٔ اجرا درآورد، و از جمله، به‌جای کوشش در راه تصویب قوانین جدید در کنگره، تلاش خود را به‌انتصاب افرادمناسب در قوهٔ قضائیه معطوف ساخت. در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ فرصتهای مناسبی به‌دست آمد تا این روش بـه‌نتایج ثمربخش غیر منتظره‌ای منتهی شود.

تصمیم وارن‌برگر هفتاد و هشت ساله برای کناره‌گیری از مقام ریاست دیوان عالی کشور، به‌منظور متمرکز ساختن کوششهایش در جهت آماده‌سازی جشنهای گرامیداشت دویستمین سالروز تصویب قانون اساسی امریکا، که به‌عهدهٔ او بود، یك جای خالی در این نهاد پدید آورد و به پرزیدنت ریگان فرصتی داد تا شخص مورد نظر خود را به‌این مقام منصوب کند. او بـدرستی آنتونین‌اسکالیا[179] (پنجـاه ساله)، قاضی یك دادگاه منطقه‌ای در بخش کولومبیا را بـه عنوان نهمین عضو شورای دیوان عالی کشور منصوب کرد و ویلیام‌رنکویست

179) Antonin Scalia

(۶۱ ساله)، محافظه‌کار افراطی را به‌عنوان رئیس دیوان عالی کشور معرفی نمود.[۱۸۰] وارن‌برگر معمولا (جز در مسئلهٔ سقط جنین) طرف جناح محافظه‌کار را می‌گرفت. اما این دو تغییر بر توازن آرای دیوان‌عالی اثر چشمگیری برجا ننهاد.[۱۸۱] متقابلا وارن‌برگر به‌خاطر قدرت عمل خاص خود موجب شد تا کنترل بیشتری بر انتصابهای قضایی و انتخاب نامزدهای مناسب اعمال شود. میزان تغییر افراد در دادگاههای ناحیه‌ای و دادگاههای تجدیدنظر بسیار وسیع و مهم بود. پرزیدنت ریگان طی دورهٔ اول ریاست جمهوری خویش، ۱۶۵ قاضی منصوب کرد که این ۱۷درصد کل ۹۵۹ مقامی است که وجود دارد. در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ نیز به ۱۲۲ قاضی جدید حکم داده شد تا جانشین قضات بازنشسته و مستعفی شوند. انتظار می‌رفت که طی سالهای ۱۹۸۷ـ۱۹۸۸ همین تعداد پست خالی شود، و به‌نظر می‌رسید که رئیس جمهوری مصمم است نقش برجسته‌ای در انتصاب حدود نیمی از قضات کشور تا پیش از پایان دورهٔ ریاست جمهوری خود ایفا کند. اکثر قضات جدیدی که طی فاصله سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۶ به‌مقام جدید رسیدند، حامیان طرح سفت‌کردن کمربندقضایی و «حقوق ایالتها» بودند و در مورد مسائلی چون سقط جنین و «اقدامات مثبت» به مشی «راست جدید» تمایل بیشتری نشان می‌دادند.[۱۸۲] این نکته، به‌همراه نزول کیفی «شرایط احراز مقام» که توسط «اتحادیهٔ وکلای امریکا»[۱۸۳] معین شد، حاکی از آن بود که سناتورهای دموکرات با این انتصابها مخالفتهای شدیدی ابراز

---

۱۸۰) انتصاب رنکویست در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۶ با ۶۵ رأی موافق در برابر ۳۳ رأی مخالف به‌تصویب سنا رسید. او بیش از تمام قضات دیوان عالی کشور، از سنا رأی منفی گرفت. قاضی اسکالیا با ۹۸ رأی مثبت و بدون رأی منفی تأئید شد، او اولین امریکایی ایتالیایی‌الاصلی بود که به این مقام می‌رسید.

۱۸۱) دیوان عالی جدید نیز همچنان با اکثریت آرا به نفع لایحهٔ سقط جنین «رو علیه وید» سال ۱۹۷۳ رأی می‌داد و طرفدار استخدام کارگران با مد نظر داشتن سهمیهٔ نژادی بود.

۱۸۲) از ۱۶۵ قاضی منصوب شده از سوی ریگان، در سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۴ فقط ۱۳ تن آنان زن و دو تن ایشان سیاهپوست بودند، متقابلا ۲۵ درصد آنها جزو میلیونرها به‌شمار می‌آمدند.

183) American Bar Association (ABA)

داشته‌اند. این تضاد در ژوئن ۱۹۸۶ منتهی به‌این شد که کمیتهٔ امور قضایی سنا با ۱۰ رأی مخالف در برابر ۸ رأی موافق با انتصاب جفرسن بورگارد سسیونز سوم[184] که به‌نژادپرستی متهم بود، به‌مقام ریاست دادگاه شهر موبیل در آلاباما مخالفت ورزید و این اولین‌بار بعد از سال ۱۹۳۸ بود که کنگره چنین «وتو قضایی» را اعلام می‌کرد. اما با توجه به‌اینکه صلاحیت بقیهٔ نامزدهای جدید مورد تصویب قرار گرفت، این‌طور به‌نظر می‌آمد که پرزیدنت ریگان در پاییز ۱۹۸۶ در مسیر ایجاد یك ماترك قضایی محافظه‌کار قدرتمند گام برمی‌دارد که در دهۀ ۱۹۹۰ و حتی بعد از آن نیز پایدار خواهد ماند.

در نتیجه در پاییز ۱۹۸۶، اگر برنامهٔ «اصلاحات ریگان» در عرصهٔ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هنوز مشکلات اجرایی و قانونی داشت، در عوض به‌پیشرفت چشمگیری رسیده بود. گرچه ریاست جمهوری، از بسیاری لحاظ، آرزو می‌کرد که ملت را به نیروهای دفاعی قدرتمند، حکومت جمع و جور، تورم کم، و رشد اقتصادی متوازن دهۀ ۱۹۵۰ باز گرداند و بار دیگر موازین سنتی و اخلاقی کاتولیکی، که خانواده را محور جامعه می‌شناسد، بر جامعه حاکم کند، اما قادر نبود عقربهٔ زمان را به‌طور کامل به‌عقب بکشد. رئیس جمهوری ناگزیر می‌باید مطابق شرایط دهۀ ۱۹۸۰ عمل کند، دهه‌ای که عصر قدرت کنگره و محافل خارج از کنگره (افکار عمومی و گروههای ذینفع اجتماعی در دوران پس از رلف‌نیدر)[185]، و نیز کنترل پیوسته قوۀ قضاییه بود که هم عملیات داخلی و هم اقدامات خارجی دولت را محدود می‌کرد. در نتیجه، او چاره‌ای نداشت جز اینکه در چارچوب یك سیاست مصلحت‌اندیشانۀ گام به‌گام پیش رود. با توجه به‌چنین مشکلاتی، باید دستاوردهای ریگان را در تغییر چشم‌اندازها و ارائۀ یك دستور کار سیاسی جدید، بین سالهای

---

184) Jefferson Beauregard Sessions III

۱۸۵) Ralph Nader (۱۹۳۴ _)، اقتصاددان و وکیل دعاوی امریکایی، به‌خاطر مبارزاتش در راه حمایت از حقوق مصرف‌کنندگان شهرت دارد. بویژه، در اثر اقدامات او کارخانه‌های اتومبیل‌سازی امریکا مجبور به‌رعایت اصول ایمنی جدیدی در ساخت محصولات خود شدند.ـم.

۱۹۸۱ـ۱۹۸۶ مؤثر شمرد. اما در حالی که جمهوریخواهان خود را برای انتخابات حساس میاندوره‌ای کنگره در نوامبر ۱۹۸۶ آماده می‌کردند تا از اکثریت متزلزل خود بر سنا دفاع کنند، به‌هیچ‌وجه معلوم نبود که آیا پیشرفتهای روزافزونی که دست‌راستیها به مدد کوششهای ریگان به‌آن دست یافته‌اند، در دو سال آخر دورهٔ ریاست جمهوری وی هم حفظ خواهد شد، یا اینکه دموکراتها تهاجمی تازه را علیه محافظه‌کاری اقتصادی و اجتماعی سازمان خواهند داد.

آیا ریگانیسم متوقف می‌شود؟: انتخابات میاندوره‌ای نوامبر ۱۹۸۶

طی سال ۱۹۸۶ میزان محبوبیت رئیس جمهوری در افکار عمومی علی‌رغم تحمل یك رشته شکستهای پی در پی در کنگره و تفوق‌یافتن خط‌مشی کنگره، همچنان در سطح بالایی قرار داشت و ازحد ۶۰درصد نیز تجاوز می‌کرد. او هنوز از روحیهٔ خوشبینی و غرور ملی مردم بهره می‌برد و در این مسیر اقدامات قاطع وی در صدور فرمان تهاجم هوایی به طرابلس (آوریل ۱۹۸۶) و جشنهای یادبود صدمین سالگرد نصب مجسمهٔ آزادی (ژوئن ۱۹۸۶) نیز به‌او کمك می‌کرد. علاوه بر آن رئیس جمهوری با تصویب لایحهٔ مردم‌گرایانه اصلاحیهٔ نظام مالیاتی در اکتبر ۱۹۸۶ که از سوی راستنکوفسکی‌ـپکوود فراهم شده بود، اعتبار فراوانی برای خود خرید و در همان ماه، در آستانهٔ برگزاری انتخابات کنگره، ریگان در ریکیاویك (ایسلند) طی دیداری کوتاه، که‌روی آن‌بسیار تبلیغ شده بود، با میخائیل‌گورباچف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی، سر یك میز نشست. طی این دیدار، پیشرفتهای چشمگیری برای موافقت در زمینهٔ انعقاد پیمان «تاریخی» کاهش تسلیحات هسته‌ای بین دو ابرقدرت حاصل آمد. اما علی‌رغم محبوبیت ریاست جمهوری در پاییز ۱۹۸۶، حزب جمهوریخواه به‌نحو بیسابقه‌ای از نتایج انتخابات میاندوره‌ای بیمناك بود، چون طبق‌سنت انتخاباتی که در سال ششم ریاست جمهوری صورت می‌گرفت ــ برای مثال در سالهای ۱۹۳۸، ۱۹۵۸، ۱۹۶۶ و ۱۹۷۴ در زمان روزولت، آیزنهاور، کندی‌ـجانسن و نیکسون‌ـفوردــ برای حزبی که بر سر کار بود بسیار ناموفق از کار در می‌آمد. در سال ۱۹۸۶ جمهوریخواهان

با مسائل پیچیده‌ای چون جنگ ویتنام و واترگیت، که در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۴ درصدر مسائل قرار داشتند، روبه‌رو نبودند، اما در سنا در برابر ۱۲ کرسی دموکراتها آنها باید از ۲۲ کرسی خود دفاع می‌کردند که از این تعداد ۱۴ کرسی به‌سناتورهایی مربوط می‌شد که برای اولین‌بار و در انتخابات سال ۱۹۸۰ و در پی شکست دموکراتها به سنا راه یافته بودند، جمعاً ۱۰ کرسی نیز به ایالتهای کشاورزی غرب میانه که با کسادی اقتصادی روبه‌رو بودند و ایالتهای جنوبی که در آنها صنایع نساجی و نفت رونق زیادی داشت، مربوط می‌شد و این ایالتها از سیاستهای ریگان ناراضی بودند. از سوی دیگر سناتورهای قدیمی سه ایالت مریلند، اریزونا، و نوادا (چارلز ماتیاس، بری‌گولدواتر، و پال‌لاکسالت) خود را بازنشسته کردند و همین امر کرسیهای آزادی ایجاد کرده بود و این خطر برای جمهوریخواهان وجود داشت که حزب دموکرات در آن ایالتها پیروز شود. در چنین موقعیتی حزب جمهوریخواه نگران آن بود که مبادا اکثریت خود را در سنا از دست بدهد و در نتیجه ریگان مجبور شود دو سال آخر دورهٔ ریاست جمهوری خود را با کنگره‌ای یکپارچه‌مخالف سر کند.

کمیتهٔ ملی حزب جمهوریخواه، که این امکان را منتفی نمی‌دانست، بودجهٔ گزافی برای تبلیغات انتخاباتی در نظر گرفت (حدود ۱۰ میلیون دلار) و در عین حال کمیتهٔ ملی سنای حزب‌جمهوریخواه (که نهاد گردآورندهٔ کمکهای مالی برای جمهوریخواهان است) با دست و دلبازی تمام هشت برابر حزب رقیب، بودجهٔ انتخاباتی گذاشت. این فعالیتها با کوششهای پیگیر رئیس جمهوری همراه شد که در آخرین مبارزهٔ انتخاباتی خود، طی ماههای سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۶، هفته‌ای دو تا چهار روز به‌ایالتهای «حساس» سفرکرد تا به نامزدهای حزبی کمك کند. پرزیدنت ریگان که می‌کوشید تا این انتخابات را به‌نوعی رفراندوم برای شش سال ریاست جمهوری خود بدل کند، از رأی‌دهندگان خواست تا امکان اجرای اصلاحات بیشتری را در دوسال آخر فراهم کنند و از آنها که از سال ۱۹۸۰ تا کنون در کنار حزب جمهوریخواه ایستاده بودند تقاضا کرد تا همچنان همین موضع را

حفظ نمایند تا او بتواند دست بازتری برای انجام اصلاحات مورد نظر داشته باشد. اما علی‌رغم کوششهای بسیار کـاخ سفید و دفتر مرکزی حزب جمهوریخواه، وقتی چهارم نوامبر، روز انتخابات، فرا رسید، مسائل محلی و شخصیت افراد بود که نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌کرد. حزب دموکرات که گروهی نامزدهای توانا به‌میدان فرستاده بود توانست با اتخاذ یك مشی مبارزاتی دقیق و حساب شده، با شعار- های بسیار عامه‌پسندتر از شعارهای رقیب، ازمشکلات پیچیدهٔ‌منطقه‌ای که جمهوریخواهان درگیر آن بودند، نهایت استفاده را ببرد و به دستاوردهای چشمگیری در انتخابات سنا برسد. دمـوکـراتها شش سناتور انتخاب شدهٔ سال ۱۹۸۰ را کنار زدند، در ایالتهای جنوبی پیروزی بزرگی بـه‌دست آوردنـد (چهـار کـرسی را از کنتـرل جمهوریخواهان خارج ساختند)؛ دو کرسی در ایالتهای کمربند آفتاب تصاحب کردند؛ و در مریلند و نوادا، دو کرسی از سه کرسی آزاد را از آن خود ساختند. در مجموع، دموکراتها هشت کرسی سنا را بـه چنگ آوردند که بزرگترین پیروزی دموکراتها بعد ازسال ۱۹۵۸ بود و در نتیجه، کنترل سنا، با اختلاف ۵۵ کرسی در برابر ۴۵ کرسی به‌دست آنها افتاد (نك: جدول ۱۷).

عملکرد جمهوریخواهان در انتخابات سنا، ضعیف و بسیاربدتر از حد انتظار بود. اما آنها در انتخابات مجلس نمایندگان بهتر ظاهر شدند و فقط سه کـرسی از دست دادنـد، و متقابلا در انتخابـات فرمانداریها برای ۳۶ ایالت‌که ۲۷ایالت آن دارای فرماندار دموکرات و بقیه جمهوریخواه بود به پیروزی چشمگیری رسیدند و هشت مقام فرمانداری درایالتهای مختلف را ازآن‌خود کردند.[۱۸۶] جمهوریخواهان در این مبارزات، فرمانداری سه ایالت جنوبی، یکی در اوکلاهوما و سه ایالت دیگر در غرب میانه را به دست گرفتند. در نتیجه بـاید گفت که نتایج انتخابات میاندوره‌ای نوامبر ۱۹۸۶ بسیار پیچیده و

---

۱۸۶) در مبارزات انتخاباتی برای هیئتهای قانونگذاری درون‌ایالتی، دموکراتها ۱۵۰ کرسی و نیز کنترل بر چهار نهاد قانونگذار چهار ایالت دیگر را هم، علاوه بر ایالتهایی که در اختیار داشتند، به‌دست آوردند (نك: جدول ب ـ ۱۰ در بخش پیوستها).

تا حدی متناقض بود. پیشرفت نسبتاً کم دموکراتها در مجلس نمایندگان ناشی از آن بود که حزب در سال ۱۹۸۴ از مواضع خود خیلی خوب دفاع کرده بود و در نتیجه کرسیهای زیادی به دست رقیب نمانده بود که در سال ۱۹۸۶ بخواهد آنها را «دوباره» به‌چنگ بیاورد تصاحب کند. عملکرد نامساعد حزب دموکرات در انتخابات فرمانداریها را نیز باید از یك‌سو به عملکرد قدرتمند این حزب در سال ۱۹۸۲ که سال «ضد ریگان» بود منسوب دانست (دموکراتها می‌بایست فرمانداری سه ایالتی را که از دست داده بودند، در آن انتخابات مجدداً به‌دست بیاورند: ایالتهای نبراسکا، تکزاس، و ویسکانسین) و از سوی دیگر به اختلافات درون حزبی در چند ایالت (از جمله آلاباما و اریزونا). اما حال و هوای کلی حاکم بر انتخابات سال ۱۹۸۶، برخلاف سال ۱۹۸۴، بیشتر متوجه وضع اقتصادی روز بود، رأی‌دهندگان در بیشتر مبارزات این سال برای تغییر در خط‌مشی سیاسی و تغییر چهره‌ها، رأی دادند. در نتیجه، بیش از یك‌چهارم سناتورهای حاضر در سنا شکست خوردند، پنجاه‌درصد کرسیهای آزاد و ۶۳درصد ایالات بدون فرماندار نیز به‌دست رقیب افتاد.[۱۸۷]

رهبران حزب دموکرات بعد از انتخابات نوامبر ۱۹۸۶ عزم خود را برای «سازماندهی» مجدد کنگره جزم کردند. هیئت نمایندگان حزب در کنگره، کار انتخاب رهبر اکثریت سنا و رئیس مجلس نمایندگان به‌انجام رسید (نك: جدولهای د_۱، د_۵، د_۶ در بخش پیوستها) و رابرت برد (ویرجینیای غربی) به‌عنوان رهبر اکثریت سنا و جیم‌رایت (تکزاس) به‌عنوان رئیس جدید مجلس نمایندگان معرفی شدند.[۱۸۸] برد و رایت که هردو میانه‌رو بودند، می‌خواستند همکاری نزدیکی با یکدیگر برقرار سازند و از رهبران سابق‌کنگره‌های نود و پنجم تا نود و نهم هماهنگتر باشند. از سوی دیگر، آنان بعد از مشورتهای طولانی با رئیسان کمیته‌های مختلف، تصمیم گرفتند

---

۱۸۷) البته در مجلس نمایندگان ۹۸/۵ درصد نمایندگان قبلی دوباره برگزیده شدند.

۱۸۸) در «انتخاب» رهبر اکثریت سنا و مجلس نمایندگان و نیز رئیسان کمیته‌های فرعی، اصل ارشدیت رعایت می‌شد.

یك برنامهٔ جدید برای کنگرهٔ صدم فراهم آورند و طبق اصول مندرج در آن، ابتکار عمل را در امور مربوط به‌قانونگذاری، از دست رئیس جمهوری خارج کنند و تغییر چشمگیری در مشی سیاسی کشور ایجاد نمایند. در صدر دستور کار دموکراتها، برنامه‌ای برای ارائهٔ یك طرح تجارتی وجود داشت که صادرات را تشویق می‌کرد و از حجم واردات می‌کاست، برنامه‌ای هم در مورد کشاورزی بود که به‌ایالتهایی که در اثر سیاست کشاورزی درست دچار ضرر و زیان شده بودند، کمکهای مالی بیشتری می‌داد. از سوی دیگر با توجه بـه اینکه دو لیبرال اهل شمال، جوزف‌بیدن (دلاور) و ادوارد کندی (ماساچوست)، در صدر کمیته‌های امور قضایی و منابع کار و نیروی انسانی سنا قرار دارند، رهبران حزب قول می‌دادند که مانع احراز پست مقامات قضایی توسط قضات دست‌راستی معرفی شده به‌مجلس شوند، قوانینی برای بهبود نظام آموزشی و بهداشت بگذرانند؛ و حداقل دستمزد را افزایش دهند. دموکراتها در عرصهٔ سیاست خارجـی و دفـاع نیز خواهان اعمال تحریمهای شدیدتر علیه افریقای جنوبـی، پیشرفت بیشتر در مذاکرات مربوط به محدود کردن سلاحهای استراتژیکی، حفظ تعهد نسبت به‌مفاد پیمان سالت ۲، و صرفه‌جویی فزونتر در هزینه‌های دفاعی کشور بودند. اما رهبران جدید دموکرات در مـورد مسئله نهایی و بسیار مهم کسری بودجه، که طبق شرایط مندرج در برنامهٔ گرام‌ـرودمن قرار بود طی سال مالی ۱۹۸۸ به حد ۱۰۸میلیارد دلار تنزل کند، خط‌مشی قاطع و هماهنگی نداشتند. جیم‌رایت رئیس مجلس نمایندگان شخصاً معتقد بود که تنها راه تهاجم اساسی به حجم عظیم کسری بودجه، بدون دست زدن به برنامه‌های رفاهی اجتماعی، این است که به‌طور موقت از طرح کاهش مالیات بـر درآمـد سال ۱۹۸۷ـ۱۹۸۸ صرف‌نظر شود، با حداقل کاهش مورد نظر در سطوح بالا متوقف گردد. اما رایت هم به‌مانند تیپ او٬نیل، رئیس سابـق مجلس نمایندگان، نمی‌خواست که دموکراتها در این اقدام خطیر، که مسلماً نارضایتی مردم را به‌ارمغان می‌آورد، پیشقدم شوند و مایل‌بود تا پیشتر نظر مساعد ریاست جمهوری را جلب کند. چـون رئیس جمهوری سرسختانه مخالف افزایش مالیات بود و تهدید می‌کرد که

هر برنامه‌ای را در این جهت وتو خواهد کرد، رایت و برد برآن‌شدند تا استراتژی مشهور به «انعطاف‌پذیری» را در پیش بگیرند وبکوشند تا همان ارقام مندرج در طرح گرام‌ـرودمن را محقق سازند.

رهبران دموکراتها در کنگره سخت خواهان آن بودند که در دورهٔ ۱۹۸۷ـ۱۹۸۸ موفقیت چشمگیری کسب کنند و توانایی حزب خویش را در ادارهٔ عاقلانهٔ امور به‌اثبات برسانند و خیال مردم را از بابت کارآیی کنگره آسوده سازند و به دنبال آن آمادگی حزب دموکرات را در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۹ به‌نمایش بگذارند. اما چون حزب دموکرات در هیچیك از دو مجلس کنگره صاحب اکثریت مطلق برای رد وتوهای ریاست جمهوری در مورد لایحه‌های جنجالی نبود، برد و رایت چاره‌ای نداشتند جز اینکه خیلی مواضع تك‌حزبی نگیرند و بکوشند با جلب موافقت رابرت دال و رابرت میچل، همتایان جمهوریخواه خود، هماهنگی و همفکری کارآمدتری ایجاد کنند. در نتیجه، دیدگاه رهبران جمهوریخواه در کنگره نقش تعیین‌کننده‌ای‌پیدا کرد. رابرت دال سخت علاقه‌مند بود که در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۸ شرکت کنند. از سوی دیگر، مسئلهٔ دیدگاه و شیوهٔ برخورد کاخ سفید هم مطرح بود. پرزیدنت ریگان پشتگرم به حق وتو خویش، اگر ازدستاوردهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۶ راضی‌بود، می‌توانست تصمیم بگیرد که در کاخ سفید انزوا پیشه کند و مانند رؤسای جمهوری جمهوریخواه پیش از خود، نیکسون و فورد، کار را به‌اتلاف وقت بگذراند، یا همچون مشی خاص خود در فرمانداری کالیفرنیا طی سالهای ۱۹۶۹ـ۱۹۷۴ به‌نحو موفقیت‌باری با رهبران حزب مخالف در کنگره بده و بستان و به‌بهای به‌تصویب رساندن طرحهایی که به آنها امید داشت، به تصویب طرحهایی هم که چندان باب میل او نبود، رضایت دهد.

شواهد و دلایل متعدد بعد از روز انتخابات حاکی از آن بود که رابرت دال رهبر سناتورهای جمهوریخواه، در پی نمایش تلویزیونی مشترك با رابرت برد، بیمیل نیست که در چارچوب طرح یك لایحهٔ میانه‌رو و سازشکار در مورد امور بازرگانی که در آن ازصنایع داخلی حمایت شود و هدف آن کاهش کسری بودجه باشد، به دموکراتهاچراغ

سبز نشان بدهد. اما دولت ریگان که همچنان خط سازش‌ناپذیری اقلیت را اداره می‌کرد، با حمایت از پتریك بیوکنان وزیر ارتباطات (حامی سرسخت برنامهٔ «راست جدید»، اما با دیدگاهی تازه)، آمادگی خود را برای انجام مذاکره بر سر شرایطی جدید وچانه‌زدنهای بعدی، البته با در نظر داشتن محدودیتهایی، در یك قالب واقع‌گرایانه‌تر، اعلام داشت. اما طی روزهای انتخابات، دولت‌ریگان دراثر جدیدترین رسوایی سیاسی کشور بعد از واترگیت، آن چنان ضربه‌ای خورد که عملا فلج شد و در پی آن موقعیت و اعتبار ریاست جمهوری عمیقاً رو به زوال نهاد و چنان تغییرات عمیقی در کادر اجرایی کاخ‌سفید پدید آمد که عملا یك دستگاه بازسازی شدهٔ ریاست جمهوری بر سر کار آمد.

فروپاشی تصورات: پرزیدنت ریگان و «ماجرای ایران-کنترا»

علت به‌قدرت رسیدن ریگان در نوامبر ۱۹۸۰ عمدتاً آن بود که مردم امریکا از ناتوانی کارتر در فراهم آوردن موجبات آزادی ۵۲ گروگان امریکایی در تهران ناراضی‌بودند. رونالدریگان درمبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰، کارتر را به‌خاطر بیکفایتی و ناتوانی در اتخاذ یك سیاست خارجی درست، که موجب خفت ملت در نزد دولتهای دیگر نشود، سرزنش می‌کرد و قول می‌داد که اگر به‌قدرت برسد، از طریق اتخاذ یك استراتژی دفاعی جدید و سیاست ضد تروریستی مانع بروز چنین رخدادهایی در آینده بشود. این سیاست جدید حول سه محور اصلی دور می‌زد: لغو هرگونه برنامهٔ مذاکره با رهبران تروریستها؛ اعمال تحریمهای سیاسی و اقتصادی کشورهای تروریست‌پرور؛ رو آوردن به «اقدامات تلافی‌جویانه» به‌سبك اسرائیل، به‌منظور بازداشتن این کشورها از دست‌زدن به‌اقدامات بیشتر. هدف اصلی این‌استراتژی کشور لیبی و رهبر آن سرهنگ قذافی بود، که [ادعا می‌شد] روابط نزدیکی با سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) دارد و در سه مورد با اقدامات تلافی‌جویانهٔ امریکا روبه‌رو شد. اولین‌بار در اوت ۱۹۸۱ دو جنگندهٔ لیبیایی که برفراز خلیج لیبی به‌یك فروند هواپیمای‌نظامی امریکا حمله‌ور شده بودند، سرنگون شدند. سپس در اکتبر ۱۹۸۵

هواپیماهای امریکایی یك هواپیمای مصری را در هوا محاصره‌کردند و آن را مجبور ساختند تا در گوشه‌ای از خاك ایتالیا به زمین بنشیند، این هواپیما حامل چهار عضو ساف بود که کشتی ایتالیایی «آکیله‌ئورو»[189] را ربوده و یك مسافر امریکایی آن را به قتل رسانده بودند. اقدام سومی که‌بسیار جنجال‌برانگیز هم از کار درآمد، در ماههای مارس و آوریل ۱۹۸۶ رخ داد و هدف آن تنبیه دولت لیبی بود که به‌زعم امریکا در رشته‌ای از اقدامات تروریستی در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ علیه مراکز استقرار امریکاییها در اروپای غربی دخالت داشت. در این مورد چندین فروند هواپیمای آـ۶ و افـ۱۱۱ امریکایی برفراز شهر طرابلس ظاهر شدند و شهر را بمباران کردند که در نتیجهٔ آن بیش از یکصد نفر جان خود را از دست دادند.

افکار عمومی امریکا از استراتژی ضد تروریستی ریگان‌استقبال کرد. اما این سیاست در کاهش میزان اقدامات تروریستی، که طی سالهای ۱۹۸۱ـ۱۹۸۶ رو به‌فزونی نهاده بود، مفید نیفتاد. این استراتژی از نظر سیاسی نتوانست سوریهٔ تحت حمایت شوروی و ایران را، که به‌زعم مقامات امریکایی، از این مسائل بیگانه نبودند تحت تأثیر قرار دهد و حتی ربایندگان گروگانهای روزافزون خارجی را نیز به‌آزادسازی آنها ترغیب نکرد. آدم‌ربایان از درهم‌ریختگی بیروت نهایت استفاده را بردند و چند چهرهٔ صاحب‌نام امریکایی را به‌اسارت گرفتند. امریکاییها اعتقاد داشتند که سوریه، متحدشوروی و بنیادگرایان ایرانی از آدم‌ربایان حمایت می‌کنند. در تابستان سال ۱۹۸۵ جمعاً ۹ شهروند امریکایی، از جمله ویلیام باکلی، رئیس بخش خاورمیانه‌ای «سیا» در بیروت در اسارت بودند. تقاضای این عده و خانواده‌هایشان به‌نحو گسترده‌ای از تلویزیون پخش می‌شد و این خطر را دربر داشت که در آستانهٔ انتخابات نوامبر به وخیمترشدن اوضاع بینجامد و ریگان را در موقعیتی مشابه کارتر، در روزهای گروگانگیری امریکاییها در تهران، قرار دهد. اما دولت ریگان‌شانس آورد و سه تن از گروگانهای صاحب‌نام، کشیش بنجامین‌ویر[190] (در

189) Achille Lauro 190) Benjamin Weir

سپتامبر ۱۹۸۵)، کشیش لارنس‌جنکو[191] (در ژوئیه ۱۹۸۶) و دیوید جاکوبسن (در نوامبر) در ظاهر به‌مدد کوششهای انساندوستانهٔ تری‌ویت[192]، نمایندهٔ کلیسای انگلستان، آزاد شدند. آزادی این عده به‌مردم امید و روحیه داد و این تلقی را تقویت کرد که هنوز می‌توان به‌آزادی بقیهٔ گروگانها امید داشت. اما در نوامبر ۱۹۸۶رخدادهایی به‌وقوع پیوست که تصورات ملی را بشدت درهم شکست.

روز پنجم نوامبر ۱۹۸۶ مجلهٔ بیروتی «الشراع» که طرفدار سوریه بود، طی گزارشی ادعا کرد که بر پایهٔ اظهارات منابع موثق در خاورمیانه، آزادی گروگانهای امریکایی دلایل دیگری غیر ازدلایل انساندوستانه دارد. این نشریه ادعا کرد که امریکا مخفیانه و از طریق اسرائیل، تسلیحات و لوازم یدکی نظامی در اختیار ایران قرار داده است تا این کشور، که درگیر یك جنگ فرسایشی طولانی با عراق است و برای هواپیماها و تانکهای امریکایی خود بشدت به‌این لوازم یدکی نیاز دارد، متقابلا از نفوذ خود بر گروه «جهاد اسلامی» مستقر در بیروت استفاده کند و موجبات آزادی سه گروگان‌امریکایی را فراهم آورد.

سخنگوی مطبوعاتی رئیس جمهوری بلافاصله چنین ادعایی را تکذیب کرد. اما روزنامه‌نگاران امریکایی بتدریج و به‌دنبال پیگیری مسئله در امریکا و خاورمیانه، به جزئیات بیشتری در مورد تماس مقامات دولت‌امریکا با ایران دست یافتند که تا حدی گزارش«الشراع» را تأیید می‌کرد. سرانجام، آشکار شد که شورای امنیت ملی، ابتدا تحت رهبری رابرت مك‌فارلین و سپس (از دسامبر ۱۹۸۵) دریادار جان‌پویندکستر[193]، حدود هجده ماه است که علی‌رغم اعلام موضع صریح وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا مبنی بر ممنوعیت مذاکره خصوصی با رهبران ایران، با آنها مذاکره کرده است و همین امر به‌ارسال حدود ۶۰۰ میلیون دلار تجهیزات حساس نظامی ولوازم یدکی منتهی شده است. بالاخره ریاست جمهوری در روزهای ۱۲ و ۱۳ نوامبر، بعد از انجام دیدارهایی با رهبران احزاب دموکرات و

---

191) Lawrence Jenco   192) Terry Waite
193) John Poindexter

جمهوریخواه در کنگره، بر صفحهٔ تلویزیون ظاهر شد و تأیید کرد که چنین تماسهایی برقرار شده و ارسال تسلیحات نظامی به ایران، که دشمن بزرگ امریکا محسوب می‌شود، با اطلاع و تصویب شخص او به‌انجام رسیده است. اما او تأکید کرد که در مورد آزادی‌گروگانها هیچ معامله‌ای صورت نگرفته است و اقدام امریکا جنبهٔ ژئو-پولیتیکی داشته و علت ارسال اسلحه به‌ایران، کوشش برای برقراری تماس با چهره‌های میانه‌رو در دستگاه حکومتی به‌منظور تقویت موضع آنان در مبارزهٔ قدرتی بود که احتمالا پس از درگذشت امام‌خمینی در ایران درخواهد گرفت.

صدور اجازهٔ ارسال تسلیحات نظامی از سوی رئیس جمهوری به‌کشوری که امریکا از سال ۱۹۷۹ تمامی روابط رسمی خود را با آن قطع کرده و سپس یك تحریم همه جانبهٔ تسلیحاتی علیه آن اعلام‌داشته بود، به‌اعتبار و احترام امریکا در سطح جهانی لطمه زد. این امر سبب شد که دولت ریگان در معرض اتهام انجام کارهای نامشروع (نقض قانون کنترل صدور تسلیحات) و مطلع نساختن مقامات ارشد کنگره از این اقدامات نهانی، که طبق «قانون امنیت ملی» و «قانون نظارت بر اقدامات اطلاعاتی» مصوبهٔ ۱۹۸۰ اطلاع از آنها برای کنگره الزامی است، قرار بگیرد. این اقدام متکی به دلایلی همچون «آینده‌نگری و سیاستهای ژئو-پولیتیکی» سخت مورد انتقاد قرارگرفت و به‌بهای تغییر برخی از سران شورای امنیت ملی انجامید. اما ماجرا به‌همین‌جا خاتمه نیافت و قضیه از همبستگی زمانی نزدیك‌بین آزادی ویر، جنکو، و جاکوبسن، و ارسال تسلیحات نظامی به ایران فراتر رفت و نتایج یك نظرخواهی همگانی نشان داد که گرچه اندکی کمتر از دوسوم مردم امریکا روایت کاخ سفید از رویدادها را باور دارند، محبوبیت پرزیدنت ریگان ۲۱درصد کاهش یافته و در نوامبر ۱۹۸۶ به‌حد باورنکردنی ۴۶ پایین آمده است، و در ضمن افکار عمومی نه تنها خواهان کناره‌گیری جان‌پویندکستر، مشاور امنیت ملی است، بلکه بر انفصال دانلدریگن از ریاست ستاد کاخ سفید و جورج شولتز از وزارت خارجه نیز اصرار می‌ورزد.

کمیته‌های اطلاعات و روابط خارجی مجلس نمایندگان و سنا

از ۲۱ نوامبر تحقیقات مفصلی را در مورد «ماجرای ایران» آغاز کردند. نمایندگان دموکرات که نقطهٔ ضعفی یافته بودند، بشدت دست به‌فعالیت زدند و نقش مؤثری در این تحقیقات بر عهده گرفتند. روز ۲۵ نوامبر ضربهٔ دیگری به‌پیکر دولت ریگان وارد آمد و اوضاع را وخیمتر کرد. در این روز، اد میز، دادستان کل‌کشور، خطاب به جمعی از خبرنگاران اعلام داشت که بعد از بررسیهای زیاد معاملهٔ تسلیحاتی به‌این نتیجه رسیده است که رویدادهای دیگری نیز به‌وقوع پیوسته که تا کنون فاش نشده است. در گزارش میز آمده بود که علاوه بر ارسال مخفیانهٔ سلاح به‌ایران، سود حاصل از این معامله در یك‌حساب بانکی خاص در سویس واریز شده و سپس در اختیار شورشیان کنترا در نیکاراگوئه قرار گرفته و به‌این ترتیب تحریم اعلام شده از سوی کنگره در ۱۹۸۳ـ۱۹۸۶ (اصلاحیهٔ بولند) در مورد عدم ارسال چنین کمکهای مالی نقض شده است. این عمل غیر قانونی را گروه‌کوچکی از هواداران کنترا در شورای امنیت ملی سر و سامان داده‌اند که درصدر آنها سرهنگ دوم آلیورنورث[194] (چهل و سه ساله) قرار دارد. نورث درگذشته فرماندهٔ یك جوخهٔ ویژه از تفنگداران نیروی دریایی امریکا بود که در جنگ ویتنام مدالهای شجاعت و لیاقت بسیار دریافت کرده بود او در دولت ریگان به‌عنوان سرپرست عملیات ویژه خدمت می‌کرد و در تهاجم نیروهای نظامی امریکا به گرانادا در اکتبر ۱۹۸۳، عملیات «آکیله لائورو»، و حمله به طرابلس لیبی در ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ نقش مهمی به‌عهده داشت. او ضمناً مشاور برنامه‌ریزی عملیات کنتراها در امریکای مرکزی هم بود. نورث و پویندکستر، که گفته می‌شد بدون موافقت رئیس جمهوری و به‌ابتکار خود دست به این عمل زده‌اند، بلافاصله در روز ۲۵ نوامبر استعفا دادند. فردای آن روز اعلام شد که یك کمیسیون ویژهٔ سه نفری شامل ژنرال برنت اسکوکرافت[195] (عضوشورای امنیت‌ملی در دوران جرالدفورد)، ادموندماسکی[196] (وزیرخارجهٔ دولت‌کارتر) وبه‌سرپرستی‌جان‌تاور[197] (سناتور سابق جمهوریخواه از تکزاس، و سرپرست سابق کمیتهٔ

---

194) Oliver North 195) Brent Scowcroft
196) Edmund Muskie 197) John Tower

نیروهای مسلح سنا) تشکیل شده است و این‌کمیته وظیفهٔ‌بررسی‌نقش و عملکردهای شورای امنیت ملی را در این رویدادها (که به عنوان ماجرای «ایران‌ـکنترا» شهرت یافت)، به‌عهده گرفته و گزارش کاملی در این زمینه ارائه خواهد داد.

افشاگریهای میز به‌موقعیت رئیس جمهوری در نزد افکارعمومی بشدت لطمه زد و این ادعا که رئیس جمهوری تا روز ۲۴ نوامبر در جریان امور قرار نداشته است و گروه کوچکی از دستیارانش او را در مورد تماس با کنتراها اغفال کرده بودند، با ناباوری مردم مواجه شد. علاقهٔ شخص رئیس‌جمهوری به‌مسئلهٔ نیکاراگوئه، تماسهای نزدیك او با رهبران برجستهٔ کنترا و کسانی که به کنتراها کمك مالی می‌دهند، و این واقعیت که آلیور نورث به‌تقاضای شخص رئیس جمهوری در شورای امنیت ملی حضور می‌یافت، در مجموع این ادعا را که وی از کل ماجرا اطلاع نداشته است باور نکردنی جلوه می‌داد و متقابلا اتهامات رابرت برد رهبر اکثریت سنا را موجه می‌نمود که اگر رئیس جمهوری از چنین موضوع مهمی اطلاع ندارد و درجریان چنین اموری قرار نمی‌گیرد، «پس یك جای کار ایرادی اساسی دارد.» از سوی دیگر، گزارش میز، و نیز افشاگریهای بعدی مطبوعات، این گمان را مطرح کرد که «سیا» به خاطر نگرانی نسبت به جان وآزادی ویلیام باکلی که از ماه مارس ۱۹۸۴ ناپدید شده بود، نقش مهمی در انتقال تسلیحات نظامی و رد و بدل کردن بعدی پول ایفا کرده است[۱۹۸] (برای مثال آن حساب بانکی در سویس بارها توسط «سیا» مورد استفاده قرار گرفته بود).

در آخرین روزهای نوامبر ۱۹۸۶ پرزیدنت ریگان از سوی هم‌حزبیهای خود و دموکراتها تحت فشار شدید قرار گرفت تا تمام ماجرای «ایران‌ـکنترا» را روشن کند، و بپذیرد که خطاهایی‌صورت گرفته و «دادستان ویژه»[۱۹۹] را مأمور کند که کل ماجرا را مورد

---

۱۹۸) اما سیا درسپتامبر ۱۹۸۵ دریافت که ربایندگان با کلی او را در بهار ۱۹۸۵ به‌قتل رسانده و امریکا را وادار کرده‌اند که آزادی کشیش بنجامین ویرا به عنوان جبران آن قبول کند.

۱۹۹) دادستانهای ویژه (که مشاوران مستقل هم نامیده میشوند) از سوی
←

بررسی دقیق قرار دهد تا چهره‌های خطاکار هیئت دولت مشخص‌شوند و خطاکارانی چون ریگن، کیسی، و شولتز، که در تعیین خط‌مشیهای سیاسی نقش عمده‌ای بر عهده دارند، مسئولیت خطاها را بپذیرند و از هیئت دولت کنار گذاشته شوند. آنان معتقد بودند که اگر چنین اقداماتی صورت نپذیرد، حرمت و اعتبار دولت در معرض تردید خواهد گرفت، و در نتیجه، توانایی دولت در اعمال سیاستهای داخلی و خارجی فلج خواهد شد. اما پرزیدنت ریگان پیشنهاد برکنار کردن همقطاران خود را نپذیرفت و حاضر نشد اعلام کند که در ماجرای ایران رفتار ناصوابی در پیش گرفته است. او در مصاحبه‌ای با مجلهٔ «تایم» اعلام کرد که عمیقاً معتقد است «وقتی حقیقت روشن شود، مردم خواهند دید که حق با ما بوده است» و بشدت از مطبوعات‌به‌خاطر لحن تند گزارشهای آنان در این مورد انتقاد کرد. اما رئیس‌جمهوری در عمل به‌یك رشته اقدامات باب میل کنگره دست زد و در دوم‌دسامبر اعلام کرد که لازم است بررسی مستقلی توسط دادستانی ویژه به‌انجام برسد و سپس فرانك کارلوچی[200] محبوب و مجرب را هم به عنوان مشاور جدید امنیت ملی منصوب کرد. او در ضمن از مشاوران و دستیاران خود خواست تا در بررسیهایی که از سوی کنگره به عمل می‌آید «نهایت همکاری» را از خود نشان دهند.

همزمان با پیشرفت کار بررسی کنگره درمورد ماجرا و براساس اظهارات رابرت مك‌فارلین، مشاور سابق امنیت ملی، مشخص شد که چند تن دیگر از مقامات عالیرتبهٔ دولت ریگان نیز از مسئلهٔ انتقال سود حاصل از معاملهٔ اسلحه با ایران به شورشیان کنترا مطلع بوده‌اند و علاوه بر آن بخشی از این سود نیز به چریکهای افغانستان که با دولت کابل در نبرد بودند و نیز شورشیان آنگولا اختصاص یافته است. علاوه بر این، مك‌فارلین تأیید کرد که گرچه دلیل اولیهٔ ارسال تسلیحات نظامی به‌ایران متکی به دلایل استراتژیکی بوده،

→ دادگاهی با سه قاضی برگزیده می‌شوند و گزارش نهایی هم به‌همان قاضیها تقدیم می‌شود. فعالیت آنان کاملا سری است و تا زمانی که تحقیقات آنها پایان نیافته به‌جمع‌آوری مدارك لازم به‌سوی تعقیب بعدی متهمان اقدام می‌کنند.

200) Frank Carlucci

انگیزهٔ اصلی آن در پاییز ۱۹۸۵ چیزی جز تأمین ضمانت لازم برای آزادی گروگانهای امریکایی از بیروت نبوده است. در دسامبر۱۹۸۶ هیچ علت دیگری برای انجام معاملهٔ تسلیحاتی با ایران، از سوی کمیتهٔ بررسی‌کننده ارائه نشد و این‌طور به‌نظر می‌آمد که شاهدان ماجرا حاضر نیستند شهادت بیشتری بدهند. سرهنگ آلیور نورث و جان‌پویندکستر با تکیه بر «اصلاحیهٔ پنجم» و استناد به دلایل‌امنیتی، لب از لب باز نکردند. ویلیام کیسی، رئیس سیا، در کمیتهٔ اطلاعات سنا حاضر شد و پشت درهای بستهٔ این کمیته شهادت داد، اما به فاصله کمی دچار حملهٔ قلبی شد و در بیمارستان بستری گشت. اندکی بعد مشخص شد که او دارای غدهٔ مغزی بدخیمی است که او را به‌فلج کامل کشانده[۲۰۱] است.

در اوایل ژانویهٔ ۱۹۸۷ خود ریگان هم برای معاینه و انجام عمل جراحی پروستات در بیمارستان بستری شد. او پیش از ورود به بیمارستان اعلام کرد که دیوید آبشایر[۲۰۲]، سفیر سابق و باتجربهٔ امریکا در «ناتو» را در پست تازه‌ای در هیئت دولت منصوب کرده است و او وظیفه دارد که عملکردهای کاخ سفید با کنگره را درمورد ماجرای «ایران‌ـکنترا» هماهنگ کند. وقتی کنگرهٔ جدید یا صدمین کنگره، که تحت نفوذ دموکراتها بود، در ششم ژانویه گشایش یافت، دو کمیتهٔ ویژه، مشابهٔ کمیتهٔ بررسی رسوایی واترگیت، انتخاب کرد تا به‌طور کامل ماجرای «ایران‌ـکنترا» را مورد بررسی قرار دهد. کمیتهٔ منتخب سنا شامل یازده نفر بود و در صدر آن دنیل‌اینوی[۲۰۳] (۶۲ ساله، دموکرات) از هاوائی، از بازماندگان کمیتهٔ مأمور رسیدگی به رسوایی واترگیت جای داشت. کمیتهٔ منتخب مجلس نمایندگان پانزده عضو داشت و توسط لی‌همیلتن نمایندهٔ ایندیانا (۵۵ ساله، دموکرات) سرپرستی می‌شد، که ضمناً سرپرست با تجربهٔ کمیتهٔ اطلاعات مجلس نمایندگان هم بود. دادستان ویژه، قاضی لارنس‌والش از اوکلاهوما (۷۴ ساله، معاون سابق دادستان کل دولت آیزنهاور و مدیر فعلی اتحادیهٔ وکلای امریکا) نیز بررسیهای وسیع خود را آغاز

---

۲۰۱) کیسی در ماه مه سال ۱۹۸۷ در بیمارستان درگذشت.

202) David Abshire 203) Daniel Inouye

کرد و در صدد بود تا موارد مشخصی خطاکاریها را معین کند.

اما امتناع نورث و پویندکستر، شاهدان اصلی ماجرا، و نیز انهدام مدارك مهم توسط نورث در آخرین روزهای پیش از استعفا، کار هردو کمیتهٔ سنا و مجلس نمایندگان و نیـز فعالیتهای دادستان ویژه را به‌بن‌بست کشاند. اما کمیسیون تـاور که در مـورد نقش شورای امنیت ملی در ماجـرا تحقیق می‌کـرد، بـراساس پیامهای کامپیوتری این شورا، که توسط نورث و پویندکستر ارسال شده‌بود، به‌مدارك جـدیدی دست یـافت. از سوی دیگـر ایـن کمیسیون به یادداشتهای شخصی رئیس جمهوری، به‌خط خود او، دسترسی پیدا کرد و اجازه یافت تا در دو نوبت، در ژانویه و فوریهٔ ۱۹۸۷، بـا رئیس جمهوری گفت‌وگو کند.

تیم ریگان در پی آن بود تا سررشتهٔ کار را که از نوامبر و دسامبر ۱۹۸۶ به‌دست کنگره افتاده بود، دوباره به دست بگیرد و در سخنرانی سالانهٔ رئیس جمهوری که روز ۲۷ ژانویهٔ ۱۹۸۷ برگـزار می‌شود، بصراحت تمام خط‌مشی سیاسی کشور را مشخص کند، اما پراکندگی‌آرا در ستاد کاخ سفید بر سر لحن و محتوای سخنرانی، به همراه وضع نامساعد جسمانی و عدم اعتماد به‌نفس رئیس جمهوری، دست به‌دست هم داد و نمایش ناامیدکننده و بیفروغی از او عرضه داشت. ریگان پذیرفت که در ماجرای «ایران-کنترا» اشتباههایـی جدی رخ داده است، اما به شخص خاصی در این رابطه اشاره نکرد و همچنان بر سر این نکته اصرار ورزید که طرح معاملهٔ اسلحه بـا ایران اصولا طرح ناسالمی نبوده است. متقابلا او کوشید توجهٔ‌کنگره و مردم را به‌مسائل داخلی بکشاند. اما نتوانست مضمون و هـدف مشخصی برای دو سال باقیمانده از دورهٔ ریاست جمهوری خـویش ارائه دهد. نتایج آمار همچنان حاکی از آن بود که بیش از ۶۰درصد مردم هنوز معتقدند رئیس جمهوری در مورد ماجرای اخیر صریح و راستگو نبوده و طی همین آمارگیریها مشخص شد که درصدمحبوبیت رئیس جمهوری زیر پنجاه‌درصد است. به‌نظر می‌رسید که عشق شش سالهٔ مردم به رئیس جمهوری به پایانی غیر منتظره و قطعی رسیده است. شش هفته بعد، در ۲۶ فوریه، کمیسیون تاور گزارش خود را

در مورد ماجرای «ایران_کنترا»، که همگان مدتها انتظارش را می‌کشیدند، به کنگره تسلیم کرد. در این گزارش معاملۀ سری تسلیحاتی با ایران و نیکاراگوئه به‌عنوان «یك خطای آشکار» درمسیر سیاست خارجی تقبیح شد، نقش نزدیکترین مشاوران و دستیاران رئیس جمهوری مورد انتقاد شدید قرار گرفت؛ و شخص رئیس جمهوری به‌عنوان رئیس قوۀ مجریه به‌دلیل عدم نظارت کامل براموری که توسط مشاوران و دستیارانش اداره می‌شود، مستقیماً سرزنش شد.

گزارش تند کمیسیون تاور به‌سندی گیج‌کننده و مستدل علیه رئیس جمهوری بدل گشت و نشان داد که او هم از نظر ذهنی و هم از نظر حافظه، آدمی تنبل، راحت‌طلب، و گیج است؛ هیچ کنترلی بر کابینه و مشاوران و همکارانش ندارد؛ و قادر نیست تصمیمات استراتژیکی حساسی اتخاذ کند. اما این گزارش بخشی از انتقادهای بسیار تند خود را به دانلدریگن، رئیس پیشین ستاد کاخ سفید، اختصاص داد و او را، هم پیش از رو شدن ماجرا و هم بعد از آن، مقصر دانست. در این گزارش چنین آمده بود که دانلد ریگن عجول و عصبی، حامی سرسخت معاملۀ اسلحه با ایران بوده است و آن را به عنوان راهی میانبر برای برآوردن آرزوی همیشگی رئیس جمهوری در جهت آزادی هرچه سریعتر گروگانهای امریکایی در بیروت‌ارزیابی می‌کرده، و در عین حال می‌خواسته است با این اقدام، شولتز و واینبرگر وزیران دفاع و امور خارجه را از بحث بیشتر در مورد پیشرفت معامله با ایران برحذر دارد. ریگن بعد از لو رفتن ماجرا کوشیده بود تا جریان را پنهان نگاه دارد و برای محدود کردن ضایعات به رشته‌ای از اقدامات انحرافی دست زده بود که در مجموع سبب شده بود تا عملکردهای سیاسی کاخ سفید شکلی سردرگم و غیر مؤثر پیدا کند. پرزیدنت ریگان، در قبال این مدارك آسیب‌زننده و نزول بیشتر محبوبیتش در افکار عمومی که به زیر ۴۰درصد رسیده بود، چاره‌ای نداشت جز اینکه برای ترمیم موقعیت نامساعد خود، به اقدامات قاطعی دست بزند. در نتیجه در اثر توصیه‌های همسرش نانسی، که نفوذ روزافزونی بر او می‌یافت، و همچنین دوست

نزدیکش پال‌لاکسالت و جیمز بیکر، وزیر خزانه‌داری، بالاخره در۲۷ فوریه تصمیم گرفت تا به خدمت دانلد ریگن در کاخ سفید خاتمه دهد. به‌دنبال آن، رئیس جمهوری در اقدامی ماهرانه، ولی ازبسیاری لحاظ نومیدانه، اعلام داشت که هاواردبیکر، میانه‌رو و رهبر سابق اکثریت سنا و نامزد احتمالی احراز ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸، پذیرفته است که در مقام سرپرست جدید ستاد کاخ سفید انجام‌وظیفه کند.۲۰۳

انتصاب بیکر که با استقبال کنگره نیز روبه‌رو شد، در روز چهارم مارس نطق تلویزیونی مؤثر و تکان‌دهندهٔ رئیس جمهوری‌دنبال شد. او در این نطق «مسئولیت کامل» تمام خطاکاریها را پذیرفت و بالاخره قبول کرد که عملیات تماس با ایران، به‌خاطر وابستگی عاطفی عمیق او به مسئلهٔ گروگانها در بیروت، به نوعی «معاملهٔ سوداگرانه» بدل شده بود. او پذیرفت که بعد از بررسیهای بیشتر به این نتیجه رسیده که این معامله «یك اشتباه» بوده است، اما تأکید کرد که درسهای لازم را از آن آموخته است. او قول داد که از این به بعد نقش فعالتری در ادارهٔ امور به‌عهده بگیرد و رسماً متعهد شد که در آینده دولت و شورای امنیت ملی قبل از کسب تأیید کنگره به‌هیچ اقدام مخفیانه‌ای دست نزنند.

انتصاب هاوارد بیکر، به‌عنوان رئیس جدید ستاد کاخ سفید؛ ایراد نطق تلویزیونی توبه‌کارانه و متین رئیس جمهوری، و همچنین اعلام این نکته که از رویدادهای گذشته درس بگیریم، روش خود را تغییر دهیم و به پیش برویم؛ با استقبال افکار عمومی روبه‌رو شد و فوراً چیزی در حد شش‌درصد به محبوبیت ریگان نزد مردم افزود. بیکر بلافاصله بعد از حضور درکاخ سفید با تغییر برخی از مشاوران ریاست جمهوری و انتصاب چهره‌های جدید حضور خود را اعلام کرد. او راه و رسم و اولویتهای کاخ سفید را چنان دگرگون ساخت، که همه از آغاز «دورهٔ سوم» ریاست جمهوری ریگان سخن می‌گفتند و

---

۲۰۳) هاواردبیکر انتخاب اول ریگان نبود. او ابتدا به درو لوئیس وزیر سابق حمل و نقل، و سپس به پال لاکسالت، سناتور سابق، مراجعه کرد ولی این دو پیشنهاد او را نپذیرفتند.

معتقد بودند که او همچون ققنوس از میان خاکستر خـود سر بلند می‌کند و بر ناامیدیها پیروز مـی‌شود. اما گرچه گزارش کمیسیون تاور به‌نحو مؤثری بر اولین مرحلهٔ خطرساز ماجرای «ایران‌ـکنترا» نقطهٔ پایان نهاد و امکان آن را فراهم آورد هیئت اجرائیهٔ تـازه و سازمان یافته و قدرتمندی در دو سال آخر ریـاست جمهوری ریگان زمام امور را به‌دست بگیرد، رسوایی ماجرا هنوز پایان نیافته بود. بررسیهای کمیته‌های منتخب سنا و مجلس نمایندگان ادامه یافت و دامنهٔ آن گسترده‌تر شد. ردیابی پولهایی که از معاملهٔ اسلحه باایران فراهم آمده بود روشن کرد که گروههای محافظه‌کار افراطی به طور مستقیم و غیر مستقیم با کنتراهای نیکاراگوئه در ارتباطند، ایـن بررسیها شبکهٔ درهم تنیده‌ای از فعالیتهای مخفی ضد کمونیستی را (با عنوان رمزی «عملیات دموکـراسی») تحت نظارت و سرپـرستی آلیورنورث در شورای امنیت ملی افشا کرد که شامل چهره‌هایی از افسران سابق سیا و فرماندهان ارتش، مزدوران حـرفه‌ای، دلالان بین‌المللی اسلحه، و ثروتمندان داخلی و خارجی می‌شد. طبق‌اطلاعات به‌دست آمده، شخص رونالد ریگان عمیقاً در مسئلهٔ جمع‌آوری‌کمکهای مالی به‌نفع بسیاری از گروههای افراطی طرفـدار کنتراها دخـالت داشت ــاز جمله قول داده بود برای ثروتمندانی که از کمکهای مالی به ماجراهای پنهانی سرهنگ نورث دریغ نورزنـد، «شرفیابیها»ی اختصاصی در کاخ سفید ترتیب دهد. از سوی دیگـر، لارنس‌والش دادستان ویژه، که همین ماجرا را تعقیب می‌کرد، علیه قانون‌شکنان دست به افشاگری زد و محاکمهٔ جنایی آنها را خواستار شد. او در آوریل ۱۹۸۷ کارل‌چنل «پشمالو»[۲۰۴] مـدیر مؤسسهٔ دست راستی و افراطی «اوقاف ملی برای حفظ آزادی» را متهم کرد که از امکانات مالی مردمی که به نیات خیرخواهانه به مؤسسه کمك کرده‌اند، برای خرید غیرقانونی تسلیحات نظامـی و ارسال آنها بـرای کنتراهای نیکاراگوئه استفاده می‌کند.

انتظار می‌رفت که در تابستان ۱۹۸۷ و بـا حضور نورث و

---

204) Carl «Spitz» Channell

پویندکستر در برابر کمیته‌های منتخب سنا و مجلس نمایندگان و پاسخگویی به‌سؤالات مربوط به ماجرای «ایران‌ـکنترا»، پرده از روی نکات مبهم بیشتری برداشته شود. اما در بهار همان سال هم‌بازتابهای اولیهٔ درسهایی که از ماجرای «ایران‌ـکنترا» آموخته شده بود، در نظام سیاسی امریکا و مشی رئیس جمهوری دیده می‌شد.

اولین و مهمترین جنبهٔ بحران «ایران‌ـکنترا» این بود که یك‌بار دیگر، همچون ماجرای واترگیت به‌اثبات رسید که مطبوعات («رکن پنجم» دموکراسی امریکا) و کمیته‌های ویژهٔ کنگره توانایی آن را دارند که در صورت لزوم ایفای نقشی قاطع و تعیین‌کننده را برای انجام بررسیها، پیگیری، و افشای خلافکاریها و تسلیم خلافکاران و قانون‌شکنان به‌چنگ عدالت بر عهده بگیرند. در مواردی کم و بیش مشابه، از قبیل ماجراهای غرق «رزمناو رنگین‌کمان»، «وستلند» و ماجرای فروش ام‌ـ۱۵ها که در فاصله سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۸ در فرانسه و انگلستان رخ داد، نهادهای مشابه در این کشورها، بسیار ضعیفتر عمل کرده بودند. صحبتهای در گوشی و درز کردن اطلاعات از جناحهای رقیب در دستگاه دولت، که مخالف خط مشی شورای‌امنیت ملی بودند نیز به‌کسانی که قضیه را دنبال می‌کردند، کمك بسیاری رساند. علاوه براین، قدرت کسب و ضبط اطلاعات که در اختیار دادستان ویژه و کمیتهٔ ویژهٔ کنگره بود، به‌همراه آزادی مطبوعات در این کشور، که در اصلاحیهٔ اول قانون اساسی تضمین شده است، مانع می‌شد که دست‌اندرکاران ماجرا تصویر مبهم و مغشوشی از قضایا به دست دهند و مانع افشاگریها شوند.

با اینهمه، گرچه ماجرای «ایران‌ـکنترا» یك بار دیگر قدرت اعمال نظارتی را که در قانون اساسی امریکا تصریح شده است تأکید کرد، اما بر وجود مشکلاتی هم که بر سر راه نظارت عملی بر نظام حکومتی امریکاست گواهی داد. خطاهایی که در دستگاه حکومتی در مورد این ماجرا رخ داد، از عوامل مختلفی ناشی می‌شد. از جمله، حاکی از ناتوانی ریگان در جلب حمایت کنگره برای کمك به‌شورشیان نیکاراگوئه در مبارزهٔ ایشان علیه حکومت چپ‌گرای حاکم بر این کشور طی سالهای ۱۹۸۳ـ۱۹۸۵ بود که در نتیجه دستگاه حکومتی‌را

ناگزیر ساخت تا دست به پنهانکاری بزند و تسلیحات نظامی را از طریق «شبکه‌های خصوصی» به کنتراها برساند. برای این منظور شورای امنیت ملی انتخاب شده بود که نهادی ویژه و شامل رئیس سیا و وزیران امور خارجه و دفاع، به عنوان اعضای مشورتی است که نقش مهمی ایفا نمی‌کنند. گردانندگان اصلی این شورا در واقع کسانی هستند که از سوی رئیس جمهوری تعیین می‌شوند و کنگره نیز به صلاحیت آنها کاری ندارد. نهاد شورای امنیت ملی در سال ۱۹۴۷ توسط پرزیدنت ترومن به‌منظور مقابله با مخالفتهای کنگره نسبت به سیاست خارجی ضد کمونیستی پرتلاش او پایه‌گذاری شد. گرچه هدف اصلی تأسیس آن ارائه یك نقش مشورتی و هماهنگ‌کننده در امور مربوط به سیاست خارجی بود، به دفعات به عنوان سازمانی سری در خدمت رئیس جمهوری، به‌انجام رشته‌ای از فعالیتهای مخفیانهٔ کوتاه‌مدت پرداخت. در دورهٔ ریاست جمهوری ریگان و تحت رهبری رهبرانی‌لافزن چون ملك‌فارلین، پویندکستر، و نورث، که همگی درگذشته از تفنگداران دریایی بودند، حجم این‌عملیات سری گسترش یافت. در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ و به‌خاطر مدیریت مغشوش و در هم‌پیچیدهٔ ریگان، سررشتهٔ امور از دست او خارج شد و بیماری و دورهٔ نقاهت نسبتاً طولانی وی در سانتاباربارا نیز به این امر دامن زد. در چنین شرایطی مشاوران و دستیاران رئیس‌جمهوری که می‌پنداشتند از آرزوها و خواستهای وی در مورد گروگانهای امریکایی در بیروت و فعالیت کنتراها در نیکاراگوئه اطلاع دقیق دارند، روند رویدادها را مطابق میل و سلیقهٔ خود، به سمت حل و فصل این ماجراها پیش بردند. در نتیجه در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ یك دستگاه حکومتی مخفی درون دستگاه حکومتی ریگان شکل گرفت، که بی‌توجه به توصیهٔ دیپلماتهای ورزیدهٔ وزارت خارجه، به‌بزرگترین اشتباه در ارزیابی سیاست خارجی امریکا، پس از مه ۱۹۶۲ وماجرای سقوط هواپیمای یوـ۲ در خاك شوروی (در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور) دست زدند.

ماجرای «ایران‌ـکنترا»، که در آن یك شبکهٔ مخفی روابط خارجی، پشت گوش کنگره دست به اقدام می‌زد، و احتمالا اقدامات

آن مطابــق میل و آرزوی ریگان بــود، از بسیاری لحاظ پیامدهای مهمتری نسبت به ماجرای واترگیت در سالهای ۱۹۷۲ـ۱۹۷۴ دربر داشت. اما محبوبیت زیاد ریگان پیش ازافشای رسوایی اخیر، وفقدان شهامت لازم در کنگره برای تضعیف موقعیت رئیس جمهوری تا حد اعلام جرم علیه او، حاکی از آن بود که پرزیدنت ریگان از این ماجرا جان سالم بهدر خواهد برد و دوسال آخر دورهٔ ریاست جمهوری خود را در کاخ سفید خواهد گذراند. اما این رسوایی بــهنحو عمیقــی توازن قوانین کنگره و رئیس جمهوری را طی مدت موسوم به «دورهٔ سوم» برهم زد، موقعیت کنگره را بشدت تقویت کرد، و ریگان و تیم اورا بهموضع ضعف کشاند.

«دورهٔ سوم» ریاست جمهوری ریگان: ۱۹۸۷ـ۱۹۸۸ «پرندهٔ پر و بال شکسته» یا بانی تفاهم[۲۰۵]

موقعیت پرزیدنت ریگان، که در پی انتخابات کنگره در نوامبر۱۹۸۶ بهنحو جدی تضعیف شده بود، با این خطر روبهرو بود که به دنبال رسوایی «ایرانـکنترا» بهطور کلی از هم بپاشد و رئیس جمهوری را که بــا کنگرهای قدرتمند روبهرو بود و نظرگاههایش در برابر کنگره رنگ میباخت، بهیك «پرندهٔ پر و بال شکسته» بدل سازد. در طی ماههای دسامبر ۱۹۸۶ و ژانویهٔ ۱۹۸۷ که عملکرد دستگاهحکومتی در اثر تهاجمات شدیداللحن رهبران کنگره به دانلد ریگن در مقام رئیس ستاد کاخ سفید بکلی فلج شده بود و بسیاری از اعضایکابینه، چه مقامات عالیرتبه و چه مقامات میانی، دستگاه حکومتی را همچون ناوی در حال غرق شدن رها کردند و بهمشاغل پــر درآمــدتر رو آوردند، موقعیت ریگان در بدترین وضع خود قرار گرفت. گــرچه کنگرهٔ امریکا تحت نفوذ دموکراتها، به برنامههای جدید بودجه و سیاست ریگان، که در نطق سالانهٔ او در ۲۷ ژانویه مطرح شد، رأی موافق داد، این رأی سرد و بیرمق بود. متعاقب آن، رئیس جمهوری

205) Consensus builder

نیز در همان ماه برنامه‌های جدید حفظ محیط زیست و بودجه‌های مصوب کنگره را وتو کرد.

اما با انتصاب هاواردبیکر ۶۱ ساله به‌عنوان رئیس ستاد جدید کاخ سفید، اوضاع بکلی تغییر کرد و زمزمهٔ مرحلهٔ جدیدی از هماهنگی و تفاهم بین کاخ سفید و کنگره به‌گوش رسید. بیکر، برخلاف دانلدریگن، مجری سیاسی بسیار مجرب و از چهره‌های قدیمی واشینگتن بود. او در ادارهٔ امور سیاسی داخل و خارج کشور مهارت خاصی داشت. بیکر طی سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۸۴ ابتدا رهبر اقلیت و بعد رهبر اکثریت سنا بود و در دورهٔ اول ریاست جمهوری ریگان، با موفقیت بسیار میان کنگره و کاخ سفید پل ارتباطی کارآمدی برقرار کرده بود. او بارهبران جمهوریخواه و دموکرات کنگره روابط گرمی داشت، و به‌خاطر خوش‌مشربی و آمادگی پذیرش انتقاد، با ارباب جراید امریکا دوست بود. بیکر کوشید با معرفی چهره‌های جدید در پستهای کلیدی ستاد کاخ سفید (نك: جدول ۱۸) امیدهای ناشی از انتصاب خود را برآورد. علاوه بر این، ویلیام وبستر (۶۳ ساله) را که شخصیتی غیر سیاسی و مورد احترام داشت و بسیار منضبط بود، ازسرپرستی اف‌بی‌آی برداشت و درمقام‌ریاست‌سیا قرار داد.[۲۰۶]

مبرمترین نیاز دستگاه بیکر-ریگان، یافتن خط مشی سیاسی جدیدی برای دو سال آخر ریاست جمهوری و زمینه‌سازی هرچه سریعتر برای فراهم آوردن هماهنگی وهمکاری باکنگره بود. پرزیدنت ریگان در نطق ۲۷ ژانویه ۱۹۸۷ خود یك‌بار دیگر، به دور ازهرگونه واقع‌گرایی و ملاحظهٔ شرایط روز، خواهان اجرای سیاستهای «راست جدید» و افزایش هزینه‌های نظامی برای‌اجرای طرح دفاع‌استراتژیکی و کمك مالی و نظامی به کنتراهای نیکاراگوئه شد. او برای سال‌مالی ۱۹۸۸ باز هم بودجه‌ای مطرح کرد که در آن هزینه‌های دفاعی کشور به‌میزان ۳درصد افزایش می‌یافت و این افزایش هزینه، از صرفه‌جوییهای بیشتر در برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی تأمین می‌شد.

---

۲۰۶) انتصاب وبستر نقطهٔ پایانی بود بر کوششهای مخفیانهٔ دانلدریگن برای نامزد کردن رابرت گیتس، معاون کیسی در دورهٔ رسوایی ایران-کنترا، برای احراز این مقام. وبستر از سال ۱۹۷۸ رئیس اف‌بی‌آی بود.

رهبران دموکرات کنگره اعلام داشتند به مجرد اینکه پای این برنامه به کنگره برسد مردود خواهد شد و متقابلا خود برنامهٔ قانونگذاری تازه‌ای فراهم آوردند که حول محور صرفه‌جویی در هزینه‌های دفاعی، انجام اقداماتی در جهت حمایت از صنایع داخلی، و اجرای برنامهٔ جدید بهداشتی برای سالمندان و برنامه‌های رفاهی ویژهٔ خانواده‌های فاقد سرپرست دور می‌زد. با تصویب اصلاحیهٔ مربوط به «بازار آزاد» که ریچارد گپهارت (نماینده دموکرات-میسوری) ارائه کرده بود و هدف از آن حذف عدم موازنهٔ بازرگانی با کشورهای مختلف بود، برنامهٔ جدید مخالفان دولت هواداران زیادی پیدا کرد.

تیم بیکر-ریگان با اتخاذ مواضعی سخت‌تر در مذاکرات بازرگانی -از جمله، اعمال تعرفه‌های جدید گمرکی بر برخی لوازم برقی ژاپنی در ۱۷ آوریل- و معقولتر کردن نیازهای بودجهٔ دفاعی کشور و ارائهٔ برنامه‌هایی برای بازسازی نظام مراقبت و کمکهای پزشکی سالمندان، به‌این اقدام دموکراتها پاسخ داد. اما مهمتر ازهمه این بود که دستگاه جدید حکومتی، که در آن بیکر، کارلوچی، وشولتز به‌نحو بیسابقه‌ای در هماهنگی کامل با یکدیگر عمل می‌کردند، تأکید بیش از پیشی برای مذاکرات کاهش تسلیحات با شوروی قائل شد. در پی انعطافهای میخائیل گورباچف، این امید زنده شد که احتمالا ظرف هجده ماه باقیمانده از دورهٔ ریاست جمهوری ریگان، پیمانی در جهت نابودی سلاحهای هسته‌ای میان‌برد مستقر در اروپا و کاهش قابل ملاحظهٔ تسلیحات استراتژیکی به‌امضا برسد. چنین‌موافقتنامه‌ای مسلماً به‌احیای محبوبیت و بهبود موقعیت ریگان در نزد افکار عمومی منجر می‌شد و ضربهٔ ناشی از رسوایی «ایران-کنترا» را جبران می‌کرد و به تقویت موضع رئیس جمهوری در مناسباتش با کنگره می‌انجامید. اما برای آنها که سرسختانه از برنامه‌های «راست‌جدید» حمایت می‌کردند، اقدامات آشتی‌جویانهٔ ریگان در «دورهٔ سوم» نوعی خیانت به آرمانهای سال ۱۹۸۰ و پایان قطعی برنامهٔ «اصلاحات ریگان» به‌حساب می‌آمد. «راست جدید» اکنون به انتخابات نوامبر ۱۹۸۸ دل بسته بود و مشعلداری جدید و قدرتمند رامی‌طلبیدکه‌بتواند کارهایی‌راکه درنوامبر ۱۹۸۶ناتمام رها شده‌بود تا به‌آخر پیش ببرد.

چشم‌اندازهای انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸: صف‌آرایی مجدد جمهوریخواهان یا بازیابی قدرت به‌وسیلهٔ دموکراتها؟

پیروزی رونالد ریگان در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۴، در واقع چهارمین پیروزی جمهوریخواهان در پنج مبارزهٔ اخیر بر سر احراز این مقام بود. جمهوریخواهان طی این دوره با کسب‌مجموع ۲۱۶ میلیون رأی در برابر ۱۷۴ میلیون رأی دموکراتها و اخذ ۷۷ درصد مجموع آرای هیئتهای انتخاباتی، به‌عنوان حزب برتر در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری قد علم کرده بودند. پیش از افشای رسوایی «ایران‌ـکنترا»، همه چیز حاکی از آن بود که این حزب باچهره‌هایی چون‌جورج‌بوش، رابرت‌دال، جك‌کمپ، پال‌لاکسالت، و هاواردبیکر در انتخابات نوامبر ۱۹۸۸ پیروز خواهد شد. حزب پایه‌های محبوبیت عمیقی را در میان سفیدپوستهای طبقهٔ متوسط پی‌ریزی کرده برنامهٔ نیرومندی برای حمایت از آزادی بازار و خط مشی دفاعی هم اعلام داشته بود که با استقبال چشمگیر مردم مواجه شد. فاصله و شکاف زیادی که زمانی از نظر محبوبیت بین دوحزب وجود داشت به‌شکل بارزی کاهش یافته بود ــدر ژوئن ۱۹۸۵، حدود ۴۵ درصد مردم خود را جمهوریخواه و ۴۸ درصد خود را دموکرات می‌دانستند. جمهوریخواهان در مبارزات فرمانداریها و سنا از موقعیت بسیار مساعدی بهره‌مند بودند. دموکراتها در انتخابات مجلس نمایندگان و نهادهای قانونگذاری ایالتی موقعیت سابق را نداشتند. در نتیجه جمهوریخواهان طی سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ با آوردن چهره‌های جدید و فراهم کردن موجبات ترقی چهره‌های فعال قدیمی، برنامهٔ عظیمی به‌نام «عملیات درهای باز»[۲۰۷] به‌مورد اجرا درآوردند

---

۲۰۷) تا دسامبر ۱۹۸۵ جمهوریخواهان موفق شدند ۵۰/۰۰۰ تن از ۱۰۰/۰۰۰ تن افرادی را که از حزب بریده بودند دوباره به‌حزب باز گردانند. در میان این عده شش مقام رسمی صاحب نام ایالت جورجیا و پنج رقیب سیاسی قدیمی هم بودند که در نظر داشتند در انتخابات فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۶ شرکت جویند. این برنامه بویژه در فلوریدا، لوییزیانا، پنسیلوانیا، و تکزاس گسترش چشمگیری داشت.

که زمینه‌ای بود برای پیروزیهای حساس در انتخابات ۱۹۸۶ وپایگاه مردمی حزب را وسیعتر و عمیقتر کرد. جمهوریخواهان سوای نهادهای سیاسی کشور، دراوایل دهۀ ۱۹۸۰ باحمایت روزافزون بوروکراتهای ایالتی و دولتی، دانشگاهیان، اربابان جراید و رسانه‌های همگانی، و قضات دادگستری روبه‌رو شدند. در نتیجه، این بحث مطرح شد که تشکل ایدئولوژیکی محافظه‌کارانۀ جدیدی در راه است که قطعاً جایگزین اجماع لیبرالی دورۀ بعد از «برنامۀ جدید» سال ۱۹۳۳ و «جامعۀ بزرگ» پس از آن خواهد شد.

دموکراتها که از شکست مفتضحانۀ خود در نوامبر ۱۹۸۴ به هراس افتاده بودند و از بحث و گفت‌وگوهای مربوط به تشکل جدید محافظه‌کاران خشمگین به‌نظر می‌رسیدند، در سال ۱۹۸۵ بررسیهای وسیعی را در مورد عملکردهای ضعیف و نقطه‌ضعفهای حزب خود به انجام رساندند. نتیجۀ این بررسیها که با تلخی و تندی تمام انتشار یافت این بود که سازمان حزب به بحران رسیده و از نظرایدئولوژیکی نیز با بن‌بست روبه‌رو شده است. جمعی از گروههای متعدد قومی، مذهبی، و گروههای فشار اجتماعی‌ـاقتصادی، و ایدئولوژیکی، طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در اطراف هستۀ مرکزی حزب، که طبق‌سنت همیشه گرایشی به طبقۀ متوسط داشت، گردآمده بودند و بر خط مشی و برنامه‌های سیاسی حزب دموکرات به نحوی اثر می‌گذاشتند که در سطوح شهری و محلی مفید بود، ولی در سطوح ایالتی و ملی مضر واقع می‌شد و فعالیتهای حزب را از مسیر عادی خارج می‌کرد. فعالترین گروههای اقلیت در این مورد، سیاهان و اسپانیایی‌زبانها بودند که از برنامه‌های پر هزینۀ فقرزدایی، نوسازی شهری، و «اقدامات مثبت» حمایت می‌کردند و این احساس را داشتند که اصلاحات «جامعۀ بزرگ» دهۀ ۱۹۶۰ و اوایل دهۀ ۱۹۷۰ ناکافی و بی‌تأثیر بوده است. اما سفیدپوستهای طبقۀ متوسط امریکا با این شیوه حکومتی مخالف بودند و متقابلا اعتقاد داشتند که در حال حاضر همۀ گروههای اقلیت و اکثریت از فرصت و امکان برابر بهره‌مندند.

در نتیجه، حزب دموکرات باید میان این که همچنان برتری را به‌مسائل اقلیتها بدهد یا خط‌مشی میانه‌روتر و محافظه‌کارانه‌تری

برگزیند دست به‌انتخاب می‌زد. رادیکالها، به رهبری جسی‌جکسن، خواهان اتخاذ مسیر اول بودند، آنها استدلال می‌کردند که با توجه به رشد چشمگیر و فزایندهٔ تعداد سیاهان و اسپانیایی‌زبانها، این عده در دهه‌های آینده نقش مهمی در انتخابات ایفا خواهند کرد. اما اکثریت براهمیت اساسی اتخاذ یك برنامهٔ معتدلتر دفاعی که هدف آن رشد اقتصادی کشور و نهایتاً کاهش فشار بر گروههای اقلیت باشد اصرار می‌ورزیدند. از فوریه ۱۹۸۵ که پال‌کرك (دستیارسابق کندی و خزانه‌دار حزب) به‌جای چارلزمنات به‌عنوان رئیس کمیتهٔ ملی حزب برگزیده شد، نوعی حرکت تدریجی از مسیر اول به‌سوی مسیر دوم آغاز گشت. کرك با اقدامات خود کوشید تا موقعیت‌ویژه‌ای را که اخیراً سیاهان، طرفداران حقوق زن، و همجنس‌گرایان در کمیته‌های رهبری حزب کسب کرده بودند، از آنها پس بگیرد. او از اتحادیه‌های کارگری خواست تا در مراحل اول مبارزات مقدماتی از هیچ نامزدی حمایت نکنند و حمایت خود را برای مراحل آخربگذارند. او کنوانسیون میاندوره‌ای حزب را که تحت سلطهٔ مصلحت‌اندیشان بود، منحل اعلام کرد. سپس چند کمیسیون جدید طراحی سیاست و خط‌مشی تشکیل داد که بسیاری از چهره‌های اصلی آنها دموکراتهای میانه‌روی غرب و جنوب کشور بودند. این دگرگونیها مایهٔ حیرت دموکراتهای محافظه‌کار که کرك را لیبرال می‌پنداشتند شد و آنان را وادار ساخت تا «شورای رهبری دموکراتیك»[۲۰۸] را براساس آرمانها و خط‌مشی سیاسی خود تشکیل دهند[۲۰۹]؛ کار اختلاف آنقدر بالا گرفت که خطر جدایی این گروه از حزب دموکرات مطرح شد، این دگرگونی سیاسی در سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ از ظهور واقع‌گرایی

---

208) Democratic Leadership Council (DLC)

۲۰۹) در شورای رهبری دموکراتیك چهره‌هایی چون ریچارد گپهارت، نماینده مجلس از میسوری؛ سام‌نان، سناتور از جورجیا؛ چارلز راب، فرماندار سابق ویرجینیا؛ رابرت گراهام، فرماندار فلوریدا، و بروس ببیت، فرماندار اریزونا حضور داشتند که نسل جدیدی از دموکراتهای جوان بودند که در شرایط سخت اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰ برآمده و با مشکلات اجتماعی متعددی روبه‌رو بوده‌اند و از جمله می‌بایست به‌نحوی بودجهٔ دولتی و ایالتی را متوازن می‌کردند. آنان قصد داشتند تری سنفرد (فرماندار سابق کارولینای شمالی) را به جای کرك بنشانند، ولی ناکام شدند.

تازه‌ای در نزد دموکراتها خبر می‌داد و برنامه‌های اصلاحی دیگری که به‌انجام رسید نیز در مجموع کمك کرد تا حمایت گروههایی چون جوانان واقلیتهای قومی و نژادی سابقه‌دار، که می‌شد روی آنها تبلیغ کرد، به‌دست آید.۲۱۰

به‌این ترتیب، دموکراتها در عین حال که علاقه‌مندی خود را به رعایت عدالت و رفع نابرابریها حفظ کردند، در طول سالهای بعد از انتخابات نوامبر ۱۹۸۴، با توجه به تغییر وسیع حال و هوای سیاسی کشور، کمی به‌راست غلطیدند و مشی جدیدی در پیش گرفتند. سند سیاسی هفتاد و یك صفحه‌ای تازه‌ای، که حال و هوای نو-لیبرالی داشت و «انتخابهای تازه در امریکای رو به‌تغییر» نامیده می‌شد، در سپتامبر ۱۹۸۶ از سوی رهبران جدید حزب ارائه شد. در این سند از یك استراتژی دفاعی قدرتمند و ضد شوروی و عدم حمایت از برنامه‌های جنجال‌برانگیزی چون حق سقط جنین و حقوق همجنس‌گرایان بحث می‌شد و مشی جدید حزب به بهترین وجهی با ایجاز تمام در آن منعکس شده بود. این تغییر سبك و درونمایه، عامل اصلی موفقیت حزب در انتخابات حساس سنا، مجلس نمایندگان، و نهادهای قانونگذاری ایالتی در نوامبر ۱۹۸۶ بود که هم به‌طورموقت جلوی پیشرفت روزافزون محافظه‌کاران را گرفت و هم به رهبران حزب دموکرات امکانات بالقوه وبالفعل قانونی داد تا با برنامه‌های «ضد انقلابی» اقتصادی و اجتماعی ریگان مخالفت ورزند.

اماموفقیت درازمدت‌تر دموکراتها در غلبه بر موج محافظه‌کاری که آشکارا از اواخر دهۀ ۱۹۷۰ بر سیاست امریکا حاکم بوده است، عمدتاً به‌پیروزی حزب در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۸ و حفظ اکثریت سنا بستگی دارد. رسوایی «ایران-کنترا» در سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۷ به‌نحو عمیقی امید دموکراتها را برای انتخابات۱۹۸۸

---

۲۱۰) سازمان جوانان حزب دموکرات (به‌رهبری ویلیام بلك) در سطح حزبی گسترش زیادی یافته و بشدت فعال شده بود، از سوی دیگر یك شورای قومی هم توسط دنیس دو کونچینی سناتور اریزونا تشکیل شد تا بار دیگر حمایت امریکاییهای آلمانی‌الاصل، ایتالیایی‌الاصل، و لهستانی‌الاصل را که اخیراً به جمهوریخواهان گرویده بودند به‌دست آورد.

بارور کرده است و متقابلا امید جورج‌بوش، نامزد احتمالی حزب جمهوریخواه را، که در آن سالها عضو شورای امنیت ملی بوده و با سرکردگان و افسران «سیا» که در ماجرا دست داشتند آشنا بوده، به خاطر دخالت غیر مستقیم او در ماجرا، تا حدودی متزلزل کرده است.[۲۱۱] از سوی دیگر بروز جنجالهای دیگری در مورد کارهای کلاهبردارانه و غیر اخلاقی چند واعظ بنیادگرا که در تلویزیون برنامه‌های پربینندهٔ وعظ دارند نیز به‌نوبهٔ خود در مکدر کردن‌چهرهٔ مذهبی «راست جدید» اثر نهاده است و جالب اینجاست که یکی از این چهره‌های مذهبی به‌نام پت‌رابرتسن در مبارزه‌ای پر دامنه برای کسب نامزدی حزب جمهوریخواه و تقلید از شیوه‌های جسی‌جکسن در صدد بود تا مسائل اجتماعی محافظه‌کارانه را در صدر دستورکار حزب در ۱۹۸۸ قرار دهد.

---

۲۱۱) چنانکه می‌دانیم، در انتخابات نوامبر ۱۹۸۸، بوش به‌ریاست‌جمهوری انتخاب شد اما دموکراتها به‌وضع بهتری در کنگره دست یافتند.ــ دبیر مجموعه.

بخش سوم

دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی در امریکای معاصر

این بخش اختصاص دارد به‌بررسی اوضاع اقتصادی واجتماعی‌امریکا، طی ده‌سال گذشته و همچنین تشریح چند رویداد عمده که از نظر سیاسی حائز اهمیت بوده‌اند. این رویدادها شامل اثرات رشد نابرابر در مناطق مختلف، ظهور سیاستهای خاص قومی و طرفداری ازحقوق زن، و زوال اتحادیه‌های کارگری قدیمی است.

دگرگونی اقتصادی ـ دهۀ تجدید ساختارها و رکود اقتصادی

چهار برابر شدن قیمت نفت اوپک در سالهای ۱۹۷۳ـ۱۹۷۴ و ۱۹۷۹ـ۱۹۸۰ اقتصاد جهان را بعد از دو دهه رشد چشمگیر، بهبود سطح زندگی، و افزایش هزینه‌ها و مخارج دولت، با دورۀ ده‌ساله‌ای از تورم فزاینده و کاهش تولیدات صنعتی روبه‌رو کرد (نك: جدول ۱۹). رکود اقتصادی موجب شد که فلسفۀ سیاسی دستخوش تغییرشود و گرایش دهۀ ۱۹۶۰ به‌دخالت دولت و سیاستهای رفاه اجتماعی متزلزل گردد. این امر در دوران ریاست جمهوری فورد، کارتر، و ریگان به‌شکل تقریباً یکسانی به چشم می‌خورد. از سوی دیگر، دهۀ هفتاد دهۀ تجدید ساختارها برای رقابت مؤثر با «کشورهای تازه صنعتی شده»[1] در جنوب شرقی آسیا و امریکای لاتین‌هم بود که‌نیروی

---

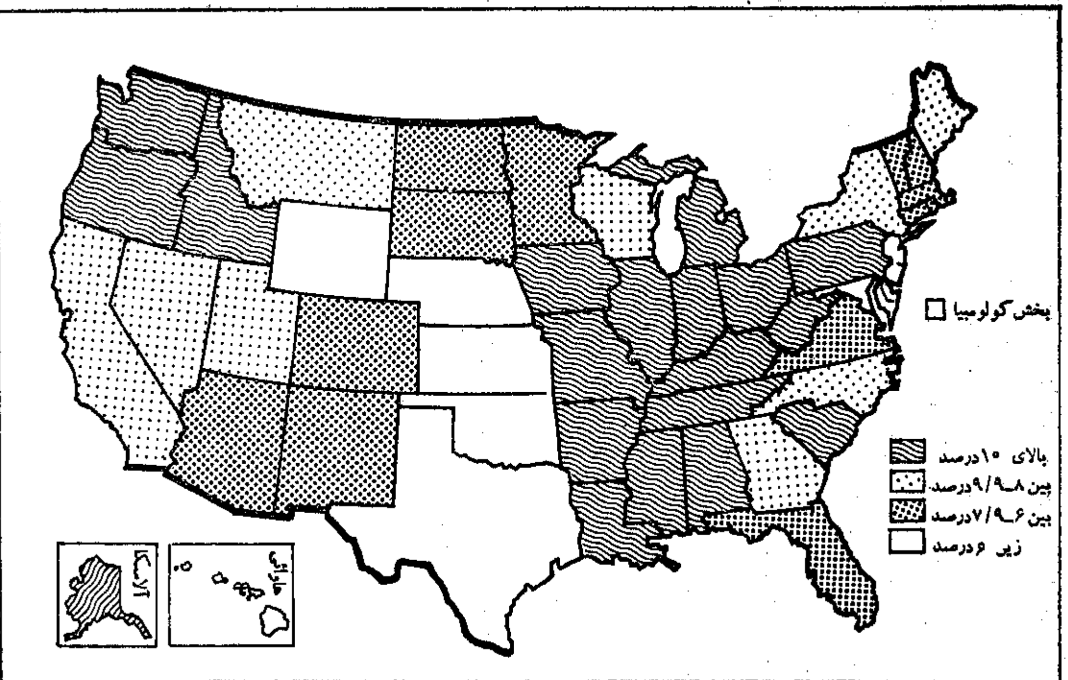
1) Newly Industrialised Countries (NICS)

کار ارزان داشتند؛ ضمناً دهۀ گسترش تکنولوژی خرد و خودکاری کارخانه‌ها هم به‌حساب می‌آمد، که به‌ایجاد دگرگونی اساسی در بسیاری از صنایع قدیمی انجامید و حس رقابت را در بخشهای صنعت و خدمات شدت بخشید.

این روند، منطقه‌ای بود. کارخانه‌های فولادسازی و اتومبیل‌سازی ایالتهای شمال شرقی و غرب میانه (پنسیلوانیا، میشیگان، اوهایو، ایندیانا، ایلینوی، نیویورك، میسوری) با بزرگترین ضربه‌های ناشی از رکود اقتصادی و رقابت خارجی روبه‌رو شدند. میزان تولید فولاد امریکا طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۲ به‌نصف کاهش یافت و به سالانه ۵۶ میلیون پایین آمد و شرکتهای خصوصی وابسته به‌این صنعت زیانهای هنگفتی را تحمل کردند. بحران مشابهی هم گریبان صنایع اتومبیل‌سازی را گرفت و افزایش قیمت سوخت در دهۀ ۱۹۷۰، کارخانه‌های تولیدکنندۀ اتومبیلهای بزرگ و پر مصرف را ناگزیر ساخت تا خط تولید خود را در جهت تولید اتومبیلهای کوچك، کم‌مصرف، و جادار تغییر دهند. طی همین مدت میزان وارداتاتومبیل دوبرابر شد و به ۳۰درصد مصرف بازار رسید. درنتیجه، صدها هزار تن از کارگران صنایع اتومبیل‌سازی، لاستیك‌سازی، پلاستیك‌سازی، شیشه‌سازی، و سایر فراورده‌های صنعتی بیکار شدند. درصد بیکاری در این دوره به دو برابر افزایش یافت و در سال ۱۹۸۲ به ۱۲درصد رسید. این نرخ در بعضی نواحی، از جمله دیترویت، پیتسبورگ، یانگستاون، از مرز ۲۵درصد هم گذشت.

این نواحی سنگر مستحکم دموکراتها بود، اتحادیه‌های کارگری در آن بیشترین نفوذ و فعالیت را داشتند، شرکتها و کارخانه‌های آنجا بالاترین میزان دستمزد و مالیات و هزینه‌های سوختی کشور را می‌پرداختند. در نتیجه، مناطقی در داخل یا خارج کشور که کارگران ارزانتری داشتند توانستند گوی سبقت را از این نواحی بربایند. این بحران تا سال ۱۹۸۳، که کم‌کم آثار رکود اقتصادی از میان رفت، به‌درازا کشید. این بازیابی به‌مدد اجرای سیاستهای گمرکی درجهت حمایت از صنایع داخلی حاصل آمد، اما عمدتاً مدیون همکاری واقع‌بینانۀ نیروی کار منطقه‌ای و ابتکارهای مدیران شرکتها و

شکل ۷- میزان بیکاری در ایالات امریکا در ۱۹۸۲ +



+ منبع: مجلهٔ «اکونومیست» (۱۵ آوریل ۱۹۸۲، ص ۴۵)

کارخانه‌ها بود که با پیروی از الگوی ژاپن عمیقاً در تکنولوژی پیشرفتهٔ روز سرمایه‌گذاری کردند. به‌این ترتیب بهره‌وری کارگران افزایش چشمگیری یافت؛ تولیدات جدیدی طراحی و ارائه شد؛ و بازاریابی با فعالیت بیشتری گسترش پیدا کرد. در مناطقی چون مینیاپولیس (مینه‌سوتا) و کولامبس (اوهایو) این دگرگونی به نحو بارزتری نمایان بود و صنایع پیشرفتهٔ امروزی گسترش محسوسی یافت. در سایر مناطق، صنایع قدیمیتر مانند اتومبیل‌سازی و فولاد-سازی نیز مورد سازماندهی مجدد قرار گرفتند و به مدد زیرکی و فعالیت کارگران ماهر و کارکنان خود به سوددهی رسیدند. درفاصلهٔ سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ میزان بیکاری کارگران در این صنایع‌کاهش یافت. این تحول، گرچه بسیار خیره‌کننده به‌نظر می‌رسید، فقر و گرفتاری زیادی به‌همراه داشت که بویژه گریبان کارگران سیاهپوست و غیر ماهر شهرنشین را که نمی‌توانستند خود را با تکنولوژیهای جدید هماهنگ سازند می‌گرفت. ایالتهای شمال شرقی و غرب میانه، گرچه در سال ۱۹۸۷ به رکودجدی برنخوردند، حدود یک‌چهارم ساکنان آنها به‌سبب افزایش واردات محصولات صنعتی ساخته شده و خطر ورشکستگی، در معرض تهدید جدی قرار گرفتند.

مناطق دیگری که طی سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۶ و ۱۹۷۹ـ۱۹۸۳ با درصد چشمگیری بیکاری و رکود اقتصادی مواجه شدند، ایالتهای شمال غربی و شرق میانه و بخشهایی از «جنوب قدیمی» بودند که در شکل ۷ به‌طور مشخص دیده می‌شود.

ناحیهٔ شمال‌غربی کشور (واشینگتن، اورگون، و آیداهو) هم که بر صنعت چوب و کارخانجات بوئینگ‌سیتل تکیه دارند در این سالها، به دلیل کاهش تقاضا در بازار صنایع هواپیماسازی و رقابت صنعت چوب کاج جنوب با سختی و مشکلات زیادی روبه‌رو گشتند. ایالات شرق میانه، از جمله ویرجینیای غربی، کنتاکی، و تنسی نیز که مراکز معادن عمیق زغال‌سنگ به‌حساب می‌آمدند، به‌دلیل کاهش عرضهٔ انرژی در سالهای پس از ۱۹۷۹ و رویکرد صنایع امریکا به معادن غیر عمیق ایالتهای غربی که کارگران آنها عضو اتحادیه‌ها نبودند، بشدت لطمه خوردند.

ایالتهای «جنوب قدیمی»، برعکس، با حالت یگانه‌ای از رشد و افت اقتصادی مواجه شدند. این ایالتهای سابقاً فقیر و عقب‌ماندهٔ روستایی، در دو دهۀ ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به درصد رشدی فراتر از میانگین کل کشور دست یافتند، چون صاحبان صنایع نساجی، پوشاك، کفش، و قطعات یدکی اتومبیل به‌دلایل متعددی از جمله وجود کارگر ارزان غیر وابسته به‌اتحادیه‌ها، امکانات دستیابی به‌سوخت، درصد نازل مالیات، و حال و هوای سیاسی طرفداری از تجارت، به این ایالات رو آوردند. به‌همان نسبتی که سیاهپوستها از بخش‌کشاورزی که به‌شکل فزاینده‌ای مکانیزه می‌شد بیرون آمدند و جذب صنایع شهرهای کوچك شدند، چهرهٔ این مناطق تغییر یافت و جمعیت آنها رشد چشمگیری یافت. نرخ ورود مردم به‌این ایالات از نرخ مهاجرت ساکنان آنها فراتر رفت و گرچه میانگین درآمد مردم هنوز پایین‌ترین رقم را در سطح کشور تشکیل می‌داد (۱۵درصد زیر رقم میانگین کل کشور در ۱۹۸۰) و فقر علناً به چشم می‌خورد، بتدریج از فاصلهٔ طبقاتی کاسته شد. امارکود اقتصادی ۱۹۷۴ـ۱۹۷۶ و ۱۹۷۹ـ۱۹۸۳ مانند ضربهٔ ناگواری بر پیکر «جنوب جدید» وارد آمد. صنایع فولاد، کفش، و بویژه نساجی آنجا نتوانستند در دورهٔ تورم مالی با محصولات ارزانتر «کشورهای تازه صنعتی شده» رقابت کنند، در نتیجه، بعضی کارخانه‌ها تعطیل شدند و بعضی نیز به‌اجبار ازساعات کار خود کاستند. صنایع پیشرفتهٔ کامپیوتری در مناطقی چون آتلانتا (جورجیا) و رالی (کارولینای شمالی) استقرار یافت. صنعت نفت و گاز نیز تا سال ۱۹۸۱ با اقبال خوبی روبه‌رو بود. اما در مناطق دیگر، بویژه در شهرهای کوچك و روستاها، تصویر رکود کامل به چشم می‌خورد.

گرچه برخی نواحی کشور، بویژه ایالتهای کشاورزی، دراواخر دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰ با دوره‌ای از کسادی شدید روبه‌رو بودند، نواحی دیگری، از جمله آلاسکا، فلوریدا، نیوانگلند، وبویژه ایالتهای «کمربند آفتابی» غرب و جنوب غرب از نعمت رونق‌اقتصادی بهره می‌بردند.

آلاسکا و فلوریدا معرف دو «منطقهٔ پیشرونده» تازه بودند.

آلاسکا که منبع عظیم نفت و گاز بود و فلوریدا که همیشه مرکز توریستی و استراحتگاه طبقه متوسط شهرنشین ایالتهای شمال‌شرقی و غرب میانه به‌شمار می‌آمد، بتدریج به قبله‌گاه سرمایه‌گذاری و تجارت کشورهای حوزهٔ دریای کارائیب و امریکای لاتین بدل شدند. برعکس، ناحیهٔ نیوانگلند (شامل ایالتهای کونکتیکت، نیوهمپشر، ورمانت، مین، رودآیلند و ماساچوست) ناحیهٔ صنعتی خاصی برای صنایع قدیمی عرضه می‌داشتند که با توجه به شرایط اقلیمی خاص خود و منابع عظیم مالی، بسرعت توجه مؤسسات سرمایه‌گذاری برای صنایع پیشرفتهٔ کامپیوتری و الکترونیکی را به خود جلب کرده شرکتهای کامپیوتری «ونگ»[2] و «دیجیتال اکویپمنت»[3]، که در حوالی بستن ایجاد شدند، سالانه بیش از ۳۰۰/۰۰۰ شغل ارائه می‌کردند.

رشد سه منطقهٔ فوق‌الذکر، به‌نحو غیر متعارفی تخصصی بود. در ایالتهای «کمربند آفتابی» جنوب غربی و غرب کشور (شامل اوکلاهوما، اریزونا، تکزاس، نیومکزیکو، کولورادو، یوتا، نوادا، و کالیفرنیا) که نرخ رشد آنها طی سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۸۵ به دوبرابر نرخ رشد میانگین کشور رسید، دلایل این رشد گسترده‌تر و متنوعتر بود. در وهلهٔ اول تولید نفت و گاز این ایالات رو به‌افزایش نهاد. همین امر با توجه به‌رشد بیسابقهٔ قیمتها سبب شد تا درآمد سرشاری فراهم آید که این خود متقابلا کوشش بیشتری برای استخراج نفت در فلات قاره و اراضی داخلی و استخراج گاز را به‌دنبال آورد. ازسوی دیگر، این مناطق کم‌جمعیت و نسبتاً دورافتاده، ناحیهٔ مناسبی برای تأسیس پایگاههای تحقیقاتی فضایی، دفاعی، و هواشناسی شناخته‌شد (برای مثال کارخانه‌های هواپیماسازی هیوز[4]، لاکهید[5]، ام‌دی‌دی[6] و راکول[7] در کالیفرنیا دفاتر تحقیقاتی و پژوهشی دارند). در نتیجه، وقتی از سال ۱۹۷۸ به‌بعد، بودجهٔ دفاعی کشور رو به‌افزایش نهاد، این نواحی با استقبال صنایع پیشرفتهٔ کامپیوتری مواجه شدند و از این رهگذر سودهای سرشاری بردند. از اواسط دههٔ ۱۹۷۰ درهٔ

---

2) Wang 3) Digital Equipment 4) Hughes
5) Lockheed 6) Mc Donnell Douglas Corporation (MDD)
7) Rockwell

سانتاکلارا نزدیك سان‌فرانسیسکو، که به «سیکیلن‌والی»[8] مشهور است، مرکز جدید صنعت میکروالکترونیکی جهان شده و توانسته است سرمایه‌های عظیم و تکنیسینهای زبده را در بیش از ۳۰۰۰ شرکت و مؤسسهٔ فعال ناحیه به‌کار گیرد. این صنعت بسرعت‌گسترش یافت و به‌سایر مراکز دانشگاهی و تحقیقاتی کشور در غرب وجنوب غربی، از جمله لوس‌آنجلس، سان‌دیگو، فینیکس، دنور، آلبوکرك، اوستین، و دالاس نیز نفوذ کرد و در حال حاضر از نظر رشد و توسعه در صدر صنایع امریکا جای دارد. بخش دیگری نیز چهره‌نشان داد که گرچه رشد آن چندان چشمگیر نبوده، نباید از نظر دورداشته شود. منظور، بخش تجمع مهاجران مکزیکی– امریکایی و آسیایی‌است که کارگران ارزان غیروابسته به‌اتحادیه‌ها دارد و کارگران آن برای کار در کارخانه‌های قدیمی، مزارع، و بخش جهانگردی آمادگی‌دارند. ورود این مهاجران سبب ایجاد محیط رقابت فعالانه و پر تحرکی شده و حال و هوای این مناطق را به دوران هجوم مردم برای کشف طلا در سال ۱۸۴۹ شبیه کرده است.

رخدادهای اقتصادی فوق‌الذکر، هماهنگ با جابه‌جایی جمعیت از ناحیه‌ای به‌ناحیهٔ دیگر بوده است. کارگران غیر متخصص از ایالتهای شمال شرقی–غرب میانه به منطقهٔ جنوبی و غربی کشور کوچیدند و ایالتهای کشاورزی را رها کردند تا به بخشهای‌پیشرفته از لحاظ فنی بپیوندند.

جمعیت امریکا طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ حدود ۱۷درصد افزایش یافت و به ۲۳۸/۷ میلیون رسید، اما این رشد عمدتاً در ایالتهای جنوبی و غربی کشور متمرکز بود. جمعیت دوازده ایالت غرب کشور تقریباً ۴۸درصد رشد داشت و ایالت کوچك نوادا، با ۹۲درصد رشد، در صدر نقاط دیگر باقی ماند. بعد از آن اریزونا (۷۹درصد)، کولورادو (۴۶درصد)، تکزاس (۴۶درصد) و کالیفرنیا (۳۲درصد) قرار داشتند. جمعیت فلوریدا در شمال شرقی کشور هم ۶۷درصد افزایش یافت.[9] در عوض، رشد جمعیت در ایالتهای شمال

8) «Silicon Valley»

۹) در سالهای ۱۹۷۰–۱۹۸۵، ایالتهای اریزونا، کولورادو، تکزاس، کالیفرنیا،

شرقی و غرب میانه ناچیز بود. از عوامل اصلی رشدجمعیت درغرب و جنوب غربی کشور، مهاجرت مردم از ایالتهای شمال شرقی وغرب میانه و کثرت مهاجرت خارجیان (بویژه از امریکای مرکزی و جنوب شرقی آسیا) بوده است. این عوامل ساختار جمعیتی این ایالات را دگرگون ساخت و به‌نحو چشمگیری به جمعیت جوان این مناطق افزود (بجز فلوریدا که ۱۷درصد جمعیت آن را کسانی که به سن بازـ نشستگی رسیده‌اند تشکیل می‌دهد؛ این رقم به‌طور میانگین برای‌بقیهٔ کشور ۱۱درصد است). این امر سبب شده است تا درصد تکفل (نسبت افراد سالمندی که تحت تکفل افراد شاغل به‌سر می‌برند) کاهش یابد و میزان مالیات نیز به‌تبع آن به سطح پایینی برسد و زمینه‌های بیشتری برای رشد منطقه از نظر مالی فراهم آید. چنین روندی بر بازار کار امریکا نیز حاکم است. این امر، مبتنی بر دلایل فرهنگی و عوامل نهادی (از جمله رفاه و نظام خانه‌سازی) است و نقش مهمی در توانایی کشور برای ایجاد بیست میلیون شغل جدید در فاصله سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۸۴ بر عهده داشته است. باید به این نکته نیز اشاره کرد که طی همین مدت، در اروپای غربی بیش از دو میلیون فرصت اشتغال از دست رفته است.

دیگر تحول جمعیت‌شناختی این دهه، کوچ پردامنهٔ سفیدپوستهای طبقهٔ متوسط از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچك حاشیه‌ای ومناطق روستایی آرام و ساکت‌تر بوده است. این امر از توجه مردم به«کیفیت زندگی» نشان دارد و پیامدهای سیاسی مهمی در شهرهای بزرگ به‌جا نهاده است. سومین تحول بارز، در وضعیت کاری و حقوقی کارکنان بخش خدمات و صنایع جدید با تکنولوژی بسیار پیشرفته رخ داده است. در سال ۱۹۶۰ حدود ۷درصد نیروی کار امریکا در بخش کشاورزی، ۳۶درصد در بخش تولید، و ۵۷درصد در بخشهای خدماتی اشتغال داشت. در سال ۱۹۸۰ سهم بخش کشاورزی وتولیدی به‌ترتیب ۳۰درصد و ۳۲درصد کاهش یافت و سهم بخشهای‌خدماتی

→ و فلوریدا جمعاً موجب ۵۵ درصد رشد جمعیت امریکا بودند. در همین فاصله، جمعیت آلاسکا نیز ۷۲ درصد رشد کرد.

به ۶۶درصد رسید، که بالاترین رقم در آمار «سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی»[۱۰] است.[۱۱] بخش عمده‌ای از مشاغل تولیدی قدیمی که از میان رفته، به‌دست کارگران مرد سفیدپوستی انجام می‌گرفت که دستمزدهای گزاف در قبال انجام کارهای دستی می‌گرفتند. برعکس بسیاری از شغلهای خدماتی و اداری را کارگران مهاجری که حقوق کم می‌گیرند، یا زنان، اشغال کرده‌اند. زنان امریکا حدود دوسوم مجموع شغلهای ایجاد شده ظرف ده سال گذشته را به دست آورده‌اند و اینک ۶۰درصد پستهای بخش خدمات را در انحصار خود دارند. این دگرگونی شغلی سبب شده که قشر دارای درآمد متوسط فشرده‌تر گردد. درصد خانواده‌های دارای درآمد متوسط از ۵۱درصد در سال ۱۹۷۳ به ۴۱درصد در سال ۱۹۸۳ نزول کرده است و همین امر موجب گشته تا فاصلهٔ درآمدها بیش از پیش افزایش یابد.

پیامدهای سیاسی دگرگونیهای اقتصادی و جمعیت‌شناختی

چهرهٔ سیاسی «جنوب جدید» و غرب

چشمگیرترین اثر جابه‌جایی اقتصادی و اجتماعی جمعیت امریکا به سمت جنوب و غرب کشور، افزایش نفوذ این نواحی بر سیاست کشور بوده است. «جنوب قدیمی» در دهٔهٔ ۱۹۶۰ و اوایل دهٔهٔ ۱۹۷۰ از طریق ریاست بر کرسیهای حساس کمیته‌های کنگره، اثر خود را بر سیاستهای داخلی و خارجی کشور برجا نهاد. امروزه اثری که از «جنوب جدید» و غرب درحال رشداعمال می‌شود، ظریفتر و ماهرانه‌تر است. دیدگاهها و علایق این نواحی، تفوقی عملی و ذهنی در سطح کل کشور برجا می‌نهد. در وهلهٔ اول، نوعی «کالیفرنیایی» کردن سیاست، با استفادهٔ همه‌جانبه از تکنولوژی رسانه‌های همگانی؛ گسترش رقابتهای کامپیوتری؛ تضعیف دستگاههای حزبی؛ و تأکید

---

10) Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)

۱۱) بخش صنایع جدید با تکنولوژی پیشرفته بیش از ۳/۳ میلیون نفر از نیروی کار (معادل ۳/۲ درصد) را به‌خود اختصاص داده که نیم میلیون نفر آن در کالیفرنیا حضور دارند.

روزافزون بر شخصیتها رواج یافت. از سوی دیگر، لیبرالیسم ناشی از «برنامهٔ جدید» ایالات شمال شرقی، بتدریج جای خود را به محافظه‌کاری متکی بر مالیات کم، آزادی عمل در برخورد با مسائل اقتصادی، حل و فصل مسائل اجتماعی از طریق آموزه‌های نیرومند پروتستانی و گاه بنیادگرایانه، و نیز چرخش در سیاست خارجی از محور اروپا و اقیانوس اطلس به‌محور امریکای‌لاتین، آسیا، واقیانوس آرام که بازار مناسبی برای رشد حجم مبادلات بازرگانی به حساب می‌آید، داده است. رشد توان سیاسی ایالتهای غربی و جنوبی، به بهترین وجهی در انتخابات ریاست جمهوری جلوه کرده است، هر چهار رئیس جمهوری اخیر امریکا از این نواحی برخاسته‌اند و نمایندگان این مناطق ۱۷ کرسی در مجلس نمایندگان دارند[۱۲].

حرکت مردم به سوی حومه‌های آرام، فرصت مناسبی به جمهوریخواهان داد؛ البته دموکراتها هم به‌سختی کوشیدند تا شکستهای خود را با پیروزی در نهادهای قانونگذاری ایالتی جبران کنند. رشد اقتصادی جنوب و دگرگونیهای اجتماعی ناشی از آن به تفوق مطلق دموکراتها پایان داد و در مناطق حساس جنوب و غرب نوعی حالت «دوحزبی» ایجاد کرد.

موقعیت حزب دموکرات در ایالتهای جنوبی، طی سالهای آخر دهۀ ۱۹۶۰ و اوایل دهۀ ۱۹۷۰ به‌خاطر تصویب قانون حق رأی در سال ۱۹۶۵ تضعیف شد. این قانون به اقلیت سیاهپوست ناحیه، که ۲۰درصد جمعیت آنجا را تشکیل می‌داد، حق رأی داد و نسل جدید فرمانداران لیبرال دموکرات ـ اسکیو (فلوریدا)، کارتر (جورجیا)، بامپرز (آرکانساس) و ادواردز (لویزیانا) ـ را وادار ساخت تا سازشی میان جامعۀ سفیدپوست و سیاهپوست ایجاد کنند. اما این کوششها بر آرای سنتی سفیدپوستان اثر نهاد؛ آنان که به تبعیض نژادی اعتقاد

---

۱۲) این هفده کرسی عبارتند از فلوریدا (۴ کرسی)، تکزاس (۳)، کالیفرنیا (۲)، و تنسی، نیومکزیکو، اریزونا، کولورادو، یوتا، نوادا، اورگون، و واشینگتن (هر کدام ۱ کرسی). این کرسیها از شکست نمایندگان نیویورک (۵ کرسی)، پنسیلوانیا، اوهایو، ایلینوی (هریك ۲ کرسی) و میسوری، داکوتای جنوبی، نیوجرزی، ماساچوست، میشیگان و ایندیانا (هر کدام ۱ کرسی) به‌دست آمد.

داشتند، ابتدا در سطوح ایالتی و سپس در سطح کشور به نامزدهای جمهوریخواه گرویدند. رشد سریع شهرهای بزرگ جنوب طی دهۀ ۱۹۷۰ و جذب افراد متخصص طبقۀ متوسط از ایالات شمالی به‌این نواحی، منبع حمایت دیگری بود که برای جمهوریخواهان فراهم آمد و سران حزب را ترغیب کرد تا مبارزه‌ای شدید و گسترده برای‌استقرار پایگاههایی قدرتمند در جنوب به‌راه بیندازند.

اما نتایج این مبارزات، برای جمهوریخواهان چندان یکدست و دلخواه نبود (نك: جدول ۲۰). حزب جمهوریخواه در ایالتهای ناحیۀ موسوم به دیکسی‌لند، بویژه در ویرجینیا، کارولینای شمالی، فلوریدا، تکزاس، و تنسی که معمولا کرسیهای فرمانداری و کنگره را به دست داشتند به موفقیت چشمگیری رسیدند. حزب در ویرجینیا، به خاطر انشعاب هری‌برد (در سال ۱۹۷۰) و ویلیام اسکات (در سال ۱۹۷۴) که سناتورهای دموکرات بودند، و در کارولینای شمالی به مدد فعالیتهای آرمانگرایانۀ جسی‌هلمز، عضو دست راستی کنگره که از ۱۹۷۰ به جمهوریخواهان گرویده بود، قدرت بیشتری پیدا کرد. جمهوریخواهان در ایالتهای فلوریدا و تکزاس نیز ازحمایت مهاجران طبقۀ متوسط سفیدپوست ساکن حومه‌های شهرهای بزرگ این ایالات که در مؤسسات پیشرفتۀ تکنیکی مشغول به‌کار بودند، و همچنین از پشتیبانی پناهندگان کوبایی ضد کمونیست بهره گرفتند. در ناحیه شرقی تنسی نیز که در ۱۸۶۱ جانب طرفداران دولت مرکزی را گرفته بود، موقعیت جمهوریخواهان کاملا محکم شده است.

جمهوریخواهان در ایالتهای جنوبی هم به چند پیشرفت چشمگیر رسیدند. از جمله در سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۸۲ فرمانداری تکزاس و در ۱۹۷۸ سناتوری ایالت میسی‌سیپی را بعد از دخالت یك نامزد سیاهپوست و تفرق‌آرای دموکراتها به‌دست آوردند. اما آنان درسطح محلی و ایالتی به موفقیتی به‌این حد نرسیدند، مثلا در سال ۱۹۸۴ فقط ۱۸درصد کرسیهای نهادهای قانونگذاری ایالتی را در اختیار داشتند، حال آنکه دموکراتها ۷۶درصد را در انتخابات کنگره وایالتی سال ۱۹۸۶ جمهوریخواهان در مجموع سه فرمانداری، از جمله

تکزاس، و برای اولین بار بعد از دوران «بازسازی»[۱۳]، فرمانداری آلاباما را به‌دست آوردند؛ اما در عوض در چهار فرمانداری و چهار کرسی مجلس نمایندگان شکست خوردند. در نتیجه باید گفت که پیشروی جمهوریخواهان در ایالتهای جنوبی هنوز کامل نشده است، اما نشانه‌هایی از ظهور یك نظام «دوحزبی» دیده می‌شود. این نظام دوحزبی در برخی ایالتها (برای مثال تکزاس) به‌این ترتیب هویداست که جناحهای لیبرال حزب دموکرات می‌کوشند آرای سیاهپوستها و اسپانیایی‌زبانها را به‌دست آورند و جمهوریخواهان در تلاشند تا آرای توده‌های کشاورز ایالتهای جنوبی و محافظه‌کاران ساکن شهرکهای حومه‌ای را به‌خود اختصاص دهند. چنین تغییراتی انسجام آرا در کنگره را از میان برده است (هرچند هنوز جناح «خوش‌نشین» در کنگره حضور قدرتمندی دارد) و در دل هردو حزب، جناحهایی براساس مشی سیاسی و نژادی ظهور کرده است. تردیدی نیست که در دهه‌های آتی، دگرگونیهای زیادی در ترکیب سیاسی ایالتهای‌جنوبی رخ خواهد نمود، چون دستگاه سیاسی فعال دموکراتها در ایالتهای آلاباما، میسی‌سیپی، جورجیا، لویزیانا، و آرکانساس، همزمان با دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی این مناطق دست به تجدیدسازمان زده‌اند.[۱۴]

در سایر مناطق رشد یافتهٔ کشور، ایالتهای غربی و ناحیهٔ نیوانگلند، حزب جمهوریخواه جای خود را باز کرده و در دههٔگذشته به پیروزیهایی دست یافته است. برای مثال در سال ۱۹۸۲ جورج دوکمجیان[۱۵] به فرمانداری کالیفرنیا رسید. در چند سنگر مستحکم حزب دموکرات در این ناحیه، برای مثال ماساچوست در نیوانگلند، تمایل کلی مقامات حزبی منطقه، چرخش به‌سوی محافظه‌کاری بوده است.

---

13) Reconstruction

۱۴) تسلط گروههای مسیحی محافظه‌کار برجامعهٔ ۱۵ میلیونی «کنوانسیون باپتیستهای جنوبی» در ۱۹۸۵، امکانات بیشتری برای برد جمهوریخواهان در میان سفیدپوستان جنوب فراهم آورده است.

15) George Deukmejian

سیاستهای قومی و نژادی: موفقیت سیاسی سیاهان و اسپانیایی‌زبانها

در دهۀ گذشته نفوذ سیاسی سیاهان و اسپانیایی‌زبانها، به نحو چشمگیری افزایش یافته است؛ این را باید مدیون سه عامل جمعیت شناختی دانست: افزایش روزافزون میزان زاد و ولد؛ خروج سفید پوستهای عضو طبقۀ متوسط ازشهرهای بزرگ دور از مناطق‌ساحلی؛ و افزایش آرام تعداد مهاجران امریکای لاتین که در اثر وخامت اوضاع اقتصادی ناشی از حجم روزافزون بدهیها و رشد بیکاری‌دست به مهاجرت می‌زنند.[16] گرچه سیاهان و اسپانیایی‌زبانها هنوز به‌نحو بارزی در اقلیتند و از نظر سیاسی گرایش خاصی ندارند، تعدادآنها درچند ایالت، و درسطح شهرها، عامل بسیار مهمی به‌حساب می‌آید.

جامعۀ اسپانیایی‌زبان در ایالتهای جنوب غربی متمرکز شده است و ۱۲ تا ۲۰درصد جمعیت محلی را تشکیل می‌دهد (درنیومکزیکو این رقم به ۳۶درصد می‌رسد)، البته گروههای کوچکی از آنها در شهرهای صنعتی شمال شرقی‌ـغرب میانه هم سکنا گزیده‌اند. شصت درصد کل این عده مکزیکی‌ـامریکایی هستند، آنان عمیقاً به فرهنگ و باورهای قومی خود معتقدند و به سیاست‌بازی «سفیدها» کاری ندارند. اما در سال ۱۹۷۵ و با تصویب و گسترش قانون حق رأی به‌ایالتهای جنوب‌ـغرب، آنها هم در انتخابات محلی و شهری به پیشرفتهایی نایل آمده‌اند.[17] آنان شهرداری شهرهای مهمی چون

---

۱۶) تعداد خارجیان متولد شده در امریکا بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ از ۹/۶ میلیون (۴/۷ درصد کل جمعیت) به ۱۴ میلیون (۶/۲ درصد کل جمعیت) افزایش یافت، و میانگین سن ۳۰ سال را در میان مهاجران به امریکا کاهش داد.

۱۷) از سال ۱۹۷۶ به‌این سو، تعداد مقامات رسمی اسپانیایی‌زبان انتخاب شده به دو برابر افزایش یافته و به‌حد ۳۲۰۰ نفر رسیده است، که نیمی از آنان در ایالت تکزاس فعالیت می‌کنند. یك عامل اصلی در این موفقیت روزافزون محلی، برنامۀ ترغیب اسپانیایی زبانها به‌شرکت در انتخابات است که به همت ویلی ولاسکوئز و تحت عنوان «پروژۀ آموزش رأی‌دهندگان در ایالتهای جنوب ـ غرب» به مورد اجرا درآمده و مرکز آن در سن‌انتونیو است. اما هنوز تعداد اسپانیایی‌زبانهایی که در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت می‌کنند در سطح پایینی است و در انتخابات نوامبر ۱۹۸۴ از مرز ۳۳ درصد فراتر نرفت، حال آنکه ۵۵ درصد سیاهان و ۶۱ درصد سفیدپوستها در همین انتخابات شرکت کردند.

سن‌انتونیو، سانتا فه، دنور، میامی، و تمپارا به‌دست آورده‌اند وچند صباحی نیز بر کرسی فرمانداری ایالتهای اریزونا، فلوریدا، و نیومکزیکو تکیه زدند و برای مدتی یازده کرسی مجلس نمایندگان را در اختیار داشتند. این جامعه معمولا به‌نسبت دو به‌یك به دموکراتها رأی می‌دهد و آرای آن در انتخابات ایالتی و محلی حساس است، بویژه در سال ۱۹۷۶ آرای آن سبب شد که جیمی‌کارتر در تکزاس با اختلاف کم به پیروزی برسد.

جامعهٔ سیاهان بسیار پر جمعیت‌تر از اسپانیایی‌زبانهاست، اما نتوانسته است در سطوح ایالتی موفقیتهای آنان را تکرار کند.[۱۸] با این حال، این جامعه در سطح شهرها به موفقیتهای انتخاباتی‌چشمگیری دست یافته است. دلیل عمدهٔ این موفقیت مهاجرت‌سفیدپوستهای طبقهٔ متوسط از شهرهای رو به‌رکود، و در نتیجه، کسب اکثریت در این شهرها توسط سیاهان بوده است. در سال ۱۹۷۲ تعداد شهرداران سیاهپوست به ۸۶ تن می‌رسید، اما آنها عموماً شهرداران شهرهای کوچك بودند و فقط نیوآرك (نیوجرزی) استثنا بود. اما در دههٔ گذشته سیاهان موفق شدند کنترل چهار شهر از شش شهر بزرگ امریکا_لوس‌آنجلس (۱۹۷۳)، دیترویت (۱۹۷۳)، شیکاگو (۱۹۸۳)، و فیلادلفیا (۱۹۸۳)_و نیز شهرهای واشینگتن دی. سی. (۱۹۷۴)، آتلانتا (۱۹۷۷)، و نیواورلئان را به دست بگیرند؛ سیاهان تا سال ۱۹۸۵ در مجموع ۲۸۶ مقام شهرداری کسب کردند. موفقیت آنان فقط مدیون آرای سیاهان نبود؛ اقبال اسپانیایی‌زبانها (که در لوس آنجلس تعداد آنها به‌نحو چشمگیری زیاد است) وسفیدپوستهای لیبرال هم با آنها یار بوده است. در نتیجه، اکثر شهرداران سیاهپوست ناگزیر روش میانه‌روی اتخاذ کرده‌اند.

موفقیت سیاسی سیاهان در کنگره کمتر بود. بعد از انتخابات نوامبر ۱۹۸۶ تنها ۲۲ نماینده سیاهپوست با حق رأی کامل درمجلس نمایندگان حضور داشتند که این رقم گرچه نسبت به سال ۱۹۶۷هفده

---

۱۸) تنها یك سناتور سیاهپوست به‌نام ا. بروك (جمهوریخواه، ماساچوست، ۱۹۶۷_۱۹۷۸) صاحب این مقام بود، اما هیچ فرماندار سیاهپوستی هیچوقت برسر کار نیامد.

نفر افزایش نشان می‌داد، اما در مقایسه با سال ۱۹۷۶ نمایشگرفقط ۷ نفر افزایش است. به‌علاوه هیچ سناتـور سیاهپوستی هم در سنا حضور ندارد. در ایالتهای جنوبی کشور پیشرفت سیاهان در نهادهای قانونگذاری نیز ناامیدکننده بوده است.[۱۹] اما اخیراً سیاهـان بـه کابینه راه یافته‌اند، در سال ۱۹۸۵ ویلیام‌گری (دموکرات‌ـفیلادلفیا) به‌عنوان مدیر کمیتهٔ مهم بودجهٔ مجلس نمایندگان بـرگزیـده شد. مسلماً طولی نخواهد کشید که آنان در سطح فرمانـداری نیز بـه موفقیتهایی دست یابند. در سال ۱۹۸۵ سیاهان به اولین موفقیت خود در سطح ایالتی رسیدند، به‌این ترتیب که داگلاس وایلدر (دموکرات)، مبارز راه حقوق فردی در ایالت ویرجینیا، به‌عنوان معاون فرماندار منصوب شد. در نوامبر ۱۹۸۶ تام‌بردلی (دموکرات) و ویلیام‌لوکاس (جمهوریخواه) از سوی احزاب خود نامزد انتخابـات فـرمـانداری کالیفرنیا و میشیگان بودند. لوکاس شکست سختی خورد، اما بردلی در مواجهه با فرماندار موفق و محبوب کالیفرنیا به‌نتایج خوبی دست یافت.[۲۰] در سالهای اخیر، سیاهان به‌مدد همکاری نمایندگان خود در کنگره با گروههای فعال خارج از کنگره به‌پیروزیهایی در سطح نهادهای قانونگذاری رسیده‌اند، از جمله در سال ۱۹۸۳ موفق شدند کنگرهٔ امریکا را مجاب سازند که یك روز از سال را برای‌گرامیداشت خاطرهٔ دستاوردهای دکتر مارتین لوتر کینگ تعطیل عمومی اعلام‌کنند؛ و در اعلام تحریمهای اقتصادی و سیاسی در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ علیه رژیم نژادپرست افریقای جنوبی نیز نقش فعالی داشتند.

با اینهمه، اگرچه سیاهان و اسپانیایی‌زبانها، در دههٔ گـذشته به‌چند پیشرفت مهم سیاسی رسیده‌اند، بهبود وضع اقتصادی آنها در این مدت آهنگ بس کندتری داشته است. آنان از نظر آمـوزش و پرورش پیشرفت کرده‌اند و یك طبقهٔ متوسط سیاهپوست، کوچك ولی

---

۱۹) در انتخابات نوامبر ۱۹۸۶ فقط ۴ نمایندهٔ سیاهپوست از ایالتهای جنوب برگزیده شدند. چهارتن دیگر از کالیفرنیا؛ چهار تن از نیویورك؛ و ده تن از ایالتهای صنعتی شمال کشور، ایلینوی، مریلند، میشیگان، میسوری، اوهایو، و پنسیلوانیا به‌مجلس راه یافتند.

۲۰) بردلی، پلیس سابق که در حال حاضر شهردار لوس‌آنجلس است، در سال ۱۹۸۲ نامزد دموکراتها در مبارزه برای کسب فرمانداری کالیفرنیا بود.

به‌هرحال قابل حساب، به آرامی سربلند کرده است برخی از سیاهان طبقهٔ متوسط به‌دنبال سفیدها به حومه‌های شهرها رفته‌اند، جمعیت حومه‌نشین سیاهپوست از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ از ۲/۸ میلیون نفر به ۶/۲ میلیون نفر (۲۳درصد کل جمعیت جامعهٔ سیاهان) رسیده است، آنان موفق شده‌اند برنامه‌ها و فلسفهٔ خودیاری و پیشرفت فردی ریگان را نیز تا حدودی به‌کار بندند، با اینهمه، بخش عمده‌ای از جامعهٔ سیاهان هنوز به‌نحو اسفناکی فقیرند و از نظر سطح درآمد، بیکاری، و خانهٔ مسکونی وضع نامساعدی دارند.[۲۱] در سالهای اخیر، بویژه از سال ۱۹۸۰ به این‌سو، موقعیت نسبی سیاهان، همزمان با وخیمتر شدن اوضاع اقتصادی کشور، بدتر شده است. کمبود کار در صنایع شمال و وضع نابسامان کشاورزی و نساجی جنوب، بیش از هر چیز دیگر به‌سیاهان لطمه زده است، آنان آمادگی جذب شدن در بخشهای خدمات و تکنولوژی پیشرفتهٔ برآمده در دههٔ ۱۹۸۰ را نیز نداشته‌اند. کاهش میزان حمایتهای رفاهی دولت و نیز افزایش‌سطح طلاق و بالا رفتن تعداد خانوارهای فاقد پدر یا مادر (اکنون حدود ۵۵درصد کل جامعهٔ سیاهان) به‌وخیمتر شدن اوضاع آنها کمك‌کرده است. نارضایتی سیاهان آتش زیر خاکستر است، چنانکه شورشهای سیاهان در میامی در سال ۱۹۸۰ و نیز حمایت روزافزون آنها از برنامه‌ها و شعارهای لوئیس‌فراخان[۲۲]، سیاهپوست مسلمان رادیکال، این امر را بوضوح نشان می‌دهد؛ اما به‌قدرت رسیدن برخی مقامات سیاهپوست و دستیابی آنها به حدود ۶۰۰۰ کرسی از ۴۹۰/۰۰۰ کرسی انتخابی در سطح کشور باعث کاهش خطرات بالقوهٔ ناشی از این نارضایتی شده است.

---

۲۱) در سال ۱۹۸۳ حدود ۶۳ درصد سیاهان زیر حد نصاب رسمی فقر بودند، این رقم برای سفیدپوستها ۱۲ درصد بود؛ درآمد میانگین آنها ۱۵۲۱۱ دلار در سال و برای سفیدها ۲۴۶۰۳ دلار بود؛ میزان بیکاری سیاهان ۱۸ درصد و سفیدها ۹ درصد بود، همین رقم برای جوانان زیر بیست سال سیاه از ۴۰ درصد هم تجاوز می‌کند؛ فقط ۴۵ درصد سیاهان مالك خانه‌هایی هستند که در آن زندگی می‌کنند، این رقم برای سفیدها ۶۵ درصد است. وضع اسپانیایی‌ـ زبانها چیزی در حد فاصل این دو است، ۳۰ درصد آنها زیر حدنصاب فقر به‌سر می‌برند و ۲۱ درصد جوانان زیر بیست سال آنها بیکارند.

22) Louis Farrakhan

اکثریت خاموش: پیشرفتهای زنان در عرصهٔ سیاست

مبارزات حقوق فردی در دهۀ ۱۹۶۰، به همراه دگرگونیهای اقتصادی و شغلی معاصر، جنبش قدرتمندی را در هواداری از زنان شکل داده است که خواهان برابری حقوق، دستمزد، و نمایندگی است. سازمان ملی زنان (که به ۲۵۰/۰۰۰ عضو خود می‌بالد و قادر است سالانه ۳ میلیون دلار کمك نقدی جمع‌آوری کند) در سال ۱۹۶۶ تشکیل شد و برای تصویب «اصلاحیهٔ برابری حقوق» در کنگره دست به مبارزه‌زد. این اصلاحیه در سطح فدرال تصویب نشد ولی در قانون اساسی ۱۶ ایالت منظور گردید.[۲۳] با این حال، جنبش توانست صدها هزار زن را در عرصهٔ سیاسی کشور فعال کند و برای افزایش سهم زنان در نهادهای قانونگذاری ایالتی و کشوری بکوشد.

در سر راه موفقیت نامزدهای زن موانع متعددی وجود دارد که بویژه باید به‌عدم علاقهٔ صاحبان تجارت و کمیته‌های اقدام سیاسی‌برای تأمین مخارج فعالیتهای انتخاباتی ایشان اشاره کرد. در نتیجه، بیشترین پیروزی زنان در سطح ایالتی به‌دست آمده و تعداد آنان در مجالس قانونگذاری ایالتی، از ۶درصد کل نمایندگان در سال ۱۹۷۴ به ۱۳درصد در سال ۱۹۸۴ افزایش یافته است، اما پیشروی زنان در انتخابات کنگره، فرمانداریها، و شهرداریها بسیار ناامیدکننده بوده است. برای مثال تعداد زنان در مجلس نمایندگان طی ده سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ فقط ۵نفر افزایش یافته و جمعاً به‌۲۳ نفر (۵درصد کل نمایندگان) رسیده، آن‌هم در دوره‌ای که ۵۳درصد رأی‌دهندگان، زن بوده‌اند. البته چند استثنای چشمگیر هم وجود دارد. در سالهای اخیر دو زن از حزب جمهوریخواه، نانسی‌کیسباوم[۲۴] (کانزاس، از ۱۹۷۸ تا کنون) و پائولا هاوکینز (فلوریدا، ۱۹۸۰ـ۱۹۸۶)، و یك زن عضو حزب دموکرات به‌نام باربارا میکولسکی (مریلند از ۱۹۸۶

---

۲۳) اصلاحیه در سال ۱۹۷۱ در کنگره مطرح شد و در همان سال مورد تأیید ۲۲ ایالت و در سال ۱۹۷۷ مورد تأیید ۳۵ ایالت قرار گرفت و اگر ۳ ایالت دیگر هم به‌آن رأی می‌دادند تصویب می‌شد. اما از آن سال به‌بعد مخالفان سقط جنین و گروههای بنیادگرا با آن مخالفت می‌ورزند.

24) Nancy Kassebaum

تا کنون) به سنا راه یافته‌اند و در انتخابات نوامبر ۱۹۸۶ چهار زن نامزد احراز سناتوری بودند. در سطح ایالات نیز الاگراسو (دموکرات ـ کونکتیکت) در سال ۱۹۷۴ اولین زنی بود که به فرمانداری رسید، بی‌آنکه همسرش سابقاً فرماندار بوده باشد. دو زن دموکرات دیگر، مارتا لین کالینز[25] (کنتاکی) و مادلین کانین (درمانت) در سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ و یك زن جمهوریخواه، کی‌اور[26] (نبراسکا) درسال ۱۹۸۶، این موفقیت را تکرار کردند.[27] در سطح شهرداری هم کتی‌ویتمایر، دایان فینستین، و مورین او، کانر به‌ترتیب به‌شهرداری شهرهای هیوستن، سان‌فرانسیسکو، و سان‌دیگو انتخاب شدند. انتصاب سه زن در کابینه‌های کارتر و ریگان، انتصاب ساندرا او، کانر در دیوان عالی کشور و جرالدین فرارو به‌معاونت ریاست جمهوری و تصاحب هشت مقام مهم دولتی توسط زنان، نشانه‌های بیشتری از پیشرفتهای اخیر جنبش طرفداری از حقوق زنان است.

نهادی در خطر: زوال اتحادیه‌های کارگری امریکا

افزایش چشمگیر حمایت کارگران از رونالد ریگان جمهوریخواه در ۱۹۸۰ و ۱۹۸۴، علی‌رغم طرفداری «فدراسیون کارگران امریکا» (ا. اف. ال ـ سی. آی. او) از فهرست انتخاباتی حزب‌دموکرات، به عقیدهٔ بسیاری از صاحبنظران یکی از نشانه‌های زوال قدرت اتحادیه‌های کارگری این کشور و قدرت رو به‌کاهش رهبران آن است. این اقتدار رو به زوال نتیجهٔ وخامت نحوهٔ برخورد دولت و مدیریت با آنان و عدم استقبال کارگران از اتحادیه‌ها بوده است.

عضویت کارگران امریکایی در اتحادیه‌های کارگری هیچگاه گسترده و وسیع نبوده است. در آغاز فعالیت فدراسیون کارگران امریکا در سال ۱۹۵۵ فقط ۳۴درصد کارگران امریکا عضو اتحادیه‌ها

---

25) Martha Layne Collins 26) Kay Orr

۲۷) هفت زن در آخرین مرحلهٔ مبارزه برای کسب فرمانداریهای آلاسکا، اریزونا، کونکتیکت، مین، نبراسکا، نوادا، و اورگون در انتخابات نوامبر ۱۹۸۶ شرکت داشتند که بازنده شدند، اما مادلن‌کانین برای یك دورهٔ دیگر هم برگزیده شد.

بودند. حال آنکه این رقم در انگلستان و در همان دوره به حدود ۴۲درصد می‌رسید. در سالهای بعد تعداد اعضای اتحادیه‌ها به طور نسبی کاهش یافت و در سال ۱۹۷۳ به حدود ۲۳درصد و در سال ۱۹۸۳ به ۱۵درصد کل نیروی کار رسید. سه عامل در جدایی کارگران از اتحادیه‌ها مؤثر بوده است ـ زوال صنایع سنتی در غرب میانه ـ شمال شرقی و انتقال آنها به ایالتهای جنوب و غرب کشور؛ تأکید تازه بر بخش خدمات و مؤسسات کوچك تکنیکی پیشرفته که عمدتاً توسط کارمندان اداره می‌شود؛ و رواج تبلیغات علیه اتحادیه‌های کارگری.

ایالتهای غرب میانه ـ شمال شرقی کشور مرکز تولد و فعالیت اتحادیه‌های کارگری، از جمله اتحادیهٔ کارگران صنایع اتومبیل‌سازی، اتحادیهٔ کارگران صنایع فولاد امریکا[۲۸]، و اتحادیهٔ معدنکاران امریکا[۲۹] بوده است. این اتحادیه‌ها در سالهای رکود اقتصادی، یعنی سالهای ۱۹۷۹ـ۱۹۸۳ به‌نحو بسیار بدی ضربه خوردند و تعداد اعضای اتحادیهٔ کارگران صنایع اتومبیل‌سازی و کارگران صنایع فولاد به ترتیب ۳۲ و ۲۵درصد کاهش یافت. اما انتظار می‌رفت که با رشد مناطق صنعتی در غرب و جنوب کشور، اتحادیه‌های کارگری قدرتمندی در این نواحی سر بلند کنند و خسارات وارده را جبران سازند. اما اصلا چنین نشد.[۳۰] در ایالتهای صنعتی مبارزهٔ شدیدی علیه اتحادیه‌های کارگری صورت گرفت و مدیران، پلیس، و سیاستمداران محلی به تمام شیوه‌های منع فعالیتهای صنفی کارگران دست یازیدند تا کوششهای آنان را برای سازماندهی خنثی سازند. مشاوران حرفه‌ای مدیران، با مهارت تمام کارگران را از پیوستن به اتحادیه‌ها باز می‌داشتند؛ نهادهای قانونگذاری ایالتی، درهمین راستا، اصلاحیه‌های جدیدی به‌تصویب می‌رساندند؛ و قراردادهای استخدامی نیز به دقت طراحی می‌شد تا کارگران را از اتحادیه‌ها دور نگهدارد. مزید برهمهٔ

---

28) Uniled Steel Workers of America (USWA)

29) United Mine Wine Wor kers of America (UMWA)

۳۰) تعداد کارگران عضو اتحادیه در بخش خدمات از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۳ حدود ۳۵ درصد افزایش یافت، اما هنوز تعداد کارگران عضو اتحادیه‌های خدماتی فقط ۱۱ درصد کل کارگران است، که در مقایسه با ۲۴ درصد بخش صنعتی رقم نازلی به‌حساب می‌آید.

اینها روحیهٔ محافظه‌کاری و انقیاد کارگران ایالتهای جنوبی و غربی نیز، به‌کوششهای مدیران پاسخ مثبت می‌داد.

کاهش میزان عضویت در اتحادیه‌های کارگری، به قدرت کارگران در برخورد با کارفرمایان و دولت لطمهٔ جدی وارد آورده است. در آخرین سال حکومت کارتر، رابطهٔ اتحادیه‌های کارگری و دولت بسیار خوب بود ـ در سپتامبر ۱۹۷۹ موافقتنامه‌ای در مورد محدودیتهای حقوقی به‌امضا رسید ـ و هنوز اتحادیه‌ها می‌توانستند در نواحی صنعتی قدرت و توان خود را به‌رخ بکشند و به اضافه دستمزدهای مورد نظر برسند. اما در سال ۱۹۸۱ اتحادیه‌ها درموضع ضعف قرار داشتند. دستگاه حکومتی ریگان که طرفدار بازرگانان و مدیران کارخانه‌ها بود، کار را بر اتحادیه‌ها سخت گرفت. اخراج بیش از ۱۱۹۰۰ کارمند کنترل پرواز که به یك اعتصاب غیرقانونی دست زده بودند، در اوت ۱۹۸۱، و نیز رشد بیکاری هراسی در دل همهٔ کارگران انداخت.

در نتیجه، رهبران اتحادیه‌های کارگری ناگزیر بودند در یك چنین موقعیت دگرگون شده و خصمانه‌ای، به‌فکر اتخاذ یك خط مشی جدید باشند. گام اول را داگلاس فریزر رهبر اتحادیهٔ قدرتمند کارگران صنایع اتومبیل‌سازی با ۱/۲ میلیون عضو برداشت که با تأکید بر امنیت شغلی، به‌جای اضافه دستمزد، یك رشته امتیازهای عمده در جهت کاهش حقوق و اصلاح شرایط کاری به کارفرمایان داد تا متقابلا آنان را راضی سازد که کارخانه‌ها را تعطیل نکنند. در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ این «واقع‌گرایی جدید» شایع شد و بیش از ۵۰درصد کارگران اتحادیه‌ها، از جمله کارگران عضو اتحادیه‌های صنایع فولاد، و معدنکاران از تقاضای اضافه دستمزد دست برداشتند. این اقدام با حمایت لین‌کرکلند، رهبر فدراسیون کارگران امریکا هم روبه‌رو شد.[31] این روند در سالهای اخیر هم به همین منوال ادامه

---

۳۱) کرکلند جانشین جورج‌مینی محافظه‌کار شده بود که در سالهای ۱۹۵۵ـ ۱۹۸۰ ریاست فدراسیون کارگران امریکا را به‌عهده داشت. کناره‌گیری مینی باعث شد که اتحادیهٔ کارگران اتومبیل‌سازی که در سال ۱۹۶۶ به‌دلیل اختلاف نظرهای مسلکی از فدراسیون جدا شده بود، در سال ۱۹۸۱ دوباره به‌آن بپیوندد.

یافته و بویژه تضعیف دلار موجب وخیمتر شدن آن شده است. تاآنجا که اتحادیه‌های کارگری ملزم گشته‌اند با استخدام کارگران جدیدی که دستمزدهای پایین را قبول می‌کنند موافقت نمایند و نیز، همچون شیوهٔ مرسوم در آلمان و ژاپن، «مشارکت کارگران» را در کارخانه‌های نوین خودکار بپذیرند ــ بر مبنای آن کارگران در تصمیم‌گیری برای تغییر فرایند تولید مشارکت می‌کنند و حتی در کارخانه‌هایی چون کرایسلر در جلسات مدیران نیز حضور می‌یابند. با توجه به چنین شرایطی، نقش اتحادیه‌های کارگری امریکا دستخوش یك بازبینی اساسی شده است و آنان را از مسئلهٔ افزایش دستمزد به موارد سازنده‌تری چون شرکت در مدیریت کارخانه‌ها سوق داده است. اتحادیه‌های کارگری به دستاوردهایی نیز رسیده‌اند، برای مثال کارخانه‌های فورد و جنرال موتورز وادار شده‌اند تا یك «بانك شغلی» ۱/۳ میلیون دلاری برای رسیدگی به‌کارگران بیکار اختصاص دهند. اما اتحادیه‌ها برای چنین دستاوردهایی هزینه‌های گزافی پرداخته‌اند، از جمله طی سالهای ۱۹۸۰ــ۱۹۸۴ میزان افزایش دستمزد آنهاکمتر از افزایش دستمزد کارگران غیر وابسته به‌اتحادیه بوده است.

طی همین دورهٔ واقع‌گرایی صنعتی، رهبران فدراسیون‌کارگران امریکا به‌نحو غیر مترقبه‌ای خواهان افزایش قدرت سیاسی اتحادیه‌های کارگری شده‌اند. پیوندهای اتحادیه‌های کارگری با حزب دموکرات تقویت شد و این فدراسیون در صدر مخالفان برنامه‌های اقتصادی ریگان قرار گرفت و در سپتامبر ۱۹۸۱ یك راهپیمایی اعتراض‌آمیز به‌سوی واشینگتن ترتیب داد. اما این ابتکارات نتوانست بر نتیجهٔ انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۴ اثر بگذارد. در حال حاضر حزب دموکرات می‌کوشد تا با فشار اتحادیه‌های کارگری مقابله کند. در نتیجه آیندهٔ اتحادیه‌های کارگری، به عنوان یك نهاد صنفی قدرتمند، مبهم باقی می‌ماند. به‌نظر می‌رسد که کاهش شدید تعداد اعضای اتحادیه‌ها تا حدودی مهار شده، این امر ناشی از سوددهی مجددبسیاری از صنایع سنتی کشور به‌شکل خودکار و بازسازی‌شده آنهاست. اما بعید به‌نظر می‌رسد که اتحادیه‌های کارگری هرگز بتوانند به‌سطح اقبال دهۀ ۱۹۶۰ و اوایل دهۀ ۱۹۷۰ باز گردند.

برای این کار لازم است تا اقدامات جدیدی برای جذب اعضای بخش خدمات و زنان اقلیتهای قومی صورت گیرد، که این به نوبهٔ خود بر ترکیب و توازن جنبش کارگری اثر بارزی برجا خواهد نهاد. در غیر این صورت اتحادیه‌های کارگری در ردیف بسیاری گروههای کوچك دیگر درمی‌آید و چاره‌ای ندارد جز اینکه بـرای کسب امکانـات و بهره‌های مالی با مدیران درگیر شود و از سوی دیگر بکوشد تا همین تعداد اعضای فعلی خود را هم از دست ندهد.

بخش چهارم

سیاست خارجی امریکا در دوران ریاست جمهوری کارتر و ریگان

رئیسان جمهوری امریکا اساساً بر مبنای سیاستهای داخلی خویش، و بویژه برنامه‌های اقتصادی، برگزیده می‌شوند. اما به‌عنوان سردمدار یکی از ابرقدرتهای جهان، بخش عمده‌ای از اوقات ایشان به رتق و فتق مسائل خارجی می‌گذرد. در نتیجه رئیس‌جمهوری، هم باید بتواند در مورد بحرانهای ناگهانی و غیر مترقبهٔ جهانی تصمیم مناسبی اتخاذ کند و هم تصوری پایدار و منسجم از نقش امریکا ارائه دهد. او در پی آن خواهد بود تا از موفقیت خود در عرصهٔ جهانی، برای تحکیم موقعیت داخلی خویش سود جوید.

سابقه و سنت حاکی از آن بوده است که رئیس جمهوری باید در زمینهٔ مسائل خارجی بصیر و مجرب باشد. اما گروههای فشار، کنگره، و بوروکراسی هم تأکیدهای خاصی وارد می‌آورند. بازرگانان و گروههای قومی ذینفع (سیاهان، یهودیان، یونانیها، ایرلندیها، ایتالیاییها، و لهستانیها) در پی آن هستند تا بر برنامه‌های نظامی و سیاستهای منطقه‌ای امریکا اثر بگذارند. کنگره از طریق اعمال کنترل بر بودجهٔ دفاعی و کمکهای مالی به کشورها، بر عملکردهای دستگاه دولت اثر می‌نهد و از طریق حق وتوی سنا می‌کوشد تا مانع عقد بعضی پیمانها و قول و قرارهای سیاسی شود؛ از سوی دیگر کنگره با تکیه بر قانون اختیارات جنگی مصوب ۱۹۷۳ می‌تواند سربازان درگیر در مناطق ماورای بحار را بعد از شصت روز فرا خواند. نکتهٔ آخر اینکه در خود دستگاه دولتی هم اختلاف عقیدهٔ زیادی میان سیاستمداران

حرفه‌ای و میانه‌روی وزارت خارجه، شورای امنیت ملی کوچك و پر تحرك، و وزارت دفاع خوشبین وجود دارد. اهمیت این فشارها در طی دورهٔ ریاست جمهوری کارتر و ریگان، آشکارا معلوم شد.

«سیاست خارجی جدید» دولت کارتر

جیمی‌کارتر در دوره‌ای به‌ریاست‌جمهوری امریکا برگزیده شد که حال و هوای حاکم برافکار عمومی و کنگره به‌نحو غیر متعارفی درون گرایانه بود. مردم امریکا هنوز جراحت جنگ ویتنام را بر دل داشتند، جنگی که هشت‌سال تمام طول کشید و به کشته شدن ۵۸۰۰۰ نفر و مجروح شدن بیش از ۱۵۰/۰۰۰ سرباز امریکایی انجامید. جنگ ویتنام در دورهٔ ریاست‌جمهوری جانسن شروع شد و در دورهٔ نیکسون ادامه یافت. دلیلی که برای درگیری امریکا در این جنگ عنوان می‌شد، دفاع از خط‌مشی سیاست خارجی پرزیدنت ترومن بود که توسعه‌طلبی کمونیستها را خطر عمده‌ای برای امریکا ارزیابی می کرد و در پی آن بود تا از طریق حمایت نظامی و اقتصادی از رژیمهای طرفدار غرب در منطقه، مانع پیشروی شوروی و چین شود. در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ کنگرهٔ امریکا مایل نبود بودجهٔ دفاعی کشور را افزایش دهد، هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی نیکسون، این گرایش کنگره را به‌صورت علاقه‌مندی امریکا به تنش‌زدایی جلوه داد. این امر، در دوره‌ای که روحیهٔ صلح‌طلبی بر جامعهٔ امریکا حاکم شده بود، آهنگ تندی به‌دست آورد که از یك سو محصول پیمانهای محدود کردن تسلیحات بود که اساساً با هدف کنترل نظامی شوروی (در سال ۱۹۷۲؛ سالت ۱ و پیمان موشکهای قاره‌پیما) تعقیب می‌شد، و از سوی دیگر نتیجهٔ بهبود روابط امریکا با چین به‌شمار می‌رفت.، به‌این امید که هم زنگ خطری باشد برای شوروی و هم عاملی باشد در جهت کاهش نگرانیهای امریکا. این خط‌مشی در اوایل دههٔ ۱۹۷۰ نشانه‌های موفقیت خود را آشکار کرد، اما در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶ رژیمهای هوادار امریکا در کامبوج و ویتنام جنوبی سرنگون شدند و کمونیستها در افریقا (آنگولا و موزامبیك) پیشرویهایی کردند، که نهایتاً درسال

۱۹۷۴ به سقوط امپراطوری پرتقال انجامید. در جاهای دیگر، در امریکای مرکزی و جنوبی، افریقا، و آسیا نیز رشد اقتصادی برخی کشورها و رکود اقتصادی برخی دیگر، موقعیت رژیمهای وقت را بشدت دگرگون ساخت.

محافظه‌کاران، مشکلات سیاست خارجی امریکا در اواسط دهۀ ۱۹۷۰ را به فقدان عزم و اراده رهبران کشور نسبت می‌دادند، به اعتقاد آنها امریکا نتوانسته بود از نظر قدرت نظامی با اتحاد شوروی برابری کند و با توجه به‌افزایش بودجه نظامی آن کشور، امریکا در مسابقۀ تسلیحاتی عقب‌مانده بود (بودجۀ دفاعی شوروی بین ۱۱ تا ۱۸ درصد درآمد ناخالص ملی کشور را تشکیل می‌داد، حال آنکه همین رقم برای امریکا فقط ۵ درصد بود؛ در نتیجه شوروی در سال ۱۹۷۱ از نظر تولید تسلیحات به امریکا رسید و در سال ۱۹۸۰ حدود ۵۰ درصد از آن جلو افتاد). به‌علاوه امریکا قادر نبود در کشورهایی که در معرض خطر فرو افتادن در دامن کمونیسم بودند، به‌دخالتهایی ـ اگر نه‌علنی، لااقل مخفیانه ـ دست بزند. اما در آن سالها این حرفهای محافظه‌کاران خریدار نداشت. افکار عمومی امریکا پیش از سال ۱۹۷۹ مخالف مداخلۀ نظامی امریکا در کشورهای دیگر بود. استقبال مردم از کارتر، یکی هم به‌این علت بود که او در مسائل خارجی «خط مشی جدید»ی پیشنهاد می‌کرد.

«سیاست خارجی جدید» جیمی‌کارتر، لیبرالی وصلح‌طلبانه بود و برنامۀ کاهش مخارج نظامی و کنترل بر تولید تسلیحات هسته‌ای را دنبال می‌کرد. اما از سوی دیگر عمیقاً از باورهای مذهبی او نیز ناشی می‌شد، که می‌خواست در روابط بین‌المللی به اخلاقیات نقش عمده‌ای بدهد. کارتر می‌گفت «ترس مفرط» کشور از کمونیسم که در دوران حکومت نیکسون مطرح شده، سبب گشته که تمام حکومتهای دیکتاتوری غیر انسانی، به‌عنوان سربازان مفید در عرصۀ شطرنج جهانی به‌بازی گرفته شوند. کارتر آرزومند آن بود که مبانی جدیدی استوار کند و حاضر نبود از رژیمهای خودکامۀ خشن حمایت به‌عمل آورد. او دستور داد فروش تسلیحات نظامی و ارائۀ کمکهای‌اقتصادی به‌آرژانتین، اروگوئه و اتیوپی قطع شود. او می‌خواست امریکا مایۀ

رشك و حسد جامعهٔ جهانی باشد. در نتیجه، دستگاه حکومتی او فروش پلاتین در بازارهای آزاد را قدغن کرد؛ خواهان کاهش‌تسلیحات هسته‌ای شد؛ فعالیتهای «سیا» را محدود ساخت؛ از نقض حقوق بشر در افریقای جنوبی و شوروی انتقادهای تندی به‌عمل آورد؛ و کوشید تا با حکومتهای مردمی در کشورهای در حال توسعه، روابط دوستانه برقرار سازد، و در مجموع یك سیاست خارجی روباز و علنی را، که در نزد رؤسای جمهوری پیش از او غیرمتعارف بود، پیش ببرد.

کارتر شخصاً فاقد تجربهٔ عمیق در روابط خارجی بود، اما در جزئیات اجرایی دخالت می‌کرد. او در این راه از کمکهای وزیر امور خارجه، سایروس‌ونس (۵۹ ساله) ـ معاون وزیردفاع درکابینهٔ جانسن، و دوست خانوادگی کارتر ـ و نیز نمایندهٔ امریکا در سازمان ملل، اندرویانگ (۴۴ ساله) سیاهپوست، بهره‌مند بود که هر دو ازحامیان وفادار نحوهٔ برخورد لیبرالی او به حساب می‌آمدند. اما بیشترین مشاوره‌ها از سوی زبیگنیف برژینسکی[1] (۴۸ ساله) لهستانی‌الاصل و استاد دانشگاه به او می‌رسید که از سال ۱۹۷۳ مشاور کارتر بود و در سال ۱۹۷۷ به‌عنوان مشاور امنیت ملی برگزیده شد. برژینسکی نظریه‌پردازی مطمئن و دارای اعتماد به‌نفس بود که در مسائل‌خارجی و بین‌المللی دیدگاهی مشابه کیسینجر داشت و بیشتر به بازهامتمایل بود تا به کبوترها.[۲] او در شکل‌گیری سیاست خارجی، خود را چهره‌ای پرنفوذ نشان داد و به‌نحو فزاینده‌ای باونس محتاط درگیری پیدا کرد.

دولت کارتر طی دو سال اول فعالیت خود به‌چند پیروزی سیاسی، و موفقیتهایی در ارتباط با کنگره دست یافت. مهمترین آنها ابتکار صلح در خاورمیانه بود. در این زمینه، دولت کارتر بعد از دریافت این نکته که انورسادات، رئیس‌جمهوری مصر، جداً در پی دستیابی به‌صلح است، علی‌رغم مخالفتهای جامعهٔ پرجنجال یهودیان امریکا، بر دولت اسرائیل فشار آورد تا منطقهٔ اشغالی در شبه‌جزیرهٔ سینا را به مصر بازگرداند و ضمناً در ماه مهٔ ۱۹۷۸ کنگره را ترغیب کرد تا با

1) Zbigniew Brzezinski

۲) بازها جناح جنگ‌طلب و تندرو و کبوترها جناح صلح‌طلب و میانه‌رو دستگاه حکومتی امریکا هستند.ـم.

فروش اسلحه به مصر و عربستان موافقت کند. به‌دنبال آن، کارتر در سپتامبر ۱۹۷۸ از سادات و بگین، نخست وزیر اسرائیل، دعوت کرد تا برای شرکت در یك اجلاس غیر رسمی دوازده روزه به استراحتگاه تابستانی او در کمپ بیایند. این دیدار به موفقیت غیر منتظره‌ای انجامید و طرفین روی یك «چارچوب صلح» توافق کردند و سپس در مارس ۱۹۷۹ پیمان صلح بین مصر و اسرائیل را به‌امضا رساندند. این پیمان نتوانست مسئلهٔ موطن فلسطینی‌ها را حل کند، اما حداقل توانست روابط محکم و صلح‌طلبانه‌ای میان دو ابرقدرت‌منطقه برقرار سازد. دومین موفقیت بزرگ کارتر (که به قیمت فاصله گرفتن از تایوان تمام شد) انجام دیدار و گفت‌وگو برای «عادی‌سازی» روابط با چین درژانویهٔ ۱۹۷۹ بود، که در پی دیدار دنگ‌شیائوپینگ از واشینگتن تحکیم شد.

دولت کارتر در هردوی این مناطق در شرایط خوبی دست به‌عمل زد، حکومتهای مصر و چین خود را برای انجام اقدامات ریشه‌ای و انعطاف‌پذیر، آماده نشان می‌دادند. در جاهای دیگر «سیاست خارجی جدید» کارتر با موفقیتهای کمتری روبه‌رو شد، و بویژه در مورد روابط با شوروی شکست تلخی را تجربه کرد.

در افریقا، آسیا، و امریکای مرکزی، که سنگ محك حساسی برای خط‌مشی جدید «جنوبی» دولت کارتر در مورد نحوهٔ برخورد با دولتهای دموکرات مآب کشورهای درحال توسعه به‌حساب می‌آمد، دو نتیجهٔ چشمگیر حاصل شد؛ اول اینکه امریکا با همکاری دولت انگلیس و حمایت از تحریمهای اقتصادی علیه رژیم حاکم بر رودزیا، نقش مهمی در ترغیب دولت سفیدپوست این کشور به قبول حاکمیت اکثریت سیاهپوست و اعطای استقلال به آن (آوریل ۱۹۸۰) ایفا کرد. دوم اینکه به‌دنبال انعقاد عهدنامهٔ‌جدید بین‌امریکا وپاناما درسپتامبر ۱۹۷۷ روابط میان دو کشور به‌نحو بارزی بهبود یافت، طبق این پیمان کنترل کامل بر کانال پاناما در سال ۲۰۰۰ به‌حکومت آن کشور واگذار می‌شد (کنگرهٔ امریکا علی‌رغم مخالفت جمهوریخواهان، در آوریل ۱۹۷۸ این پیمان را به‌تصویب رساند). دولت کارتر در سایر نقاط جهان، از حمایت رژیمهای خودکامه و غیر مردمی افریقای جنوبی،

شیلی، آرژانتین، و پرو دست برداشت و در سال ۱۹۷۹ مصرانه سوموزا و رومرو، حاکمان دیکتاتور نیکاراگوئه و السالوادور، را به کناره‌گیری ترغیب کرد. اما چنین اقداماتی نه‌تنها متحدان تازه‌ای برای امریکا فراهم نیاورد، بلکه متقابلاً، و با مساعدت کوبا، به کودتاهای هوادار شوروی در اتیوپی، یمن جنوبی، و افغانستان در ۱۹۷۸ و نیکاراگوئه در ۱۹۷۹؛ تثبیت رژیمهای خودکامه در آنگولا، موزامبیك، و زیمبابوه منتهی شد؛ همزمان در ایران غنی از نفت نیز انقلاب اسلامی رخ داد؛ و نیروهای ویتنام خاك لائوس و کامبوج را به اشغال خود درآوردند. در نتیجه، امریکا تا سال ۱۹۷۹ مناطق وسیعی را در افریقا و آسیای غربی از دست داد؛ در همسایگی جنوبی خود در امریکای مرکزی، خطر یك جنگ داخلی بین حاکمان دیکتاتور دست راستی و چریکهای مارکسیست در نیکاراگوئه، السالوادور، هندوراس، و گواتمالا را احساس می‌کرد، ضمناً در نوامبر ۱۹۷۹ پنجاه‌ودو تن از کارمندان سفارتخانهٔ امریکا در تهران، توسط دانشجویانی که خواهان استرداد شاه فراری بودند به گروگان گرفته شدند.

دولت کارتر در همین دورهٔ پر دردسر نیز مصرانه می‌کوشید تا روابط خود را با اتحاد شوروی بهبود بخشد و یك معاهدهٔ جدید محدود کردن تسلیحات را به مورد اجرا درآورد. اما انتقادهای پی‌درپی دولت امریکا از عدم رعایت حقوق بشر در شوروی، رهبران این‌کشور را از هر معاهدهٔ جدیدی بیزار می‌کرد. تا اینکه بالاخره در ژوئن ۱۹۷۹ یك معاهدهٔ کنترل تسلیحات به‌نام پیمان سالت ۲ در وین به امضای رهبران دو ابرقدرت رسید، اما امید چندانی نمی‌رفت که سنای امریکا با توجه به مخالفتهای جمهوریخواهان و دموکراتهای خواهان تقویت بنیهٔ دفاعی کشور، این پیمان را به‌تصویب برساند. ولی درست در اولین روز سال نو مسیحی، نیروهای شوروی به‌افغانستان هجوم بردند، حفیظ‌الله امین رهبر دردسرآفرین آن را برکنار و اعدام کردند و دولت دست‌نشاندهٔ ببرك‌کارمل را به‌قدرت رساندند، این تحول امکان مخالفتهای احتمالی در سنا را منتفی کرد.

این رویدادها که در کنار رخدادهای تهران برای امریکا بسیار ناگوار بود، بکلی برداشتهای جیمی‌کارتر از سیاست شوروی را

دگرگون ساخت و موجب شد تا سیاست خارجی امریکا صد و هشتاد درجه تغییر مسیر دهد. کارتر احساس می‌کرد که برژنف به او حقه زده است، در نتیجه مصمم بود تا این اقدام شوروی را تلافی کند. او یك رشته تحریمهای اقتصادی و سیاسی علیه شوروی اعلام کرد که شامل منع صدور گندم، تعلیق فروش تکنولوژی پیشرفته، و تحریم المپیك مسکو بود. از سوی دیگر، او برنامه‌ای برای مدرنیزه کردن بنیهٔ تسلیحاتی و نظامی کشور با هدف تشکیل یك «نیروی واکنش سریع»[3] برای استقرار در منطقهٔ خلیج فارس و آسیای غربی ارائه داد؛ در اروپا موشکهای اتمی میان‌برد کروز و پرشینگ ۲ را مستقر کرد؛ و خواهان افزایش هزینه‌های نظامی در فاصله سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ به‌میزان ۴/۵ درصد شد.

به‌این ترتیب سیاست خارجی امریکا در سال ۱۹۸۰ کاملا با سالهای قبل از آن فرق می‌کرد. روابط این کشور با شوروی آنچنان وخیم شده بود که از زمان بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ سابقه نداشت. افکار عمومی امریکا هم انزواطلبی نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۷۰ را رها کرده و در این سال بشدت تحت تأثیر سرکوبی جنبش همبستگی در لهستان، از سوی دولت متکی به شوروی این کشور قرار گرفته بود. اما پرزیدنت کارتر، گرچه همسان با دگرگونی افکار عمومی حرکت می‌کرد، نتوانست با بهره‌گیری از آن در انتخابات نوامبر ۱۹۸۰ به پیروزی برسد. در عوض رویدادهای نوامبر ۱۹۷۹ تا ژانویهٔ ۱۹۸۱ به عنوان نشانه‌های خط‌مشی ضعیف و متزلزلی ارزیابی می‌شد که طی سه سال گذشته در پیش گرفته شده بود و به‌نظر می‌رسید که منتقدان محافظه‌کار آن محق هستند. این منتقدان و در صدر آنها رونالدریگان، نامزد جمهوریخواه، قول می‌دادند که کشور را از نظر قدرت سیاسی و نظامی به پای شوروی برسانند و تفوق امریکا را به آن بازگردانند. در این حال رژیم کارتر هم با بیکفایتی تمام عمل می‌کرد. دستگاه حکومتی او نه توانست گروگانهای اسیر در تهران را آزاد کند و نه توانست شوروی را متقاعد سازد که به اشغال افغانستان پایان دهد،

---

3) Rapid Deployment Force (RDF)

حتی یك کوشش نظامی او ـدر آوریل ۱۹۸۰ برای نجات گروگانها از تهران ـ در بیابانهای ایران بهشکست کامل انجامید و استعفای سایروسونس را که با این اقدام مخالف بود، در پی آورد. متعاقب آن ادموندماسکی جای ونس را گرفت.

«سیاست خارجیجدید» دستگاه حکومتی کارتر درسال ۱۹۷۷ با بهترین نیات شروع بهکار کرد، اما کارنامهٔ آن در چهار سال بعد، نشانگر ناکامی عمیق بود. البته بخت بد هم در این ناکامی نقش داشت ـبویژه در شکست عملیات نجات گروگانها، که اگر با موفقیت بهپایان میرسید، احتمالا پیروزی کارتر را تضمین میکرد ـ اما باید پذیرفت که سیاستهای خارجی وی و نحوهٔ عملکرد ضعیف آن نیز مؤثر بوده است، بسیاری از نقاط جهان در اثر همین عملکرد ضعیف دستخوش ناآرامی و عدم ثبات شدند. دولت کارتر در امور خارجی هم مانند امور داخلی، فاقد حس درك اولویتها و انسجام بود.

جنگ سرد جدید ـ سیاست خارجی در عصر ریگان

رونالدریگان از سالهایی که در جمعآوری کمکهای مالی برای حزب جمهوریخواه به سخنرانیهای تبلیغاتی دست میزد، بهعنوان یك ضد کمونیست دو آتشه، شهرت پیدا کرد. او در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰ قول داد که قدرت نظامی و برتری جهانی را به امریکا باز گرداند. بنابراین آغاز ریاستجمهوری ریگان در ژانویهٔ ۱۹۸۱ مؤید یك عصر تازهٔ «جنگ سرد» در روابط امریکاـشوروی و اعلام یك دورهٔ بازسازی تسلیحاتی و مداخلهجویی در جهان سوم بود.

ریگان نیز همچون کارتر، در امور بینالمللی بیتجربه بود، لذا گرچه دیدگاهها و بینش جامعی نسبت بهمسائل داشت، اما در اتخاذ تاکتیکهای مناسب، عمیقاً بهتیم مشاوران و دستیاران خود متکی ماند. قدرتمندترین عضو این تیم ژنرال الکساندرهیگ، وزیر امور خارجه، بود که چهرهای جاهطلب و صاحب نفوذ بهحساب میآمد. او در کابینهٔ نیکسون رئیس ستاد کاخ سفید بود (۱۹۷۳ـ۱۹۷۴) و در سالهای ۱۹۷۴ـ۱۹۷۹ نیز فرماندهٔ نیروهای مشترك ناتو. هیگ نیز مثل ریگان

می‌خواست که قدرت نظامی کشور را به آن باز دهد و این امکان را برای امریکا فراهم آورد تا بتواند از منطقهٔ نفتی خاورمیانه دفاع کند. او در این راستا توانست وزیران عضو ناتو را متقاعد کند که بعد از سال ۱۹۷۷ خط مشی افزایش هزینه‌های دفاعی تا ۳ درصد را بپذیرند.

هیگ ضمناً معتقد بود که اگر شوروی در برابر اقدامات آشتی جویانهٔ امریکا واکنش مناسبی نشان بدهد، متقابلا امریکا هم باید انعطاف‌پذیر باشد. در نتیجه او در مجموع در خط فکری کیسینجر گام می‌زد و چهره‌های سرسخت دولت ریگان چندان با وی موافق نبودند. هیگ در پی آن بود تا بار دیگر قدرت را در وزارت‌امورخارجه متمرکز کند و از اهمیت و نقش مشاور امنیت ملی که در دورهٔ کیسینجر و دورهٔ برژینسکی بیش از حد به آن بها داده شده بود بکاهد. او از تعداد اعضای شورای امنیت ملی کم کرد و در کمیته‌های خاص کاخ سفید برای وزارت دفاع وزن و اعتباری فراهم آورد، اما این انتقال قدرت کامل و همه‌جانبه نبود. ویلیام کلارک، رئیس دفتر و قاضی سابق دیوان عالی که دوست صمیمی ریگان هم بود، در کنار الکساندر هیگ و برای متعادل کردن نقش او، مشغول به فعالیت شد.

در دولت جدید چهار عامل کنترل و متعادل کنندهٔ دیگر هم حضور داشتند: کاسپاروایننبرگر وزیر دفاع ـ یکی دیگر از یاران ریگان در کالیفرنیا و مردی که در کابینهٔ نیکسون رئیس دفتر مدیریت و بودجه بود و به‌عنوان سر و سامان دهندهٔ بودجه اشتهار داشت ـ که ریگان از او خواست تا زرادخانهٔ کشور را با بیشترین بهره‌وری مالی و کارآمدترین روش برپا دارد؛ ویلیام کیسی رئیس جدید سیا (بازماندهٔ دیگری از کابینهٔ نیکسون و از دستیاران ریگان در کالیفرنیا)؛ و دو چهرهٔ دانشگاهی محافظه‌کار، یکی ریچارد الن[۴] مشاور امنیت ملی (از دانشگاه جورج‌تاون و مؤسسهٔ هوور)؛ و دیگری جین‌کرکپتریك نمایندهٔ امریکا در سازمان ملل (از دانشگاه جورج‌تاون و مؤسسهٔ کار

---

۴) الن در مبارزات انتخاباتی نیکسون در سال ۱۹۸۶ مشاور سیاست خارجی او بود و انتظار می‌رفت که در سال ۱۹۶۹ به‌عنوان مشاور امنیت ملی انتخاب شود، اما هنری کیسینجر استاد دانشگاه هاروارد جای او را گرفت.

فرمایی امریکایی. الن و کرکپتریك به خط مشی سیاست خارجی امریکا یك چشم‌انداز جدید جنوبی و غربی دادند، آنان خواهان افزایش نفوذ امریکا در کشورهای در حال توسعهٔ حوزهٔ اقیانوس آرام و امریکای لاتین بودند و دیگر حوصلهٔ تحمل جبن و کمرویی متحدان اروپایی خود را نداشتند. آنان اتخاذ یك شیوهٔ برخورد یك‌جانبهٔ جدید را تجویز می‌کردند که بر اساس آن سیاست خارجی باید برمبنای اصل «اول امریکا» شکل می‌گرفت. ریگان، کلارك، واینبرگر، و مین نیز به این شیوهٔ جدید جلب شدند، اما وزارت امور خارجه و جورج بوش، معاون ریگان، در پی یك خط مشی محتاطانه‌تر و سنتی‌تر بودند. این امر یك تنش دائمی میان هیئت دولت ایجاد کرد که در اغلب اوقات، ولی نه همیشه، وزیر امور خارجه در آن پیروز می‌شد.

در دورهٔ حکومت ریگان، نحوهٔ برخورد امریکا در روابط بین المللی بکلی دگرگون شد. مسائل جنوب‌ـشمال و حقوق بشر، جـان خود را به توازن شرق و غرب داد. امریکا درصدد بود تا توسعه‌طلبی شوروی را از طریق تقویت متحدان استراتژیکی و گسترش امکانات نظامی و اطلاعاتی خود محدود کند و می‌خواست به این هدف نهایی برسد که در بده و بستانهای سیاسی، صاحب موفقیت برتر باشد. اولین نکتهٔ مهم در این خط‌مشی آن بود که تسلیحات پیچیده در مناطـق استراتژیکی، در اختیار متحدان قرار بگیرد. امریکا در خلیج فارس و آسیای غربی پایگاههایی در عمان، کنیا، و سومالی بنا نهاد و کشورهای عربستان، ترکیه، و پاکستان را مورد حمایت قرار داد. در افریقا روابط با افریقای جنوبی رو به بهبود گذاشت؛ در اروپای غربی به تمایل ناتو برای مدرنیزه کردن تسلیحات نظامی آن ارزش بیشتری داده شد؛ در امریکای مرکزی هم بار دیگر فروش اسلحه به رژیم ضدمردمی السالوادور ادامه یافت؛ در داخل کشور هم یك برنامهٔ عظیم دفاعی به‌تصویب رسید، تولید موشکهای ام. ایکس در اولویت قرار گرفت، و بار دیگر طرح تولید بمبهای نوترونی و بمب‌افکنهای بـ۱ مطرح شد[5]. ریگان منابع مالی جدیدی در اختیار سیا قرار داد و

---

۵) مخارج دفاعی امریکا در سال مالی ۱۹۸۱ برابر ۵/۹ درصد، در ۱۹۸۲ برابر ۹/۷، در ۱۹۸۳ برابر ۷/۵، در ۱۹۸۴ برابر ۴ و در سال ۱۹۸۵ برابر ۷/۵ درصد افزایش یافت.

دست این سازمان را در انجام فعالیتهای مخفیانه برای سرنگون کردن رژیمهای جدید کمونیستی افغانستان و نیکاراگوئه باز گذاشت. برخی از این ابتکارات توسط کارتر و در سال آخر ریاست جمهوری او آغاز شده بود. در نتیجه باید دسامبر ۱۹۷۹ و نه نوامبر ۱۹۸۰، به‌عنوان نقطهٔ عطف واقعی سیاست خارجی امریکا به‌حساب آید. اما دستگاه حکومتی ریگان بیش از حکومت کارتر به‌این «جنگ سرد» جدید متعهد بود و به‌نظر نمی‌رسید که کارتر با داشتن حداکثر امکانات هم، به‌چنین سیاستی می‌گروید.

ولی حکومت ریگان برای بازگرداندن عقربهٔ زمان به‌سالهای ۱۹۵۰ـ۱۹۶۳ که سالهای برتری چشمگیر امریکا در عرصهٔ جهانی بود، مشکلات و محدودیتهای زیادی داشت. این محدودیتها از واقعیت های سیاسی و نظامی، دیدگاه متحدان اروپایی امریکا، و افکار عمومی مردم ناشی می‌شد.

طی بحران لهستان در سال ۱۹۸۱ که به‌اعلام حکومت نظامی توسط ژنرال یاروزلسکی در دسامبر ۱۹۸۱ انجامید، امریکا در انجام اقدامی برای تغییر مسیر رویدادها همانقدر ضعیف بود که در سال ۱۹۵۶ در مورد قیام مردم مجارستان، در چکسلواکی در ۱۹۶۸ یا افغانستان در ۱۹۸۰. راه‌حل نظامی، غیرقابل قبول و انجام ناشدنی می‌نمود و تحریمهای اقتصادی علیه شوروی در ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ اثر چندانی به جا ننهاد و به‌خاطر عدم وحدت کشورهای غرب اروپا ناکام ماند. این امر از یك سو گواه آن بود که امریکا تنها در مناطق خارج از حیطهٔ نفوذ مستقیم شوروی می‌تواند توسعه‌طلبی این کشور را محدود سازد و از سوی دیگر حاکی از آن بود که دولت ریگان، حتی هنگامی که می‌خواهد نقش محدودی به‌عهده گیرد، باید به‌افکار و مرامی ناپایدار و متحدانی مردد متکی باشد. در داخل کشور هنوز خاطرهٔ تلخ ویتنام از یادها نرفته بود. مردم با درگیری نظامی مستقیم امریکا در امریکای مرکزی یا خاورمیانه مخالفت می‌ورزیدند و از خطر بروز جنگ هسته‌ای هراس داشتند، این امر بویژه طی سالهای ۱۹۸۲ـ۱۹۸۳ با رشد ناگهانی جنبش «توقف تولید تسلیحات هسته‌ای» آشکار شد و مردم نسبت به افزایش تلفات سربازان امریکایی مستقر

در بیروت پرآشوب، واکنش نشان دادند. کنگره نیز در دسامبر ۱۹۸۲ به‌طور موقت با اختصاص بودجه برای اجرای برنامهٔ تولید موشکهای ام. ایکس مخالفت کرد و در مه ۱۹۸۳ مجلس نمایندگان خواستار توقف تولید تسلیحات هسته‌ای شد. اروپای غربی، موطن یك جنبش نوزای صلح، نیز با این واکنشها موافق بود و دولت امریکا را وادار ساخت تا باب مذاکره با شوروی را بگشاید.

مذاکرات کنترل تسلیحات میان برد در نوامبر ۱۹۸۱ در ژنو از سر گرفته شد و پرزیدنت ریگان «طرح صفر[۶]» خود را مطرح کرد. اما این مذاکرات در پی اعلام‌حکومت نظامی‌در لهستان و استعفای الکساندر هیگ ناراضی در ژوئن ۱۹۸۲ متوقف ماند. استعفای هیگ به بازها فرصت کوتاهی برای کسب برتری داد، تا اینکه جورج شولتز در وزارت امور خارجه تثبیت شد و توانست حاکمیت خود را برقرار سازد.[۷] یکی از نشانه‌های این تثبیت، کسب برتری روزافزون ویلیام کلارك به‌عنوان مشاور امنیت ملی بود.[۸]

در سپتامبر ۱۹۸۳ که شوروی یك فروند هواپیمای مسافربری کره جنوبی را با ۲۶۹ سرنشین از جمله لارنس مك‌دانلد (عضو کنگرهٔ امریکا)، مورد اصابت موشك قرار داد و سرنگون کرد، روابط امریکا و شوروی به بدترین وضع خود رسید. مقامات شوروی ادعا کردند که این هواپیما را با مأموریت جاسوسی، در روزهای حساس انجام یك آزمایش موشکی در پایگاه دریایی ساخالین، بر فراز این منطقهٔ ممنوع فرستاده‌اند. اما این ادعا نتوانست افکار عمومی خشمگین

---

۶) Zero Option ، در این طرح امریکا استقرار موشکهای کروز و پرشینگ-۲ را در اروپای غربی لغو می‌کرد، مشروط براینکه شوروی نیز موشکهای اس‌اس-۲۰ را از دور خارج کند.

۷) شولتز در کابینهٔ نیکسون وزیر کار، مدیر دفتر مدیریت و بودجه و وزیر خزانه‌داری بود. او اقتصاددان مجربی بود که در سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۲ به‌عنوان مشاور اقتصادی ریگان انجام‌وظیفه می‌کرد و در امور بین‌المللی پیرو خط مشی هیگ و کیسینجر به‌شمار می‌آمد، اما از آنها ملایمتر و بیشتر تابع حرکت جمعی بود.

۸) کلارك در ژانویه ۱۹۸۲ و بعد از استعفای ریچارد الن به‌سمت مشاور امنیت ملی برگزیده شد. الن متهم شده بود که از یك نشریهٔ ژاپنی ۱۰۰۰ دلار رشوه گرفته است که یك مصاحبهٔ اختصاصی با نانسی ریگان ترتیب بدهد، ولی این اتهام هیچگاه ثابت نشد.

در امریکا را آرام کند و طرفداری آنها از خط‌مشی ضد شوروی ریگان بیشتر شد. ناگهان کنگره نیز از برنامهٔ تولید موشکهای ام. ایکس و بمب‌افکنهای ب-۱ حمایت کرده و جو حاکم بر جامعه هم به ریگان فرصتی داد تا در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳ به جزیرهٔ کوچك گرانادا حمله کند، منطقه را به‌اشغال‌خود درآورد و رژیم مارکسیستی آن را سرنگون سازد.

در سال ۱۹۸۴ خط‌مشی سرسختانهٔ دولت ریگان به موفقیتهایی رسید و از حمایت افکار عمومی بهره‌مند شد. رئیس جمهوری می توانست ادعا کند که بعد از چهار سال رشد چشمگیر بودجهٔ نظامی، اینك برتری نظامی امریکا به‌اثبات رسیده و توسعه‌طلبی شوروی متوقف شده است.

در اروپای غربی، قدرت ناتو، تاحدی به‌قیمت تیره شدن روابط برخی کشورها با امریکا، به‌نحو بارزی افزایش یافت؛ در این‌دوره تعداد زیادی موشکهای پرشینگ-۲ و کروز در اروپا استقرار پیدا کرد و کشورهای عضو ناتو به بودجهٔ دفاعی خود افزودند. این دستاورد در دورهٔ رکود اقتصادی اروپا حاصل آمد و عامل اصلی آن تمایل دولتهای محافظه‌کار آلمان غربی و انگلستان به‌تبعیت از امریکا بود. این امر با تغییر دو رهبر شوروی، در پی فوت آنها و رشد مشکلات اقتصادی این کشور مقارن بود. در منطقهٔ خلیج فارس، موجبات تقویت تواناییهای نظامی امریکا و متحدان آن با استقرار «نیروی واکنش سریع» ۲۲۰/۰۰۰ نفری و ۲۵ درصد افزایش در تعداد ناوگان مستقر در آبهای منطقه فراهم گشت. در همین اوان کشورهای ایران و عراق در یك جنگ فرسایشی درگیر شدند و شوروی نیز در دام مجاهدین افغانی گرفتار آمد. در امریکای مرکزی گسترش انقلاب ساندینیستی در نیکاراگوئه محدود شد و علی‌رغم اشاعهٔ جنگ داخلی به کل منطقه، کفهٔ ترازو به‌نفع‌رژیمهای متکی‌به‌امریکا در السالوادور، هندوراس، و گواتمالا سنگینی کرد؛ نشانه‌های حمایت روزافزون از میانه‌روی، با نگاهی به‌نتایج انتخابات در این منطقه قابل مشاهده است. در آسیای جنوب شرقی، هم روابط با چین رو به بهبود نهاد و هم روابط با تایوان گسترش یافت. از سوی دیگر کوششهایی برای تحکیم

روابط با رژیمهای سرکوبگر حاکم بر کرهٔ جنوبی و فیلیپین به‌انجام رسید و ژاپن نیز ترغیب شد تا مشارکت بیشتری در تقویت بنیهٔ دفاعی منطقهٔ اقیانوس آرام از خود نشان دهد. این سالها در افریقا، سالهای ثبات غیرمنتظره‌ای بود و اقدامات تحریک‌آمیز لیبی در چاد با واکنش فرانسه و امریکا تحت کنترل قرار گرفت. تنها در خاورمیانه بود که از سال ۱۹۸۰ به این‌سو، به‌خاطر تهاجم اسرائیل به‌لبنان (ژوئن ۱۹۸۲) و منضم کردن بلندیهای جولان و ادامهٔ اشغال کرانهٔ غربی و نوار غزه، وضع وخیمتر شد.

دستگاه حکومتی ریگان در اجرای سیاست خارجی خود طی سالهای ۱۹۸۱ــ۱۹۸۴ دوره‌های اضطراب‌کاملی برای‌لیبرالهای امریکا و متحدان آن در ماورای بحار ایجاد کرد. روابط دو ابرقدرت بشدت تیره شد ــ شوروی در دسامبر ۱۹۸۳ مذاکرات موسوم بـه استارت[9] (گفت‌وگوهای کاهش تسلیحات استراتژیکی) در ژنو، کـه استقرار موشکهای کروز در اروپا را مورد بررسی‌قرارمی‌داد نیمه‌کاره گذاشت، و المپیک لوس‌آنجلس (۱۹۸۴) را تحریم کرد ــ و خطر بروز یك‌ویتنام دیگر در السالوادور یا نیکاراگوئه همواره محتمل به‌نظر می‌رسید. با این وجود وزارت امور خارجه ــکه از سپتامبر ۱۹۸۳ مورد حمایت رابرت مك‌فارلین[10]، مشاور جدید امنیت ملی، هم بود ــ همنوا بـا افکار عمومی و کنگرهٔ امریکا، توانست تا حدودی اقدامات وزارت دفاع ستیزه‌جوی کاسپار واینبرگر و مشاور سرسخت او ریچارد پرل را تحت کنترل آورد، دستگاه حکومتی ریگان، با هشیاری، فقط هدفهای محدود را برای مداخلهٔ مستقیم نظامی و تهاجمی برمی‌گزید ــ انهدام جنگنده‌های لیبی در ۱۹۸۱، حمله به‌گرانادا در ۱۹۸۳، و انهدام‌کشتی «آلیکه لائورو» در اکتبر ۱۹۸۵. این اقدامات نمادین، در مسابقهٔ ظریف شرق و غرب، حالتی آمیخته از ترس و احترام نسبت به‌سیاست‌نظامی

---

9) Strategic Arms Reduction Talks (START)

۱۰) مك‌فارلین، تفنگدار سابق نیروی دریایی، مشاور کیسینجر و معاون مشاور امنیت ملی، بعد از انتقال ویلیام کلارك به‌وزارت کشور، به‌عنوان مشاور امنیت ملی برگزیده شد. او محافظه‌کاری مصلحت‌اندیش بود و می‌خواست اقتدار سابق شورای امنیت ملی را به آن بازگرداند. او در سال ۱۹۸۴ به این موفقیت رسید، اما بعدها اقتدار او تحت‌الشعاع قدرت دانلد‌ریگن قرار گرفت.

امریکا به‌بار آورد. در امریکای مرکزی، افریقا، و آسیای غربی، دولت ریگان به‌طور غیر مستقیم یا مخفیانه دست به‌عمل زد و وقتی در بیروت به‌دام افتاد، تمام نیروهای خود را از آن شهر خارج کرد.[۱۱]

در نتیجهٔ همهٔ این رویدادها، دولت ریگان قدرت نظامی و اعتبار عمومی خود را تثبیت شده‌می‌دید و می‌توانست«گفت‌وگوهای‌سازنده‌ای» از موضع قدرت با شوروی آغاز کند و طی آن با تکیه بر برنامه‌های جدید «طرح دفاع استراتژیکی» موسوم به «جنگ ستارگان» امتیازهایی بگیرد. این مذاکرات مهم در سپتامبر ۱۹۸۴ و با دیدار پرزیدنت ریگان و آندری گرومیکو، وزیر امور خارجهٔ شوروی در واشینگتن‌آغاز شد. بعد از به‌قدرت رسیدن میخائیل گورباچف، رهبر جدید و جوان شوروی، تعداد تماسهای رسمی میان مقامات عالیرتبه دو کشور به‌نحو چشمگیری افزایش یافت و مذاکرات کنترل تسلیحات نیز به پیشرفتهای بارزی رسید. هر دو طرف پیشنهادهای خود را که ناقض پیشنهاد طرف دیگر بود عرضه می‌داشتند و می‌کوشیدند افکار عمومی جهان را به سوی خود جلب‌کنند. اما مذاکرات دوستانهٔ ریگان-گورباچف در ژنو در نوامبر ۱۹۸۵ این امید را در دلها زنده کرد که امکان حصول به پیمانی جدید و درازمدت بسیار زیاداست و دور تازه و قدرتمندتری از تنش‌زدایی بزودی آغاز خواهد شد. اما عدم پذیرش دولت امریکا در پیوستن به‌اتحاد شوروی برای پذیرش یك مهلت مقرر انجام آزمایشهای هسته‌ای یا بده و بستان برسر «طرح دفاع استراتژیکی»، جایگزینی مك فارلین با دریادار جان‌پویندکستر[۱۲]، و تهاجم هوایی امریکا به‌لیبی بار دیگر روابط دو ابرقدرت را تیره ساخت. ولی انعطاف‌پذیری مقامات شوروی راه را برای دیدار بعدی سران دوکشور در ریکیاویك ایسلند در اکتبر ۱۹۸۶ هموار کرد و پیشرفتهای هیجان‌انگیزی در کاهش چشمگیر موشکهای هسته‌ای با برد متوسط و

---

۱۱) در فوریه ۱۹۸۶ دولت ریگان چنین مصلحتی را در کنار گذاشتن رژیمهای غیرمردمی دیکتاتور، اما هوادار امریکای بیبی‌داك در هائیتی، و مارکوس در فیلیپین هم تشخیص داد.

۱۲) دریادار جان‌پویندکستر، متخصص فیزیك هسته‌ای و معاون فرماندهٔ نیروی دریایی امریکا، منتخب دانلدریگن بود که بعد از استعفای مك‌فارلین در دسامبر ۱۹۸۵ به سمت مشاور امنیت ملی برگزیده شد.

بلند حاصل آمد، اما بار دیگر این مذاکرات به‌خاطر مسئله «طرح‌دفاع استراتژیکی» نیمه‌کاره ماند.

ولی صدمه‌ای که ماجرای «ایران-کنترا» در نوامبر ۱۹۸۶ به‌آبروی دولت ریگان وارد آورد، همراه با تغییرات عمیق چهره‌های دست اول طی نوامبر ۱۹۸۶ و مارس ۱۹۸۷ که به‌روی کار آمدن میانه‌روهایی حول‌محور سیاستمدارانی چون فرانك‌کارلوچی[۱۳]، مشاور امنیت ملی، و ویلیام وبستر، رئیس سیا، منجر شد و نیز انعطاف پذیری مستمر دولت شوروی، این امید را زنده نگهداشت که دولت ریگان در هجده ماه آخر دورهٔ حاکمیت خود به عقد یك پیمان مهم برای کاهش اساسی تسلیحات هسته‌ای رضایت دهد. با توجه به فراوانی مشکلات بودجهٔ امریکا و استمرار مشکلات اقتصادی شوروی، انعقاد چنین‌پیمانی، هم از نظراقتصادی و هم از نظر سیاسی‌موردعلاقهٔ دو طرف بود. از سوی دیگر رسوایی «ایران-کنترا» به بازسازی بارزی در ساختار سیاست خارجی ریگان منتهی شد. ترکیب شورای امنیت ملی به‌کلی دگرگون گشت و فرانك کارلوچی، مشاور جدید امنیت ملی چهرهٔ تازه‌ای به‌آن داد. این شورا موظف شد که فقط همان نقش مشورتی و هماهنگ‌کننده‌ای را که رئیس‌جمهوری در سال ۱۹۸۱ به‌آن اشاره کرده بود ایفا کند. علاوه برآن، رسوایی مزبور آنچه را که به «دکترین ریگان» شهرت داشت با تردید روبه‌رو کرد، دکترینی که خواهان حمایت آشکار و مخفی امریکا از «مبارزان آزادی»درافغانستان، آنگولا، و نیکاراگوئه با هدف پس زدن انقلابهای کمونیستی بود.

---

۱۳) کارلوچی (متولد ۱۹۳۰) در دانشگاه پرینستن و مدرسهٔ بازرگانی هاروارد تحصیل کرد و سابقهٔ خدمات سیاسی و دولتی داشت. او در جنگ کره از افسران نیروی دریایی و در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ از دیپلماتهای امریکا در افریقا بود. او در کابینهٔ نیکسون در دفتر اقتصادی، دفتر مدیریت و بودجه، و وزارت بهداشت کار می‌کرد. در سال ۱۹۷۴ از سوی فورد به‌عنوان سفیر امریکا در پرتغال برگزیده شد، در دوران انقلاب پرتغال در این کشور بود و سپس در کابینهٔ کارتر معاون سیا بود. در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۲ معاون واینبرگر در وزارت دفاع بود و سپس مدتی به کارهای بازرگانی روی آورد. او در این دوران طولانی خدمت، به‌عنوان چهره‌ای بی‌سر و صدا اما مؤثر شناخته شده بود که از همکاری با اروپا طرفداری می‌کند و می‌تواند با کنگره روابط خوبی برقرار سازد.

رئیس جمهوری در مواجهه با یك کنگرهٔ متخاصم تحت کنترل‌دموکراتها
مشکل می‌توانست موفقیتهای سالهای ۱۹۸۵ـ۱۹۸۶ خود را در کسب
کمکهای مالی و نظامی برای ضد انقلابیون امریکای مرکزی و غرب
آسیا تکرار کند. در ضمن، محدودیتهای بیشتری هم برفعالیتهای مخفیانهٔ
سیا تحمیل شد. بنابراین رسوایی «ایران ـ کنترا» در نوامبر ۱۹۸۶
عملا به‌عنوان نقطهٔ عطفی در سیاست خارجی امریکا مطرح گردید که
قابل قیاس با نوامبر ۱۹۷۹ بود، و در عین حال عصر تازه‌ای را
بشارت می‌دادکه احتمالا با اصلاح‌خط‌مشی سیاسی و تشنج‌زدایی‌همراه
خواهد بود. 

بخش پنجم

پیوستها

واژگان و علامتهای اختصاری

به علاوهٔ

کتابهای تازه دربارهٔ تحولات سیاسی امریکا

و

گاهشمار رویدادهای اخیر امریکا

و

جدولها

و

نمایه

واژگان و علامتهای اختصاری

ائتلاف محافظه‌کاران Conservative Coalition

اصطلاحی که در مورد ائتلاف غیر رسمی دموکراتهای جنوبی «خوش‌نشین» و اکثریت جمهوریخواهان برای رأی‌گیری در مورد مسائل محافظه‌کارانه به‌کار می‌رود.

ائتلافیه ایالات امریکا Confederate States

اصطلاحی که در مورد یازده ایالت کشاورزی جنوب، شامل کارولینای جنوبی، میسی‌سیپی، فلوریدا، آلاباما، جورجیا، لوییزیانا، تکزاس، ویرجینیا، آرکانساس، کارولینای شمالی، و تنسی به‌کار می‌رود. این ایالتها در سالهای ۱۸۶۰ـ۱۸۶۱ از اتحادیهٔ ایالات امریکا خارج شدند و با ایالتهای صنعتی شمال، در جنگهای داخلی امریکا (۱۸۶۱ـ۱۸۶۵)، جنگیدند.

اتحادیهٔ امریکایی آزادیهای مدنی Aclu (American Civil Liberties Union)

گروه فشار حامی حقوق مدنی

اتحادیهٔ کارگران صنایع اتومبیل‌سازی UAW (United Auto Workers Union)

اتحادیهٔ‌کارگری با یک‌میلیون عضو که کارگران صنایع اتومبیل‌سازی، هواپیماسازی، و سازندگان ماشین‌آلات کشاورزی را دربر می‌گیرد.

اتحادیهٔ کارگران صنایع فولاد امریکا USWA (United Steel Workers of America)

اتحادیهٔ کارگری با ۷۰۰/۰۰۰ عضو.

اتحادیهٔ معدنکاران امریکا UMWA (United Mine Workers of America)

اتحادیهٔ کارگری با ۱۵۰/۰۰۰ عضو.

اتحادیهٔ ملی آموزش NEA (National Education Association)

اتحادیهٔ آموزگاران امریکا با ۱/۶ میلیون نفر عضو.

اسپانیایی‌زبانها Hispanics

گروه قومی شامل اسپانیاییها و اهالی امریکای مرکزی و امریکای لاتین مقیم در ایالات متحد امریکا.

استارت (گفت‌وگوهای مربوط به کاهش تسلیحات استراتژیکی) START (Strategic Arms Reduction Talks)

مذاکرات تسلیحاتی امریکا و شوروی که از سال ۱۹۸۲ در ژنو آغاز شده است.

اصلاحیهٔ برابری حقوق ERA (Equal Rights Amendment)

اصلاحیهٔ بودجهٔ متعادل گرام‌ـرودمن Gramm - Rudman Balanced Budgetl Amendment

«قانون بودجهٔ متعادل و کنترل اضطراری کسر بودجه» که توسط

سناتور فیل‌گرام (جمهوریخواه ـ تکزاس)، وارن رودمن (جمهوریخواه ـ نیوهمپشر)، و ارنست هالینگز (دموکرات ـ کارولینای جنوبی) ارائه شد و در دسامبر ۱۹۸۵ صورت قانونی به‌خود گرفت. این‌قانون برای کاهش کسری بودجهٔ دولت فراهم آمده بود و می‌خواست درسال ۱۹۹۱ به‌آن پایان بدهد. اما، مواد مهم آن در سال ۱۹۸۶ از سوی دیوان عالی کشور ناقض قانون اساسی شناخته شد و مردود اعلام گشت.

اصلاحیهٔ قانون اساسی Constitutional Amendment

طبق اصل قانون اساسی، هر قانونی برای آنکه جزو اصلاحیه‌های قانون اساسی در آید، نیازمند تصویب مقدماتی دوسوم نمایندگان و سناتورها و تصویب سه‌چهارم هیئتهای قانونگذاری ایالتی (۳۸ایالت) طی دورهٔ هفت‌ساله است. متقابلا دوسوم هیئتهای قانونگذار ایالتی می‌توانند اصلاحیه‌ای را پیشنهاد کنند و خواهان تأسیس یک کنوانسیون ویژه برای بررسی و انضمام آن به‌قانون اساسی باشند.

اصلاحیه‌های موضعی «Pork - Barrel» Legislation

انضمام اصلاحیه‌های جزئی متعدد به بعضی لایحه‌های قانونی که به نفع مزایای محلی یك نمایندهٔ خاص کنگره تمام می‌شود، ولی در ازای آن باید خواه و ناخواه به‌بعضی لایحه‌های مهمتر رأی موافق بدهد.

اعلام جرم Impeachment

اقدامی علیه یکی از اعضای دولت به خاطر خطایی که با استفاده از مقام خود مرتکب شده است. لایحهٔ اعلام جرم ابتدا باید به‌تصویب اکثریت مجلس نمایندگان برسد. سپس سنا به‌عنوان داور به مورد گوش می‌دهد، رأی مثبت دوسوم افراد آن برای تأیید و اعلام برکناری فرد مورد نظر (رئیس جمهوری، قاضی دیوان‌عالی، وغیره) لازم است.

اف بی آی (ادارهٔ فدرال تحقیقات) FBI (Federal Bureau of Investigation)

سازمانی وابسته به‌وزارت دادگستری که مسئول بررسی نقض قوانین

فدرال و مسئول امنیت داخلی کشور است.

اقتصاد مبتنی بر عرضه «Supply Side» Economics

یك نظریهٔ اقتصادی، که متکی بر به‌حداکثر رساندن عرضه و کارآیی آن از طریق حذف مقررات دست و پا گیر و کاهش مالیاتها است و با دخالت دولت به سبك اقتصاد کینزی مخالف است.

اقدامات مثبت یا ایجابی Affirmative Action

اصطلاحی برای اشاره به‌نوعی «تبعیض مثبت» که به منظور حمایت از اقلیتهای قومی در تعیین سهمیه اشتغال و غیره مراعات می‌شود.

ام. ایکس MX Missile

نوع جدید موشکهای زمین به‌هوای قاره‌پیما که در وایومینگ استقرار یافته و جانشین موشکهای مینوتمن شده است.

امریکاییهای حامی اقدام دموکراتیك ADA (American for Democratic Action)

گروه فشار لیبرال.

انتخابات مقدماتی Primary

انتخابات مقدماتی درون‌حزبی برای گزینش نامزدهایی که از سوی حزب برای مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری برگزیده می‌شوند.

ب-۱ B. 1 Bomber

نوع جدید بمب‌افکنهای امریکایی که برای جایگزینی با بمب‌افکنهای قدیمی ب-۵۲ طراحی شده و قادر است از خطوط دفاعی شوروی بگذرد.

بازسازی Reconstruction

دورهٔ تاریخی ۱۸۶۵-۱۸۷۷ و بعد از جنگ داخلی امریکا، که جنوب بار دیگر بازسازی شد و به‌ایالات‌متحد پیوست.

بده و بستان «Log - rolling»

روندی در کنگره که طی آن اعضای کنگره موافقتهایی نهانی با یکدیگر می‌کنند تا از طرح لایحه‌ای حمایت به‌عمل آورند یا با آن مخالفت ورزند و متقابلا از حمایتهای یکدیگر بهره‌مند شوند.

برنامهٔ اقتصادی ریگان Reaganomics

سیاست اقتصادی که ریگان برای کاهش مالیات و سازماندهی مجدد اقتصاد کشور طی دورهٔ ریاست جمهوری خود ارائه داد.

برنامهٔ جدید «New Deal»

نامی که به سیاستهای اقتصادی ف. د. روزولت طی سالهای ۱۹۳۳ـ ۱۹۴۰ داده شده است. این سیاستها به‌طور کلی مداخلهٔ دولت درامور اقتصادی را برای تضمین ایجاد حداقل امکانات زندگی و غلبه بر بیکاری، لازم می‌داند.

بیک، قضیهٔ Bakke Case

پرونده‌ای که در سال ۱۹۷۸ در دیوان عالی کشور مورد رسیدگی قرار گرفت و از مقولهٔ «اقدامات مثبت» در مورد سهمیهٔ اقلیتهایی بود که می‌خواستند به دانشکدهٔ پزشکی دانشگاه کالیفرنیا وارد شوند. رأی دیوان‌عالی این بود که در این مورد خاص و طبق‌اصلاحیهٔ شمارهٔ ۱۴ طرح سهمیه‌بندی ناقض حقوق سفیدپوستهاست، امابه‌طور کلی این نهاد از فکر «تبعیض مثبت» حمایت کرد.

بیمه بهداشتی Medicare

خدماتی برای افراد بالای شصت و پنج سال که از سال ۱۹۶۵ با بودجهٔ دولت فدرال به‌مورد اجرا درآمده.

پرشینگ‌ـ۲ Pershing - 2

موشکهای هسته‌ای میان‌برد و تندرویی که امریکا از سال ۱۹۸۳ در آلمان مستقر کرده است.

پیشرو Progressive

عنوانی است که به ریشه‌گرایان تقریباً سوسیالیست اهل ایالتهای کشاورزی داده می‌شود. اینان که حامی خرده‌مالکان و کشاورزان ضعیف در برابر اهل داد و ستدهای بزرگ و مالکان عمده‌اند، از دنباله‌روهای رشد ناگهانی ولی کوتاه‌مدت حزب پیشرو در دهۀ ۱۹۲۰، و بعد دوباره در دهۀ ۱۹۴۰، به‌حساب می‌آیند. در حال حاضر گروه «شهروندان فعال» که در غرب میانه مستقر است، و همچنین دموکراتهای ملی به رهبری لیندون لاروش از حامیان و وارثان این طرز فکر به‌شمار می‌آیند.

پیشنهاد Proposition

یك تمهید انتخاباتی است که در سطح ایالت اجرا می‌شود و به مدد آن شهروندان هر ایالت می‌توانند با جمع‌آوری تعداد معینی امضا، نامزد پیشنهادی خود را نیز در ورقۀ صورت اسامی نامزدهای ایالتی وارد کنند، که اگر آن نام با موافقت اکثر رای‌دهندگان روبه‌رو شد، پذیرش آن به‌صورت الزام درمی‌آید.

پیمان مربوط به موشکهای قاره‌پیما- بین امریکا و شوروی (۱۹۷۲) ABM Treaty (1972) Soviet American anti-ballistic missile treaty

تأمین اجتماعی Social Security

برنامۀ بیمه رفاهی فدرال که در سال ۱۹۳۵ ارائه شد و کارگران و خانوادۀ آنها را در برابر کاهش درآمد ناشی از بازنشستگی، معلولیت جسمی، ومرگ سرپرست خانواده بیمه می‌کند. درآمدهای نازنشستگی عمده‌ترین کمکی است که در این زمینه ارائه می‌شود.

تقسیم مناطق Gerrymandering

تقسیم دلخواه و غیر رسمی نقشۀ جغرافیایی کشور براساس حوزه‌بندیهای جدید بر مبنای منافع حزبی.

تولید ناخالص ملی GNP (Gross National Product)

جامعهٔ بزرگ Great Society

در پی اصلاحات اجتماعی و رفاهی پرزیدنت جانسن طی دهۀ ۱۹۶۰، هدفی است که او برای دستیابی به‌آن از طریق «ستیز همه‌جانبه با فقر» مطرح کرد.

جنبش هوادار اصلاحیهٔ بودجهٔ متعادل Balanced Budget Amendment Movement

جنبش فراگیری به‌رهبری اتحادیهٔ ملی مالیات‌دهندگان و کمیتهٔ ملی محدودیتهای مالیاتی در اواخر دهۀ ۱۹۷۰ و اوایل دهۀ ۱۹۸۰، که خواهان انضمام اصلاحیه‌ای مبنی بر الزام تنظیم بودجهٔ متعادل به قانون اساسی بود. تا سال ۱۹۸۳، سی و یك ایالت از چنین‌اصلاحیه‌ای هواداری کردند. اما از آن سال به‌بعد این جنبش فروکش کرد.

چادها، قضیهٔ Chadha Case

پرونده‌ای که در سال ۱۹۸۳ به دیوان عالی ارجاع شد و مربوط بود به شخصی به‌نام جاگدیش چادها (اهل کنیا، ساکن انگلستان) که در سال ۱۹۶۶ با ویزای دانشجویی به‌امریکا آمد و بعد از اتمام مدت ویزا مجبور بود از آن کشور خارج شود. کنگره، تصمیم ادارهٔ مهاجرت و تابعیت را مردود شمرد و به‌او اجازه داد به‌عنوان‌شهروند در امریکا بماند، اما دیوان‌عالی این رأی کنگره را ناقض اصل اول قانون اساسی تشخیص داد.

حزب آزاد Libertarian Party

حزب اقلیت آنارشیستی، که در سال ۱۹۷۱ تأسیس شد و با تمامی اشکال حکومتی مخالف است. این حزب هوادار تجارت آزاد و سیاست خارجی انزواطلبانه است. حزب آزاد در آلاسکا قدرتمندترین حزب است (سناتورهای ناحیه از این حزبند) و در ایالتهای غربی نیز طرفدارانی دارد.

حزب دموکراتیک کشاورز-کارگر DFL (Democratic Farmer - Labor Party)

سازمانی وابسته به حزب دموکرات در مینه‌سوتا که توسط یوجین مکارتی و هیوبرت هامفری تأسیس شد.

حزب مستقل امریکا AIP (American Independent Party)

حزب محافظه‌کار انشعابی از حزب دموکرات که در سال ۱۹۶۸ توسط جورج‌والاس پایه‌ریزی شد.

حوزه‌بندی مجدد Redistricting

نظام توزیع مجدد کرسیهای مجلس نمایندگان بین ایالات، براساس سرشماری جمعیت. که هر ده‌سال یکبار به‌اجرا درمی‌آید.

خوش‌نشینها «Boll Weevil»

لقبی برای دموکراتهای محافظه‌کار اهل جنوب که معمولا در کنگره به‌نفع جمهوریخواهان رأی می‌دهند.

دفتر بودجه کنگره CBO (Congressional Budget Office)

سازمان مستقلی از تحلیلگران حرفه‌ای بودجه که زیرنظر کنگره کار می‌کنند.

دفتر مدیریت و بودجه OMB (Office of Management and Budget)

نهادی شامل مشاوران ریاست‌جمهوری که‌طرح بودجه وقوانین مربوط به‌آن را برای ارائه به‌کنگره فراهم می‌آورند.

دیوان‌عالی Supreme Court

نهاد ناظر بر اجرای قانون اساسی شامل ۹ قاضی عالیرتبه که ازسوی رئیس‌جمهوری معرفی می‌شوند و با تصویب سنا منصوب می‌گردند. برکنار کردن آنان تنها از طریق مکانیسم «اعلام جرم» امکانپذیر است.

رئیس جمهوری President
صدر قوهٔ مجریهٔ فدرال است. نامزدهای احراز این مقام باید حداقل ۳۵ ساله باشند و فقط شهروندان متولد ایالات‌متحد با حداقل ۱۴سال سابقهٔ سکونت در آن می‌توانند نامزد این مقام شوند. طبق اصلاحیه ۲۲ قانون اساسی، رؤسای جمهوری حداکثر می‌توانند دو دوره به‌این مقام دست بیابند.

رئیس جمهوری، معاون Vice President
معاون ریاست جمهوری در کابینه نقش خاصی دارد و ضمناً رئیس صوری سنا نیز هست و اگر آرای موافق و مخالف سناتورها در موردی با هم برابر باشد، رأی او تعیین‌کننده خواهد بود.

رئیس ستاد Chief - of - Staff
رئیس ستاد کاخ سفید که وظیفهٔ وی هماهنگ کردن امور مربوط به کابینه است و دستیار اصلی رئیس جمهوری به‌شمار می‌رود.

رئیس مجلس Speaker
سخنگوی حزب صاحب اکثریت در مجلس نمایندگان. او بر جلسات مجلس نظارت می‌کند و قدرت زیادی دارد و هرگونه انتصابی را به کمیتهٔ قوانین قدرتمند مجلس نمایندگان احاله می‌کند. او بعد از ریاست جمهوری و معاون او، قدرتمندترین فرد کشور است.

رو/وید، قضیهٔ Roe v Wade
مهمترین پروندهٔ مطرح شده در دیوان عالی کشور در سال ۱۹۷۳، که طی آن دیوان عالی، ایالات مختلف امریکا را از اعلام ممنوعیت سقط جنین طی سه ماههٔ اول بارداری منع کرد و در ماههای چهارم تا ششم بارداری نیز سقط جنین را، مشروط به مجوزهای پزشکی خاصی، مجاز اعلام داشت، اما بعد از ماه ششم بارداری، انجام آن را ممنوع اعلام کرد.

ریاست موقت President Pro Tempo
مقامی که ارشدترین عضو حزب صاحب اکثریت در سنا به دست

می‌آورد. صاحب این مقام در صورت عدم حضور معاون ریاست جمهوری، ریاست سنا را به‌عهده می‌گیرد.

سازمان حسابرسی عمومی CAO (General Accounting Office)

نهادی تخصصی که در سال ۱۹۲۱ از سوی کنگره تشکیل شد تا برنامه‌های دولت را مورد بررسی قرار دهد.

سازمان ملی زنان NOW (National Organization of Women)

سازمانی که در سال ۱۹۶۶ تأسیس شد و برای احقاق حقوق زنان مبارزه می‌کند.

سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی OECD (Organization for Economic Co-Operation and Development)

سالت (پیمان محدودسازی سلاحهای استراتژیکی) SALT (Strategic Arms Limitation Treaty)

سالت ۲ در ژوئن ۱۹۷۹ به‌امضای رهبران شوروی و امریکا رسید، اما نتوانست در سنای امریکا موافق آرا را به‌دست آورد.

سنا Senate

مجلس اعلای یکصد عضوی کنگره، که اعضای آن برای یك دورهٔ شش ساله، هر دوسال یکبار برگزیده می‌شوند. نظر مشورتی سنا برای انتصاب مقامات فدرال، اعضای کابینه، و مقامات عالیرتبهٔ قضایی درخواست می‌گردد و برای تصویب هر پیمانی با کشورهای دیگر، رأی مثبت دوسوم سناتورها لازم است.

سناتور Senator

عضو سنا. نامزدهای انتخاباتی آن باید حداقل سی ساله بوده و شهروند امریکا با حداقل نه سال سابقهٔ اقامت در ایالتی باشند که از آن نامزد می‌شوند. دورهٔ نمایندگی شش سال است و سناتورها طی

دورهٔ انتخاب خود نمی‌توانند هیچ شغل دولتی داشته باشند.

سیا (سازمان مرکزی اطلاعات) CIA (Central Intelligence Agency)

سازمانی که در سال ۱۹۴۷ برای هماهنگی و اجرای فعالیتهای جاسوسی و اطلاعاتی تأسیس شد.

شورای امنیت ملی NSC (National Security Council)

در سال ۱۹۴۷ تأسیس شد، تا در سیاست خارجی به رئیس جمهوری نظر مشورتی بدهد و ضمناً اقدامات استراتژیکی را هماهنگ سازد.

شورای ذخایر فدرال Federal Reserve Board

شورای هفت نفری مدیران، مسئول تعیین بهره‌های بانکی و کنترل سیاستهای پولی دولت. اعضای این شورا از سوی ریاست جمهوری تعیین می‌شوند و با تصویب سنا در دوره‌های ۱۴ ساله به‌کار می‌پردازند. رئیس و معاون شورا از میان همان هیئت و از سوی رئیس جمهوری برگزیده می‌شود و مدت ریاست او برای دوره‌های چهارساله قابل تمدید است.

شورای مشاوران اقتصادی CEA (Council of Economic Adrisers)

در سال ۱۹۶۴ تأسیس شد و شامل سه مشاور اقتصادی دانشگاهی است که در امور اقتصادی به رئیس جمهوری کمك می‌کنند و احتمالا نظرگاههایی متفاوت بادیدگاههای وزارت خزانه‌داری (دارایی) عرضه می‌دارند.

شهروندان، حزب Citizens Party

حزب اقلیتی که در سال ۱۹۸۰ توسط بری‌کامنر تأسیس شد و دموکراتهای لیبرال و هواداران حفاظت از محیط زیست در آن گرد آمده‌اند.

طرح دفاعی استراتژیکی SDI (Strategic Defence Initiative)

برنامه‌ای که در سال ۱۹۸۳ از سوی پرزیدنت ریگان ارائه شد، در این برنامه طرح ایجاد یك نظام دفاعی ماهواره‌ای، در برابر تهاجم موشکهای هسته‌ای استراتژیکی، پیش‌بینی شده است.

ضبط Impoundment

سرپیچی رئیس جمهوری از صرف بودجه‌ای که از سوی کنگره تخصیص داده شده است. با تصویب قانون کنترل و ضبط بودجه در سال ۱۹۷۴، اقتدار ریاست جمهوری برای ضبط بسیار محدود شده است.

فدراسیون کارگران امریکا (کارگران همپیمان امریکا و کنگرهٔ سازمانهای صنعتی) AFL - CIO (American Federation of Labor-Congress of Labor)

سازمان مادر اتحادیه‌های کارگری در امریکا. تعداد اعضا: ۱۳ میلیون نفر.

فهرست انتخاباتی Ticket

فهرستی که هر حزب در روز انتخابات به دفاتر انتخاباتی ایالتها ارائه می‌کند.

قانون اختیارات جنگی War Powers Act (1973)

قانونی که از سوی کنگره مطرح شد و طبق آن رئیس جمهوری موظف است خبر هرگونه استفادهٔ جنگی از ارتش امریکا در خاك هر کشور بیگانه را ظرف مدت چهل و هشت ساعت به کنگره اطلاع دهد. تأیید کنگره (که از سوی ریاست جمهوری قابل وتوکردن نیست)، در صورت عدم مخالفت با آن، ظرف شصت روز اعلام می‌شود.

قانون حق رأی (۱۹۶۵) Voting Rights Act (1965)

محصول جنبش حقوق بشر دهۀ ۱۹۶۰. این قانون دولت فدرال را ملزم کرد تا در نواحی جنوب کشور حق رأی را برای همه تضمین

کند. این قانون بیشتر ناظر به سیاهپوستان ساکن ایالات جنوب‌کشور بود، ولی در ایالتهای جنوب غربی نیز کارآیی پیدا کرد و در این ایالات شامل حق رأی اسپانیایی‌زبانها نیز شد.

قانون سازماندهی مجدد جریان قانونگذاری (۱۹۷۰) Legislative Re-Organization Act (1970)

اولین قانون از یك رشته قوانینی که طرز کار کنگره را به نحوی بنیادین اصلاح و مردمی‌تر کرد. اولین آن اخذ آرای علنی با ورقه و انتشار نتایج و تأیید حق اقلیتهای‌کمیته‌های فعال برای ثبت‌گزارشهای اقلیتها و فراخواندن شاهدان برای شرکت در جلسات کمیته‌ها بوده است.

قانون کمکهای مالی به مبارزات انتخاباتی فدرالی (۱۹۷۴) Federal Election Compaign Finance Act (1974)

محدودیتهای خاصی را در مورد تخصیص بودجه‌های مالی برای انتخابات مقدماتی و نهایی احزاب قائل شد و متقابلا اعتبارات دولتی معین برای مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری مقرر کرد.

قانون نظارت بر بودجه (۱۹۷۴) Budget and Impoundment Control Act (1974)

این قانون نقش عمده‌ای در امر تخصیص بودجه برای کنگره قائل شد و کنگره را موظف ساخت تا بودجه را به صورت یکپارچه درظرف مدت محدودی مورد بررسی قرار دهد. این امر به تأسیس دفتر بودجه زیر نظر کنگره منجر شد و از سوی دیگر، کمیته‌های جدیدی هم در مجلس نمایندگان و سنا در مورد بودجه برپا گشت.

کاپیتول، تپهٔ Capitol Hill

مقر کنگرهٔ امریکا.

کروز، موشکهای Cruise Missiles

موشکهای اتمی امریکایی که از سال ۱۹۸۳ در اروپای غربی مستقر شدند.

کشور تازه صنعتی‌شده NIC (Newly Industrialising Country)

کمك مالی به‌خانواده‌های دارای فرزندان تحت تکفل AFDC (Aid for Families With Dependent Children)

برنامهٔ کمك‌رسانی مالی تحت نظارت و ادارهٔ دولت و ایالت به خانواده‌هایی که فرزندان غیر مستقل و غیر شاغل دارند و یکی از والدین غایب، یا در بعضی ایالات، بیکار است.

کمکهای بهداشتی Medicaid

برنامه‌ای با سرپرستی ایالتها و کمك مالی دولت برای ارائهٔ‌خدمتهای بهداشتی به‌مستمندان.

کمیتهٔ آموزشی سیاسی COPE (Committee on Political Education)

جناح سیاسی فدراسیون کارگران امریکا.

کمیتهٔ اقدام سیاسی PAC (Political Action Committee)

گروه فشاری که برای سیاستمداران حامی مواضع آن کمکهای مالی جمع می‌آورد. این کمیته در مبارزات مطبوعاتی نیز درگیر است.

کمیتهٔ روابط خارجی (سنا) FRC (Foreign Relations Committee (Senate)

کمیتهٔ ملی اقدام سیاسی محافظه‌کار NICPAC (National Conserrative Political Action Committee)

کمیسیون تنظیم Regulatory Commission

مؤسسه‌ای که از سوی دولت فدرال برای تنظیم فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی بنیاد نهاده شده است و اعضای آن بسیار مستقلند.

کمیسیون حقوق مدنی Civil Rights Commission

سازمان مستقلی ناظر بر امور مربوط به حقوق مدنی که در سال ۱۹۵۷ تأسیس شده است. نیمی از هشت عضو آن از سوی رئیس جمهوری و بقیه از سوی کنگره برگزیده می‌شوند.

کنتراها Contras

نیروهای ضد کمونیست در امریکای مرکزی، که با حکومت ساندینیست نیکاراگوئه در نبردند.

کنگره Congress

مجمع عالی شامل مجلس نمایندگان و سنا. هردو مجلس در فاصلهٔ ماههای ژانویه تا اوت، هشت ماه، جلسه دارند و در تابستان تعطیلند.

کنگره، عضو Congressman

عضو مجلس نمایندگان یا سنا.

کنوانسیون ملی National Convention

گردهمایی ملی نمایندگان منتخب سازمانهای ایالتی احزاب امریکا در تابستان سال انتخابات ریاست جمهوری برای گزینش نامزد ریاست جمهوری و معاون او، و تدوین یك بیانیهٔ انتخاباتی. تعداد نمایندگان هر ایالت به‌نحوهٔ عملکرد حزب در آن ایالت طی انتخابات کنگره، فرمانداری، و انتخابات ریاست جمهوری بستگی دارد و نمایندگان هر ایالت با انتخاب مقدماتی، مجمع سران یا گردهمایی کمیته‌های ویژه برگزیده می‌شوند. تعدادی حق رأی هم برای مناطق ماورای بحار امریکا در نظر گرفته می‌شود. در سال ۱۹۸۴ تعداد نمایندگان حاضر درکنوانسیون دموکراتها ۳۹۲۳ و درکنوانسیون‌جمهوریخواهان ۲۲۳۴ نفر بوده.

کوپن غذا Food Stamps

نظام کمك‌رسانی دولتی با بودجهٔ فدرال به‌منظور کمك به افراد نیازمند.

لایحهٔ تخصیص Appropriation Bill

لایحه‌ای برای تخصیص بودجه به‌منظور انجام برنامه‌های مالی مصوب کنگره.

مبارزهٔ باز Open Contest

انتخاباتی که متصدی کنونی مقام مورد مبارزه در آن شرکت نداشته باشد.

مجلس نمایندگان House of Representatives

مجلس عوام کنگره با ۴۳۵ عضو که هردو سال یکبار، در سالهای زوج، در ماه نوامبر انتخاب می‌شوند. تمام لایحه‌های مالی باید طبق بند هفتم اصل اول قانون اساسی، در مجلس نمایندگان مطرح شود، در نتیجه کمیته‌های مالی آن صاحب قدرت و نفوذ بسیارند. مجلس نمایندگان ضمناً تنها مجمعی است که حق اعلام جرم دارد.

مجلس نمایندگان، عضو Representative

نامزدهای انتخاباتی باید حداقل بیست و پنج ساله، و شهروند امریکا باشند و از مدت اقامت آنها در امریکا بیش از هفت سال گذشته باشد و ضمناً باید مقیم ایالتی باشند که از آن نامزد می‌شوند. به ازای هر ۴۰۰ هزار تا ۶۵۰ هزار نفر جمعیت، یك نماینده انتخاب خواهد شد، او دو سال در مجلس نمایندگان عضویت دارد و دراین مدت نباید هیچ پست دولتی داشته باشد.

مجمع دموکراتیك محافظه‌کاران CDF (Conservative Democratic Forum)

گروهی از نمایندگان کنگره، متشکل از دموکراتهای محافظه‌کار جنوبی.

مجمع ملی برای بهبود وضع زندگی رنگین‌پوستان NAACP (National Association for the Advancement of Colored People)

گروه فشار سیاهان میانه‌رو که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد.

مردم‌گرا Populist

این اصطلاح در مورد رادیکالهای متمایل به سوسیالیسم غرب میانه به‌کار می‌رود. اینان سنت و خط‌مشی حزب مردم (مردم‌گرا) در سالهای ۱۸۹۲ـ۱۹۰۴ را پی می‌گیرند. مجمع جدید مردم‌گرایان، به رهبری سناتور تام‌هارکین (دموکرات ـ آیووا)، وارث معاصر این‌سنت است.

مردم متحد برای خدمت به‌انسانیت PUSH (People United to Serve Humanity)

سازمانی‌که‌جسی‌جکسن برای‌بهبود وضع‌اقتصادی‌سیاهان بنانهاده است.

مرزهای نو New Frontier

اصلاحات مربوط به‌حقوق اجتماعی و مدنی مردم که در اوایل دهۀ ۱۹۶۰ از سوی جان‌کندی پیشنهاد شده بود. او در ژانویۀ ۱۹۶۱ این اصطلاح را به‌کار برد.

مشاور امنیت ملی NSA (National Security Adviser)

مدیر شورای امنیت ملی و مشاور شخصی رئیس جمهوری در مسائل امنیتی

مکارتیسم Mc Carthyism

رویدادهای دادگاههای بررسی‌کنندۀ فعالیتهای ضد امریکایی، که عمدتاً در سالهای ۱۹۵۰ـ۱۹۵۴ از سوی سنای امریکا و تحت نظارت سناتور جوزف‌مکارتی (۱۹۰۸ـ۱۹۵۷) برپا شده بود.

منشور حقوق Bill of Rights

اصطلاحی که مربوط می‌شود به‌اصلاحیه‌های یك تا ده قانون اساسی در مورد تضمین حقوق فردی در برابر اقدامات دولت.

مؤسسۀ کارفرمایی امریکایی AEI (American Enterprise Institute)

موشکهای قاره‌پیما ICBM (Intercontinental Ballistic Missile)

مین استریت Main Street

جناح محافظه‌کار و روستانشین و ساکنان شهرهای کوچك در حزب جمهوریخواه.

ناتو (سازمان پیمان آتلانتیك شمالی) NATO (North Atlantic Treaty Organization)

نظام ارشدیت Seniority System

نظامی سنتی که براساس آن مقام ریاست کمیته‌های کنگره و رهبری حزب، به‌افرادی که دارای بیشترین سابقه در حزب هستند تعلق می‌گیرد. از اوایل دهۀ ۱۹۷۰، این نظام با «اصلاحات مردم‌گرایانه» داخل کنگره لغو شد، اما هنوز عمیقاً مورد توجه است.

نیروی واکنش سریع RDF (Rapid Deployment Force)

نیروی نظامی امریکا که در اوایل دهۀ ۱۹۸۰ برای پاسداری ازمنطقۀ خلیج فارس تشکیل شد.

وال‌استریت Wall Street

به‌جناح لیبرال شهرنشین و ساکن ایالتهای شمالی شرقی حزب جمهوریخواه اطلاق می‌شود.

وبر/اوسوا، قضیۀ Weber v Uswa

پرونده‌ای که در سال ۱۹۷۹ در دیوان عالی مطرح شد و به سهمیه‌بندی داوطلبانۀ «تبعیض مثبت» مربوط می‌شد و دیوان عالی رأی بر مجاز بودن این امر داد.

وتو تأخیری Pocket Veto

تمهیدی که رئیس جمهوری در اواخر دوران فعالیت کنگره برای عدم

امضای یك طرح قانونی به‌کار می‌بندد، و می‌داند که با استفاده از مهلت مقرر ده‌روزهٔ قانونی، عمر کنگره در آن دوره به‌سر می‌رسد و طرح مزبور به‌تصویب نمی‌رسد.

وتو قانونی Legislative Veto

اصطلاحی برای شروطی که در اکثر قوانین مصوب میان سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۸۳ قید شده، که به‌موجب آن کنگره اقتدار بسیاری به نهادهای حکومتی می‌دهد تا مقررات جدیدی را به مرحلهٔ اجرا بگذارند، اما حق الغای هریك از مقررات جدید را که به‌کسب اکثریت ساده نایل نیاید، برای خود محفوظ می‌دارد. این امر در مورد پروندهٔ چادها ناقض اصول قانون اساسی شناخته شد، چون در اصل اول قانون اساسی آمده است که تمامی قوانین باید از سوی هردو مجلس‌تصویب شوند و سپس به‌امضای ریاست جمهوری برسند.

وقت‌گذرانی Filibuster

تمدید و تأخیر ارادی مباحثات در کنگره، به‌منظور ممانعت ازتصویب یك قانون معین. در مجلس نمایندگان، قوانین دقیق مربوط به‌کفایت مذاکرات، مانع این نوع کارشکنیها می‌شود، اما در سنا کفایت مذاکرات تنها با آرای مثبت ۶۰درصد سناتورها به دست می‌آید.

هیئت انتخاباتی Electoral College

نامی که به هیئت خاص انتخاب رئیس‌جمهوری داده شده است. در این هیئت، هر ایالت دارای تعدادی انتخاب‌کننده، برابر مجموع سناتورها و نمایندگان خود در کنگره، می‌باشد و هر حزب لیستهایی از انتخاب‌کنندگان احتمالی تعیین می‌کند. در سطح کشور، رأی ـ دهندگان در ماه نوامبر آرای خود را به صندوقها می‌ریزند، اما در واقع آنان این هیئتهای ایالتی را برمی‌گزینند تا رئیس‌جمهوری را تعیین کنند. وظیفهٔ آنها این است که در نیمهٔ ماه دسامبر به‌طور یکپارچه در مرکز ایالتهای خود به‌نفع نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند.

هیئت یا گروه نمایندگان احزاب در کنگره Caucus

مجمع اختصاصی سران و اعضای حزب برای انتخاب نامزدهای انتخاباتی و نمایندگانی که باید در کنوانسیون حزب حضور به‌هم رسانند. این واژه به‌اجلاس ویژهٔ نمایندگان حزب در کنگره هم اطلاق می‌گردد. در این اجلاس که در ابتدای هر نشست کنگره صورت می‌گیرد، رهبران گروههای نمایندگان و سناتورها انتخاب می‌گردند.

هیس، قضیهٔ Hiss Hearings

بررسی و تحقیقی که در سال ۱۹۴۸ از سوی کمیتهٔ فعالیتهای ضد امریکایی مجلس نمایندگان در مورد اتهام یکی از کارمندان سابق وزارت امورخارجه به‌نام اگلرهیس (۱۹۰۴ـ   ) انجام شد. وی متهم بود که در سال ۱۹۳۸ در برابر یك دادگاه عالی فدرال ضمن رد اتهام مربوط به‌ارائهٔ پرونده‌های سری وزارت امورخارجه به‌ویتاکر-چیمبرز (از سردبیران کمونیست سابق مجلهٔ «تایم») سوگندشکنی کرده است. ریچارد نیکسون در این محاکمات نقش مهمی به عهده داشت و از همین بابت شهرتی به‌هم زد. هیس در مرحلهٔ بعد، در دادگاه مجرم شناخته شد و در سال ۱۹۰۵ به‌زندان افتاد، اما در سال ۱۹۵۴ آزاد شد و از مبارزه برای اثبات بیگناهی خویش دست بر نداشت.

یوـ۲، حادثهٔ U-2 Incident

سرنگونی هواپیمای تجسسی یوـ۲ امریکا در مه ۱۹۶۰ در خاك شوروی و به‌اسارت گرفته شدن گری‌پاورز، خلبان آن در شوروی.

گاهشمار رویدادهای اخیر امریکا

۱۹۷۷ ژانویه، پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری. سپتامبر، استعفای لنس از دفتر مدیریت و بودجه.
۱۹۷۸ ژوئن، تصویب اصلاحیهٔ شماره ۱۳ در کالیفرنیا. سپتامبر، امضای طرح موافقتنامهٔ کمپ دیوید. اکتبر، تصویب لایحهٔ انرژی. نوامبر، پیروزی چشمگیر جمهوریخواهان در انتخابات میاندوره‌ای. دسامبر، عادی شدن روابط امریکا و چین.
۱۹۷۹ ژانویه، فرار شاه از ایران. مارس، امضای پیمان صلح از سوی مصر و اسرائیل. ژوئن، امضای پیمان سالت-۲ در وین. ۲۶ دسامبر، ورود نیروهای شوروی به‌خاك افغانستان.
۱۹۸۰ ژانویه، اعلام تحریم علیه شوروی. آوریل، شکست مأموریت نجات گروگانها از تهران؛ استعفای سایروس‌ونس. نوامبر، پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری بر کارتر؛ کسب اکثریت درسنا به‌دست جمهوریخواهان.
۱۹۸۱ ژانویه، ریگان در کاخ سفید؛ آزادی گروگانهای امریکایی. مارس، تیراندازی به‌سوی ریگان در واشینگتن. ژوئیه، تصویب لایحهٔ کاهش مالیات. سپتامبر، انتصاب او،کانر به عنوان قاضی دیوان‌عالی؛

راهپیمایی به‌سوی واشینگتن. نوامبر، اعلام «پیشنهاد صفر» از سوی ریگان. ۱۳ دسامبر، اعلام حکومت‌نظامی در لهستان؛ اعلام تحریمهای بیشتر علیه شوروی.

۱۹۸۲ ژوئن، استعفای هیگ؛ راهپیمایی صلح در نیو یورك؛ عدم تصویب اصلاحیهٔ برابری حقوق؛ رأی دیوان عالی علیه وتو قانونی. نوامبر، مرگ برژنف و معرفی آندروپوف به‌عنوان رهبر جدید شوروی؛ پیروزی دموکراتها در انتخابات میاندوره‌ای؛ رسیدن بیکاری به‌مرز ۱۰/۸درصد، لغو تحریم علیه خط لولهٔ سیبری.

۱۹۸۳ سپتامبر، سرنگون شدن هواپیمای مسافربری کره‌جنوبی توسط شوروی؛ مرگ هنری‌جکسن. اکتبر، تهاجم تفنگداران دریایی به گرانادا. نوامبر، استقرار موشکهای کروز در اروپا؛ قطع مذاکرات کاهش تسلیحات هسته‌ای از سوی شوروی.

۱۹۸۴ فوریه، خروج تفنگداران امریکایی ازبیروت؛ مرگ‌آندروپوف و معرفی چرنینکو به‌عنوان رهبر جدید شوروی. ژوئن، افت بیکاری به‌حد ۷درصد. ژوئیه، معرفی جرالدین فرارو به‌عنوان اولین زن‌نامزد احراز پست معاونت ریاست جمهوری. اوت، برگزاری المپیك لوس‌آنجلس. نوامبر، پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری بر والترماندیل؛ پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات مجلس نمایندگان.

۱۹۸۵ ژانویه، آغاز دورهٔ دوم ریاست جمهوری ریگان؛ معرفی دانلد ریگن به‌عنوان رئیس ستاد کاخ سفید. مارس، مرگ چرنینکو ومعرفی گورباچف به‌عنوان رهبر جدید شوروی. ژوئن، بحران گروگانگیری در بیروت. ژوئیه، عمل جراحی رودهٔ بزرگ ریگان؛ استعفای دیوید استاکمن از دفتر مدیریت و بودجه. اکتبر، حادثهٔ «آکیله لائورو». نوامبر، دیدار ریگان ـ گورباچف در ژنو. دسامبر، تصویب اصلاحیهٔ بودجهٔ متوازن گرام‌ـرودمن؛ تصویب لایحهٔ اصلاح مالیاتی دموکراتها از سوی مجلس نمایندگان.

۱۹۸۶ آوریل، نصف شدن قیمت نفت؛ تهاجم امریکا به لیبی. ژوئن، اعلام برکناری برگر از ریاست دیوان عالی کشور؛ تصویب لایحهٔ کمك یکصد میلیون دلاری به کنتراها از سوی کنگره؛ تصویب لایحهٔ

اصلاح مالیاتی از سوی سنا. ژوئیه، اعلام رأی دیوان عالی علیه بخشی از لایحهٔ گرام–رودمن. سپتامبر، اعلام موافقت سنا با ویلیام رنکویست به‌عنوان رئیس‌جدید دیوان‌عالی. اکتبر، دیدارکوتاه ریگان–گورباچف در ریکیاویك؛ تصویب لایحهٔ اصلاح مالیاتی. نوامبر، کسب اکثریت در سنا توسط دموکراتها؛ رسوایی «ایران–کنترا»؛ استعفای اجباری پویندکستر و نورث از شورای امنیت ملی.

۱۹۸۷ فوریه، انتشار گزارش کمیسیون تاور در مورد ماجرای «ایران–کنترا»؛ کنار گذاشتن دانلد ریگن و انتصاب بیکر به عنوان رئیس ستاد کاخ سفید. آوریل، دستگیری اولین متهمان ماجرای «ایران–کنترا». مه، تشکیل کمیسیون مشترك سنا و نمایندگان برای بررسی ماجرای «ایران–کنترا»؛ کناره‌گیری هارت بعد از افشای «ماجرای رایس» از مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری. ژوئیه، کناره‌گیری قاضی پاول از دیوان عالی کشور و معرفی قاضی رابرت بورك به‌عنوان جانشین وی از سوی رونالد ریگان. [انتخاب جورج بوش به‌ریاست جمهوری].

جدول ۱: رؤسای جمهوری و حزبهای حائز اکثریت در کنگره: ۱۹۸۷ـ۱۸۶۱

۱۹۳۲ـ۱۸۶۱: عصر اقتدار جمهوریخواهان

رؤسای جمهوری[1]

ا. لینکلن +	ج	۱۸۶۵ـ۱۸۶۱
ا. جانسن	ا[2]	۱۸۶۸ـ۱۸۶۶
ی. س. گرانت	ج	۱۸۷۶ـ۱۸۶۹
ر. ب. هیز +	ج	۱۸۸۰ـ۱۸۷۷
ج. ا. گارفیلد +	ج	۱۸۸۱ـ۱۸۸۱
ج. ا. آرثر	ج	۱۸۸۴ـ۱۸۸۱
س. گ. کلیولند	د	۱۸۸۸ـ۱۸۸۵
ب. هریسن	ج	۱۸۹۲ـ۱۸۸۹
س. گ. کلیولند	د	۱۸۹۶ـ۱۸۹۳
و. مکینلی	ج	۱۹۰۰ـ۱۸۹۷
ت. روزولت	ج	۱۹۰۸ـ۱۹۰۱
و. ه. تفت	ج	۱۹۱۲ـ۱۹۰۹
و. ویلسن	د	۱۹۲۰ـ۱۹۱۳
و. گ. هاردینگ ++	ج	۱۹۲۳ـ۱۹۲۱
ك. كولیج	ج	۱۹۲۸ـ۱۹۲۴
ه. ك. هوور	ج	۱۹۳۲ـ۱۹۲۹

کنگره

مجلس نمایندگان		سنا	
جمهوریخواهان	۱۸۷۴ـ۱۸۶۱	جمهوریخواهان	۱۸۷۸ـ۱۸۶۱
دموکراتها	۱۸۸۰ـ۱۸۷۵	دموکراتها	۱۸۸۰ـ۱۸۷۹
جمهوریخواهان	۱۸۸۲ـ۱۸۸۱	جمهوریخواهان	۱۸۹۲ـ۱۸۸۱
دموکراتها	۱۸۸۸ـ۱۸۸۳	دموکراتها	۱۸۹۴ـ۱۸۹۳
جمهوریخواهان	۱۸۹۰ـ۱۸۸۹	جمهوریخواهان	۱۹۱۲ـ۱۸۹۵
دموکراتها	۱۸۹۴ـ۱۸۹۱	دموکراتها	۱۹۱۸ـ۱۹۱۳
جمهوریخواهان	۱۹۱۰ـ۱۸۹۵	جمهوریخواهان	۱۹۳۲ـ۱۹۱۹
دموکراتها	۱۹۱۶ـ۱۹۱۱		
جمهوریخواهان	۱۹۳۲ـ۱۹۱۷		

جمعاً ۷۲ سال: ۱۹۳۲ـ۱۸۶۱

اکثریت در مجلس نمایندگان	جـ۵۰ سال	دـ۲۲ سال
اکثریت در سنا	جـ۶۲ سال	دـ۱۰ سال
ریاست جمهوری	جـ۵۲ سال	دـ۱۶ سال

۱) دوره ریاست جمهوری از ۲۰ ژانویه شروع می‌شود و تا ماه دسامبر چهارسال بعد ادامه دارد.
۲) حزب اتحادیه



۱۹۳۳-۱۹۸۷: عصر اقتدار دموکراتها

رؤسای جمهوری

ف. د. روزولت ++	د	۱۹۳۳_۱۹۴۵
ه. س. ترومن	د	۱۹۴۶_۱۹۵۲
د. د. آیزنهاور	ج	۱۹۵۳_۱۹۶۰
ج. ف. کندی +	د	۱۹۶۱_۱۹۶۳
ل. ب. جانسن	د	۱۹۶۳_۱۹۶۸
ر. م. نیکسون +++	ج	۱۹۶۹_۱۹۷۴
ج. فورد	ج	۱۹۷۴_۱۹۷۶
ج. کارتر	د	۱۹۷۷_۱۹۸۰
ر. ریگان	ج	۱۹۸۱_۱۹۸۸

کنگره

مجلس نمایندگان		سنا	
دموکراتها	۱۹۳۳_۱۹۴۶	دموکراتها	۱۹۳۳_۱۹۴۶
جمهوریخواهان	۱۹۴۷_۱۹۴۸	جمهوریخواهان	۱۹۴۷_۱۹۴۸
دموکراتها	۱۹۴۹_۱۹۵۲	دموکراتها	۱۹۴۹_۱۹۵۲
جمهوریخواهان	۱۹۵۳_۱۹۵۴	جمهوریخواهان	۱۹۵۳_۱۹۵۴
دموکراتها	۱۹۵۵_	دموکراتها	۱۹۵۵_۱۹۸۰
		جمهوریخواهان	۱۹۸۱_۱۹۸۶
		دموکراتها	۱۹۸۷_

جمعاً ۵۵ سال ۱۹۳۳_۱۹۸۷

اکثریت در مجلس نمایندگان	ج_۴ سال	د_۵۱ سال
اکثریت در سنا	ج_۱۰ سال	د_۴۵ سال
ریاست جمهوری	ج_۲۳ سال	د_۳۲ سال

+ ترور در دوره تصدی مقام
++ فوت در دوره تصدی مقام
+++ استعفای میاندوره‌ای

جدول ۴: آرای احزاب در کنگره+

دوره	کل آراء ثبت شده: سنا	کل آراء ثبت شده: مجلس نمایندگان	کل آراء ثبت شده: مجموع	آراء دوحزبی[۱] به‌درصد از کل: سنا	آراء دوحزبی[۱] به‌درصد از کل: مجلس نمایندگان	آراء دوحزبی[۱] به‌درصد از کل: مجموع	آراء تک‌حزبی[۲] به‌درصد از کل: سنا	آراء تک‌حزبی[۲] به‌درصد از کل: مجلس نمایندگان	آراء تک‌حزبی[۲] به‌درصد از کل: مجموع
۱۹۷۰	۴۱۸	۲۶۶	۶۸۴	۶۵	۷۳	۶۸	۳۵	۲۷	۳۲
۱۹۷۱	۴۲۳	۳۲۰	۷۴۳	۵۸	۶۲	۶۰	۴۲	۳۸	۴۰
۱۹۷۲	۵۳۲	۳۲۹	۸۶۱	۶۴	۷۳	۶۷	۳۶	۲۷	۳۳
۱۹۷۳	۵۹۴	۵۴۱	۱۱۳۵	۶۰	۵۸	۵۹	۴۰	۴۲	۴۱
۱۹۷۴	۵۴۴	۵۳۷	۱۰۸۱	۵۶	۷۱	۶۳	۴۴	۲۹	۳۷
۱۹۷۵	۶۰۲	۶۱۲	۱۲۱۴	۵۲	۵۲	۵۲	۴۸	۴۸	۴۸
۱۹۷۶	۶۸۸	۶۶۱	۱۳۴۹	۶۳	۶۴	۶۳	۳۷	۳۶	۳۷
۱۹۷۷	۶۳۵	۷۰۶	۱۳۴۱	۵۸	۵۸	۵۸	۴۲	۴۲	۴۲
۱۹۷۸	۵۱۶	۸۳۴	۱۳۵۰	۵۵	۶۷	۶۲	۴۵	۳۳	۳۸
۱۹۷۹	۴۹۷	۶۷۲	۱۱۶۹	۵۳	۵۳	۵۳	۴۷	۴۷	۴۷
۱۹۸۰	۵۳۱	۶۰۴	۱۱۳۵	۵۴	۶۲	۵۹	۴۶	۳۸	۴۱
۱۹۸۱	۴۸۳	۳۵۳	۸۳۶	۵۲	۶۳	۵۷	۴۸	۳۷	۴۳
۱۹۸۲	۴۶۵	۴۵۹	۹۲۴	۵۷	۶۴	۶۰	۴۳	۳۶	۴۰
۱۹۸۳	۳۷۱	۴۹۸	۸۶۹	۵۶	۴۴	۴۹	۴۴	۵۶	۵۱
۱۹۸۴	۲۷۵	۴۰۸	۶۸۳	۶۰	۵۳	۵۶	۴۰	۴۷	۴۴
۱۹۸۵	۳۸۱	۴۳۹	۸۲۰	۵۰	۳۹	۴۴	۵۰	۶۱	۵۶
۱۹۸۶	۳۵۴	۴۵۱	۸۰۵	۴۸	۴۳	۴۵	۵۲	۵۷	۵۵

+ منبع: Congressional Quarterly' 15 November 1986 p 2902.

۱) آراء دوحزبی به آرائی گفته می‌شود که اکثریت هردو حزب در مسئله‌ای ارائه می‌دهند.

۲) آراء تک‌حزبی به آرائی گفته می‌شود که اکثریت حزبی علیه اکثریت حزب دیگر ارائه می‌دهد.

جدول ۳: نتایج انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۷۶
(شرکت‌کنندگان در انتخابات: ۵۴/۴درصد)

نامزدها	حزب	آراء مردم (به‌میلیون)	درصد از کل	آراء هیئتهای انتخاباتی	تعداد ایالتهایی که در آنها پیروزشدند
جیمی کارتر	د	۴۰/۸۳	۵۰/۴	۲۹۷	۲۳
جرالد فورد	ج	۳۹/۱۵	۴۸/۳	۲۴۰	۲۷
یوجین مکارتی[1]	مستقل	۰/۷۶	۰/۹	۰	۰
لستر مدوکس[2]	حزب مستقل امریکا	۰/۱۸	۰/۲	۰	۰
دیگران[3]		۰/۱۷	۰/۲	۱[4]	۰
جمع کل		۸۱/۰۹	۱۰۰	۵۳۸	۵

۱) یوجین مکارتی، سناتور سابق مینه‌سوتا، که در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری حزب دموکرات در ۱۹۶۸ موفقیتی به‌دست نیاورد، به‌عنوان نامزدمستقل انتخابات ۲۹ ایالت شرکت کرد.
۲) لستر مدوکس، فرماندار پیشین بسیار محافظه‌کار جورجیا از حزب‌دموکرات، به‌عنوان نامزد حزب مستقل امریکا در انتخابات شرکت کرد.
۳) ۱۰ نامزد مستقل در انتخابات ریاست جمهوری این دورهٔ شرکت داشتند.
۴) یك رأی هیئت انتخاباتی ایالت واشینگتن به‌نام رونالد ریگان صادر شد، هرچند که او نتوانسته بود به‌این مرحله از مبارزه برسد.

جدول ۴: آمار آراء فورد و کارتر براساس منطقه‌بندی جغرافیایی در نوامبر۱۹۷۶

	تعداد آرا (به‌میلیون)	کارتر	فورد
شرق	۲۲	٪۵۱	٪۴۷
جنوب	۲۰/۵	٪۵۴	٪۴۵
غرب‌میانه	۲۴	٪۴۸	٪۵۰
غرب	۱۴/۶	٪۴۶	٪۵۱
جمع کل	۸۱/۱	٪۵۰	٪۴۸

جدول ۵: نتایج انتخابات کنگره و فرمانداری در نوامبر ۱۹۷۶

	کرسیهای مجلس نمایندگان	خاص برد یا باخت	سنا	خالص برد یا باخت	فرمانداری	خالص برد یا باخت
کل کرسیهای موردنظر	۴۳۵		۳۳[۱]		۱۴	
پیروزی دموکراتها	۲۹۲	+۲	۲۱	۰[۲]	۹	+۱
پیروزی جمهوریخواهان	۱۴۳	-۲	۱۱	+۱	۵	-۱

۱) یك سناتور مستقل به‌نام هری‌برد دوباره انتخاب شد.
۲) دموکراتها فقط یك کرسی به جمهوریخواهان باختند و متقابلا در نیویورك یك کرسی از جمهوریخواهان ـ محافظه‌کار مستقل به‌دست آوردند.

جدول ۶: ترکیب کابینهٔ کارتر در ژانویهٔ ۱۹۷۷

وزارتخانه	وزیر
امور خارجه	س. ونس (از نیویورك، عضو دولت کندی و جانسون)
خزانه‌داری	م. بلومنتال (میشیگان، بازرگان)
دفاع	هـ. براون (کالیفرنیا، فیزیکدان دانشگاهی)
کشور	س. اندروس (فرماندار پیشین آیداهو)
کشاورزی	ب. برگلند (مینه‌سوتا، عضو پیشین کنگره)
بازرگانی	دکتر هوانیتا کریس (کارولینای شمالی، استاددانشگاه)
کار	دکتر ر. مارشال (تکزاس، استاد دانشگاه)
بهداشت، آموزش و رفاه	ج. کالیفانو (کولومبیا، حقوقدان و دستیار سابق جانسون)
مسکن وتوسعهٔ شهری	خانم پ. هریس (کولومبیا، حقوقدان/سفیر سیاهپوست)
راه و ترابری	ب. ادامز (واشینگتن، عضو سابق کنگره)
دادستان کل	ج. بل. (جورجیا، مشاور حقوقی پیشین کارتر)
نماینده درسازمان ملل	ا. یانگ (جورجیا، حقوقدان سیاهپوست و عضوپیشین کنگره)
دفتر مدیریت وبودجه	ب. لنس (جورجیا، بانکدار و از مدیران پیشین ایالتی)
مشاور انرژی	دکتر ج. شلزینگر (ویرجینیا، عضو پیشین‌دولت فورد)
مدیر شورای مشاوران اقتصادی	دکتر س. شولتز (مریلند، استاد دانشگاه)
مشاور امنیت‌ملی	دکتر ز. برژینسکی (نیویورك، استاد دانشگاه)
رئیس سازمان سیا	س. ترنر (اناپولیس، دریادار)
مشاور امور بازرگانی	ر. اشتراوس (تکزاس، رئیس پیشین حزب دمکرات)

جدول ۷: نتایج انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۷۸ (درصد حضور در پای صندوقهای رأی، ۳۴/۹)

	کرسیهای مجلس نمایندگان	خالص برد یا باخت	سنا	خالص برد یا باخت	فرمانداری	خالص برد یا باخت
کل کرسیهای مورد نظر	۴۳۵		۳۵		۳۶	
پیروزی دموکراتها	۲۷۶	-۱۶	۱۵	-۳[1]	۲۰	-۶
پیروزی جمهوریخواهان	۱۵۹	+۱۶	۲۰	+۳	۱۶	+۶[2]

۱) در میان دموکراتهای بازنده باید به چهره‌هایی چون دیك کلارك، لیبرال افراطی از آیووا، متخصص مسائل افریقا و حامی قدرتمند سیاست خارجی کارتر، وندل اندرسن از مینه‌سوتا، فلویدهسکل از کولورادو، تامس‌مك‌اینتایر از نیوهمپشر و ویلیام هاتاول از مین اشاره کرد.
۲) پیروزی جمهوریخواهان شامل فرمانداری تکزاس، پنسیلوانیا و مینه‌سوتا می‌شد.

جدول ۸: نتایج انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۸۰ (حضور در پای صندوقهای رأی، ۵۴/۶درصد)

نام کاندیدا	حزب	آراء مردمی (به‌میلیون)	درصد کل	آرای هیئت انتخاباتی	تعداد ایالتها که در آنها پیروز شدند
رونالد ریگان[1]	ج	۴۳/۹	۵۰/۷	۴۸۹	۴۴
جیمی کارتر[1]	د	۳۵/۴۸	۴۱	۴۹	۶
جان‌اندرسن[1]	مستقل	۵/۷۲	۶/۶[2]	•	•
اد کلارك[1]	آزادیخواه	۰/۹۲	۱/۱	•	•
بری کامنر	حزب شهروندان	۰/۲۳	۰/۳	•	•
دیگران		۰/۲۵	۰/۳	•	•
جمع کل		۸۶/۵	۱۰۰	۵۳۸	۵۰

۱) این نامزدها ۱/۳ میلیون امضای لازم در سراسر کشور را برای حضور در عرصه مبارزه جمع‌آوری کردند.
۲) اندرسن به حد ۵درصد ۱رای مردمی برای کسب حمایتهای مالی از مبارزات انتخاباتی خود دست یافت. جمع کل مخارج انتخاباتی او به ۱۵میلیون دلار رسید و بعدها دولت ۴/۲ میلیون دلار به‌او کمك کرد.
۳) بیش از ۱۸ نامزد دیگر هم‌ازسری‌احزاب کوچك در مبارزات این سال شرکت داشتند. سرشناسترین انها عبارت بودند از: هال (حزب کمونیست)، ۴۵۰۰۰ رأی؛ زاریك (حزب مستقل آمریکا)، ۴۱۰۰۰ رأی؛ دو بری (حزب کارگران سوسیالیست)، ۴۰۰۰۰ رای؛ مکورمك (حق زندگی)، ۳۲۰۰۰ رای؛ و اسمیت (صلح و ازادی)، ۱۸۰۰۰ رای.

جدول ۹: آمار آرای ریگان، کارتر و اندرسن در انتخابات ۱۹۸۰ براساس منطقه‌بندی جغرافیایی

	تعداد آرا (به‌میلیون)	ریگان	کارتر	اندرسن
شرق	۲۱/۹	٪۴۷	٪۴۳	٪۹
جنوب	۲۳/۱	٪۵۲	٪۴۴	٪۳
غرب‌میانه	۲۵/۲	٪۵۱	٪۴۱	٪۷
غرب	۱۶/۳	٪۵۴	٪۳۴	٪۹
جمع کل	۸۶/۵	٪۵۱	٪۴۱	٪۷

جدول ۱۰: نتایج انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۰

	کرسیهای مجلس نمایندگان	خالص برد یا باخت	سنا	خالص برد یا باخت	فرمانداری	خالص برد یا باخت
کل کرسیهای موردنظر	۴۳۵		۳۴		۱۳	
پیروزی دموکراتها	۲۴۳	-۳۳	۱۲	-۱۲	۶	-۴
پیروزی جمهوریخواهان	۱۹۲	+۳۳	۲۲	+۱۲	۷	+۴

جدول ۱۱: ترکیب کابینهٔ ریگان در ژانویه ۱۹۸۰

وزارتخانه	وزیر
امور خارجه	ژنرال ا. هیگ (۵۶ ساله، عضو دولت نیکسون)
خزانه‌داری	د. ریگن (۶۲ ساله، کارشناس امور مالی)
دفاع	ك. واینبرگر (۶۳ ساله، همکار نیکسون در کالیفرنیا و واشینگتن)
دادستان کل	و. اسمیت (۶۳ ساله، حقوقدان و دوست ریگان)
کشور	ج. وات (۴۲ ساله، حقوقدان ازدنور، عضو دولت‌فورد)
کشاورزی	ج. بلاك (۴۵ ساله، کشاورز، از ایلینوی)
بازرگانی	م. بالریج (۵۸ ساله، صنعتگر از کونکتیکت)
کار	ر. دانووان (۵۰ ساله، مشاورامور کارگری در نیوجرزی)
مسکن و توسعهٔ شهری	س. پیرز (۵۸ ساله، حقوقدان سیاهپوست نیویورکی، عضو دولت نیکسون)
بهداشت	ر. شوایکر (۵۴ ساله، پنسیلوانیا، سناتور پیشین)
انرژی	دکتر ج. ادواردز (۵۳ ساله، فرماندار پیشین کارولینای جنوبی)
آموزش	ت. بل (۵۸ ساله، یوتا، رئیس پیشین کمیسیون‌آموزشی فدرال)
راه و ترابری	ا. لوئیس (۴۹ ساله، مشاور امورمدیریت درپنسیلوانیا)
نماینده در سازمان‌ملل	دکتر جین‌کرکپتریك (۵۳ ساله، از دانشگاه جورج تاون)
مشاور امور بازرگانی	و. براك (۵۰ ساله، رهبر پیشین حزب و سناتور تنسی)
پستهای کاخ سفید	
مشاور امنیت ملی	ر. الن (۴۴ ساله از مؤسسهٔ هوور و دانشگاه جورج تاون)
مدیر دفتر مدیریت و بودجه	د. استاکمن (۳۴ ساله، عضو سابق کنگره)
رئیس «سیا»	و. کیسی (۶۷ ساله، حقوقدان، مدیر برنامهٔ انتخاباتی ۱۹۸۰)
مدیر شورای مشاوران اقتصادی	م. ویدنبام (۵۳ ساله، عضو دولت فورد)
رئیس ستاد کاخ‌سفید	ج. بیکر (۵۰ ساله، حقوقدان از تکزاس، عضو دولت فورد)
مشاور ویژه	ا. میز (۴۹ساله، رئیس ستاد پیشین ریگان در کالیفرنیا)
دستیار رئیس ستاد کاخ سفید	م. دیور (۴۱ ساله، از مسئولان پیشین درکالیفرنیا)

جدول ۱۴: نتایج انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۲ (حضور در پای صندوقهای رای، ۴۱ درصد)

	کرسیهای مجلس نمایندگان	خالص برد یا باخت	سنا	خالص برد یا باخت	فرمانداری	خالص برد یا باخت
کل کرسیهای موردنظر	۴۳۵		۳۳		۳۶	
پیروزی دموکراتها	۲۶۹	۲۶+	۲۰	۱–	۲۷	۲۳+
پیروزی جمهوریخواهان	۱۶۶	۲۶–	۱۳	۱۲+	۹	۷–

۱) از ناکامیهای دموکراتها در مبارزات سنا باید به‌شکست جری‌براون در برابر پیت‌ویلسن (شهردار سان‌دیگو) اشاره کرد.
۲) جمهوریخواهان یك کرسی در ویرجینیا (پال تریبل) کسب کردند که سابقاً متعلق به هری‌برد مستقل بود و معمولا به‌نفع جمهوریخواهان رأی می‌داد.
۳) دموکراتها بار دیگر فرمانداری ایالتهای تکزاس، آرکانساس، اوهایو، میشیگان، مینه‌سوتا، ویسکانسین، نبراسکا، و آلاسکا را به‌دست آوردند و در نیوهمپشر و کالیفرنیا شکست خوردند.

جدول ۱۴: نتایج انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۱۹۸۴
(حضور در پای صندوقهای رأی، ۵۳/۳ درصد)

نامزدها	حزب	آرای مردمی (به‌میلیون)	درصد از کل	آراء هیئت انتخاباتی	تعداد ایالتها که در آنها پیروزشدند
رونالد ریگان[1]	جمهوریخواه	۵۴/۴۵	۵۸/۷۷	۵۲۵	۴۹
والتر ماندیل[1]	دموکرات	۳۷/۵۷	۴۰/۵۵	۱۳	۱
دیوید برگلند[2]	آزادیخواه	۰/۲۳	۰/۲۵	۰	۰
لیندون لاروش[3]	مستقل دموکرات	۰/۰۸	۰/۰۹	۰	۰
سونیا جانسن	شهروندان	۰/۰۷	۰/۰۸	۰	۰
باب ریچاردز[3]	مردم‌گرایان	۰/۰۶	۰/۰۶	۰	۰
دنیس سرت	اتحاد مستقل	۰/۰۵	۰/۰۵	۰	۰
گاس‌هال	کمونیست	۰/۰۴	۰/۰۴	۰	۰
مل‌میسن	کارگران سوسیالیست	۰/۰۲	۰/۰۲	۰	۰
دیگران[4]		۰/۰۸	۰/۰۹	۰	۰
جمع کل		۹۲/۶۵	۱۰۰	۵۳۸	۵۰

۱) ریگان و ماندیل تا پایان انتخابات هریك حدود ۷۵ میلیون دلار خرج مبارزات انتخاباتی کرده بودند که از بودجه دولت به‌آنها کمك شد.
۲) برگلند موفق شد در چهل ایالت رأی بیاورد. نام دیگر نامزدهای احزاب اقلیت فقط در فهرستهای انتخاباتی چند ایالت معدود وارد شد.
۳) این دو نامزد بر ایالتهای کشاورزی غرب میانه تکیه داشتند و حامی یك برنامه رادیکال هوادار کشاورزان با تەمایه‌ای از نژادپرستی بودند.
۴) پنج نامزد دیگر حدود ۲۰۰۰ رأی به‌خود اختصاص دادند: لری‌هولمز، دلمر دهنس، اد وین، ارل داج و گاوریل هولمز.

جدول ۱۴: نتایج آرا براساس گروه‌بندیهای اجتماعی

	(درصد رأی‌دهندگان)	۱۹۷۶		۱۹۸۰			۱۹۸۴	
	سال ۱۹۸۴	کارتر	فورد	کارتر	ریگان	اندرسن	ماندیل	ریگان
جمع کل	٪۱۰۰	٪۵۱	٪۴۹	٪۴۱	٪۵۱	٪۷	٪۴۱	٪۵۹
مردان	۴۷	۵۲	۴۸	۳۶	۵۵	۷	۳۷	۶۱
زنان	۵۳	۵۲	۴۸	۴۵	۴۷	۷	۴۲	۵۷
سفیدپوستها	۸۶	۴۸	۵۲	۳۶	۵۵	۷	۳۴	۶۶
سیاهان	۱۰	۸۳	۱۷	۸۵	۱۱	۳	۹۰	۹
اسپانیایی‌زبانها	۳	–	–	۵۹	۳۳	۶	۶۵	۳۳
زیر ۳۰ساله‌ها	۲۴	۵۶	۴۴	۴۴	۴۳	۱۱	۴۱	۵۸
بین ۳۰ـ۴۹ساله‌ها	۴۴	۵۲	۴۸	۳۷	۵۴	۸	۴۱	۵۸
بالای ۵۰ساله‌ها	۳۲	۴۸	۵۲	۴۰	۵۴	۵	۳۸	۶۱
پروتستانها	۵۱	۴۶	۵۴	۳۱	۶۳	۸	۲۶	۷۳
کاتولیکها	۲۶	۵۵	۴۵	۴۲	۴۹	۷	۴۴	۵۵
یهودیان	۳	–	–	۴۵	۳۹	۱۵	۶۶	۳۲
گروههای هوادار «احیای مسیحیت»	۱۵	–	–	۳۳	۶۳	۳	۲۰	۸۰
«خانواده‌های متحد»	۲۶	۶۲	۳۶	۴۸	۴۳	۶	۵۳	۴۵
درآمد خانوادگی								
زیر ۱۲۵۰۰ دلار درسال	۱۵	–	–	۵۱	۴۲	۶	۵۳	۴۶
بین ۱۲۵۰۰ـ۲۵۰۰۰ دلار درسال	۲۷	–	–	۴۶	۴۴	۸	۴۲	۵۷
بیش از ۲۵۰۰۰ دلار در سال	۵۲	–	–	۳۴	۵۸	۸	۳۵	۶۴
شرق امریکا	۲۴	۵۱	۴۷	۴۲	۴۷	۹	۴۷	۵۲
غرب میانه	۲۸	۴۸	۵۰	۴۰	۵۱	۷	۳۸	۶۱
جنوب	۲۹	۵۴	۴۵	۴۴	۵۲	۳	۳۶	۶۳
غرب	۱۸	۴۶	۵۱	۳۴	۵۳	۱۰	۴۰	۵۹

جدول ۱۵: نتایج انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۴

	مجلس نمایندگان	خالص برد یا باخت	سنا	خالص برد یا باخت	فرمانداری	خالص برد یا باخت
کل کرسیهای موردنظر	۴۳۵		۳۳		۱۳	
پیروزی دموکراتها	۲۵۵	-۱۴	۱۶	+۲[۱]	۵	-۱[۲]
پیروزی جمهوریخواهان	۱۸۰	+۱۴	۱۷	-۲	۸	+۱

۱ـ دموکراتها کرسی سناتوری تنسی را به‌دست آوردند که در آنجا البرت‌گور، نمایندهٔ پیشین مجلس نمایندگان، نتوانست کرسی «آزاد» متعلق به‌هاواردبیکر، رهبر اکثریت سنا را که بازنشسته شده بود، تصاحب کند. آنها، همچنین، در ایلینوی (پل‌سایمون) و آیووا (تام‌هارکین) پیروز شدند، اما کنتاکی را به‌نامزد جمهوریخواهان (میچ مکانل) باختند. دموکراتها پیشتر، پس از درگذشت هنری‌جکسن «ترشروی» (۱۹۱۲ـ۱۹۸۳)، کرسی سناتوری واشینگتن را به دن اوانز، فرماندار سابق ایالت، باخته بودند؛ اوانز، در مبارزهٔ انتخاباتی سخت و نزدیك نوامبر ۱۹۸۳، مایك لووری، عضو دموکرات مجلس نمایندگان، را شکست داد.

۲) دموکراتها در سه ایالت به‌فرمانداری رسیدند: داکوتای شمالی (جورج‌سینر)، ورمانت (مادلین کانین)، واشینگتن (بوث‌گاردنر)، و در مبارزه برای کسب فرمانداری چهار ایالت شکست خوردند: کارولینای شمالی (جیمز مارتین)، رودآیلند (ادوارد دی‌پریت)، یوتا (نورمن بانگرتر)، و ویرجینیای غربی (آرچ‌مور).

جدول ۱۶: ترکیب کابینهٔ ریگان در ژانویه ۱۹۸۵

وزارتخانه	وزیر
امور خارجه	ج. شولتز (۶۴ ساله، از نیویورک، عضو دولت‌نیکسون)
خزانه‌داری	ج. بیکر (۵۴ ساله،، رئیس پیشین ستاد کاخ‌سفید)
دفاع	ک. واینبرگر (۶۷ ساله، همکار نیکسون در کالیفرنیا و دولت فدرال)
دادستان کل	ا. میز (۵۳ ساله، از مسئولان پیشین کالیفرنیا)
کشور	د. هادل (۴۸ ساله، وزیر انرژی از نوامبر ۱۹۸۲)
کشاورزی	ج. بلاك (۴۹ ساله، وزیر کشور پیشین ایلینوی)
کار	ر. دانـووان (۵۴ ساله، از نیوجـرزی، مشاور امـور کارگری)
بازرگانی	م. بالتریج (۶۲ ساله، صنعتگر، از کونکتیکت)
مسکن و توسعهٔشهری	س. پیرز (۶۲ ساله، از نیویورك، عضو دولت‌نیکسون)
انرژی	ج. هرینگتن (۴۴ ساله، حقوقدان کالیفرنیایی)
بهداشت‌وخدمات‌انسانی	م. هکلر (۵۳ ساله، از نیویورك)
آموزش	و. بنت (۴۱ ساله، رئیس پیشین بنیاد ملی امورانسانی)
راه و ترابری	ا. دال (۴۸ ساله، از کانزاس، عضو دولت نیکسون)
نماینده سازمان‌ملل	ژنرال و. والترز (۶۷ ساله، معاون پیشین «سیا»)
مشاور ویژه در امور بازرگانی	و. براك (۵۲ ساله، نمایندهٔ پیشین مذاکرات بازرگانی)
رئیس «سیا»	و. کیسی (۷۱ ساله، حقوقدان نیویورکی از مدیران پیشین کالیفرنیا)
پستهای کاخ سفید	
رئیس ستاد کاخ سفید	د. ریگن (۶۶ ساله، وزیر پیشین خزانه‌داری)
مشاور امنیت ملی	ر. مك‌فارلین (۴۸ ساله، معاون پیشین شورای امنیت ملی)
رئیس‌دفتر مدیریت‌بودجه	ج. میلر (۴۲ ساله، رئیس پیشین کمیسیون بازرگانی فدرال)
مدیر شورای مشاوران اقتصادی	ب. اسپرینکل (۴۱ ساله، معاون پیشین خزانه‌داری)
مشاور ویژه	پ. بیوکنان (۴۶ ساله، دستیار پیشین نیکسون)
سخنگوی کاخ‌سفید	ل. اسپیکز (۴۶ساله، دستیار پیشین‌فورد درمبارزات‌انتخاباتی)

۱) جین‌کرکپتریك، نماینده در سازمان ملل، وترل‌بل، وزیر آموزش، درژانویه ۱۹۸۵ استعفا دادند. مارتین فلدستین، مدیر شورای مشاوران اقتصادی (از ژوئیه ۱۹۸۲) که مخالف سرسخت کسر بودجهٔ زیاد بود، در ماه ۱۹۸۴ استعفا داد و به‌دانشگاه هاروارد بازگشت.

جدول ۱۷: نتایج انتخابات کنگره و فرمانداریها در نوامبر ۱۹۸۶
(حضور در پای صندوقهای رأی، ۳۷/۴درصد)[1]

	کرسیهای مجلس نمایندگان	فاصله برنده بازنده	سنا	فاصله برنده بازنده	فرمانداری	فاصله برنده بازنده
کل کرسیهای موردنظر	۴۳۵		۳۴		۳۶	
پیروزی دموکراتها	۲۵۸	+۳	۲۰	+۸[2]	۱۹	-۸
پیروزی جمهوریخواهان	۱۷۷	-۳	۱۴	-۸	۱۷	+۸[3]

۱) درصد حضور در پای صندوقهای رأی از ۲۴/۶درصد در کنتاکی بود تا ۵۸/۳درصد در داکوتای شمالی.
۲) دموکراتها در این ایالات به پیروزی رسیدند: آلاباما (ریچارد شلبی)، فلوریدا (رابرت گراهام)، جورجیا (ویچ فاولر)، مریلند (باربارا میکولسکی)، نوادا (هری رید)، کارولینای شمالی (تری سنفرد)، داکوتای شمالی (کنت کونراد)، داکوتای‌جنوبی (تامس داشل) وواشینگتن (براک‌ادامز). جمهوریخواهان در ایالت میسوری (کریستوفر باند) به‌پیروزی رسیدند. در ۱۳ ایالت فاصله آراء برندگان و بازندگان به‌نحو غیر متعارفی کم بود.
۳) جمهوریخواهان در این ایالات به پیروزی رسیدند: آلاباما (گای‌هانت)، اریزونا (اوان مچام)، فلوریدا (باب مارتینز). کانزاس (جان هیدن)، مین (جان مکرنن)، نبراسکا (کی‌اور)، نیومکزیکو (گری کارادرز)، اوکلاهوما (هنری بلمون)، کارولینای جنوبی (کرول کمبل)، تکزاس (ویلیام کلمنس)، و ویسکانسین (تامی تامنسن). دموکراتها در اورگون (نیل گولدسمیت)، در پنسیلوانیا (رابرت کیسی)، و تنسی (ند مک‌ورتر) به‌پیروزی رسیدند.

جدول ۱۸: ترکیب کابینهٔ ریگان در مارس ۱۹۸۷

وزارتخانه	
امورخارجه	جورج شولتز (۶۶ ساله، از نیویورک، عضو دولت نیکسون)
خزانه‌داری	جیمزبیکر (۵۶ساله، از تکزاس، عضو دولت فورد)
دفاع	کاسپار واینبرگر (۶۹ساله، عضو دولت نیکسون و از مسئولان پیشین کالیفرنیا)
دادستان کل	ادوین‌میز (۵۵ ساله، از مسئولان پیشین کالیفرنیا)
کشور	دانلد هادل (۵۰ ساله، از اورگون، وزیر پیشین‌انرژی)
کشاورزی	ریچارد لینگ (۶۸ ساله، وزیر سابق کشاورزی در کالیفرنیا)
بازرگانی	مالکوم‌بالریج (۶۴ساله، صنعتگر، اهل کونکتیکت)
کار	ویلیام براک (۵۵ساله، از تنسی، مشاورسابق‌بازرگانی)
مسکن وتوسعهٔ شهری	سمیوئل‌پیرز (۶۴ساله، حقوقدان سیاهپوست‌نیویورکی، عضو دولت نیکسون)
انرژی	جان‌هرینگتن (۴۶ ساله، حقوقدان کالیفرنیایی)
بهداشت	اوتیس بوئن (۶۹ ساله، پزشك و فرماندار پیشین ایندیانا)
آموزش	ویلیام بنت (۴۳ساله، رئیس پیشین بنیاد ملی امور انسانی)
حمل و نقل	الیزابت دال (۵۰ساله، ازکانزاس، عضو دولت‌نیکسون)
نماینده در سازمان‌ملل	ژنرال ورنون والترز (۶۹ساله، معاون پیشین «سیا»)
مشاور ویژه‌اموربازرگانی	کلیتن یوتر (۴۶ ساله، مدیر سابق بورس شیکاگو)
مشاور ویژه	دیوید آبشایر (۶۰ساله، سفیرسابق امریکا در «ناتو»)
رئیس «سیا»	ویلیام وبستر (۶۳ ساله، رئیس سابق «اف بی آی»)

پستهای کاخ سفید	
رئیس ستاد کاخ‌سفید	هاوارد بیکر (۶۱ ساله، سناتور پیشین تنسی)
معاون رئیس ستاد	کنث دوبرستین (۴۲ ساله، از کارکنان پیشین کاخ سفید)
مشاور امنیت ملی	فرانك کارلوچی (۵۶ ساله، از پنسیلوانیا، معاون‌پیشین وزارت دفاع)
مدیر دفترمدیریت وبودجه	جیمز میلر (۴۴ ساله، رئیس پیشین کمیسیون‌بازرگانی فدرال)
رئیس شورای مشاوران اقتصادی	بریل اسپرینکل (۴۳ ساله، معاون پیشین خزانه‌داری)
سخنگوی مطبوعاتی	مارلین فیتز واتر (۴۴ ساله، از کانزاس، منشی مطبوعاتی معاون ریاست جمهوری، بوش)
مشاور سیاست داخلی	گری‌باوئر (۴۰ ساله، معاون سابق وزارت آموزش)

جدول ۱۹: شاخصهای اقتصادی ۱۹۷۷ـ۱۹۸۶

	۱۹۶۰ـ۱۹۷۳	۱۹۷۷	۱۹۷۸	۱۹۷۹	۱۹۸۰	۱۹۸۱	۱۹۸۲	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵	۱۹۸۶
درصد تولیدصنعتی	+۴/۱	+۲/۵	+۷/۵	+۰/۵	-۳	-۲	-۹/۵	+۱۴/۱	+۶/۶	+۱/۴	+۱/۱
درصد تورم	۳/۱	۶/۵	۷/۶	۱۱/۵	۱۳/۵	۱۰/۲	۶	۲/۹	۴/۲	۳/۶	۱/۴
درصد بیکاری	۴/۸	۷/۱	۶/۱	۵/۸	۷/۱	۷/۶	۹/۷	۹/۶	۷/۴	۷/۱	۷
کسری بودجه (میلیارد دلار)	۶	۴۵	۴۹	۲۸	۶۰	۵۸	۱۱۱	۱۹۵	۱۷۵	۲۱۰	۲۲۱

جدول ۲۰: موقعیت حزبی در ایالتهای جنوبی ۱۹۷۷ـ۱۹۸۷

	کنگره					
	سنا		مجلس نمایندگان		فرمانداریها	
۱۹۷۷ـ۱۹۷۸	دـ۱۶	جـ۶	دـ۸۱	جـ۲۷	دـ۸	جـ۳
۱۹۷۹ـ۱۹۸۰	دـ۱۵	جـ۷	دـ۷۷	جـ۳۱	دـ۷	جـ۴
۱۹۸۱ـ۱۹۸۳	دـ۱۱	جـ۱۱	دـ۶۸	جـ۴۰	دـ۶	جـ۵
۱۹۸۳ـ۱۹۸۴	دـ۱۱	جـ۱۱	دـ۸۰	جـ۳۴	دـ۹	جـ۲
۱۹۸۵ـ۱۹۸۶	دـ۱۲	جـ۱۰	دـ۷۳	جـ۴۳	دـ۹	جـ۲
۱۹۸۷ـ۱۹۸۸	دـ۱۶	جـ۶	دـ۷۷	جـ۳۹	دـ۶	جـ۵

۱) آلاباما، آرکانساس، فلوریدا، جورجیا، لویزیانا، میسی‌سیپی، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، تنسی، تکزاس، و ویرجینیا.

جدول ۲۱: موقعیت حزبی در ایالتهای جنوب در ۱۹۸۷

	کرسیهای مجلس نمایندگان		کرسیهای سنا		فرمانداری
	د	ج	د	ج	
آلاباما	۵	۲	۲	۰	ج
آرکانساس	۳	۱	۲	۰	د
فلوریدا	۱۲	۷	۲	۰	ج
جورجیا	۸	۲	۲	۰	د
لویزیانا	۵	۳	۲	۰	د
میسی‌سیپی	۴	۱	۱	۱	د
کارولینای شمالی	۸	۳	۱	۱	ج
کارولینای جنوبی	۴	۲	۱	۱	ج
تنسی	۶	۳	۲	۰	د
تکزاس	۱۷	۱۰	۱	۱	ج
ویرجینیا	۵	۵	۰	۲	د

پیوست الف
ایالات، شهرها، و مناطق ماورای بحار ایالات متحد امریکا

جدول الف ـ ۱: وسعت و جمعیت پنجاه ایالت امریکا[1]

نام ایالت	مساحت به کیلومترمربع	جمعیت (۱۰۰۰×) آمار سال ۱۹۸۵	تاریخ الحاق به‌ایالات‌متحد	مرکز ایالت
آلاباما	۱۳۳/۶۶۵	۴۰۲۱	۱۸۱۹	مانتگامری
آلاسکا	۱/۵۱۸/۵۳۹	۵۲۱	۱۹۵۹	جونو
اریزونا	۲۹۵/۰۲۳	۳۱۸۷	۱۹۱۲	فینیکس
آرکانساس	۱۳۷/۵۳۳	۲۳۵۹	۱۸۳۶	لیتل راك
کالیفرنیا	۴۱۱/۰۱۳	۲۶/۳۶۵	۱۸۵۰	ساکرامنتو
کولورادو	۲۷۰/۲۴۰	۳۲۳۱	۱۸۷۶	دنور
کونکتیکت[2]	۱۲/۹۷۳	۳۱۷۴	۱۷۸۸	هارتفرد
دلاور[2]	۵/۳۲۸	۶۲۲	۱۷۸۷	دوور
فلوریدا	۱۵۱/۷۰۰	۱۱/۳۶۶	۱۸۴۵	تلهسی
جورجیا	۱۵۲/۵۰۰	۵۹۷۶	۱۷۸۸	آتلانتا
هاوائی	۱۶/۷۰۵	۱۰۵۴	۱۹۵۹	هونولولو
آیداهو	۲۱۶/۴۱۲	۱۰۰۵	۱۸۹۰	بویزی
ایلینوی	۱۴۶/۰۷۵	۱۱/۵۳۵	۱۸۱۸	اسپرینگفیلد
ایندیانا	۹۳/۹۹۴	۵۴۹۹	۱۸۱۶	ایندیانا پولیس
آیووا	۱۴۵/۷۹۰	۲۸۸۴	۱۸۴۶	د موین
کانزاس	۲۱۳/۰۶۳	۲۴۵۰	۱۸۶۱	توپیکا
کنتاکی	۱۰۴/۶۲۳	۳۷۲۶	۱۷۹۲	فرانکفورت
لویزیانا	۱۲۵/۶۷۵	۴۴۸۱	۱۸۱۲	بتن روژ
مین	۸۶/۰۲۷	۱۱۶۴	۱۸۲۰	اوگاستا
مریلند[2]	۲۷/۳۹۴	۴۳۹۲	۱۷۸۸	آناپولیس
ماساچوست[2]	۲۱/۳۸۵	۵۸۲۲	۱۷۸۸	بستن
میشیگان	۱۵۰/۷۷۷	۹۰۸۸	۱۸۳۷	لنسینگ
مینه‌سوتا	۲۱۷/۷۳۵	۴۱۹۳	۱۸۵۸	سنت‌پول
میسی‌سیپی	۱۲۳/۵۸۴	۲۶۱۳	۱۸۱۷	جکسن
میسوری	۱۸۰/۴۵۵	۵۰۲۹	۱۸۲۱	جفرسن سیتی
مونتانا	۳۸۱/۰۸۵	۸۲۶	۱۸۸۹	هلنا
نبراسکا	۲۰۰/۰۳۶	۱۶۰۶	۱۸۶۷	لینکن
نوادا	۲۸۶/۳۰۰	۹۳۶	۱۸۶۴	کارسن سیتی
نیوهمپشر[2]	۲۴/۱۰۰	۹۹۸	۱۷۸۸	کانکرد
نیوجرزی[2]	۲۰/۲۹۵	۷۵۶۲	۱۷۸۷	ترنتن

→

نام ایالت	مساحت به کیلومتر مربع	جمعیت (۱۰۰۰×) آمار سال ۱۹۸۵	تاریخ الحاق به‌ایالات متحد	مرکز ایالت
نیو مکزیکو	۳۱۵/۱۳۳	۱۴۵۰	۱۹۱۲	سانتا فه
نیو یورک	۱۲۸/۴۰۰	۷۱/۷۸۳	۱۷۸۸	آلبنی
کارولینای شمالی	۱۳۶/۵۲۳	۶۲۵۵	۱۷۸۹	رالی
داکوتای شمالی	۱۸۳/۰۲۰	۶۸۵	۱۸۸۹	بیزمارک
اوهایو	۱۰۶/۷۱۴	۱۰/۷۴۴	۱۸۰۳	کولامبس
اوکلاهوما	۱۸۱/۰۸۸	۳۳۰۱	۱۹۰۷	اوکلاهوما سیتی
اورگون	۲۵۱/۱۸۰	۲۶۸۷	۱۸۵۹	سیلم
پنسیلوانیا	۱۱۷/۴۱۲	۱۱/۸۵۳	۱۷۸۷	هریسبرگ
رود آیلند	۳/۱۴۴	۹۶۸	۱۷۹۰	پراویدنس
کارولینای جنوبی	۸۰/۴۳۲	۳۳۴۷	۱۷۸۸	کولومبیا
داکوتای جنوبی	۱۹۹/۵۵۰	۷۰۸	۱۸۸۹	پیر
تنسی	۱۰۹/۴۱۲	۴۷۶۲	۱۷۹۶	نشویل
تکزاس	۶۹۲/۴۰۷	۱۶/۳۷۰	۱۸۴۵	اوستین
یوتا	۲۱۹/۹۳۱	۱۶۴۵	۱۸۹۶	سالت لیک‌سیتی
ورمانت	۲۴/۸۸۷	۵۳۵	۱۷۹۱	مانتپیلیر
ویرجینیا	۱۰۵/۷۱۱	۵۷۰۶	۱۷۸۸	ریچمند
واشینگتن	۱۷۶/۶۱۵	۴۴۰۹	۱۸۸۹	اولیمپیا
ویرجینیای غربی	۶۲/۶۲۹	۱۹۳۶	۱۸۶۳	چارلزتن
ویسکانسین	۱۴۵/۴۳۸	۴۷۷۵	۱۸۴۸	مدیسن
وایومینگ	۲۵۳/۵۹۵	۵۰۹	۱۸۹۰	شاین
بخش کولومبیا	۱۷۹	۶۲۳		واشینگتن دی. سی.
کل امریکا	۹/۳۶۳/۴۰۴	۲۳۸/۷۳۶		

۱) پایین‌تر از سطح ایالتی، حدود ۳/۱۰۰ شهرستان (کاونتی)، بیش از ۱۸۰۰۰ شهر، و حدود ۱۷۰۰۰ بخش وجود دارد.

۲) سیزده مهاجرنشین اولیه که به اتحادیه ایالات متحد پیوستند و طی‌سالهای ۱۷۸۷ تا ۱۷۹۰ قانون اساسی امریکا را به تصویب رساندند و به رسمیت شناختند.

جدول الف-۲: چهرهٔ سیاسی معاصر امریکا

د = دموکرات
ج = جمهوریخواه

نام ایالت	تعداد آراء هیئت انتخاباتی	تعداد کرسیهای مجلس نمایندگان ۸-۱۹۸۷: دموکرات	تعداد کرسیهای مجلس نمایندگان ۸-۱۹۸۷: جمهوریخواه	تعداد کرسیهای سنا ۸-۱۹۸۷: دموکرات	تعداد کرسیهای سنا ۸-۱۹۸۷: جمهوریخواه	مجموع کرسیها در نهاد قانونگذار ایالتی[۱]: اعلی	مجموع کرسیها در نهاد قانونگذار ایالتی[۱]: عوام	فرماندار ایالت در ژانویه سال ۱۹۸۷[۲]
آلاباما	۹	۵	۲	۲	۰	۳۵	۱۰۵	گای‌هانت (د)
آلاسکا	۳	۰	۱	۰	۲	۲۰	۴۰	استیو کوپر (د)
اریزونا	۷	۱	۴	۱	۱	۳۰	۶۰	اوان مچام (ج)
آرکانساس	۶	۳	۱	۲	۰	۳۵	۱۰۰	بیل کلینتون (د)
کالیفرنیا	۴۷	۲۷	۱۸	۱	۱	۴۰	۸۰	جورج دیوکمجیان (ج)
کلرادو	۸	۳	۳	۱	۱	۳۵	۶۵	روی رومر (د)
کانکتیکت	۸	۳	۳	۱	۱	۳۶	۱۵۱	ویلیام او، نیل (د)
دلاور	۳	۱	۰	۱	۱	۲۱	۴۱	مایکل کاسل (ج)
فلوریدا	۲۱	۱۲	۷	۲	۰	۴۰	۱۲۰	باب‌مارتینز (ج)
جورجیا	۱۲	۸	۲	۲	۰	۵۶	۱۸۰	جوهریس (د)
هاوائی	۴	۱	۱	۲	۰	۲۵	۵۱	جان‌وایهی (د)
آیداهو	۴	۱	۱	۰	۲	۴۲	۸۴	سیسیل اندروس (د)
ایلینوی	۲۴	۱۳	۹	۲	۰	۵۹	۱۱۸	جیمز تامسن (ج)
ایندیانا	۱۲	۶	۴	۰	۲	۵۰	۱۰۰	رابرت اور (ج)
آیووا	۸	۲	۴	۱	۱	۵۰	۱۰۰	تری‌برنستد (ج)
کانزاس	۷	۲	۳	۰	۲	۴۰	۱۲۵	مایک‌هیدن (ج)
کنتاکی	۹	۴	۳	۱	۱	۳۸	۱۰۰	مارتا کالینز (د)
لوییزیانا	۱۰	۵	۳	۲	۰	۳۹	۱۰۵	ادوین‌ادواردز (د)
مین	۴	۱	۱	۱	۱	۳۳	۱۵۱	جان‌مکرنن (ج)

نام ایالت	تعداد آراء هیئت انتخاباتی	۱۹۸۷ـ۸ تعداد کرسیهای مجلس نمایندگان		۱۹۸۷ـ۸ تعداد کرسیهای سنا		مجموع کرسیها در نهاد قانونگذار ایالتی[1]		فرماندار ایالت در ژانویه سال ۱۹۸۷[2]
		دموکرات	جمهوریخواه	دموکرات	جمهوریخواه	اعلی	عوام	
مریلند	۱۰	۶	۲	۲	۰	۴۷	۱۴۱	ویلیام‌شیفر (د)
ماسوچوست	۱۳	۱۰	۱	۲	۰	۴۰	۱۶۰	مایکل‌دوکاکیس (د)
میشیگان	۲۰	۱۱	۷	۲	۰	۳۸	۱۱۰	جیمز بلنچارد (د)
مینسوتا	۱۰	۵	۳	۰	۲	۶۷	۱۳۴	رودی‌پرپیچ (د)
میسی‌سیپی	۷	۴	۱	۱	۱	۵۲	۱۲۲	بیل‌الن (د)
میسوری	۱۱	۵	۴	۰	۲	۳۴	۱۶۳	جان‌اشکرافت (ج)
مونتانا	۴	۱	۱	۲	۰	۵۰	۱۰۰	تدشویندن (د)
نبراسکا	۵	۰	۳	۲	۰	۴۹	—	کی‌اور (ج)
نوادا	۴	۱	۱	۱	۱	۲۱	۴۲	ریچاردبرایان (د)
نیوهمپشر	۴	۰	۲	۰	۲	۲۴	۴۰۰	جان‌سونونو (ج)
نیوجرزی	۱۶	۸	۶	۲	۰	۴۰	۸۰	تامس کین (ج)
نیومکزیکو	۵	۱	۲	۱	۱	۴۲	۷۰	گری کاراذرز (ج)
نیو یورک	۳۶	۲۰	۱۴	۱	۱	۶۱	۱۵۰	ماریو کومو
کارولینای شمالی	۱۳	۸	۳	۱	۱	۵۰	۱۲۰	جیمزمارتین (ج)
داکوتای شمالی	۳	۱	۰	۲	۰	۵۳	۱۰۶	جورج‌سینر (د)
اوهایو	۲۸	۱۱	۱۰	۲	۰	۳۳	۹۹	ریچاردسلست (د)
اوکلاهوما	۸	۴	۲	۱	۱	۴۸	۱۰۱	هنری‌بلمون (ج)
اورگون	۷	۳	۲	۰	۲	۳۰	۶۰	نایل گولدشمیت (د)
پنسیلوانیا	۲۵	۱۲	۱۱	۰	۲	۵۰	۲۰۳	باب کیسی (د)
رود آیلند	۴	۱	۱	۱	۱	۵۰	۱۰۰	ادوارد دی‌پریت (ج)
کارولینای‌جنوبی	۸	۴	۲	۱	۱	۴۶	۱۲۴	کرول کمبل (ج)
داکوتای‌جنوبی	۳	۱	۰	۱	۱	۳۵	۷۰	جورج‌مایکلسن (ج)

نام ایالت	تعداد آراء هیئت انتخاباتی	تعداد کرسیهای مجلس نمایندگان ۸ـ۱۹۸۷		تعداد کرسیهای سنا ۸ـ۱۹۸۷		مجموع کرسیها درنهاد قانونگذار ایالتی[۱]		فرماندار ایالت در ژانویه سال ۱۹۸۷[۲]
		دموکرات	جمهوریخواه	دموکرات	جمهوریخواه	اعلی	عوام	
تنسی	۱۱	۶	۳	۲	۰	۳۳	۹۹	ندملک‌ورتر (د)
تکزاس	۲۹	۱۷	۱۰	۱	۱	۳۱	۱۵۰	بیل کلمنس (ج)
یوتا	۵	۱	۲	۰	۲	۲۹	۷۵	نورمن یانگرتر (ج)
ورمانت	۳	۰	۱	۱	۱	۳۰	۱۵۰	مادلین کانین (د)
ویرجینیا	۱۲	۵	۵	۰	۲	۴۰	۱۰۰	جرالدبالیلس (د)
واشینگتن	۱۰	۵	۳	۱	۱	۳۹	۹۸	بوت گاردنر (د)
ویرجینیای‌غربی	۶	۴	۰	۲	۰	۳۴	۱۰۰	آرچ‌مور (ج)
ویسکانسین	۱۱	۵	۴	۱	۱	۳۳	۹۹	تامی‌تامسن (ج)
وایومینگ	۳	۰	۱	۰	۲	۳۰	۶۲	مایک‌سالیوان (د)
بخش کولومبیا	۳	۱[۴]	۰	۰	۰	۱۵۰	ـ	ماریون‌بری، شهردار (د)
تمام امریکا	۵۳۸	۲۵۸	۱۷۷	۵۵	۴۵			

یادداشتهای مربوط به‌جدول الفـ۲

۱) ترکیب قوهٔ قانونگذاری ایالتی با توجه به‌تعداد کرسیهای هر ایالت در کنگره (نك: جدول فوق)، تعداد دفعات انتخابات، و طول مدت نمایندگی در آن، با هم متفاوت است. تمامی ایالات، به‌جز نبراسکا که قوه قانونگذاریش شامل یك مجلس است (و افراد آن هم بدون توجه به‌حزب برگزیده می‌شوند)، دو مجلس قانونگذاری دارند. در غالب ایالات، نمایندگان مجلس اعلا برای مدت چهار سال انتخاب می‌گردند؛ ایالات مستثنی عبارتند از: کونکتیکت، جورجیا، آیداهو، مین، نیوهمپشر، نیویورك، کارولینای شمالی، رود آیلند، داکوتای جنوبی و ورمانت، که دورهٔ انتخاب آنها دوساله است. در تمامی مجالس عوام ایالات، به‌جز آلاباما، لویزیانا، مریلند، و میسی‌سیپی (که دورهٔ

نمایندگی چهارسال است)، دورهٔ نمایندگی دو سال بیشتر طول نمی‌کشد. در غالب ایالات بزرگ کشور، جلسات این نهادها در مواقعی مشخص از هرسال آغاز می‌شود و مدتهای مدیدی ادامه می‌یابد. برعکس در غالب ایالات کوچك، نهادهای قانونگذاری هر دوسال یکبار، در سالهای فرد، تشکیل جلسه‌می‌دهند: (آرکانساس، مونتانا، نوادا، نیوهمپشر، کارولینای شمالی، داکوتای جنوبی، اورگون، تکزاس، و ورمانت) و کنتاکی و مین در سالهای زوج. در ایالتهای مریلند، مینه‌سوتا، رود آیلند، داکوتای جنوبی، و یوتا، جلسات نهادهای قانونگذاری بسیار کوتاه‌مدت است و سالی حداکثر شصت روز طول می‌کشد.
۲) غالب فرمانداران هر چهار سال یکبار برگزیده می‌شوند: کانساس، نیوهمپشر، رود آیلند و ورمانت موارد استثنایند و دورهٔ فرمانداری آنها از دو سال تجاوز نمی‌کند. در ۳۱ ایالت، فرماندار می‌تواند هرچند بار انتخاب شود. اما در ایالات کنتاکی، میسی‌سیپی، نیومکزیکو، کارولینای جنوبی، و ویرجینیا، فرمانداران نمی‌توانند دو دوره پشت سر هم انتخاب شوند؛ در آلاباما، فلوریدا، ایندیانا، مریلند، میسوری، اورگون، پنسیلوانیا، داکوتای جنوبی، و ویرجینیای غربی، حداکثر دو مرتبه پی در پی می‌توانند انتخاب شوند؛ و در دلاور، جورجیا، و کارولینای شمالی این محدودیت کلا شامل دو دوره است، چه متوالی و چه غیر متوالی. در ورمانت شرایط خاصی برای انتخاب فرماندار حاکم است، نامزدهای برگزیده باید اکثریت چشمگیری به دست آورند و پیروزی تنها در انتخابات فرمانداری کافی نیست و در صورت عدم حصول به‌اکثریت چشمگیر، مجلس ایالتی تکلیف برندهٔ نهایی را روشن می‌کند.
۳) بخش کولومبیا که محل قانونگذاری و قوهٔ مجریه فدرال محسوب می‌شود، تا سال ۱۹۶۷ توسط کمیسیونی که از سوی ریاست جمهوری معین می‌شد اداره می‌گشت و شهروندان آن تا سال ۱۹۶۱ در انتخابات ریاست جمهوری حق رأی نداشتند تا اینکه در این سال «بیست وسومین اصلاحیهٔ قانون‌اساسی» به‌تصویب رسید. در فاصلهٔ سالهای ۱۹۶۷ـ۱۹۷۴ ادارهٔ این بخش به یك شهردار عضو کمیسیون سه‌گانه و شورای شهر سه نفره‌ای سپرده شد که توسط رئیس جمهوری معرفی می‌شدند و سنا در مورد صلاحیت آنها اظهارنظر می‌کرد. اما در ماه مه ۱۹۷۴ منشور قانون شهری توسط شهروندان شهر به‌تصویب رسید. طبق مفاد این منشور، شهردار و شورای جدید سیزده نفری با آرای مردم برگزیده می‌شوند و این بخش مجاز است قوانین مالیاتی خاص خود را به‌مورد اجرا بگذارد و در کنگره نیز از حقوق قانونی همانند سایر ایالات بهره‌مند شود. از سال ۱۹۷۱ این بخش دارای یك نماینده در مجلس نمایندگان شده که در کمیته‌های خاص حق رأی دارد، اما در مورد مسائل مطرح شده در داخل مجلس نمایندگان فاقد حق رأی است. یك اصلاحیهٔ دیگر قانون اساسی که طبق آن به‌بخش کولومبیا حق کامل برای اعزام نماینده به مجلس نمایندگان می‌داد، در سال ۱۹۷۸ به‌تصویب مجلس نمایندگان و سنا رسید، اما نتوانست آرای ۳۸ مجلس ایالتی را که برای تصویب آن لازم بود به‌دست آورد.
۴) عضو فاقد حق رأی در مجلس نمایندگان.
۵) شورای شهر.

جدول الف-۴: رده‌بندی بیست و پنج شهر بزرگ امریکا در سال ۱۹۸۶

رده	نام شهر	ایالت	جمعیت	نام شهردار
۱	نیو یورك	نیویورك	۷/۱۶۴/۷۴۲	ادوارد کاچ
۲	لوس آنجلس	کالیفرنیا	۳/۲۱۵/۵۰۶	تام‌بردلی
۳	شیکاگو	ایلینوی	۲/۹۹۲/۴۷۲	هرولد واشینگتن
۴	هیوستن	تکزاس	۱/۷۰۵/۶۹۷	کاترین ج.ویتماير
۵	فیلادلفیا	پنسیلوانیا	۱/۶۴۶/۷۱۳	و. ویلسن گود
۶	دیترویت	میشیگان	۱/۱۰۰/۰۰۰	کولمن ا.یانگ
۷	سان‌دیگو[1]	کالیفرنیا	۱/۰۱۳/۴۰۰	مورین «او» کانر
۸	دالاس[1]	تکزاس	۹۷۴/۲۳۴	ا. استارك تیلور
۹	فینیکس	اریزونا	۸۵۳/۲۶۶	تری گادرد
۱۰	سن‌انتونیو[1]	تکزاس	۸۴۲/۷۷۹	هنری‌سیسنروس
۱۱	هونولولو	هاوائی	۸۰۵/۵۰۰	فرانك‌ف.فاسی
۱۲	بالتیمور	مریلند	۷۶۳/۵۷۰	ویلیام د. شیفر
۱۳	سن‌خوزه	کالیفرنیا	۷۱۳/۳۸۵	تامس مك‌انری
۱۴	سان‌فرانسیسکو	کالیفرنیا	۷۱۲/۷۵۳	دایان فینستین
۱۵	ایندیاناپولیس	ایندیانا	۷۱۰/۲۸۰	ویلیام‌هارنت
۱۶	ممفیس	تنسی	۶۴۸/۳۹۹	ریچارد هکت
۱۷	جکسنویل	فلوریدا	۶۳۰/۹۲۰	جیك گادبولد
۱۸	واشینگتن	بخش کولومبیا	۶۲۲/۸۲۳	ماریون بری
۱۹	میلواکی	ویسکانسین	۶۲۰/۸۱۱	هنری مایر
۲۰	کولامبس	اوهایو	۵۸۳/۷۲۲	داناراینهارت
۲۱	بستن	ماساچوست	۵۷۰/۷۱۹	ریموند فلین
۲۲	نیواورلئان	لویزیانا	۵۶۴/۳۸۳	سیدنی بارتلمی
۲۳	کلیولند	اوهایو	۵۴۶/۵۴۳	جورج وینوویچ
۲۴	دنور	کولورادو	۵۰۵/۱۰۰	فدریکو پنا
۲۵	سیتل	واشینگتن	۴۸۸/۴۷۴	چارلز رویر

۱) ضمناً یك «مدیر شهر» حرفه‌ای هم بر ادارهٔ امور شهر نظارت می‌کند.

جدول الف-۴: نواحی ماورای بحار وابسته به‌امریکا[1]

	مساحت به کیلومتر مربع	جمعیت (۱۰۰۰×) در ۱۹۸۰	تعداد نماینده در کنگره	تعداد مراکز قانونگذاری محلی: مجلس اعلا	تعداد مراکز قانونگذاری محلی: مجلس عوام	نام فرماندار
مناطق خودمختار						
پورتو ریکو	۸۸۹۱	۳۱۹۶	۱	۲۷	۵۱	رافائل ارناندس-کولون
گوام	۵۴۱	۱۰۶	۱	۲۱	–	ریکاردو بوردالو
مناطق غیر خودمختار						
ساموآی امریکا	۱۹۵	۳۳	۱	۱۸	۲۰	ا. پ. لوتالی
جزایر ویرجین	۳۵۵	۹۵	۱	۱۵	–	خوان‌لوئیس
مناطق تحت‌الحمایه						
جزایر ماریان شمالی	۴۷۹	۱۷	۰	۹	۱۴	پدرو تنوریو
جزایر مارشال	۱۸۱	۲۳	۰	۳	–	جانت مک‌ایووی[2]
میکرونزی	۷۰۲	۴۸	۰	۷۹۳	–	جانت مک‌ایووی[2]
بلو	۴۹۷	۱۱	۰	–[4]	–[4]	جانت مک‌ایووی[2]

۱) میزان وابستگی این مناطق به امریکا یکسان نیست. ادارهٔ مناطق تحت‌الحمایه در فاصله سالهای ۱۹۴۷-۱۹۷۹ از سوی سازمان ملل به امریکا واگذار شد تا این مناطق آمادگی کسب استقلال کامل را به‌دست آورند. در سالهای آخر دولت کارتر این مناطق، بعد از تدوین نهایی قانون اساسی

مستقل شدند. با این حال هنوز امریکا دفاع و امنیت منطقه میکرونزی را در تعهد خود دارد و کمکهای اقتصادی چشمگیری به‌آن منطقه ارائه می‌دهد. امریکا روابط نزدیکتری با مناطق خودمختار و مناطق غیر خودمختار دارد، هریك از آنها در مجلس نمایندگان امریکا دارای نماینده‌ای است که در کمیته‌های مجلس حق رأی دارد، اما در داخل مجلس فاقد حق رأی است. شهروندان این مناطق از حقوق خاصی در امریکا بهره‌مندند، اما نمی‌توانند در انتخابات ریاست جمهوری امریکا رأی بدهند. البته در سالهای اخیر این مناطق استقلال بیشتری یافته‌اند و مدتی است که فرمانداران آن نواحی توسط خود مردم و نه دولت امریکا انتخاب می‌شوند. پورتو ریکو از سال ۱۹۴۷، گوام از سال ۱۹۵۰، جزایر ویرجین از سال ۱۹۷۰ و ساموآی امریکا از سال ۱۹۷۷ این رسم را معمول داشته‌اند.

۲) فرماندار عالی.

۳) شامل چهار مجلس محلی که نمایندگان آن طبق آراء مردم برگزیده می‌شوند.

۴) دو مجلس قانونگذاری دارد،، تعداد نمایندگان آن هنوز مشخص نشده است، چون کار تدوین نهایی قانون اساسی آن هنوز به‌انجام نرسیده است.

پیوست ب

جدولهایی در مورد رؤسای جمهوری، ترکیب کنگره هیئت انتخاباتی، و امور مربوط به احزاب در بعد از جنگ دوم جهانی

جدول ب-۱: نتایج انتخابات ریاست جمهوری بعد از جنگ دوم جهانی

	دموکرات	رای مردمی (میلیون)	رأی هیئت انتخاباتی	جمهوریخواه	رأی مردمی (میلیون)	رأی هیئت انتخاباتی	درصد حضور[1] در پای صندوق
۱۹۴۸	ه. س. ترومن	۲۴/۱۸	۳۰۳	ت. ا. دیوئی	۲۱/۹۹	۱۸۹	۵۱/۱
۱۹۵۲	ا. ا. استیونسن	۲۷/۳۱	۸۹	د. د. آیزنهاور	۳۳/۹۴	۴۴۲	۶۱/۶
۱۹۵۶	ا. ا. استیونسن	۲۶/۰۲	۷۳	د. د. آیزنهاور	۳۵/۵۹	۴۵۷	۵۹/۳
۱۹۶۰	ج. ف. کندی	۳۴/۲۳	۳۰۳	ر. م. نیکسون	۳۴/۱۱	۲۱۹	۶۲/۸
۱۹۶۴	ل. ب. جانسن	۴۳/۱۳	۴۸۶	ب. م. گولدواتر	۲۷/۱۸	۵۲	۶۱/۹
۱۹۶۸	ه. ه. هامفری	۳۱/۲۸	۱۹۱	ر. م. نیکسون	۳۱/۷۸	۳۰۱	۶۰/۹
۱۹۷۲	ج. مک‌گاورن	۲۹/۱۷	۱۷	ر. م. نیکسون	۴۷/۱۷	۵۲۰	۵۵/۲
۱۹۷۶	ج. ا. کارتر	۴۰/۸۳	۲۹۷	ج. ر. فورد	۳۹/۱۵	۲۴۰	۵۴/۴
۱۹۸۰	ج. ا. کارتر	۳۵/۴۸	۴۹	ر. و. ریگان	۴۳/۹۰	۴۸۹	۵۲/۶
۱۹۸۴	و. ف. ماندیل	۳۷/۵۷	۱۳	ر. و. ریگان	۵۴/۴۵	۵۲۵	۵۳/۳

۱) درصد مردمی که دارای حق رأیند و در انتخابات شرکت می‌کنند.

جدول ب ـ۲: نامزدهای حزب سوم در انتخابات ریاست جمهوری بعد از جنگ

سال	نام	نام حزب	رأی مردمی (میلیون)	رأی هیأت ناظر بر انتخابات
۱۹۴۸	ج. استروم ترموند	دموکراتهای حقوق کشور	۱/۱۸	۳۹
	هنری ا. والاس	پیشرو	۱/۱۶	•
	نورمن تامس	سوسیالیست	۰/۱۴	•
۱۹۶۸	جورج والاس	مستقل امریکا	۹/۹۱	۴۶
۱۹۷۲	جان اشمیتز	امریکا	۱/۱۰	•
۱۹۷۶	یوجین مکارتی	مستقل	۰/۷۶	•
۱۹۸۰	جان‌اندرسن	مستقل	۵/۷۲	•

جدول ب ـ۳: سهم هر حزب در انتخابات کنگره وفرمانداریها از سال ۱۹۷۳[1]

سال	کنگرهٔ	سنا		مجلس‌نمایندگان		فرمانداریها	
۱۹۷۳ـ۱۹۷۴	۹۳	دـ۵۶	جـ۴۲	دـ۲۴۲	جـ۱۹۲	دـ۳۲	جـ۱۸
۱۹۷۵ـ۱۹۷۶	۹۴	دـ۶۱	جـ۳۷	دـ۲۹۰	جـ۱۴۵	دـ۳۶	جـ۱۳
۱۹۷۷ـ۱۹۷۸	۹۵	دـ۶۱	جـ۳۸	دـ۲۹۲	جـ۱۴۳	دـ۳۷	جـ۱۲
۱۹۷۹ـ۱۹۸۰	۹۶	دـ۵۸	جـ۴۱	دـ۲۷۶	جـ۱۵۹	دـ۳۱	جـ۱۹
۱۹۸۱ـ۱۹۸۲	۹۷	دـ۴۶	جـ۵۳	دـ۲۴۳	جـ۱۹۲	دـ۲۷	جـ۲۳
۱۹۸۳ـ۱۹۸۴	۹۸	دـ۴۶	جـ۵۴	دـ۲۶۹	جـ۱۶۶	دـ۳۴	جـ۱۶
۱۹۸۵ـ۱۹۸۶	۹۹	دـ۴۷	جـ۵۳	دـ۲۵۵	جـ۱۸۰	دـ۳۴	جـ۱۶
۱۹۸۷ـ۱۹۸۸	۱۰۰	دـ۵۵	جـ۴۵	دـ۲۵۸	جـ۱۷۷	دـ۲۶	جـ۲۴

۱) کرسیهای مشخص نشده در اختیار اعضای مستقل بوده است.

جدول ب-۴: رهبران کنگره و دیوان عالی کشور در بعد از جنگ

(رهبران سنا)

دوره	اکثریت	حزب	دوره	اقلیت	حزب
۱۹۴۷-۱۹۴۸	والاس‌وایت (مین)	ج	۱۹۴۷-۱۹۴۸	البن‌بارکلی (کنتاکی)	د
۱۹۴۹-۱۹۵۰	اسکات لوکاس (ایلینوی)	د	۱۹۴۹-۱۹۵۰	کنت‌وری (نبراسکا)	ج
۱۹۵۱-۱۹۵۲	ارنست‌مك‌فارلند (اریزونا)	د	۱۹۵۱-۱۹۵۲	استایلربریجز (نیوهمپشر)	ج
۱۹۵۳-۱۹۵۳	رابرت‌تفت (اوهایو)	ج	۱۹۵۳-۱۹۵۴	لیندون‌جانسن (تکزاس)	د
۱۹۵۳-۱۹۵۴	ویلیام‌نولند (کالیفرنیا)	ج	۱۹۵۵-۱۹۵۸	ویلیام نولند (کالیفرنیا)	ج
۱۹۵۵-۱۹۶۰	لیندون‌جانسن (تکزاس)	د	۱۹۵۹-۱۹۶۸	اورت‌دیرکسن (ایلینوی)	ج
۱۹۶۱-۱۹۷۶	مایك‌منسفیلد (مونتانا)	د	۱۹۶۹-۱۹۷۶	هیواسکات (پنسیلوانیا)	ج
۱۹۷۷-۱۹۸۰	رابرت‌برد (ویرجینیای‌غربی)	د	۱۹۷۷-۱۹۸۰	هاواردبیکر (تنسی)	ج
۱۹۸۱-۱۹۸۴	هاواردبیکر (تنسی)	ج	۱۹۸۱-۱۹۸۶	رابرت‌برد (ویرجینیای‌غربی)	د
۱۹۸۵-۱۹۸۶	رابرت‌دال (کانزاس)	ج	-۱۹۸۷	رابرت‌دال (کانزاس)	ج
-۱۹۸۷	رابرت‌برد (ویرجینیای غربی)	د			

دوره	رؤسای مجلس نمایندگان	حزب	دوره	رئیس دیوان‌عالی کشور[1]
۱۹۴۷-۱۹۴۸	جوزف‌مارتین (ماساچوست)	ج		
۱۹۴۹-۱۹۵۲	سام‌ریبرن (تکزاس)	د	۱۹۴۶-۱۹۵۳	فردریك‌وینسن (کنتاکی)
۱۹۵۳-۱۹۵۴	جوزف‌مارتین (ماساچوست)	ج	۱۹۵۳-۱۹۶۹	ارل وارن (کالیفرنیا)
۱۹۵۵-۱۹۶۱	سام‌ریبرن (تکزاس)	د	۱۹۶۹-۱۹۸۶	وارن برگر (ویرجینیا)
۱۹۶۲-۱۹۷۰	جان‌مکورمك (ماساچوست)	د	-۱۹۸۶	ویلیام رنکویست (اریزونا)
۱۹۷۱-۱۹۷۶	کارل‌البرت (اوکلاهوما)	د		
۱۹۷۷-۱۹۸۶	تامس‌او، نیل (ماساچوست)	د		
-۱۹۸۷	جیم‌رایت (تکزاس)	د		

۱) نام ایالات روبه‌روی نام افراد مشخص‌کننده‌ایالتی‌است که وی پیش از انتصاب به‌این مقام درآن فعالیت می‌کرده است.

جدول ب‌ـ۵: قضات دیوان عالی کشور، انتصابی از سوی رؤسای جمهوری بعد از ۱۹۳۳

نام رئیس‌جمهوری	دورهٔ تصدی	تعداد قضات منصوب شده	تعدادی که‌هنوز شاغل‌اند	نام قاضی	تاریخ انتصاب
فرانکلین د. روزولت	۱۹۳۳_۱۹۴۵	۹	۰		
هری. س. ترومن	۱۹۴۵_۱۹۵۲	۲	۰		
دوایت د. آیزنهاور	۱۹۵۳_۱۹۶۰	۴	۱	ویلیام ج. برنان (نیوجرزی)	۱۹۵۶_
جان. ف. کندی	۱۹۶۱_۱۹۶۳	۲	۱	بایرن ر. وایت (کولورادو)	۱۹۶۲_
لیندون ب. جانسن	۱۹۶۳_۱۹۶۸	۲	۱	ترگود مارشال (نیویورک)	۱۹۶۷_
ریچارد م. نیکسون	۱۹۶۹_۱۹۷۴	۳	۳	هری ا. بلاکمن (مینه‌سوتا)	۱۹۷۰_
				لوئیس ف. پاول (ویرجینیا)	۱۹۷۲_
				ویلیام. ه. رنکویست (اریزونا)	۱۹۷۲_
جرالد ر. فورد	۱۹۷۴_۱۹۷۶	۱	۱	جان‌پل استیونز (ایلینوی)	۱۹۷۵_
جیمز ا. کارتر	۱۹۷۷_۱۹۸۰	۰	۰		
رونالد و. ریگان	۱۹۸۱_	۲	۲	ساندرادی او، کانر (اریزونا)	۱۹۸۱_
				آنتونین اسکالیا (بخش کولومبیا)	۱۹۸۶_

جدول ب-۶: رئیسان کمیتهٔ ملی احزاب از سال ۱۹۷۰

رئیسان کمیته ملی حزب جمهوریخواه از سال ۱۹۷۱	دوره	رئیسان کمیته ملی حزب دموکرات از سال ۱۹۷۰	دوره
رابرت دال (کانزاس)	۱۹۷۱ـ۱۹۷۳	لارنس او، براین (ماساچوست)	۱۹۷۰ـ۱۹۷۲
جورج‌بوش (تکزاس)	۱۹۷۳ـ۱۹۷۴	جین‌وستوود (یوتا)	۱۹۷۲ـ۱۹۷۲
مری‌لوئیزاسمیت (آیووا)	۱۹۷۴ـ۱۹۷۷	رابرت اشتراوس (تکزاس)	۱۹۷۲ـ۱۹۷۷
ویلیام براك (تنسی)	۱۹۷۷ـ۱۹۸۱	کنت‌کورتیس (مین)	۱۹۷۷ـ۱۹۷۷
ریچارد ریچاردز (یوتا)	۱۹۸۱ـ۱۹۸۳	جان‌وایت (تکزاس)	۱۹۷۷ـ۱۹۸۱
فرانك فارنکوف (نوادا)	۱۹۸۳ـ	چارلز‌منات (کالیفرنیا)	۱۹۸۱ـ۱۹۸۵
		پل کرك (ماساچوست)	۱۹۸۵ـ

جدول ب-۷: «میزان موفقیت تصویب طرح در کنگره»[۱] برای رؤسای جمهوری امریکا ۱۹۸۶-۱۹۵۳

رئیس جمهوری	سال	میزان موفقیت
دوایت د. آیزنهاور (جمهوریخواه)	۱۹۵۳	٪۸۹
	۱۹۵۴	٪۸۲/۸
	۱۹۵۵	٪۷۵
	۱۹۵۶	٪۷۰
	۱۹۵۷	٪۶۸
	۱۹۵۸	٪۷۶
	۱۹۵۹	٪۵۲
	۱۹۶۰	٪۶۵
	میانگین ۱۹۶۰-۱۹۵۳	٪۷۲/۲
جان ف. کندی (دموکرات)	۱۹۶۱	٪۸۱
	۱۹۶۲	٪۸۵/۴
	۱۹۶۳	٪۸۷/۱
	میانگین ۱۹۶۳-۱۹۶۱	٪۸۴/۵
لیندون ب. جانسن (دموکرات)	۱۹۶۴	٪۸۸
	۱۹۶۵	٪۹۳
	۱۹۶۶	٪۷۹
	۱۹۶۷	٪۷۹
	۱۹۶۸	٪۷۵
	میانگین ۱۹۶۸-۱۹۶۴	٪۸۲/۸
ریچارد م. نیکسون (جمهوریخواه)	۱۹۶۹	٪۷۴
	۱۹۷۰	٪۷۷
	۱۹۷۱	٪۷۵
	۱۹۷۲	٪۶۶
	۱۹۷۳	٪۵۰/۶
	۱۹۸۴	٪۵۹/۶
	میانگین ۱۹۷۴-۱۹۶۹	٪۶۷
جرالد ر. فورد (جمهوریخواه)	۱۹۷۴	٪۵۸/۲
	۱۹۷۵	٪۶۱
	۱۹۷۶	٪۵۳/۸
	میانگین ۱۹۷۶-۱۹۷۴	٪۵۷/۷
جیمز ا. کارتر (دموکرات)	۱۹۷۷	٪۷۵/۴
	۱۹۷۸	٪۷۸/۳
	۱۹۷۹	٪۷۶/۸
	۱۹۸۰	٪۷۵/۱
	میانگین ۱۹۸۰-۱۹۷۷	٪۷۶/۴
رونالد و. ریگان (جمهوریخواه)	۱۹۸۱	٪۸۲/۴
	۱۹۸۲	٪۷۲/۴
	۱۹۸۳	٪۶۷/۱
	۱۹۸۴	٪۶۵/۸
	۱۹۸۵	٪۵۹/۹
	۱۹۸۶	٪۵۶/۵
	میانگین ۱۹۸۶-۱۹۸۱	٪۶۷/۳

۱) منظور از میزان موفقیت تصویب طرح، پیروزی قاطع رئیس جمهوری در رأی‌گیریهای کنگره است.

منبع:

جدول ب-۸: وتوهای رئیس جمهوری در مورد لوایح مطرح شده در کنگره ۱۹۴۵-۱۹۸۴

نام رئیس‌جمهوری	دورهٔ ریاست‌جمهوری	تعداد کل لوایح وتوشده	وتوهای عادی	وتوهای تأخیری	تعداد وتوهای مردود شمرده شده توسط کنگره	درصد وتوهای عادی مردود شمرده شده
ترومن	۱۹۴۵-۱۹۵۲	۸۳	۵۴	۲۹	۱۱	۲۰/۴
آیزنهاور	۱۹۵۳-۱۹۶۰	۸۱	۳۶	۴۵	۲	۵/۵
کندی	۱۹۶۱-۱۹۶۳	۹	۴	۵	۰	۰
جانسن	۱۹۶۳-۱۹۶۸	۱۳	۶	۷	۰	۰
نیکسون	۱۹۶۹-۱۹۷۴	۴۰	۲۴	۱۶	۵	۲۰/۸
فورد	۱۹۷۴-۱۹۷۶	۴۶	۳۵	۱۱	۸	۲۲/۸
کارتر	۱۹۷۷-۱۹۸۰	۲۹	۱۳	۱۶	۲	۱۵/۴
ریگان	۱۹۸۱-۱۹۸۴	۳۹	۱۷	۲۲	۴	۲۳/۵

جدول ب-۹: تعداد زنان و مردانی که برای اولین بار به کنگره راه یافتند ۱۹۷۶-۱۹۸۶

سال انتخاب (ماه نوامبر)	مجلس نمایندگان	سنا
۱۹۷۶	۶۴	۱۸
۱۹۷۸	۷۷	۲۰
۱۹۸۰	۷۴	۱۸
۱۹۸۲	۸۰	۵
۱۹۸۴	۴۳	۷
۱۹۸۶	۵۰	۱۳

جدول ب‌ـ۱۰: حزب حاکم بر نهادهای قانونگذاری ایالتی ۱۹۷۹ـ۱۹۸۵

	ایالتهایی که هردو مجلس آنها توسط یك حزب کنترل‌می‌شود		ایالتهایی که در آنها دوحزب بر دو مجلس متفاوت حاکمند
سال	دموکرات	جمهوریخواه	
۱۹۷۹	۳۱	۱۲	۷
۱۹۸۱	۲۸	۱۴	۸
۱۹۸۳	۳۴	۱۲	۴
۱۹۸۵	۲۹	۱۱	۱۰

پیوست د ـ کنگره صدم ۱۹۸۷ـ۱۹۸۸

جدول د ـ۱: کرسیها و رؤسای مجلس نمایندگان و سنا

سنا

۵۵ دموکرات و ۴۵ جمهوریخواه

مقام	نام	حزب	سن	سال ورود به سنا	ردهٔ حزبی از نظر ارشدیت
رهبر اکثریت[1]	رابرت‌برد (ویرجینیای غربی)	د	۶۹	۱۹۵۹	۳
رهبر اقلیت	رابرت‌دال (کانزاس)	ج	۶۳	۱۹۶۹[2]	۴
ناظم اکثریت	الن کرانستن (کالیفرنیا)	د	۷۲	۱۹۶۹	۹
رئیس فعلی[3]	جان‌استینس (میسوری)	د	۸۵	۱۹۴۷	۱
معاون فعلی	جورج‌میچل (مین)	د	۵۳	۱۹۸۰	۳۵
سرپرست مجمع (سران) دموکرات	دنیل‌اینوی (هاوائی)	د	۶۲	۱۹۶۳	۷
مدیر کمیته مبارزات‌انتخاباتی سنا از حزب دموکرات[4]	جان‌کری (ماساچوست)	د	۴۳	۱۹۸۵	۴۰
دستیار رهبر اقلیت (ناظم)	الن سیمپسن (وایومینگ)	ج	۵۵	۱۹۷۹	۲۳
دبیر کل مجمع (سران) جمهوریخواهان	جان‌چیفی (رود ایلند)	ج	۶۴	۱۹۷۶	۱۴
مدیر مجمع (سران) جمهوریخواهان	تاد کاکران (میسوری)	ج	۴۹	۱۹۷۸	۲۱
مدیر کمیته سیاسی جمهوریخواهان	ویلیام‌آرمسترانگ (کولورادو)	ج	۴۹	۱۹۷۹[2]	۲۵
مدیر کمیتهٔ کمیته‌ها از حزب جمهوریخواه	پال‌تریبل (ویرجینیا)	ج	۴۰	۱۹۸۳[2]	۳۸
مدیر کمیتهٔ ملی سنا از حزب جمهوریخواه	رودی‌باشویتس (مینه‌سوتا)	ج	۵۶	۱۹۷۸	۲۲

مجلس نمایندگان ۲۵۸ دموکرات و ۱۷۷ جمهوریخواه

مقام	نام	حزب	سن	سال ورود به مجلس نمایندگان	رده حزبی از نظر ارشدیت
رئیس مجلس	جیم‌رایت (تکزاس)	د	۶۴	۱۹۵۵	۸
رهبر اکثریت	تامس‌فولی (واشینگتن)	د	۵۷	۱۹۶۵	۲۵
ناظم اکثریت	تونی کولهو (کالیفرنیا)	د	۴۴	۱۹۷۹	۱۱۵
رهبر اقلیت	رابرت‌میچل (ایلینوی)	ج	۶۳	۱۹۵۷	۱
ناظم اقلیت	ترنت‌لات (میسوری)	ج	۴۵	۱۹۷۳	۲۶
سرپرست مجمع (سران) دموکرات	ریچارد گیپهارت (مونتانا)	د	۴۵	۱۹۷۷	۹۱
معاون ناظم	دیویدجونیر (میشیگان)	د	۴۱	۱۹۷۷	۹۱
مدیر مبارزات انتخاباتی مجلس نمایندگان از حزب دموکرات[1]	بریل‌انتونی (آرکانساس)	د	۴۸	۱۹۷۹	۱۱۵
سرپرست مجمع (سران) حزب‌جمهوریخواه	جك كمپ (نیویورك)	ج	۵۱	۱۹۷۱	۱۹
معاون ناظم	ادواردمدیگان (ایلینوی)	ج	۴۹	۱۹۷۳	۲۶
مدیر کمیته سیاسی‌حزب جمهوریخواه	دیك‌چینی (وایومینگ)	ج	۴۵	۱۹۷۹	۵۴
مدیر کمیته کنگره‌ای حزب جمهوریخواه[1]	گای‌وندر جکت (میشیگان)	ج	۵۵	۱۹۶۶	۱۰

۱) رهبران حزب دموکرات در سنا ضمناً عضو کنفرانس سران (سنا)، کمیته‌سیاسی و کمیته انتخاب هم هستند.
۲) نماینده سابق.
۳) مقامی که غالب اعضای ارشد حزب دارای اکثریت به‌آن دست می‌یابند.
۴) مقامی که مسئول جمع‌آوری کمکهای مالی برای مبارزات انتخاباتی حزب است.

جدول د-۴: توزیع کرسیهای کنگره براساس منطقه در کنگره صدم ۱۹۸۸-۱۹۸۷

منطقه	مجلس‌نمایندگان		سنا		هردو مجلس	
	دموکرات	جمهوریخواه	دموکرات	جمهوریخواه	دموکرات	جمهوریخواه
مرکزی[۱]	۱۳	۱۵	۱۰	۸	۲۳	۲۳
شمالی-میانه[۲]	۶۲	۴۸	۹	۹	۷۱	۵۷
شمال‌شرقی[۳]	۶۶	۴۲	۱۴	۱۰	۸۰	۵۲
جنوب[۴]	۷۷	۳۹	۱۶	۶	۹۳	۴۵
غرب[۵]	۴۰	۳۳	۶	۱۲	۴۶	۴۵
تمام امریکا	۲۵۸	۱۷۷	۵۵	۴۵	۳۱۳	۲۲۲

۱) مرکزی: کولورادو، کانزاس، مونتانا، نبراسکا، نیو مکزیکو، داکوتای شمالی، اوکلاهوما، داکوتای جنوبی و وایومینگ. نه ایالت با جمعیت کل ۱۴/۷۷ میلیون نفر درسال ۱۹۸۵.

۲) شمالی-میانه: ایلینوی، ایندیانا، آیووا، کنتاکی، میشیگان، مینه‌سوتا، میسوری، اوهایو، و ویسکانسین. نه‌ایالت با جمعیت کل ۵۷/۴۷ میلیون‌نفر در سال ۱۹۸۵.

۳) شمال‌شرقی: کونکتیکت، دلاور، مین، مریلند، ماساچوست، نیوهمپشر، نیوجرزی، نیویورک، پنسیلوانیا، رود آیلند، ورمانت، و ویرجینیای غربی. دوازده ایالت با جمعیت کل ۵۶/۸۱ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵.

۴) جنوب: آلاباما، آرکانساس، فلوریدا، جورجیا، لوییزیانا، میسی‌سیپی، کارولینای شمالی، کارولینای جنوبی، تنسی، تکزاس، و ویرجینیا. یازده ایالت با جمعیت کل ۶۷/۲۵ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵.

۵) غرب: آلاسکا، اریزونا، کالیفرنیا، هاوائی، آیداهو، نوادا، اورگون، یوتا، و واشینگتن. نه ایالت با جمعیت کل ۴۱/۸۱ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵.

جدول د-۴ طول مدت خدمت اعضای کنگره صدم

تاریخ ورود به مجلس	سنا			مجلس نمایندگان			هردو مجلس		
	د	ج	مجموع	د	ج	مجموع	د	ج	مجموع
۱۹۵۰_۱۹۴۱	۱	۰	۱	۴	۰	۴	۵	۰	۵
۱۹۶۰_۱۹۵۱	۳	۱	۴	۱۰	۴	۱۴	۱۳	۵	۱۸
۱۹۷۰_۱۹۶۱	۵	۴	۹	۳۳	۱۴	۴۷	۳۸	۱۸	۵۶
۱۹۷۵_۱۹۷۰	۹	۷	۱۶	۴۱	۲۳	۶۴	۵۰	۳۰	۸۰
۱۹۸۰_۱۹۷۶	۱۷	۱۷	۳۴	۵۳	۳۴	۸۷	۷۰	۵۱	۱۲۱
۱۹۸۵_۱۹۸۱	۹	۱۴	۲۳	۹۰	۷۹	۱۶۹	۹۹	۹۳	۱۹۲
۱۹۸۷_۱۹۸۶	۱۱	۲	۱۳	۲۷	۲۳	۵۰	۳۸	۲۵	۶۳
	۵۵	۴۵	۱۰۰[۱]	۲۵۸	۱۷۷	۴۳۵	۳۱۳	۲۲۲	۵۳۵

۱) هفده تن از این سناتورها پیش از انتخاب در سنا در مجلس نمایندگان عضویت داشتند و چهارتن پیشتر فرماندار بودند.

جدول د-۴: سابقهٔ اعضای کنگره صدم ۱۹۸۷-۱۹۸۸[1]

	مجلس نمایندگان			سنا			
	دموکرات	جمهوریخواه	مجموع	دموکرات	جمهوریخواه	مجموع	هردو مجلس
مرد	۲۴۶	۱۶۶	۴۱۲	۵۴	۴۴	۹۸	۵۱۰
زن	۱۲	۱۱	۲۳	۱	۱	۲	۲۵
سیاهپوست	۲۳[2]	۰	۲۳	۰	۰	۰	۲۳
اسپانیایی‌زبان	۱۱[2]	۲[2]	۱۴[3]	۰	۰	۰	۱۴
مذهب							
کاتولیك رومی	۸۲	۴۱	۱۲۳	۱۳	۶	۱۹	۱۴۲
متودیست	۳۷	۲۵	۶۲	۹	۴	۱۳	۷۵
پیروکلیسای اسقفی پروتستان	۲۱	۱۹	۴۰	۶	۱۴	۲۰	۶۰
پرسبیتری	۲۱	۲۵	۴۶	۹	۲	۱۱	۵۷
باپتیست	۳۲	۹	۴۱	۴	۷	۱۱	۵۲
یهودی	۲۵	۴	۲۹	۴	۴	۸	۳۷
لوتری	۹	۱۱	۲۰	۲	۱	۳	۲۳
پیرو کلیسای متحد مسیح[4]	۴	۵	۹	۳	۲	۵	۱۴
مورمون	۳	۵	۸	۱	۲	۳	۱۱
اونیتاریان	۵	۲	۷	۱	۲	۳	۱۰
ارتدکس یونانی	۲	۴	۶	۱	۰	۱	۷
مشاغل							
حقوق	۱۲۲	۶۲	۱۸۴	۳۵	۲۷	۶۲	۲۴۶
تجارت و بانکداری	۶۶	۷۶	۱۴۲	۱۳	۱۵	۲۸	۱۷۰
خدمات عمومی-سیاست	۵۹	۳۵	۹۴	۱۳	۷	۲۰	۱۱۴
آموزش	۲۴	۱۴	۳۸	۶	۶	۱۲	۵۰

	مجلس نمایندگان			سنا			
	دموکرات	جمهوریخواه	مجموع	دموکرات	جمهوریخواه	مجموع	هردو مجلس
روزنامه‌نگاری	۱۱	۹	۲۰	۶	۲	۸	۲۸
کشاورزی	۱۰	۱۰	۲۰	۲	۳	۵	۲۵
مجری قانون	۶	۱	۷	۰	۰	۰	۷
ورزش	۳	۲	۵	۱	۰	۱	۶
مهندسی	۲	۲	۴	۰	۱	۱	۵
پزشکی	۱	۲	۳	۱	۰	۱	۴
روحانی	۲	۰	۲	۰	۱	۱	۳
نماینده کارگران	۲	۰	۲	۰	۰	۰	۲
میانگین سن	۵۱/۱	۵۰/۲	۵۰/۷	۵۵/۱	۵۳/۶	۵۴/۴	۵۲/۵

۱) اقتباس از: Congressional Quarterly' Nov 8, 1986 p 2861-3.
۲) شامل یك نماینده فاقد حق رأی از بخش کولومبیا یا نماینده‌ای از ماورای بحار.
۳) شامل یك نماینده فاقد حق رأی از پورتو ریکو، نمایندهٔ حزب دموکراتیك مردمی.
۴) هوادار استقلال داخلی هر کلیسا

جدول د-۵: کرسیهای کمیته‌های سنا و وضعیت احزاب در ژانویه ۱۹۸۷[۱]

کمیتهٔ دائمی	رئیس	ارشدیت درحزب[۲]	نفوذحزب بر کمیته		تعداد کمیته‌های فرعی‌وابسته
کشاورزی	پتریک‌لیهی (ورمانت)	۱۸	د-۱۰	ج-۸	۶
تدارکات	جان‌استنیس (میسی‌سیپی)	۱	د-۱۶	ج-۱۳	۱۳
نیروهای مسلح	سام‌نان (جورجیا)	۱۲	د-۱۱	ج-۹	۶
بانکداری، مسکن، و امور شهری	ویلیام پرکسمایر (ویسکانسین)	۲	د-۱۰	ج-۸	۴
بودجه	لوتن‌چیلیز (فلوریدا)	۱۱	د-۱۳	ج-۱۱	۰
تجارت، علوم و، حمل و نقل	ارنست‌هالینگز (کارولینای‌جنوبی)	۸	د-۱۱	ج-۹	۸
انرژی ومنابع‌طبیعی	بنت‌جانستن (لویزیانا)	۱۳	د-۱۰	ج-۹	۵
محیط‌زیست و طرحهای عمومی	کوئنتین‌بردیك (داکوتای‌شمالی)	۴	د-۹	ج-۷	۵
امور مالی	لویدبنتسن (تکزاس)	۱۰	د-۱۱	ج-۹	۷
روابط خارجی	کلیبورن‌پل (رود ایلند)	۵	د-۱۱	ج-۹	۷
امور حکومتی	جان‌گلن (اوهایو)	۱۵	د-۸	ج-۶	۵
امور قضایی	جوزف‌بیدن (دلاور)	۱۴	د-۸	ج-۶	۶

۱) منبع:
۲) ارشدیت از نظر طول مدت خدمت در سنا.



کمیتهٔ دائمی	رئیس	ارشدیت درحزب	نفوذحزب بر کمیته		تعداد کمیته‌های فرعی‌وابسته
کار و نیروی انسانی	ادواردکندی (ماساچوست)	۶	د_۹	ج_۷	۶
مقررات و سازمان	وندل‌فورد (کنتاکی)	۱۶	د_۹	ج_۷	۰
شرکتهای کوچك	دیل‌بامپرز (آرکانساس)	۱۷	د_۱۰	ج_۸	۶
امور سربازان ازجنگ برگشته	الن‌کرانستن (کالیفرنیا)	۱۹	د_۶	ج_۵	۰
کمیته‌های منتخب وویژه					
سالمندان	جان‌ملچر (مونتانا)	۲۳	د_۱۰	ج_۹	۰
امور اضافی	هاول‌هیفلین (آلاباما)	۳۲	د_۳	ج_۳	۰
امور سرخپوستان	دنیل‌اینوی (هاوائی)	۷	د_۵	ج_۳	۰
امور اطلاعاتی	دیویدبورن (اوکلاهوما)	۳۵	د_۸	ج_۷	۰
کمك به‌مخالفان ایران و نیکاراگوئه	دنیل‌اینوی (هاوائی)	۷	د_۶	ج_۵	۰
کمیته‌های مشترك‌کنگره[1]					
امور اقتصادی	پال‌سربانس (مریلند)	۲۴	د_۶	ج_۴	۸
امور مالیاتی	لویدبنتسن (تکزاس)	۱۰	د_۳	ج_۲	۰

۱) شامل اعضایی از هردو مجلس کنگره.

جدول د-۶: کرسیهای کمیته‌های مجلس نمایندگـان و وضعیت احـزاب در ژانویه ۱۹۸۷

کمیته دائمی	رئیس	ارشدیت درحزب	نفوذ حزب برکمیته		تعداد کمیته‌های فرعی وابسته
کشاورزی	کیکا دو لا گارزا (تگزاس)	۲۵	د-۲۶	ج-۱۷	۸
تدارکات	جیمی ویتن (میسی‌سیپی)	۱	د-۳۵	ج-۲۲	۱۳
نیروهای مسلح	لس اسپین (ویسکانسین)	۴۸	د-۳۱	ج-۲۰	۷
بانکداری امور مالی، و امور شهری	فرناند سن‌ژرمن (رود آیلند)	۱۵	د-۳۰	ج-۲۰	۸
بودجه	ویلیام گری (پنسیلوانیا)	۱۱۵	د-۲۱	ج-۱۴	۸
بخش کولومبیا	رانلد دلمز (کالیفرنیا)	۴۸	د-۷	ج-۴	۳
آموزش و کار	اوگاستس هاوکینز (کالیفرنیا)	۱۸	د-۲۱	ج-۱۳	۸
انرژی و بازرگانی	جان‌دینگل (میشیگان)	۱۰	د-۲۵	ج-۱۷	۶
امور خارجه	دانته‌فاسکل (فلوریدا)	۸	د-۲۵	ج-۱۷	۸
عملیات دولتی	جك بروکس (تگزاس)	۵	د-۲۴	ج-۱۵	۷
امور مجلس‌نمایندگان	فرانك آنونزیو (ایلینوی)	۲۵	د-۱۲	ج-۷	۶
امور داخلی	موریس‌یودال (اریزونا)	۱۶	د-۲۳	ج-۱۴	۶
امور قضایی	پیتررودینو (نیوجرزی)	۳	د-۲۱	ج-۱۴	۷
ناوگان بازرگانی و ماهیگیری	والترجونز (کارولینای شمالی)	۳۲	د-۲۵	ج-۱۷	۶
امور پستی و کارمندان‌دولت	ویلیام فورد (میشیگان)	۲۵	د-۱۳	ج-۸	۷
راههای‌عمومی ومقررات حمل و نقل	جیمز هاوارد (نیوجرزی)	۲۵	د-۳۰	ج-۲۰	۶
مقررات	کلودپپر (فلوریدا)	۱۸	د-۹	ج-۴	۲
علوم و فنون	رابرت‌رو (نیوجرزی)	۴۷	د-۲۷	ج-۱۸	۷
شرکتهای کوچك	جان‌لافاس (نیو یورك)	۶۶	د-۲۷	ج-۱۷	۶
معیارهای مدیریت اداری	جولین‌دیکسن (کالیفرنیا)	۱۱۵	د-۶	ج-۶	۰
امور سربازان از جنگ برگشته	سونی‌مانتگامری (میسی‌سیپی)	۳۳	د-۲۱	ج-۱۳	۵



کمیته دائمی	رئیس	ارشدیت درحزب	نفوذ حزب بر کمیته		تعداد کمیته‌های فرعی وابسته
تخصیص اعتبار	دن‌راستنکوفسکی (ایلینوی)	۱۲	د-۲۳	ج-۱۳	۶
سالمندان	ادوارد رویبال (کالیفرنیا)	۱۸	د-۳۹	ج-۲۵	۴
کودکان، نوجوانان، و خانواده	جورج‌میلر (کالیفرنیا)	۶۶	د-۱۸	ج-۱۲	۳
گرسنگی	میکی لیلند (تکزاس)	۱۱۵	د-۱۶	ج-۱۰	۲
اطلاعات	لوئیس استوکس (اوهایو)	۳۷	د-۱۱	ج-۶	۳
مواد مخدر	چارلزرانگل (نیو یورك)	۴۸	د-۱۵	ج-۱۰	۰
کمیته منتخب بررسی معاملات مخفیانه تسلیحات با ایران	لی‌همیلتن (ایندیانا)	۲۵	د-۹	ج-۶	۰
کمیته‌های مشترك کنگره					
انتشارات	فرانك آنونزیو (ایلینوی)	۲۵	د-۳	ج-۲	۰

پیوست ج

عملکردهای کنگره و نظام کمیته‌ای آن

کنگره برای اجرای سه نقش به‌وجود آمد: چارچوبی برای قانون‌اساسی جدید فراهم آورد؛ عملکردهای شاخهٔ اجرایی حکومت را کنترل کند؛ و مجمعی برای بحث پیرامون مسائل عمدهٔ ملی باشد. کنگره این وظایف را به شیوه‌ای غیر متمرکز و از طریق شبکه‌ای از کمیته‌های دائمی و منتخب قدرتمند، متخصص، و تا حد زیادی خودمختار به‌انجام می‌رساند. این کمیته‌ها مراکزی هستند که روند قانونگذاری حول آنها شکل می‌گیرد. آنها در واقع «قوهٔ مقننهٔ کوچکی» هستند که لوایح و اصلاحیه‌های جدید را شکل می‌دهند. کمیته‌های مزبور از نظر اعضای کنگره، نهادهایی اساسی هستند و اعضایی که به عضویت آنها منصوب می‌شوند ضمن فعالیتهای حرفه‌ای خود کم‌کم مراتب ترقی را می‌پیمایند و به مقامهای با نفوذ می‌رسند.

فرایند قانونگذاری

لایحه‌های جدیدی که از سوی سناتورها و اعضای مجلس نمایندگان ارائه می‌شود، بعد از یك مطالعهٔ مجمل ابتدایی و تسلیم به‌منشی مجلس برای شماره و ثبت، به‌کمیتهٔ مربوطه ارسال می‌گردد. کمیته مأموریت دارد ان را به‌جریان بیندازد یا موقتاً متوقف نگهدارد. اگر کمیته رأی بدهد که لایحهٔ مزبور به جریان بیفتد، از متخصصان و گروههای ذیصلاح دعوت می‌کند. تا نظرات تخصصی خود را دربارهٔ ان ابراز دارند، اعضای کمیته نیز مفاد آن‌را جمله به‌جمله مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند. سپس لایحه به‌صورت اصلاح‌شدهٔ آن در کمیته به رأی گذاشته می‌شود. اگر تصویب شد به‌مجلس‌نمایندگان می‌رود تا بحث بیشتر و احیاناً افزایش یا کاهشی در این دور مذاکرات در مورد آن به‌انجام برسد. اما در این مرحله بحث زیادی پیرامون آن صورت نمی‌گیرد و بویژه در مجلس نمایندگان که اصل کفایت مذاکرات بشدت در آن رعایت می‌شود، این امر بیشتر به‌چشم می‌خورد و معمولا نمایندگان از رأی کمیته تخصصی که برای بررسی دقیق ان تشکیل جلسه داده است، استقبال و حمایت می‌کنند. سپس یك‌بار دیگر لایحهٔ مزبور قرائت شده و عناوین اصلی آن اصلاح می‌شود و بعد نمایندگان به‌آن رأی می‌دهند. لایحهٔ مزبور که حالا صورت قانونی پیدا کرده به‌سنا می‌رود و ممکن است با افزایش اصلاحیه‌ای یا بدون ان به‌تصویب برسد یا نرسد. اگر لایحه‌ای با افزودن اصلاحیه به‌تصویب رسید، یك کمیته مشترك کنگره‌ای شامل اعضای ارشد هردو مجلس تشکیل می‌گردد تا اختلاف نظرها حل و فصل شود و توافق نهایی حاصل آید.

جدول ج-۱ حجم کاری کنگره طی سالهای اخیر را نشان می‌دهد. این ارقام به حجم کاری عظیم کمیته‌های کنگره مربوط است، اما به‌خوبی‌نشانگر صرفاً بخش کوچکی از لایحه‌هایی است که بالاخره صورت قانونی به خود می‌گیرند. به‌علاوه این ارقام توجه را به‌اختلاف بارز عملکرد قانونگذارانه‌ای که بین سالهای انتخاباتی (زوج ـ ۱۹۸۴) و سالهای غیر انتخاباتی (فرد، ۱۹۸۳ و ۱۹۸۵) موجود است جلب می‌کند.

جدول ج-۱: حجم کاری قانونگذاری کنگره ۱۹۸۳-۱۹۸۵[1]

	۱۹۸۳	۱۹۸۴	۱۹۸۵[2]
الف) لایحه‌ها و مقررات مصوب	۸۴۳۴	۳۷۶۴	۷۷۷۷
ب) لایحه‌های توشیح شده از سوی رئیس جمهوری که به صورت‌قانون درآمده است	۲۱۵	۴۰۸	۲۴۰
ج) درصدی از الف	٪۲/۵	٪۱۰/۸	٪۳/۱
د) رکورد رأی‌آورده شده	م-۴۹۸ س-۳۷۱	م-۴۰۸ س-۲۷۵	م-۴۳۹ س-۳۸۱

۱) ۱-م: مجلس نمایندگان؛ س. سنا.
۲) در سال ۱۹۸۵ مجلس نمایندگان ۱۵۲ روز و سنا ۱۷۰ روز تشکیل جلسه دادند.

کمیته‌های کنگره: وظایف، تعداد نفرات و رده‌بندی آنها

برای کسی که برای اولین‌بار به‌کنگره امریکا راه پیدا می‌کند، حساسترین تصمیم که بر حیات حرفه‌ای آتی او اثر می‌نهد، انتخاب کمیته‌ای است که در آن کار می‌کند. در سال ۱۹۸۷ مجلس نمایندگان دارای ۲۲ کمیته دائم و شش کمیته منتخب بود که مجموعاً ۹۶۹ عضو و هریك بـه‌طور متوسط ۳۹ عضو داشتند. دریك چنین‌شرایطی نمایندگان می‌توانستند انتظار داشته‌باشند که در دو یا سه کمیتهٔ اصلی و چند کمیتهٔ فرعی عضویت یابند. در همین سال در سنا ۱۶ کمیته ثابت و پنج کمیته منتخب وجود داشت که جمعاً ۳۵۲ عضو وهریك به‌طور متوسط ۱۷ عضو داشتند (نك: جدولهای د-۵ و د-۶). در نتیجه‌سناتورها خود را در سه یا چهار کمیته اصلی و همین تعداد کمیته‌های فرعی، شاغـل می‌دیدند.[1]

اما این کمیته‌ها از نظـر نفوذ و اهمیت بسیار متفاوتند. چهـار کمیته متنفذتر عبارتند از: کمیتهٔ مقررات، که برنامهٔ بررسی تمامی لایحه‌های مهـم ارسالی به هردو مجلس را تدارك می‌بینند و حـدود و ثغور بحثها را مشخص می‌کند؛ کمیتهٔ تدارکات که مجوز هزینه‌های هر لایحه را صادر می‌کند؛ کمیته تخصیص اعتبار (همتای آن در سنا که کمیته مالی است) که افزایش درآمد و مالیات برای فراهم آوردن امکانات مالی اجرای لایحه‌های جدید را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و کمیته بودجه که از زمان به‌رسمیت شناخته شدن مقررات جدید بودجه در سال ۱۹۷۴ اهمیت روزافزونی یافته است. این کمیته‌های مشروعیت‌دهنده و فراهم‌آورندهٔ امکانات مالی، نفوذ عظیمی بر دیگر کمیته‌های تخصصی کنگره دارند و اعضای آنها قادرند تا به بده و بستانهای زیادی در موردلایحه‌های

مختلف دست بزنند. افراد کنگره می‌کوشند به کمیته‌هایی که شخصاً مورد علاقه آنهاست یا در حیطهٔ تخصصشان قرار دارد و، مثلا همانند کمیتهٔ امور خارجه، از نظر رسانه‌های همگانی ارج و قربی دارند راه بیابند. اما مهمتر از همه، چهره‌های تازه‌وارد به‌کنگره مترصد ان هستند که بار دیگر برگزیده شوند، در نتیجه می‌کوشند فرصت راهیابی به کمیته‌های مهم را از دست ندهند

۱) حدود ۱۵۰ کمیته فرعی در مجلس نمایندگان و ۸۴ کمیته فرعی در سنا فعالیت دارد.

تا از قبال رأی‌دهندگان بهره‌مند شوند. برای مثال نمایندگانی که از ایالتهای غرب میانه به‌کنگره راه یافته‌اند می‌کوشند تا در کمیته دائمی کشاورزی؛ نمایندگان ایالتهای تولیدکنندهٔ نفت و گاز در جنوب غربی کشور، در کمیته دائمی انرژی و منابع طبیعی؛ و چهره‌های تازه وارد لیبرال ایالتهای صنعتی شمال شرقی نیز در کمیته‌های مالی کار، مشاغل عمومی و امور شهری جایی برای خود دست و پا کنند.

معمولاً انتصاب چهره‌های تازه‌وارد حزب دموکرات به کمیته‌ها را به کمیتهٔ تخصیص اعتبار واگذار می‌کردند و همین امر به کمیته مذکور قدرتی فوق‌العاده می‌داد. اما از سال ۱۹۷۵، این کار به «کمیته بررسی و تنظیم خط‌مشی» واگذار شده است که با حضور رئیس مجلس نمایندگان، رهبر اکثریت حزب دموکرات، و تنی چند از اعضای منتخب این حزب در مجلس تشکیل می‌شود. این نظام جدید تا حدودی عادلانه‌تر و دموکراتیک‌تر است، اما هنوز جناحبندی و زد و بند حزبی در آن به‌چشم می‌خورد. در سنا نیز دموکراتها همین روش را به‌کار می‌برند. جمهوریخواهان نیز برای دو مجلس شیوهٔ تقریباً مشابهی را به‌کار بسته‌اند.

نماینده‌ای که به‌یکی از کمیته‌ها راه پیدا کرد، بتدریج و براساس «نظام ارشدیت» مدارج ترقی را طی می‌کند. در این نظام مهمترین ارکان
مقام
کمیته‌ها، از جمله رئیس کمیته، که دستور کار و برنامهٔ گردهماییها را تنظیم کرده و مسئول صرف مخارج و هزینه‌هاست، در اختیار اعضای حزب حائز اکثریت است و این فرد می‌تواند دارای طولانیترین کارنامهٔ خدماتی باشد، بی‌آنکه لزوماً بهترین و خبره‌ترین چهرهٔ کمیتهٔ مزبور به‌حساب آید. اما طی سالهای اغازین و میانی دههٔ ۱۹۷۰ و در پی اصلاحات وسیعی که در سطح کنگره به عمل امد، «نظام ارشدیت» تا حدود زیادی اعتبار و ارزش خود را از دست داد. این اصلاحات سبب شد تا کرسیهای هر کمیته و رهبری حزبی کمیته‌ها منوط به‌انتخابات درونی باشد و در نتیجه، اعتراضهای شدیدی علیه چهره‌های زیادی عنوان شد. اما عملا هنوز بیش از سه‌چهارم کرسیهای کمیته‌ها مطابق نظام ارشدیت به‌اشغال درآمده و هیچ انتخاباتی هم صورت نگرفته است. اما وجود تهدید انتخابات سبب گشته که دیدگاه رئیسان کمیته‌ها متحول شود و انها وادار شده‌اند تا کمتر خودرأی باشند و در مباحث جنجالی و بحث‌انگیز نظر اکثریت را بپذیرند. از سوی دیگر، اقتدار رئیسان کمیته‌ها با دگرگونی نحوهٔ کار کمیته‌ها و ارای صادره از سوی انها و نفوذ روزافزون و استقلال بیش از دویست کمیتهٔ فرعی که در هردو مجلس فعالند و تصمیماتی حساس و اساسی در

مورد افزایش اصلاحیه به لایحه‌ها اتخاذ می‌کنند، محدود شده است.
اما در سالهای اخیر چنین تغییراتی به‌همراه قوانین دموکراتیك مجلس نمایندگان که در سال ۱۹۷۱ به‌تصویب رسید و نمایندگان را از ریاست بیش از یك کمیتهٔ فرعی منع کرد، به‌توزیع قدرت در کنگره و رشد اقتدار و نفوذ تمامی نمایندگان منتهی شد.[۱] هر عضو کمیته با یك تیم مشاوره‌ای شامل ۱۸ نفر در مجلس نمایندگان و ۳۶ نفر در سنا، و با حضور در کمیته‌های مختلف و گاه ریاست یك کمیتهٔ فرعی، اینك خود یك نهاد قانونگذاری منفرد است که در بند و بستهای متقابل با یاران حزبی و غیر حزبی بر سر جملات و بندهای هر لایحه شرکت می‌کند و در مواقع لزوم در له یا علیه لایحه‌هایی که مورد نظر اوست دست به‌ائتلاف می‌زند. این دگرگونیها، کنگره را از حالت «کنگرهٔ بسته» و تحت کنترل کامل دههٔ ۱۹۵۰ به درآورده است و آن‌را به‌جایگاهی برای فعالیتهای گروههای فشار ذینفع در مسائل بدل کرده است.

۱) امروزه بیش از ۵۰٪ سناتورها و ۴۰٪ نمایندگان مجلس رئیسان کمیته‌های اصلی یا فرعیند.

پیوست و
اصلاحیه‌های قانون اساسی امریکا

شمارهٔ اصلاحیه	تاریخ تصویب	اصول اساسی مندرج در آن
۱ـ۱۰	۱۷۹۱	«منشور حقوق» ضامن:
۱	۱۷۹۱	آزادی مذهب، بیان، تجمع، مطبوعات و ارائه عرضحال به‌دولت
۲	۱۷۹۱	حق حمل و نگهداری سلاح
۳	۱۷۹۱	ممنوعیت استقرار سربازان در خانه‌های شخصی مردم درزمان صلح، و درزمان جنگ در صورت فقدان اجازه‌نامهٔ ویژهٔ قانونی
۴	۱۷۹۱	حق مخالفت با جست‌وجوی بی‌دلیل و مدرك و ضبط مایملك
۵	۱۷۹۱	حق مخالفت با «گرفتن جان، آزادی یا مایملك بدون طی روند قانونی مربوطه» یا شهادت دادن علیه کسی درموارد جنایی (حق ساکت ماندن)
۶	۱۷۹۱	حق برخورداری از دادگاه علنی با حضور قاضی بیطرف، شاهد، و حق برخورداری از وکیل یا وکلای مدافع
۷	۱۷۹۱	حق محاکمه با حضور هیئت منصفه
۸	۱۷۹۱	ممنوعیت اعدام و درخواست ضمانتهای بسیار زیاد و جرایم یا «تنبیهات خشن و غیر متعارف» در مورد متهمین یا مجرمین (اصلاحیه‌ای که معمولا از سوی مخالفان رأی اعدام مورد استناد قرار می‌گیرد)
۹ـ۱۰	۱۷۹۱	مصونیت نمایندگان کنگره و نمایندگانی که براساس قانون اساسی برگزیده می‌شوند (این اصلاحیه معمولا از سوی طرفداران حقوق دولت مورد استناد قرار می‌گیرد)
۱۱	۱۷۹۸	قدرت قضایی کشور را در گستره مرزهای آن محدود کرد
۱۲	۱۸۰۴	قوانین مربوط به انتخاب ریاست جمهوری و معاون او با رأی مردم را دربر می‌گیرد
۱۳ـ۱۵	۱۸۶۵ـ ۱۸۷۰	از این اصلاحیه‌ها، گاه به‌عنوان «اصلاحیه‌های بازسازی» یاد می‌شود، آنها به برده‌داری خاتمه دادند، سیاهان را آزاد اعلام کردند و تمامی شهروندان کشور را، از هر نژاد و رنگ، زیر پناه قانون گرفتند
۱۳	۱۸۶۵	برده‌داری و «کار اجباری» را ممنوع کرد
۱۴	۱۸۶۸	به تمامی کسانی‌که درامریکا زاده شده یامقیم آنجا شده‌اند، شهروندی اعطا کرد و تمامی شهروندان را در برابر قانون مساوی دانست. در مورد ایالاتی که قوانین نژادی تبعیض‌آمیز اعمال می‌کردند، از تعداد نمایندگان کنگره براساس تعداد رأی‌دهندگان مورد تبعیض قرار گرفته کاسته شد
۱۵	۱۸۷۰	خواستار حق رأی برای همه نژادها و رنگها و لغو اعمال

شمارهٔ اصلاحیه	تاریخ تصویب	اصول اساسی مندرج در آن
		شرایط ویژه برای رأی دادن شد
۱۶	۱۹۱۳	قانون مالیات بر درآمد را تثبیت کرد
۱۷	۱۹۱۳	نظام انتخاب سناتورها را که به‌وسیله نهادهای قانونگذاری ایالتی انجام می‌شد، به رأی مستقیم مردم تبدیل کرد
۱۸	۱۹۱۹	ساخت، فروش، یا انتقال «مشروبات الکلی» را ممنوع کرد
۱۹	۱۹۲۰	به زنان حق رأی داده شد
۲۰	۱۹۳۳	سوم ژانویه را به عنوان سرآغاز دورهٔ کنگره تعیین کرد و به دورهٔ دسامبر-مارس که نمایندگان مغلوب کنگره همچنان می‌توانستند بر آن تأثیر بگذارند خاتمه داد. این اصلاحیه شروع دوره ریاست جمهوری را روز بیستم ژانویه تعیین کرد
۲۱	۱۹۳۳	اصلاحیه ۱۸ را لغو کرد و به‌این ترتیب مشروبات الکلی از تحریم به‌در آمد
۲۲	۱۹۵۱	انتخاب هر رئیس جمهوری را به دو دوره محدود کرد
۲۳	۱۹۶۱	به شهروندان واشینگتن دی. سی. در انتخابات ریاست جمهوری، حق رأی داد و به این شهر هم همچون‌شهرهای کم‌جمعیت کشور آرای متناسب با جمعیت برای هیئت انتخاباتی ریاست جمهوری اعطا کرد
۲۴	۱۹۶۴	اعمال هرگونه محدودیتهای قبلی برای رأی دادن در انتخابات ایالتی را ممنوع کرد (این اصلاحیه برای دادن حق رأی به سیاهان ایالتهای جنوب بود که گاه با طرح چنین ممنوعیتهایی از حق رأی محروم می‌شدند)
۲۵	۱۹۶۷	قوانین ویژه‌ای برای انتخاب معاون ریاست جمهوری در صورت خالی شدن این پست تعیین کرد، از جمله رئیس جمهوری موظف شد معاونی تعیین کند که مورد تأیید هردو مجلس کنگره باشد. این اصلاحیه ضمناً مقررات جدیدی برای به‌قدرت رسیدن‌موقت معاون رئیس‌جمهوری، هنگامی که رئیس جمهوری از انجام دادن امور باز می‌ماند، معین داشت
۲۶	۱۹۷۱	سن رأی‌دهندگان را از بیست و یکسال به هجده سال کاهش داد

پیوست ۵

وزارتخانه‌ها و مؤسسات اجرایی فدرال در ۱۹۸۷

وابسته به‌ستاد رئیس جمهوری	سال تأسیس
سازمان مرکزی اطلاعات (سیا)	۱۹۴۷
شورای مشاوران اقتصادی (۳)[۱]	۱۹۴۶
شورای کیفیت محیط زیست(۳)[۱]	۱۹۶۹
شورای امنیت ملی(۴)[۱]	۱۹۴۷
دفتر مدیریت	۱۹۷۷
دفتر مدیریت و بودجه	۱۹۷۰
دفتر علوم و تکنولوژی	۱۹۷۶
دفتر مذاکرات بازرگانی امریکا	۱۹۶۳
دفتر طراحی و سیاستگذاری	۱۹۸۱

وزارتخانه‌ها	
وزارت امور خارجه	۱۷۸۹[۲]
وزارت خزانه‌داری	۱۷۸۹
وزارت دفاع	۱۹۴۷
وزارت دادگستری	۱۷۸۹
وزارت کشور	۱۸۴۹
وزارت کشاورزی	۱۸۶۲
وزارت بازرگانی	۱۹۰۳[۲]
وزارت کار	۱۸۸۴
وزارت بهداشت و خدمات	۱۹۵۳[۳]
وزارت مسکن و توسعه شهری	۱۹۴۷[٤]
وزارت راه و ترابری	۱۹۶۶
وزارت انرژی	۱۹۷۷
وزارت آموزش	۱۹۷۹

۱) تعداد اعضا.
۲) در سالهای ۱۹۰۳ـ۱۹۱۳ به‌عنوان وزارت بازرگانی و کار شناخته می‌شد.
۳) بین سالهای ۱۹۳۹ـ۱۹۵۳ سازمان امنیت فدرال به‌جای آن مسئول بود.
۴) بین سالهای ۱۹۴۷ـ۱۹۶۵ به‌عنوان وزارت مسکن و خانه‌سازی شناخته می‌شد.

سازمانهای مستقل اصلی ـ ۳۳

شامل: سازمان حفاظت محیط زیست (تأسیس شده در سال ۱۹۷۰)، کمیسیون شرایط مساوی برای استخدام (۱۹۱۶)، دفتر اعتبارات کشاورزی

(۱۹۳۴)، کمیسیون ارتباطات فدرال (۱۹۳۴)، کمیسیون فدرال انتخابات (۱۹۷۴)، شورای مدیران عامل بانك مرکزی (۱۹۱۳)، کمیسیون فدرال‌بازرگانی (۱۹۱۴)، کمیسیون میان‌ـایالتی بازرگانی (۱۸۸۷)، سازمان ملی فضایی و فضانوردی (ناسا، ۱۹۵۸)، هیئت ملی روابط کـار (۱۹۳۵)، بنیاد ملـی علوم (۱۹۵۰)، کمیسیون تنظیم قوانین هسته‌ای (۱۹۷۵)، کمیسیون مقررات و مبادلات ارزی (۱۹۳۴)، سازمان درهٔ تنسی (۱۹۳۳)، سازمان کنترل تسلیحات و خلع سلاح (۱۹۶۱)، کمیسیون حقوق بشر امریکا (۱۹۵۷)، کمیسیون امریکایی بازرگانی بین‌المللی (۱۹۱۶)، سازمان خدمات پستی (۱۷۸۹)، و دفتر امور سربـازان از جنگ بازگشته (۱۹۳۰).

سازمانهای مستقل فرعی‌ـ۲۳

شامل: کمیسیون ناحیهٔ آپالاچی، سازمان امور ناظر بر روابط کـار، کمیسیون کانال پاناما، و سپاه صلح؛

سازمانهای وابسته به‌مراجع قانونگذاری‌ـ۶

شامل: دیوان محاسبات و کتابخانه کنگره.

کتابهای تازه دربارهٔ تحولات سیاسی امریکا

امور کلی سیاسی

H Alexander *Financing Politics* (Washington D.C.: Congressional Quarterly Publications 1984)
JE Chubb & PE Paterson (Eds) *The New Direction in American Politics* (Washington D.C.: Brookings Institution 1985)
E Drew *Politics and Money* (New York: Macmillan 1983)
SP Huntingdon *American Politics*: The Promise of Disharmony (Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1982)
JD Lees, RA Maidment & M Tappin *American Politics Today* (Manchester: Manchester University Press 1982)
D McKay *Politics and Power in the USA* (Harmondsworth: Penguin 1987)
M Malbin (Ed) *Money and Politics in the US* (Washington D.C.: American Enterprise Institute 1984)
A Ranney *The Channels of Power*: The Impact of Television on American Politics (New York: Basic Books 1983)

احزاب

A Crawford *Thunder on the Right*: The New Right and the Politics of Resentment (New York: Pantheon 1980)
L Epstein *Political Parties in the American Mold* (Wisconsin: University of Wisconsin Press 1986)
AL Hamby *Liberalism and its Challenges*: FDR to Reagan (Oxford: Oxford University Press 1985)
X Kayden & E Mahe *The Party Goes On* (New York: Basic Books 1986)
DR Mayhew *Placing Parties in American Politics* (Princeton, NJ: Princeton University Press 1986)
N Polsby *Consequences of Party Reform* (New York: Oxford University Press 1983)
C Rossiter *Conservatism in America* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1982)
MP Wattenberg *The Decline of American Political Parties, 1952-1980* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1984)
JL Sundquist *Dynamics of the Party System*: Alignment and Re-alignment of Political Parties in the United States (Washington D.C.: Brookings Institution 1983)
A Ware *The Breakdown of Democratic Party Organization, 1940-1980* (Oxford: Oxford University Press 1985)

کنگره

M Green *Who Runs Congress?* (New York: Dell 1984)
S Hess *The Ultimate Insiders* (Washington D.C.: Brookings Institution 1986)
TE Mann & NJ Ornstein *The New Congress* (New York: American Enterprise Institute 1981)
JL Sundquist *The Decline and Resurgence of Congress* (Washington D.C.: Brookings Institution 1981)

رئیس جمهوری

H Ball *Controlling Regulatory Sprawl*: Presidential Strategies from Nixon to Reagan (Westport, Conn.: Greenwood Press 1984)
G Hodgson *All Things to All Men* (Harmondsworth: Penguin 1984)
S Kernell *Going Public*: New Strategies of Presidential Leadership (Washington D.C.: Congressional Quarterly Press 1986)
A King (Ed) *Both Ends of the Avenue*: The Presidency, the Executive Branch and Congress in the 1980s (Washington D.C.: American Enterprise Institute 1983)
TJ Lowi *The Personal President*: Power Invested, Promise Unfulfilled (Ithaca, NY: Cornell University Press 1985)

دیوان عالی کشور

V Blasi *The Burger Court*: The Counter Revolution That Wasn't (New Haven, CT: Yale University Press 1983)
RH Williams *The Politics of the US Supreme Court* (London: Allen & Unwin 1980)
B Woodward & S Armstrong *The Brethren* (London: Secker & Warburg 1980)

نظام ایالتی و فدرال

R Bahl *Financing State and Local Government in the 1980s* (New York: Oxford University Press 1984)
C Barfield *Block Grants and Federal, State and Local Responsibilities* (Washington D.C.: American Enterprise Institute 1981)
RL Kemp *Coping with Proposition 13* (Lexington, Mass.: Lexington Books 1980)

انتخابات و مبارزات انتخاباتی ۱۹۷۶-۱۹۸۴

HE Alexander *Financing the 1976 Election* (Washington D.C.: Congressional Quarterly Publications 1979)

HE Alexander *Financing the 1980 Election* (New York: DC Heath & Co. 1983)

PF Boller *Presidential Campaigns* (Oxford: Oxford University Press 1984)

M Bosnow *Diary of a Dark Horse*: The 1980 Anderson Presidential Campaign (Carbondale: Southern Illinois University Press 1983)

PT David & DH Everson (Eds) *The Presidential Election and Transition, 1980-1981* (Carbondale & Edwardsville: Southern Illinois University Press 1983)

E Drew *Portrait of an Election*: The 1980 Presidential Campaign (London: Routledge & Keagan Paul 1981)

T Ferguson & J Rogers (Eds) *The Hidden Election*: Politics and Economics in the 1980 Presidential Campaign (New York: Pantheon Books 1981)

P Goldman, T Fuller et al *The Quest for the Presidency*: 1984 (New York: Bantam Books 1985)

KH Jamieson *Packaging the Presidency*: A History and Criticism of Presidential Campaign Advertising (Oxford: Oxford University Press 1984)

TE Mann & NJ Omstein *The American Elections of 1982* (Washington D.C.: American Enterprise Institute 1983)

M Nelson (Ed) *The Elections of 1984* (Washington D.C.: Congressional Quarterly Press 1985)

TF Patterson *The Mass Media Election*: How Americans Choose their President (New York: Praeger 1980)

R Perry *Programming the President*: The Hidden Power of the Computer in World Politics Today (New York: Aurum Press 1984)

G Pomper (Ed) *The Election of 1984*: Reports and Interpretations (Chatham, NJ: Chatham House 1985)

A Ranney (Ed) *The American Elections of 1980* (Washington D.C.: American Enterprise Institute 1981)

A Ranney (Ed) *The American Elections of 1984* (Duke University Press 1985)

HL Reiter *The New Age of Presidential Nominations* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press 1985)

LJ Sabato *The Rise of Political Consultants*: New Ways of Winning Elections (New York: Basic Books 1981)

F Smallwood *The Other Candidates*: Third Parties in Presidential Elections (Dartmouth College: University of New England 1983)

امور سیاسی امریکا ۱۹۷۴ـ۱۹۸۷

دولت فورد ۱۹۷۴ـ۱۹۷۶

JJ Casserly *The Ford White House*: The Diary of a Speechwriter (Boulder, Col.: Associated University Press 1977)
GR Ford *A Time to Heal*: The Autobiography of Gerald R Ford (London: WH Allen 1979)
H Kissinger *The White House Years* (London: Weidenfeld & Nicolson 1979)
AJ Rechley *Conservatism in an Age of Change*: The Nixon and Ford Administrations (Washington D.C.: Brookings Institution 1981)
R Reeves *A Ford, Not a Lincoln*: The Decline of American Political Leadership (London: Hutchinson 1976)
M Turner *The Vice-President as Policy Maker*: Rockefeller in the Ford White House (Westport, Conn.: Greenwood Press 1982)

دولت کارتر ۱۹۷۷ـ۱۹۸۰

G Abernathy, DM Hill & P Williams *The Carter Years*: The President and Policy Making (London: Frances Pinter 1984)
B Adams & K Kavanagh-Baran *Promise and Performance*: Carter Builds a New Administration (Lexington, Mass.: Heath 1979)
J Carter *Keeping Faith*: The Memoirs of a President (London: Collins 1982)
TR Dye *Who's Running America?*: The Carter Years (London: Prentice Hall 1979)
GM Fink *Prelude to the Presidency*: The Political Character and Legislative Leadership Style of Governor Jimmy Carter (Westport, Conn.: Greenwood Press 1980)
B Glad *Jimmy Carter*: In Search of the Great White House (New York: Norton 1980)
H Jordan *Crisis*: The Last Year of the Carter Presidency (London: Michael Joseph 1982)
D Kucharsky *The Man from Plains*: A Portrait of Jimmy Carter (New York: Harper & Row 1976)
B Mazlish & E Diamond *Jimmy Carter*: A Character Portrait (New York: Times Books 1978)
LH Shoup *The Carter Presidency and Beyond*: Power and Politics in the 1980s (Palo Alto, Calif.: Ramparts Press 1980)
M Thompson *President Carter*: 1980 (Washington D.C.: Congressional Quarterly Publications 1981)
S Turner *The CIA in Transition* (London: Sidgwick & Jackson 1985)
C Vance *Hard Choices*: Critical Years in American Foreign Policy (New York: Simon and Schuster 1983)

J Wooton *Dasher*: The Roots and Rising of Jimmy Carter (London: Weidenfeld & Nicolson 1978)

دولت ریگان ۱۹۸۱ـ۱۹۸۸

R Brownstein & N Easton *Reagan's Ruling Class*: Portraits of the President's Top One Hundred Officials (New York: Pantheon Books 1983)
R Dallek *Ronald Reagan*: The Politics of Symbolism (Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1984)
R Dugger *Reagan*: The Man and the Presidency (New York: McGraw-Hill 1984)
L Edwards *Ronald Reagan*: A Political Biography (Houston, Texas: Nordland 1980)
PD Erickson *Reagan Speaks*: The Making of an American Myth (New York: New York University Press 1985)
JK Galbraith & PW McCracken *Reaganomics*: Meaning, Means and Ends (New York: Free Press 1983)
AM Haig *Caveat*: Realism, Reagan and Foreign Policy (London: Weidenfeld & Nicolson 1983)
G Hamilton & NW Biggart *Governor Reagan and Governor Brown*: A Sociology of Executive Power (New York: Columbia University Press 1984)
NJ Ornstein *President and Congress*: Assessing Reagan's First Year (Washington D.C: American Enterprise Institute 1982)
JL Palmer & IV Sawhill (Eds) *The Reagan Record*: An Assessment of America's Changing Domestic Priorities (Washington D.C.: Urban Institute 1984)
N Reagan & B Libby *Nancy* (London: Robson 1981)
R Reagan & RG Hubler *Where's the Rest of Me?*: My Early Life (London: Sidgwick & Jackson 1981)
LM Salmon & MS Lund (Eds) *The Reagan Presidency and the Governing of America* (Washington D.C.: Urban Institute 1985)
H Smith et al *Reagan*: The Man, the President (Oxford: Pergamon 1981)
DA Stockman *The Triumph of Politics*: Why the Reagan Revolution Failed? (London: Bodley Head 1986)
D & B Wead *Reagan in Pursuit of the Presidency, 1980* (Plainfield, NJ: Haven Books 1981)

تحولات اقتصادی و اجتماعی

R Farley *Blacks and Whites*: Narrowing the Gap (Cambridge, Mass.: Harvard University Press 1984)
W Issel *Social Change in the United States, 1945-1983* (London: Macmillan 1985)
C Magaziner & RB Reich *Minding America's Business*: The Decline and

Rise of the American Economy (New York: Harcourt Brace Jovanovich 1982)
JS Roucek & E Eisenberg (Eds) *America's Ethnic Politics* (Westport, Conn.: Greenwood Press 1982)
E Solomon *Beyond the Turning Point*: The US Economy in the 1980s (San Francisco: WH Freeman 1982)
LC Thurow *The Zero Sum Society* (Harmondsworth: Penguin 1981)
GK Wilson *Interest Groups in the United States* (Oxford: Oxford University Press 1981)

سیاست خارجی

D Abshire *Foreign Policy Makers*: President versus Congress (New York: Sage 1979)
J Spanier & EM Uslanier *American Foreign Policy Making and the Democratic Dilemmas* (New York: Holt, Rinehart & Winston, 4th edn 1985)

با این کتاب، مجلدی دیگر از آثاری که درباره شرایط اجتماعی- اقتصادی و نظامهای حکومتی کشورها در «مجموعهٔ جامعه و سیاست» منتشر می‌شود، به نظرخوانندگان می‌رسد.

تاکنون، مجلدات مربوط به اتحاد شوروی، جمهوری خلق چین، فرانسه، وآلمان منتشر شده است، و بعد از کتاب‌حاضر که به‌معرفی نظام حکومتی امریکا و قوای سه‌گانهٔ آن کشور اختصاص دارد، جلد مربوط به‌انگلستان منتشر خواهد شد. امیدواریم تا حدودی جوابگوی نیاز شدید علاقه‌مندان و دانشجویان علوم سیاسی و اجتماعی باشد.

